بر شاہم از جوشش خون اشتیاق قراقش کردیدہ باز از شفق آثار در عرض حال بحال مضطرار سرخیابی اشعار

بر سیر پرلی مع الله ابد سلطان توی
قالب بی روح ما را در دو عالم جان توی
مرہم ہر دل ریشیم کہ در دمند وی

در دیار فقر فاند ز صاحب فرمان توی
مخزن سر گنج علمہ القران توی
سینہ مجروح ما را تا ابد درمان توی

در گلستان فاوحی طیر خوش الحان توی
مطلع دیباچہ والنجم والرحمان توی

صلوات الله وسلامہ علیہ وعلی آلہ
الطیبین الطاہرین واہل بیتہ وعترتہ وصحابہ اجمعین - بتخصیص آن چہار رکن رکین دین یعنی حضرات خلفا
راشدین کہ از کمال اتحاد عین یکدیگر بودند واز غایت غیرت غین غیریت را در ربودند از اتفاقات
صدق این دعوے آنکہ سر اسم ہر چہار خلیفہ برحق کہ چشم کونین اند حرف عین ست زیرا کہ نام صلی
حضرت صدیق اکبر عبد الله ست واز جناب سرور اہل تحقیق آن رفیق شفیق ... وعینیت حضرات
ثلاثہ محتاج بہ بیان نیست لکہ

ہمین چار تن اسے مالک دین
کہ این چار تن عین یکدیگر اند

ہمین چار تن نائب سرورند
ہمین چار تن خلق را رہبرند

ہمین چار تن خاص پیغمبرند
شدہ از حسد چشم اغیار کور

رضی الله عنہم ورضوا

قطعہ

گردد قران اغنیاء بجون و ل خوشباب
گر زمین و آسمان از دیدہ خون بارد رواست

نظم اے ابوبکر تو بر اوج خلافت آفتاب
در صف گردنکشان تیغ علی با لکت رواب

وی بدوران عمر اسلام احمد صحیح باب
تا قیامت ہم از دیات دلہا کباب

صلوۃ وسلام تا یتم برکاتہا اسے یوم التناد اما بعد این مجموعہ ایست
در بیان احوال عجیبہ صنائع خالق قدیر زیباترین نقوش نگارستان تقدیر یعنی بلدہ کشمیر
جنت نظیر کہ باتفاق عامہ ارباب سیاحت وکافہ اصحاب درایت در نزہت وصفاء ہیئت
ولطافت ہوا از اکثر بلاد عالم ممتاز بلکہ بے انباز ست بعضی حالات آنرا در زمان سابق مورخان
ہنود قرنا بعد قرن بقلم مے آوردند وبران خدمت از سرکار سلاطین وظائف مے بردند
تواریخ آنہا موسوم براجہ ترنگ ست چون بسبب استقلال احوال سلاطین کشمیر وظائف آنہا
موقوف شدہ دست از تحریر آنہا باز داشتند وبعضی مسلمین قدری از تواریخ آنہا بزبان فارسی
بطرز ترجمہ برنگاشتند وتا زمان خود ہا حالات وواقعات را اجمالا بضبط در آوردند از انجملہ
خدمت ملا حسین قاری علیہ الرحمۃ تالیفی باجمال ساختہ وبعد آن حیدر ملک چادورہ بتحریر
احوال کشمیر پرداختہ اما اکثر جاہا بذکر آبا واجداد خود کوس خودستائی را نواختہ وضروریات
وقائع ورود ادوار را از قلم انداختہ ودو سہ قرن دیگر گذشتہ بعض ارباب کمال کتب مسطورہ
را در نظر داشتہ تا عہد قدیم خود ضم نمودہ رسالہ درین باب قرار دادہ قریب بہمان عہد

هندوی هم بجمال اجمال واختصار نسخه نوشته چون این نسخه حاوی احوال حضرات اهل کمال شعرا
نبود و درین قرنها حوادث و وقائع عجیبه روی نمود بخاطر احقر الامم محمد اعظم ولد خیر الزمان خان رسید
که ورقی چند در احوال این بلده دلپسند مشتمل بر وقائع کلیه که در هر وقت ظهور کرده اجمالا به تسوید رساند
و در ضمن وقائع این تذکار اسامی حضرات صوفیه و علما و عرفای هر عهد بصفحه تحریر بگنجاند امور کلیه که درین
قرون درین بلده سانح شده است بایجاز رقم سازد و نیز مذکورات شعرا و ارباب سخن در قرون
اخیره که در هیچ نسخه مضبوط نبود حتی المقدور بر نگارد تا برای متتبعان حالات یادگاری باشد
و ارباب عبرت را اندک کاری بود چون شروع این رساله در سال هزار و یکصد و چهل و هشت رو داد
تاریخش نام واقعات کشمیر اتفاق افتاد و منه المبدء والیه المعاد لراقمه بمخزن فیض سیت
برات کشمیر تا دور جهان باد ثبات کشمیر شد سال شروع واردات کشمیر با نام کتاب واقعات
کشمیر افتتاح این رساله واقع شد در زمان سعادت اقتران پادشاه سکندر جاه دارای مملکت
آرای سلطنت خورشید کلاه فرازنده لوای صاحبقرانی فروزنده چراغ کشورستانی چهره پرداز شاهد عدل
و احسان طراوت بخش گلشن تر و تازه ... ن مرجع و ملجای سلاطین هفت کشور خاقان جوان بخت
روشن اختر مهر سپهر داوری چاره سازی بحر محیط فیض بخشی و عاجز نوازی ابو الفتح ناصر الدین
محمد شاه پادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و عدله و احسانه و هذا
دعا لا یرد فانه صلاح لاصناف البریه شامل ترتیب این رساله بدین نمط است مقدمه و سه قسم و
خاتمه **مقدمه** در بیان احوال و صفات این شهر **قسم اول** در حالات ارباب حکومت که پیش
از دور ظهور اسلام درین ملک حکمرانی کردند **قسم دوم** در حالات سلاطین که بعد سطوع فروغ اسلام
بسلطنت رسیدند و از کشمیر برخاستند **قسم سوم** در ذکر سلاطین دودمان علیه
چغتائیه که متصرف این شهر شدند **خاتمه** در بیان بعض عجائب و غرائب که خاصه این شهر است حرسها
الله عن النوائب **مقدمه** در احوال و صفات کشمیر بطریق اجمال مخفی نماند که کشمیر ولایتیست
قریب جانب وسط اقلیم چهارم و تعشده ... اول آن جائیست که عرض ... سی و پنج درجه است و
طولش از جزائر خالدات صد و پنج درجه باین جهت آنرا داخل بلاد خراسان میشمارند عرصه آن ولایت
طولانی افتاده از جمیع جوانب محفوف است برواسخ جبال گردون مثال کوهستان جنوبی او بپنجاب
و سیالکوت و زمین شمالی بطرف بدخشان و صوب خراسان و جانب غربش بصوب سوادی است که
مشهور به پهکلی و الحال محل اقامت اقوام افاغنه است و طرف شرقیش منتهی میشود بمبادی

اراضی تبت و مساحت طول آن ولایت آنچه هموار است از حد شرقی تا جانب غربی قریب چهل فرسخ
و عرض آنها از جانب جنوبی تا حد شمالی بیست فرسخ در نفس آن دشت هموار که در میان کوهسار واقع شده
هزاران هزار قریه معمور است مشحون به چشمه‌سار خوشگوار و آب سبزه و لاله‌زار زبان زد مردم عام چنانست که
در تمام آن ولایت سوای کوهستان هامون در ازمنهٔ سابقه چند هزار قریه محل عمارت و زراعت بود و به حوادث و
نوازل که بجای خود قدری مرقوم خواهد شد اکثری نمانده از شواهد صفای آب و هوای این دیار آنست
که حسن منظر و لطف شمائل خوبان آنجا در السنهٔ سخنوران قدیم فرس مثل شده و در کوه و دشتش انواع و
اقسام درختان میوه‌دار و شکربار است و اثمارش بغایت خوب و باکثر امزجه سازگار اما چون هوایش
میل به سردی دارد و برفهای عظیم می بارد و بعض میوه‌های گرمسیر که نزدیک است نقل می کنند و در وسط
آن هامون بریک فرسخ از طرف شرقی و غربی تا بکوه شهری در زمان سلاطین سابقه خیلی عمارت
و آبادی داشت و نفس شهر بصورت ابتدا نهری عظیم جاریست که مقدار آبش زیاده تر از دجله بغداد
میگذرد عجب آنکه چنان آب قوی ابتدا از یک چشمه بر میخیزد و منبع اصلی آن ویرناگ است که لطافت و
گوارائی آب ضرب المثل اولوالالباب است طالب کلیم گفته بیت انتخابی کرده ام از گرم و سرد روزگار
اشک چشم خویش آب چشمهٔ ویرناگ را + و بعد از آن ینابیع متعدده بدیده و امکنهٔ قریبه و بعیده و جویبارها
که از کوه و دشت می آید جدا شده بآن نهر می پیوندد و گویند در زمان سابق بر سر آن نهر قریب سی
جسر از کشتی زنجیر بسته بودند و راه کشاده هفت جسر در سری نگر که مرکز ولایت و محل حکام در
قدیم الایام بوده تا انقضای دور سلاطین کشمیر موجود بوده است و این آب بعد از آنکه از حد کشمیر
میگذرد و از راه پنجاب و اطراف پشاور و از بالای ملتان میگذرد و بدریاهای دیگر متصل میشود و بسند می
پیوندد و همه را آب سند میگویند و از زمین تهته بدریای محیط میرود و از دقائق حکمت الهی آنکه معمار صنع
بحکم و القینا فیها رواسی شامخات قلاع محکمه و حصون مفخمه از رواسیات جبال پیرامون آن عرصه
فسیح المجال کشیده که اهالی آن سرزمین بآن حصون از شیون تعرض اعادی همیشه مامون بوده‌اند و بی آنکه
مردم آنجا موافق و متفق باشند کسی را از بیگانه‌ها باوجود کثرت افواج و شدت اقتدار تصرف این ملک
راه نیست معظم راههای عام آن ولایت سه طریقست یکی بصوب خراسان و آنرا اهمیت بغایت
دشوار یکی از پرگنه کوهپایه که براه گلگت بروند و به بدخشان میرسند دوم براه وارد و که صعبتر
و قریب تر است نقل احمال و اثقال از آن طریق بر پشت دواب میسر نمیشود و مردم آنجا که باین کار معهود
شده‌اند آنرا بدوش گرفته بچند روز بجای میرسانند که بر چارپای بار توان کرد و [illegible]

داره بهمین منوال بلکه ازان سخت تر بوده است قدری در زمان سلاطین کشمیر و اکثر بعد تصرف پادشاهان
جغتائیه تیموریه صاف هموار شده و طریقی که بصوب تبت اقعش بوده ازان دو راه آسان تر است در راه تبت
خورد خالی از صعوبت نیست چند روزه راه علف بسیار است که طبیعت از سیر دارد و سوار از اسپ ازان
دشوار است که چهارپایان تلف میشوند این هر دو راه بکاشغر و ختن و لاسه میروند از انجا به چین و ماچین
و ترکستان و توران میرسند از مابین جنوب و مشرق بر طرف دکن لهیه نقل میکنند اما معمول بلکه معلوم
نیست درین محدود مذکور تمام اراضی مسطوره اش بر چهار قسم منقسم میشود زراعت آبیست یا للمی یا
باغ گلزار باشد یا میوه زار یا میدانهای همواره سبز که ودمنه یا گسترک لاله و ریاحین و بنفشه و انواع
گلها در کنار رود خانها کوهها است و دین قدر زمین از جهت رطوبت زراعت نمیشود و باین صعوب
بصورت گلزار عشرتگاه اهل روزگار مانده است و آن خود یکی از لطائف اوست حرارت هوای
کشمیر در تابستان در کمال لطافت است چنانکه احتیاج مروحه در اکثر اوقات نمیشود و بسبیل دوام نسیم
میوزد که شمیم آن نفحه روح بمشام ساکنان آرد و از نسائم لطافت شمائم آن علی الاستمرار نکهت احیا
چون دم روح الله خاصیت مسیحا دارد و در بهار و خزان اوراق ازهار ازان گریزان و دستان سرایان
بلابل و عنادل بزبان حال من یحیی العظام و هی رمیم خوانان عماره که از شعرای قدیم و ملازم سلاطین
سامانیه در ایران ورشید سمرقند هجری بتقریب گفته است بیت جهان ز برف اگرچند گاه سیمین بود
زمرد آمد و بگرفت جای توده سیم + نگار خانه کشمیر باین بوقت بهار + بباغ کرد همه نقش خوش بشتین
تبلیم + ملا عرفی که از شعرای متاخرین است و ذکرش می آید حسب حال گفته است بیت هر سوخته
جانیکه بکشمیر در آید + گر مرغ کباب است که با بال و پر آید + یکی از سلاطین گفته بیت کشمیر نگو ورشک پر چیناب
بهشت + القصه بهشتیست که بر روی زمین است + و شعرای عالم قسمی که بنظم و نثر در تعریف این شهر
داستانها پرداخته اند معلوم نیست که عشر عشیری در حق غیر آن بلده بحیز بیان آورده باشند و هوای
زمستانی او در نهایت اعتدال بی مضرت و اختلال چنانکه با وجود کثرت برف به پوستین محتاج نمیسازد
بلکه برودت آن حرارت غریزی در مزاج طبیعی را در جلوه می آرد چون تاب شعله خورشید عالمتاب نباشد
طبائع سکنه آن زیر و منابع بما جابست باتش باده می افتد بیت گردون غبار دارد و طبعم مشوش
است امروز روز باده و خرگاه و آتش است + در کشمیر چنین روزی گاه گاه میشود مولانا شرف
الدین علی یزدی با وصف آنکه کشمیر ندیده است داستانی در تاریخ خود در اوصاف کشمیر گرائی
و نیم شنیده بتعجه تحریر کشیده و خدمت میرزا حیدر که چندی متصرف این ملک گردیده بخود دیده و در

کتاب خود برقم رسانیده رشحه از ان درین نسخه مکتوب میشود اینست از هوای بهار او نجوای نفخت فیه
من روحی ظاهر واز شمیم جانفزایش آیت یخرج الحی من المیت باهر سبزه صحرای او آبروی از چمن جنت برده
واز ازهار اشجار او گلستان ارم شرمنده وانهار جاده او در حدایق تجری من تحتها الانهار داده وگلهای
آتشین او طعنه بر آتش خلیل زده بیت بطرف باغ قدش قامت طویل کشید + بروی گل چمن آتش خلیل
کشید + سوسن باغی بهزار زبان گلهای کوهی را بخودروئی طعنه زده طاغی خوانده وسوسن کوهی سر
زبان طعنه گشاده میگوید بیت درین چمن چه زنی طعنه ام بخودروئی + چنانکه پرورشم میدهند میرویم
گلهای که از باران رحمت سیراب ودر زمین بارغبتی آسیا سر زده ودر نظر اولوا الالباب شگفته اورا
چه نسبت باگل باغبان باشد مصرع خود رسته دگر باشد وبر بسته دگر گل + گل سوری که دامن عصمت از
خار اغیار پاک ساخته از وی چه اعتبار بیت بهر یک گل صد جفائی خار میباید کشید + چون بلبل خاری خلد
ناچار میباید کشید + هرگز به چشم اعتبار بر نرگس خودبین نظر نباید کرد که چون چشم بیدردان از اشک
عاری باقدح خالی در نظر اولوا الابصار در آید بنفشه خود ازین خجالت سر بالا نتواند کرد معهذا گلهای
باغی بجون حسک مردم پرورش یافته و پرده عصمت را وهم دریده واز غنچه عفت بر آمده واز دست هر نا
اهلی بدست هر نامحرمی دستگردان شده واوراق بیوفای را از بی برگی ونوائی در دست و پای
خلائق ریخته رباعی یک لاله رخی که مهر افزاید نیست + در مهر ووفا چنانکه میباید نیست + در باغ
زمانه گل بسی هست ولی + آن گل که ازو بوی وفا آید نیست + وقلهای جبال واز بس سرسبزی سر بر
افلاک افراخته ودامن کوههای او از غایت نزاهت پای طراوت را از چمن حدائق در دامن لطافت
کشیده ولطافت آبها که از جبال فرو ریزد غلغله در عالم انداخته رباعی آبش چو گلاب هر طرف گشته
روان + خاکش ز زمین جنت آورده نشان + گلنار وی است نار موسی کلیم + بادش بمثال نفخه روح
روان + حاصل الفحوا آنکه در نزاهت وسرسبزی باغ وصحاری وجبال در لطافت هوای فصول اربعه در
کمال اعتدال چون کشمیر جائی دیده نشد بلکه شنیده نگشته بیت در جستجوی چو نتوطی کرده عالمی را
مثل تو کس ندیده و نه از کسی شنیده + در شهر واعمال آن عمارات عالیه بسیار است از چوب ساج
که اکثر ان اعلا پنج آشیانه است مشتمله بیوت وحجرات وایوانها وغرفات ومخارجات مطبوع بدائع
هر چند در بیان آن سعی نموده آید میسر نمیشود ونمایش آن از بیرون بحدیست که هر کس را که در نظر آید
اول انگشت تحیر بدندان تعجب گیرد و در غرائب آن حیران ماند اما درون آن بمقدار بیرون نیست ممر
اسواق وکوچهای شهر بتمام فرش سنگ تراشیده کرده اند واهل حرفه هر کس در گوشه خانه خود کار میکنند

ده آشیانه

در جمیعت شهرها کثرت شهرهای کلان برابری میکند و از فواکه سیب ناشپاتی و به و توت و گیلاس و
آلو بالو تمام فواکه مے باشد اما سیب خوب میشود و فواکه دیگر مثل انگور و عناب و انار و حبوب نیز بسیار و
از عجائب احوال یکی این است که در کشمیر توت بسیار مے باشد چونکه از برگ آن ابریشم میگیرند
ادب رسم نیست بلکه بیست دیگر میوه در وقت سجدی بسیار میشود که رسم خرید و فروخت کثرت است
باغ دار و غیره با غدار را اندره باغات او دیوار منیا شد و از گرفتن فواکه کسی را منع کردن رسم
نیست تحقیق نماند که تا اینجا کلام میرزا حیدر است نهجی که در آن وقت بود نوشته میوه که در وقت ایشان
نبود و در سلطنت سلاطین تموریه بسعی حکام خصوص ظفرخان همه آن سیب و سجدی وافر شده که
بهائم و دواب را میسر است چه جای انسان و ابریشم مستعمل از توت که نوشته اند الحال بسبب ظلم
حکام موقوف شده و آن توت که خاصه کشمیر بود بسبب وفور اقسام توت دیگر که بهتر از آن شده
است نیز بر هم خورده و عمارات قدیم بطرزی که حضرت میرزا نوشته اند بتخصیص عمارات
سلاطین بکیفیت سابق نمانده و صورت بازارها بتقابلیه عطاریه و صرافه و بزازه در وقت ایشان
کمتر بود و صباغه که بازار رنگریز است ترتیب و تعمیر نبود و بعد آن بمرور دهور طرح جدید گرفته و
از بتخانهها بنابر ظهور نور اسلام و غلبه دین راسخ الاحکام نام و نشانے نمانده مگر در موضع مارتند
و بیکدو جای دیگر علامتے چند ویران برای عبرت اهل خبرت تا حال موجود است همه عجائب و
غرائب این شهر با تفصیل پرگنات در خاتمه این کتاب مرقوم میشود انشاء الله تعالی بالجمله اختصاص
کشمیر در لطافت آب و هوا و نزهت و صفا از جمیع بلاد معموره عالم محتاج باثبات نیست امن و
آرام و ارزانی غلات هم بهمین درجه بود هر چند از چندگاه بسبب کفران نعمت مردم خود سر
رو بفتنه و فساد آورده امن و آرام و ارزانی رخت از این شهر بر بسته گویا مصداق این آیه کریمه شده

وضرب الله مثلا قریة کانت آمنة مطمئنة یأتیها رزقها رغدا من کل مکان فکفرت بانعم الله

فاذاقها الله لباس الجوع والخوف بما کانوا یصنعون گردیده است اما از فضل جزیل خالق بے
عدیل رجا و اثق است که عاقبت متوطنان این شهر به عفو و رحمت کردگار مقرون گردد جناب ابو
الفقرا حضرت بابا نصیب که از اجله مشائخ این شهر اند در اول رساله منقبت خلفای اربعه قصیده
رباعی در احوال این بلده و ساکنانش مرقوم فرموده اند و آنرا منسوب بجناب شیخ الشیوخ شهاب
الحق والدین السهروردی قدس سره نموده انشاء الله تعالی مقرون بصدق خواهد بود و آن
رباعی این است رباعی اکان الکشمیر لساکنیها ٭ جنات عدن هی للمؤمنین قد کتب الله علی بابها

سالکہا کان من الامنین • درین صورت اہل این دیار از فضل پروردگار و نفس پیران بزرگوار
ظفر و امیدی دارند چون رشحی از احوال مجمل کشمیر مرقوم کلک بیان شد وقت آنست کہ شرذمی از اجمال
مبادی حالات سلاطین آنجا بطریق ایجاز رود داد احوال راجہای ہنود بسبب امتداد قرون و بعد دہور و
عدم ترتب فائدہ در نہایت اجمال نوشتہ شد بعد آنکہ نوبت ظہور اسلام رسید تفصیل حالات راکہ
مشتمل بر وقائع غریبہ است ضرور دیدہ خصوص احوال حضرات سادات و مشائخ کہ بعد شیوع اسلام بظہور آمدند
و علت غائیہ تحریر این کتاب آنست قسم اول در ابتدائی بنای این صوبہ و سلطنت بعض راجہا
کہ درین شہر حکمرانی کردند و مورخان ہنود و نگارندگان کارخانہ ہست و بود در تصانیف خود چنین
آوردند کہ کشمیر پیش از عمارت ستی سر نام داشت ستی نام زنیست و سر حوض کلان را گویند گویا عالم آب
بود جای برآمدن نداشت و در میان آب جلدیو نام دیوی آدم خوار سکونت ورزیدہ علم تسلط
و تغلب می افراشت اطراف و جوانب آن سیر کردہ ہر جا چیزی می یافت بردہ خوردہ ویران کردہ
می آمد مدتی برین منوال گذشت اتفاقا کشف نام عابدی پسر مارنج کہ بعقیدہ اکثر ہنود پسر برہما است
وقتی بزیارت معابد میرفت بکوہی سمیر نام رسیدہ آن ولایت را خراب یافت و در تحقیق و تفحص
سبب آن شتافت مردم اطراف گفتند کہ جلدیو نام دیوی است در میان ستی سر کہ از انجا برآمدہ
مردم را می کشد و ہلاک میسازد کشف بر آن حال مردم بدرد آمد و ہزار سال در موضع نودن کہ
مکانی مشہور نزدیک بہیرہ پور است عبادت کرد و مہادیو کہ باصطلاح ہنود پروردگار را گویند از کثرت
عبادت و ریاضت او برحم آمد و مدعای او را پرسید او ہند عای دفع شر جلدیو کرد مہادیو بشن
و برہما را کہ از کارکنان با اقتدار مہادیو اند بدفعش فرستاد و بشن تا صد سال با جلدیو جنگ کرد
بنا بر شدت آب و کثرت سیلاب دستبرد نیافت آخر الامر حیلہ انگیختہ در نواحی بارہ مولہ لختی
از کوہ را کندہ بدر رود آب بہم رسانید زمین مسطح شد و آن دیو را بدست آوردہ بجان کشت و مکانی
وسیع از آب خالی شد ظاہر گردید و مسمی بکشپ میر شد زیرا کہ میر نام زن کشپ و باختلاف السنہ کشمیر مذکور گردید بعد از ان
بشن مزبور برہما نرا از اطراف و جوانب ہندوستان آوردہ دران مقام صورت زراعت
و عمارت ساختہ و طرح آبادی از ہر قسم انداخت اکثر را عقیدہ آنست کہ این صورت بعد طوفان
حضرت نوح پیغمبر و اعتشدہ علی نبینا و علیہ الصلوۃ والسلام از ان وقت باز کشمیر عمارت
یافتہ بالجملہ این مردم برہمن قبائل و اولاد و ذریات بہم رسانیدہ ارباب جمعیت شدہ اند و ہموارہ مشغول
عبادات و ریاضات خالق البریات بر طبق آئین خود بودند و میلی بدنیا و تمتعات فانیہ نمی نمودند

شاعری بعد عمای آنها گفته است **بیت** سرگشتگان کوی تا باز نو ئے مراد مقصد کعبه دانم
صدانند و چون ذریات و احفاد آنها بوفور رسید کار بکثرت خلقت کشید بحکم لولا السلطان لاکل
بعضهم بعضاً محتاج سرداری که حاکم تقضایای آنها باشد گردیدند بعد کنگاش بسیار و قیل و قال بسیار
براجه جمو بنابر انفصال رجوع آوردند راجه پسر خود را به کشمیر تعیین نمود حاکم مستقل گردانید و پنجاه و پنج
کس از نسل او بطناً بعد بطن حکومت کرده اند زمان حکومت این پنجاه و پنج نفر تاریخ نویسان هنود دو هزار
و هفتصد و نود و دو سال می نویسند اما تفصیل اسامی آنها اصلاً در رازه ترنگ کسی از مورخان هنود
و سلمین ننوشته است پس حکومت بکوران و پاندوان که از ساکنان این شهر بودند رسید و ایام سلطنت
اینها بقول همان احوال نویسان دو هزار و سیصد سال بود و در زمان پاندوان کرديد واقعه از شنید
قوت آنها هنوز بر السنه خاص و عام دائر است کارهای عجیب که از آنها بظهور آمد از حیطه طاقت بشری
بیرون است چون دور حکومت آنها گذشت باز نوبت حکمرانی براجهای دیگر انتقال یافت کسی از
ارباب این تواریخ در میان این از منه ضبط اسمای راجهها نکرده جا سے کوران و پاندوان که در بیچ تواریخ
نام آنها مرقوم و مذکور نیست القصه چون از میان راجهای مسطور نوبت حکومت براجه اوگنند
رسید از ان باز ضبط اسمای اینها نموده اند و ابتدای تحریر حالات راجهها از راجه اوگنند شد اوگنند
بضم همزه و واو ساکن و فتح کاف فارسی و نون مفتوح بر نون ثانی زده و دال موقوف نزد
بعضی منسوب براجهای جموست و بعض ارباب تاریخ او را از راجهای متهرا سید هند و متهرا قریه
مشهور است متصل اکبر آباد چون بعد از انقضای دور پاندوان در کشمیر ملوک طوائف شده بودند او را
از مسکن جمو برآورده بحکومت نشانیدند و بسیار مردانه بود و هفده سال حکمرانی نمود چون برادر
مهاراجه کرشن کا رنزملی متهرا که دران وقت پای تخت هند بود متوجه گردید اوگنند روز چند
جنگ و نبرد نموده بعد محاربات بسیار از دست راجه کرشن کشته شد راجه دمودر پسر راجه اوگنند
باتفاق اهل کشمیر بعد فوت پدر حکومت یافت ملتجی به حکومت پرداخته و به هر جانب لوای سرکشی
افراخته اکثر راجهها از تسلط و غلبه او مترد و شده بتقریب عروسی راجه قندهار از دست جادوان
باشاره راجه کرشن بقتل رسید چون پسری شایسته نداشت بعد از مردن دمودر رانی جسوتی نام زن
دمودر بامر سهری راجه کرشن به حکومت رسید جسوتی بفتح جیم بر سین زده و واو مفتوح و تای
مکسور یا زده سر انجام لوازم بالکستاری نموده در انصرام امور مملکت کارهای مردانه فرموده چون حامله
از راجه دمودر بود بعد انقضای مدت معهود پسرے آورد دیال کند نام بمشوره ارکان دولت

بلوغ بحکومت رسید با چندی بعیش و نشاط و نظم و نسق گذرانید آخر هم در دور او سحاب داعیه از هر جانب
سرکشی کردند و فتنه طول کشید تا آنکه بدست قومی از بقیه پانڈوان که درین شهر موجود بودند کشته
شد پس از انقضای عهد سلطنت آن طبقه باز فلک بکام طایفه پانڈوان که درین شهر باقی مانده بودند
شد مدتی مدید سی و هفت نفر از نسل پانڈوان بنوبت لوای حکومت برافراختند اما تحریر احوال ایشان
مورخین نپرداختند تا آنکه نوبت براجه لو نام شخصی از طبقه راجهها رسید راجه لو بر سریر ملک ارانی
نشست ایام ظلم کوتاه نموده قلعه لولور آباد فرموده و لولو بضم لام لوا و زده و فتح لام ثانی پرگنه
مشهوریست در کامراج که در آنوقت شهرت داشت و معموره بود مدتی به حکومت و رعیت پروری و عدالت
گستری بسر برده درگذشت میگویند که در عهد او در لولو بیست لک هشتاد هزار و چهار صد خانه بوده
راجه کشن نام پسرش بعد فوت او حاکم شد و در اندک مدتی ورق حکومت چید و رفت و راجه کاگند
پسرش بحکومت نشست کاگند بکاف عربی لام زده و کاف دوم فارسی و نون زده و دال مفتوح
در ایام او کاکاپور و کنه موه معمور ساخت و پای تخت نمود این زمان هر دو مکان از دهات مشهور
و بنا کرده دست درانداز تطاول ایام حیاتش کوتاه شد پسرش راجه سندر بادل سین مضموم
و نون زده و دال مفتوح و را زده بر سریر سلطنت نشست و در ایام حکومت دو موضع آباد ان
کرد یکی موضع سوندره دوم شوروت نام وقف محتاجان ساخت غیر از یک دختر در عقل و حسن و
جمال و اقسام کمال شهره آفاق بود آوازه احوالش بتقریب اظهار سوداگری که جواهر فروخته بود
با ایران و توران رسیده بهمن اسفندیار که درانوقت فرمانروای ایران دیار بود بخواستگاری او حکیم
جاماسب را ارسال نمود و راجه سندر بعد استرضای دختر با نفائس معتبر او را همراه حکیم روانه ایران ساخت
بهمن اسفندیار چند سال طبل عیش و عشرت بامنکوحه مسطوره بنواخت آخر الامر بنا بر غداری و تغلب
لولو نام شیر برادر زن مملکت خود را در باخت بعد چند سال لو هم بسزا رسید چون سر رشته حیات
راجه سندر که فرزندی نداشت منقطع گشت حکومت به جای دیگر منتقل شد راجه کو دهن تاج و تخت
حکومت ارثی یافت نسب او را کسی از ارباب تاریخ ننوشت موضع استیهل و موضع گوهر پوره مشهور
بشور و آباد کرده دست و این هر دو موضع به خفقان انجامیده درگذشت و راجه بسران نام
پسرش را جایگی یافت تا چون بسرن آورده اوست و پرگنه آدون از آن آب آباد ان شده است
آثار نیکنامی و رعیت پروری او تا مدت مدید یادگار بود ایام سلطنت بسیاری بشر و شور گذرانید در
کمال نیکنامی باجل موعود درگذشت راجه جینگ پسرش بهره حکومت خورده بدستور پدر ایام

سالور نام نهاده بود در لذشت جستنک نیم و توان
بنا نظیر بود و راجه شچی نراین پسرش بعد از و
نهی آبادان ساخته در ایام حکومت بضبط و نسق پرداخته
سوک نام برادرزاده او که پسر شکوکنت تصرف ملک کرد
باجلو موضع تلمه ... رده قلعه سیری تعمیر کرد و دست اشتهر است که خشت انک خانه در زمان او و آنجا
مشهور بود چون عشر زندی مذهبت و طوائف هنود مذاهب مختلفه شایع کرده هر جا تغلب می نمودند
اکثر ولایت کشمیر ویران گشت راجه مذبور از دست متغلبان عاجز شده در قلعه لار انزوا اختیار نمود
و بعبادت مشغول شد فرد کا ذوتر ساجهو دگبر و مغ و جمله زمین آن سلطان التمر راجه جلوک پسر راجه
اشوک جیند گاه جلوس کرده در قلع ظالم نمود و از سر نو آبادی کشمیر صورت پذیر شد فن کیمیاگری و دیگر
علوم نادره میدانست حتی که در ساعتی چندین مواضع را طی نموده بجهت عبادت اصنام تا بار و موله می رسید
و ایام حکومت باستقلال تمام بسر برده پاره از هندوستان نیز تسخیر نموده از آن سرزمین مردم اهل
حرفه بولایت کشمیر رسانید تا زمان او در کشمیر بند و بست کارخانجات ملکی نبود هفده ارتعیین خدمات
از مخترعات اوست یکی با بجهت دادوستد امور ملکی مقرر نمود که عبارت از دیوانیست دوم برای ضبط
بیت المال که متعارف بخان سامان است سوم بجهت محافظت اسلحه که دارو غه توپ خانه است چهارم از
برای سرداری سپاهیان که بخشی است پنجم برای استصواب طلب مشورت یعنی وزارت ششم
برای تقسیم خیرات که الحال او را صدر گویند هفتم برای سزا دهی سپاهیان که تعیبات این راجه و در درستی
و درستی عدل و احسان رعیت پروری مثل بود حکایت مورتیکه از و خیرات خواسته او قبول نموده آن
زن بصورت دیوی ظاهر شد تکلیف گوشت آدم کرد او بعد امتحان صدق او دست از و داشته بشارت
داد مشهور است اکثر معابد و تیجا بها بکمال زینت و تکلف و دیگر امکنه زیارت گاه هنود بنا کرده او دست
راجه دمود را داولاد راجه اشوک فرمان فرمای ملک شده بعبادت و زهد مشهور بود میگویند
دو برهمن با او دوچار شده از وی طلب چیزی نمودند راجه گفت تا از نهایت غسل کرده نیایم بست
به کاری نکنم گفتند آب بهت را هما سنجا میدا کنم در ساعت چنین کردند می بیند که دریای بهت در
پیش راجه است قبول کرده روان شده گفت مسافت راه بهت بسیار است تماشا می کردید گفتند
اگر برنگیردی هزار عامی بد کنیم تا بصورت ماری خواهی شد از راه بیم جان ... راضی شده بهمان
لفظ نشد تا آنچه گفتیم بر نگیرد دیگر آنکه کسی باشد که تمام فلان کتاب بگوید بیان خود حسب اشیا وادعیه است

یک روز پیش شما بخوانند و شمار الف شوند باز آدم می شوید والا مار شده رفتند کسی بهم نرسید که آن
کتاب که تمام در یک روز در پیش راجه تواند خواند راجه مار شده ماند مودر او در نام کریوه مشهور در جای
پست و بلند در نزدیک یکی شهر واقعست آباد کرده اوست گویند که آن مار در آنجاست که گاهی
مردم آنرا می بینند والعهدة علی الراوی والله اعلم پس از وی سه برادر بشرکت حکومت رانده اند
راجه اشک پرگنه شکروه بنا کرده اوست ساکن آنجا بود بعضی جای شکروه که ذکر کرده شد مشهور است
در پرگنه لار که نزدیک شهر نوشته اند دوم راجه رشک که زهیم پور آباد کرده او هم در آنجا می بود
سوم راجه کشک کانس پور مسکن اوست الحال از شهرت بر آمده شده متفرقه است و چون نوبت
بعد هم پادشاه اندر راجه ابهمن بتصرف ملک یافت ابهلن هم گویند قصبه ابهپور در پرگنه بانکل آباد
کرده اوست در عهد او چنیدر نام برهمنی که صاحب تصنیف بود از هند آمده برهمنان را بحجت و برهان
منقلب ساخته از اکثر عبادات بت پرستی بعضی را مانع شد و در این بعد فوت راجه ابهمن بمقتضی مشا
راجه کشن نام شخصی از قبیله دیگر مملکت گرفت نافع خلق الله بود مدت سی و چهار سال تصرف ولایت
کشمیر داشت بحسن نیت او خلایق بکمال فراغت رسیدند و همین عهد دنیا به بختی او چند کس از نسل او به
راجگی رسیدند چنانچه در بیان خواهد آمد اول راجه پهلکن که پنجاه و دو سال و شش ماه حاکم رعیت
پرور بود او اگر چه کان مروت و احسان بود بعد آن سپرش راجه اندر حسینت تا مدت
سی و شش سال داد گستری گذرانید پس از وی راجه برادرش نام سپرش مدت سی سال متصرف ولایت
کشمیر و اطراف هند بود و چون از حکومت بیفتاد اندر راجه پهلکن سپرش تاج حکومت یافت با مروت
صاحب سخن بود در علم موسیقی دستی تمام داشت و با صناف علوم خصوصا شعر و سخن اشتغال
می نمود مدت حکومت او سی و پنج سال بود باجل طبیعی درگذشت راجه اندر ابن سپرش قائم
مقام شد بنهایت بیدادگر بود در عهد او ساحری طلسمی ساخت که او همه را می دید و او را کسی
نمی دید از این راه در خانها مردم در می آمد و زنا کرده می رفت چون این خبر به برادرش رسید
بفرمود تا تمام معبدهای هنود ویران ساخت و آن ناپاک بی باک را از حکومت راند جهت الطاف نیز
سپرش بعد مغول برادر بحکومت نشست بضم با و سکون زای نون دوم مشغول آبادی ملک شد
و در قصبه چلیدر که داخل مراج ست میبود و آن قصبه آباد کرده اوست و قصبه ترخ پور تاک برابر
کهنه چلیدر منسجر بقصبه چشمه زاون گردید باعث خرابی تمام ملک شد و نتیجه بیداد و ظلم و فساد وقوع
آمده در عهد او و مدت حکومت او هفتاد و نه سال و نه ماه است اجمال این قصبه در احوال حضرت

ایشان خلیفة الرحمن بتقریب مذکور زیون انشاء الله تعالی نوشته شود و راجه سده در وقت
حادثه پدر همراه شیر یار ابود و در موضع بجباره رسید و از آن حادثه محفوظ مانده بعد از حادثه مرحوم
جمع شده آوردند و بمرتبه حکومت رسانیدند برخلاف پدر بهمت اصرف احسان و رعیت پروری نمود
و خود را بالسنه خاص و عام ساخت پس از حکومت شصت سال از میان خلق غائب شد و وقت
راجه آوت پلاس پسر راجه سده بجای نشست و قدم بر قدم پدر نهاد و داد سخاوت و رعیت
پروری بدرجه کمال داد و هرن پور آباد کرده اوست حالا به نیل مشهور است که یکی از مواضع
معتبر است سی سال و هفت ماه حکومت کرد و گذشت راجه هرن کل پسر آوت پلاس بجای او
نشست و تا مدت شصت سال حکومت راند راجه شکال پسر هرن کل شصت سال سلطنت
داشت و همت اوقات را بر تعمیر و آبادی ملک گماشت راجه مهرکل پسر هرن کل
تاج حکومت بر سر نهاد لیکن خونریز و سفاک بود و انواع جور و ستم و اقسام محن از دست او
بمردم رسید و در حین کندن جوی کند کل سنگی برآمد و هیچ چاره بر نخاست مردی معتبر
گفت اگر زن معصومه دست بر آن سنگ نهد بیجا گردد هر قدر که زنان دست بر آن سنگ رسانیدند بیجا
نشد باین تقریب هم خونریزی بسیار کرد و مردم را بتهمت عدم عصمت رنجانید و بقتل رسانید
مورخان در شمار مقتولان مبالغه زیاده نوشته اند القصه بعد قتل و خونریزی بسیار زن
کوزه گری دست خود بآن سنگ رسانیده بیجا کرد و آب روان ساخت اقسام ظلم و تعدی آن
سفاک نه بمرتبه ایست که بقید تحریر آید بلکه تحریر آن نشاید آخر کار برای تسخیر برآمده بتقریبی که در تواریخ
مشهور است تا سنگال دیپ رسیده و انواع بلاد و اقسام ولایات مسخر نموده وقت مراجعت
از آن طرف در کوهستان از بالای بلندی پای فیلی لغزید و در حین افتادن فیل آواز می کشید که
بالطبع خوش آمد بفرمود تا صد فیل از آن بلندی نوبت بنوبت بزیر انداختند که بآواز آنها خوش
میشد آن موضع هنوز بهستی ونج مشهور است مخفی نماند که حکایت رفتن این کل بتقریب مذکور بدین صورت
راجه سنگال دیپ هند و از آنجا بجستی نشستن به تقرب جزا کرده راجه آنجا را بقتل آوردن
کسی از مورخان هند بمسلم نیاورده واقع که از مبالغه نیست عاقبت کار که ظلمش بکمال رسیده
بود مرضی صعب در گرفت که علاج اطبای مفید نیامد و از راه لا علاجی آتش فروخته و خود را
در آن بسوخت مدت حکومتش هفتاد سال بود فلعنة الله علی القوم الظالمین علیه ما استحق
سوزان بخندد با سپند ؛ آنچه کند دود دل دردمند راجه زنک نام پسرش جای پدر گرفت

و برخلاف پدر داد عدل و احسان داد و در نیکی و دادگستری بخشاد و مراتب رعیت پروری را بظهور
و در عهد او جوگی زنی بکوتی نام که در فن جادو و ساحری بی‌نظیر بود بهم رسید و بانواع ریاضت مشغول
گردید باغوای ارباب عناد و سحر و جادو و مال راجه برد و زن و فرزندش را بجان کشت غیر از یک زنی
که حامل بود زنده نگذاشت شصت و سه سال ایام حکومت راجه میندلبند راجه انندکنت نام پسری
از زن راجه زناکه حامل بود متولد شد حکومت این ولایت بنام او تقرر یافته باتفاق ارکان دولت
۴ انندکنت جریان امور سلطنت و پادشاهی بود و سی سال پادشاهی کرد راجه کتامند پسر راجه بعد او بسلطنت رسید
تا مدتی حکومت راند و رفت راجه وسن نند پسرش بر مسند حکومت استقرار یافت مردی دانا بود و دانایان را
بعنایت اکرام و اعزاز میسنمود و در فنون علوم و زبان سنسکرت بهوشی داشته پنجاه و دو سال حکومت
کرد و بگذشت راجه نر نام پسرش قائم مقام شد و سلطنت باو انتقال یافت و مدت شصت سال
بعدل و احسان گذرانید راجه اج نام پسرش بعد از و بر سریر سلطنت نشست مدت شصت سال
رعیت پروری و حکومت و رحلت گزین شد راجه گوپانند پسر راجه اج تاج پدر بر سر نهاد و سیره و
معابد و بتخانه های بسیار ساخته از آنجمله و هیره مشهور بالا کوهی الآن آنرا تخت سلیمان گویند
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بنا کرده و سست از زبان بعضی اسلاف مسموع است که یکپایه تخت
حضرت سلیمان بر این کوه می‌نشست لهذا به تخت سلیمان موسوم شد و در بعض کتب مرقوم
است که تخت سلیمان پیغمبر علیه الصلوات در جبال خراسان سیر داشت و کشمیر هم داخل خراسان
است واللّٰه اعلم عند الله راجه بسطور شصت سال و شصت روز داد حکومت داد و در گذشت راجه
گوکرن پسرش حاکم شد و تا مدت پنجاه و هشت سال سلطنت کرد و گذشت راجه نراند ابن گوکرن
بجای پدر نشست مدت سی و شش سال بکامرانی و جهانبانی گذرانید راجه جد شیر معروف
باندهه پسر راجه نراند حاکم شد چون کور چشم بود او را بزبان هندی انده میگفتند معهذا از باطنی
راه ظلم و تعدی و فسق و فجور بسیار نمود و حیای چشم در ظاهرش نبود چون ظلم و تعدی از حد گذرانید
مردم اطراف بقصد این ولایت قدم بر داشتند ارکان دولتش با مردم سپاه
اتفاق نموده قصد حاکمی دیگر کردند آن کور چشم چون این را بشنید با چندکس مقرب خود رو بسوی
هندوستان آورد راجه آنجا اشناخته بند نمود و همانجا درگذشت چهل و هشت سال حکومت
کرده بود از راجه اگنند سوم تا راجه انده بیست و یک راجه تا مدت یکهزار و چهار ده سال و نه ماه پادشاه
بودند شناسیست این کور چشم بظاهر و باطن سلطنت از نسل ایشان رفته و اهل کشمیر اتفاق نموده

یکے از اجداد راجه بکرماجیت را از ملک مالوه برنا بارت نام آورده بحکومت این ولایت نشانیدند
راجه برنا بارت تا مدت سی و دو سال پادشاهی نمود و باعث آبادی و رعیت پروری گردید و
ظلمات و ستمگاری راجه اندهه اپنور بعدل و داد رسی مبدل ساخت و مدتے عام و خاص را باقسام
احسان نوازش نمود چون رحلت نمود راجه جلوک نام پسرش بر تخت نشست و عدل و احسان
بهتر از پدر نمود و پس از مدت بیست و دو سال که با داد رسی بکمال گذرانیده رحلت کرد راجه
سنجی پسرش حکومت یافت باتفاق زنش که واک سشنا نام داشت رعیت پروری نوعی
نمود که بافوق آن متصور نبود ناگاه در حین پختن مزروعات کثرت برف در غیر موسم چنان
شد که محصولات نا پخته رو بعدم نهاد و قحط عظیم در شهر روی داد و مضمون اکل البعض بعضهم بظهور رسید
خرمن خرمن اندوه و انبار انبار غم اهل شهر بر خود گرفته و هزاران نقد و جنس لعل و جواهر که داشت به
محتاجان صدقه داد با وصف آن اصلاح قحط نشد معلوم است که جز دراسپوزنش بالغ آمد شبی
باتفاق همان پاکدامن بدعا و زاری نوعی ملتجی و متضرع شد که تیر دعا بهدف اجابت رسید ماهی
کا معطر مسجد بیت نبوی صلی الله علیه وسلم مستجاب هر صبح در مینیا هر کس ز کبوتر حاضر میشد و بهر کوچه
که میخواستند رفع جوع خود مینمودند وقت پختن غله بابرکت شده و ان مع العسر یسرا روی نمود و از
استدراجات دیگر امرے عجیب نقل کردند که در موضعی آب و درختها نشانید و فی الحال سبز شده
بارور گشت والعهدة علی الرواة مدت سی سال حکومت رانده امر ناگزیرش پیش آمد چون از نسل
او کسی نماند راجه سیچی مل را بحکومت برداشتند او از اکابرزاده های شهر و از نسل راجهای عمده
بود غیر از نسل راجه مذکور سیچی مل تا مدت هشت سال حکومت کرد راجه بچندر نام پسرش جانشین شد
وزیر خود چندرست نام بسبب تقصیر بند کرد از احوال مورخان عجب حکایتے نوشتند چون
خالی از مبالغه و غرائب نیست تحریر میسے آید وزیر مزبور همیشه میگفت که تخت نصیب من است
راجه پاره سعایت مردم و پاره بمذکورات زیرا که سعی شئی زاید با دیر سانید نه بهانه جسته او بعد ضبط
خانمان وزیر را بدار کشیده مدتے بر دار بود برهمنے بر آمد در جبین وزیر بردار کشیده نگاه کرد
نوشته بودند که پادشاه خواهد شد تعجب بر برهمن رو داد که الحال چه صورت پادشاهیست بهر
حال بعد چندی برهمنان آمده اعضا را او را جمع نموده کلمات نز آنها دعا کرد و زنده شد و رفته رفته به
سلطنت نشست و بسبب بعضی تاریخ نویسان هند ایراد این قصه را تکذیب نموده نوشتند
که بعد کشته شدن وزیر مزبور بر دار راجه مسطور را مرضی بهم رسیده بجهان در گذشت چون فرزندے

بذاشت اعیان دولت یکی از اولاد وزیر مزبور را بسلطنت برداشتند راجه ری رامی
نام داشت بسیار بعدالت و احسان سلوک با مردمان کرد و انصرام مهمات ملکی به حسن تدبیر و استحکام نمود
پس از مدتی تبدیل و ترک پادشاهی نموده آهوی پوست پوشیده بدر رفت تمام این قصه در اصل
تاریخ مذکور است و از اعتماد عقل دور و بالجمله مدت حکومت راجه سچندر رسی هفت سال بوده و از زمان
راجه بابت تا این راجه شش نفر بوده اند بعده به نبیره راجه بوند حد کشمیر حکومت رسید گوپال دیب
نام داشت مشهور است که و اهن راجه میکواهن سورخان کشمیر در احوال او عجایب امور غریبه بقلم آورده اند
از انجمله اینکه در اوائل حال آواره دشت ادبار و اختلال بود بحالت غربت کمال کربت در ملک خطا رسید
در آن وقت راجه زاده های عالم برای خواستگاری دختر راجه خطا که شهره حسن و جمال بود
حضور بسکو نشستند تاجی مرصع بر سر راجه میکواهن در صف نعال پریشان حال نگرانی داشت
در همان اثنا باران بوفور تمام تقاطر نمود و همه را ازین سبب ترددی رسید ناگاه در عین بارش
از میان آنجماعه ابری مخصوص بر سر راجه میکواهن سایه گستر شد و موجب تعجب حاضران گردید و دختر راجه
خطا چون اینحال دید از میان آن همه راجه زاده میکواهن را پسندید بسعی و اهتمام کارکنان
پدرش بحکومت و راجگی کشمیر سرافراز گردید و در عهد خود منع کشتن جانوران کرد و صیادان و قصابان
را وظیفه مقرر نمود تا طمع در کشتن جانوران نکنند گویا عمل باین شعر کرد شعر ترک حیوانات به
حیوانات جان بخشیدنست + خویش را محروم میداری ازین دولت چرا + میگویند که راجه
قصد تسخیر هندوستان نمود تا بسورت متصرف شد آنجا در کشتیها نشسته قصد جزایر کرد تا مدت
سی و چهار سال بعدل و احسان حکومت کرده عجایب و غرایب بسیار بظهور آورده در گذشت و از احوال
در احوال ملک گیری و سیر بر و بحر او مبالغها نوشته اند که قابل تحریر بلکه اعتماد نیست و العهدة علیهم
پسرش راجه سرسپین بتخت نشست و تا مدت سی سال حکومت راند و تمام مملکت پدر خود را
بحیطه ضبط در آورد و بعد رفت و این راجه را دو پسر بود یکی هرن راجه و دیگر پورن راجه هرن
به حکومت نشست و پورن به وزارت اختیار کرد و در میان اینها چیزهای عجیب و غریب
گذشت راجه هرن مدت سی سال و دو ماه حکومت کرده در گذشت چون از نسل راجه هرن کسی
نماند اهل کشمیر رجوع براجه بکرماجیت که پادشاه اوجین مالوه بود آوردند او کسان خود فرستاده
کشمیر را در ضبط خود در آورد و بعد از مدتی به یک برهمن جابرکنت نام از کشمیر حکومت راجه بکرماجیت
رفت راجه بعد چندی برهمن را واقف نا ساخته فرمان حکومت کشمیر بسبقت بوی تفویض نمود

رخصت کرد بهمن بعموم دار بوطن رسیده بدستور قاصدان فرمان باهل شهر رسانید چون بمضمون
مطلع شدند بخدمت بهمن رجوع نمودند و سر بر حکومت او مسلم داشتند رعیت پروری و ملک داری
بسیار کرد تا ایام حیات بکرماجیت حاکم بود چون خبر فوت راجه رسید بر بهمن سخت به خیالش رسید
هر چند که راجه پرور سین پسر راجه بکرماجیت معذرت خواست و ملک بوی گذاشت قبول خاطرش
نیفتاد و رفت مدت حکومتش چهار سال و نه ماه بود پرور سین ابن پور بار سر بر سلطنت نشست
میخواست اوجین پای تخت راجه بکرماجیت را بتصرف آورد باین قصد برآمده بود که خبر فوت راجه رسید
بعد ازان ولایت دیگر گرفته و پنجاب در تصرف خود در آورده و در کشمیر آمده نشست بعضے و سه سال که لشکر خود
معمور دید بقصد تسخیر هندوستان کرد و بر راجهاے بسیار تسلط نمود و در اوجین و مالوه رفته
تخت بکرماجیت در خاطر آورد بیت هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه + همچنین در بند اقلیم دگر +
چون پسر شیلادت نام مغلوب و محبوس اعدا دید مخالفان تیر و ترکش خالی کرده و او را خلاص ساخته
بر سریر و تخت پدر نشاند تفویض شهر بوی کرد و باز مراجعت بوطن نمود آنجا قصد بناے پاے
تختی داشت مورخان هنود نوشته اند که باشاره غیبی در نواحی کوه ماران خطی کشیده دید
مسافت چهار کروه بقدر بود که معماران بناے عمارت و آبادانی در انجا سازند گویند سی و شش لک
خانه تعمیر نمود سوای عمارات امرا و وزرا و سائر مردم که از حیطه شمار بیرون بود چنین آورده اند
که در آن عهد چون کشمیر در تعمیر و آبادی و کثرت خانها هیچ نشان نمیدادند نامش سری نگر نهاد بسبب
حادثات متواتره و آفات متکاثره خصوصاً واقعه زد لجو که بجل خود مرقوم کلک حیرت سلک میگردد
اکثر اطراف و بویرانی آورد و آن معموره کومی کو بالکل برهم خورد بیت مستعار است ملک و مال
جهان + نتوان کرد اعتماد بدان + الا نفس شهر مسمی سری نگر که در تعمیر جدید آباد مانده همان شهر است که
الیوم معمور و مشهور است حاکم نشین و آب بهت در میان دارد اگر چه اطرافش منهدم شده است
لیکن اصل شهر بحال است القصه راجه مذکور بجهت طغیان آب بهت که اطراف سری نگر خراب شده
سنداده پوره که ویرانه بود دیگر باره کرده پل عظیمی بنا نمود و مدت سلطنت راجه شصت سال بود چون
ایام حیاتش بآخر رسید پسرش راجه جیدشیر بر سریر سلطنت نشست سی و سه سال و سه ماه
حکومت کرده دست از تصرف حیات خویش بر افشاند و راجه لچمن پسرش بحکومت نشست و تا
مدت سه سال متصرف ولایت کشمیر بود چون از میان برفت حکومت برادرش راجه زیادت تا
درین ولایت جاری بود و بر آتحمر تر میگفتند بغایت شجاع و با جود و خیرات فرد خرم از جود تو

نان بر سر خوان دگران + روزی از ابر خورد گرچه صدف در دریاست + بود دار الشفا مرضا مخترع
اوست غیر این آثار خیر میگذاشت عمرش بصد سال رسیده بود مخفی نماند که ظهور موفور النور حضرت سید
الاولین والاخرین علیه الصلوة والسلام در زمان او بود و هجرت نبوی صلی الله علیه وسلم که مبدأ
تاریخ عربیست بعد دو صد و پنجاه و هشت سال از ایام راجه زیادت واقع شده چون عمرش باخر
رسید راجه با زن خود باتفاق لشکر در غاری در آمده که دیگر کسی اثری از ایشان نیافت و بلت
خود عابد و زاهد بود شعر هندو گر ز عشق بت پرستند + هر صبح دعای میفرستند + پسرش راجه
بکرماجیت بر سر سلطنت پدر نشست و شفقت و مرحمت پدرانه بر عامه خلق الله و تمام برایا
داشت از خدا خواست که کسی در عهد او نمیرد چنین بوقوع آمد هنود را عقیده انست چون بمرد حکم به
سوختن خود میکرد و بعد از سوختن بگنگا فرستادند آب گنگا اعضای سوخته وی بگرفت و بباد
هوا برفت تا حال بهواست والعلم عند الله والعهدة علی الراوی بیت هر چند قلزم عشق بر یک
هواست دایم + در هر سر حبابی از شوق او هواییست + و مدت ایالت او چهل و دو سال بود بعد
ازان برادرش راجه بالاوت نام حیانند نیز گویند آخر تا که بفنون دانش بهره مند شد باسم
بیتاوت مشهور شد در اندک مدت تمام ولایت کشمیر را گرفته با مضافات قصد تسخیر ولایت هند
نمود چون براه هند در آمد نود و نه هزار و نه صد و نه که بهندی یک کم لک گویند تصدق داد و بتقریب
اراده تسخیر خطا و ختن عرض لشکر دیده بود سه لک سوار را جائزه گرفت و بیست و پنجهزار اسپ کتل بود
بنا بر سببی عزیمت مزبور موقوف نمود در کامراج تاپز نام قریه بنا کرده و پایه تخت خود ساخته بودند
شهری آبادان بود و سیب مشهورست و زمیت باره سوله میگویند در عهد حکومتش سوداگری آمده بود
روزیکه راجه ضیافتش کرد گفت از دود چراغ و شمع درد سر گرفت پس آن سوداگر ضیافت راجه
کرد بجای شمع لعل شبچراغ در مجلس آورده تمام مجلس را روشن ساخت و بوفور اسباب پر در عجب
طرح نشاطی دران بزم انداخت نظم ز ذوق تماشای آن بزمگاه + در آغوشش مژگان نگنجد نگاه +
رخ ملکشان غیرت لاله زار + کف ساقیان برخورشید بار + راجه ازان سوداگر بصدق تملق
کنیزکی گرفته از بطن او چهار پسر آورد مدت حکومتش پنجاه سال بود در عهدش عجایب و غرایب
بوقوع آمده چون بمبالغه نوشتند تحریر آن را درین رساله مناسب ندید مردی بود رعیت پرور
و احسان دوست بوصیت او پسر کلانش راجه چندرانند حاکم شده بغایت محسن و سخی بود عجایب
روزگارش که در عدل رای و رعیت پروری بوقوع آمده در کتاب اصل از ذوق تنگ مکتوبست

چون اکثر حکایات از قاعده عقل بیرونست تحریر آنها غیر از طول کلام فائده نیاید تا مدت بیست سال
و هفتاد حکومت کرده درگذشت راجه رناجیت نام برادرش بعد ازان جا گرفت و بسیار ستمگر و
ظالم پیشه بود لاجرم بمرضی سخت گرفتار آمده بود برفت بیت بشارت ده مظلومان که ظالم چون آخر
تری چون گشت افتد آتشی از خویش درجایش راجه للتادت نام برادرش بتخت نشست
بنیاد عدالت و رعیت پروری نموده لته پور را که دران وقت ولایتی بود پای تخت ساخته و بسیار
افزود و خراب کرده برادر خود را بکشمیر آورده رو بهندوستان و پنجاب کرد هر جا راجه مقابلش میشد
مغلوب محکوم ساخته بولایت دیگر میرفت میگویند که گجرات کاکان بندر سورت و نباور دکن
و بنگاله و سراندیپ را تسخیر نموده بعد ازان بولایت رفته با والی بخارا جنگ کرده و غالب شده و
بخارا و ختن را فتح ازراه تبت بکشمیر آمد و عمارات عالی ساخت و موضع پرسپور ساخته او دست در
آنجا یک ستون از یک تخت سنگ پنجاه و چهار گز قائم نمود راست از ولایات تحفه و هدیه بسیار آورده
بود و کیمیاگری را آشنا شده با اهتمام او طلا می ساخت و خرج عمارات و لوازم سلطنت میکرد
هر عمارتی را که از آنک تولچه طلا صرف نمیشد چون راجه بنگاله عهد شکنی کرده بکشمیر آورده کشت
کسان راجه بنگاله بلباس فقیری آمده در شهر سری نگر اقامت نمودند پس از مدتی دست تصرف
راجه کشمیر شکست شهر را آتش کشیدند و جاهای بسیار را ویران نموده اند آخر نامه بر للتادت
با جمعی کثیر طرف شمال کشمیر گوشه گیری رفته ازانجا پیغام فرستاد بالفعل بمن خواهان سلطنت
و حکمرانی نیستم یکی از پسران من را بجای خود اختیار کنند پسر کلانش کو سانند حکومت کرد مدت حکومت
للتادت سی و شش سال هفت ماه بود در کیفیت مردن للتادت مردم اختلاف است اکثری میگویند که
از کمال انفعال خود را زنده سوخته پسرش خزانه پدر را بعلم جمع نموده بکار نامه بدصرف کرده تا مدت
دوازده سال حکومت کرده درگذشت و راجه شنکرنند بن پرانند بجای او بر تخت نشست هفت
سال حاکم بود وانتقال او راجه پرتهیبت بن للتادت تاج و تخت یافت و دوازده سال حاکم بود
بعد ازان راجه اجانند سلطنت یافت تا چهار سال حکومت کرد راجه رستکا بن سنگرانند
سه سال بود پس راجه انند انند بسلطنت رسید او آخرین راجهای کارکوتیت مدت حکومت او
دو سال بود مجموع ایام حکومت کارکوتیان که هفت نفر بودند از اول تا آخر دویست سال و پنجاه و
بیست روز بود تا سنه دوصد و بیست و نه هجری بعد ازان بخاندان انتقال یافت اول آنها راجه
اودیت ورما بن سکهتنورما سبب وزیر خود سوکورما بر تخت نشست مخالفان از پای در انداخت تا مدت

قواعد حرب مرعی داشت و خزائن حکام ماضی و ظروف طلا و نقره و چینی و ظروف مس ریزه ریزه کرده
صرف محتاجان نموده خوردن آن با سفالها کرده سید است مدت حکومتش بیست و هشت سال
و سه ماه و سه روز بود چون در گذشت راجه سنسکرورما برسر برکامرانی نشست بعد از تسخیر ممالک
جمعیت تمام بهم رسانید و عرض لشکر دید صد هزار سوار و نه لک پیاده و سیصد زنجیر فیل داشت از
راه و مشورت حرکت کرده از گجرات تا دکن متصرف گردید باز به کشمیر آمده بتعمیر عمارات مشغول شد
هرچند کاری بدنامی شهرت یافته در جنگ گاهی تیری بسرش رسید کارش را تمام ساخت
بیت هر که بدی کرد و بد یار شد + او بید خویش گرفتار شد + مدت حکومتش هژده سال و
هفت ماه و یازده روز بود راجه گوپال ورما ابن سنسکر ورما بجایش نشست پرباکر دیو نام وزیر ظالم
داشت تمام خزائن راجه را در ماده پور که آباد کرده او بود فرستاد و لکور نام خویش خود را که شاه ارج خطاب
داده بود حاکم آن قصبه گردانید شاه ارج بکارش آمده و قابو یافته بدریا هلاکش ساخت و راجه سیماری که
صغر او گذشت مدت حکومتش ده سال بود راجه سنکت که از برادران عرفی او بود و در حقیقت
برادرش نیست بر تخت نشست و همگی ده روز حکومت نمود پس رانی سگندها مادر راجه گوپال به سلطنت
رسید چون نظر بر کدورت مزاج بعد دو سال خود را مخلوع ساخته راجه پارته بن برجنت ورما بدرتار نه
راجه حاکم شد و یکسال حکومت کرده در گذشت راجه چکر ورما ابن برجنت بوصیت پدر سلطنت یافت
و در میان این دو برادر خلشها شده و مدت حکومتش دو ماه بود بعد از ان راجه سوورما ابن برجنت
بحکومت رسید چون بی عمل بود مخلوع شده کرت دوم چکر ورما ابن برجنت شد بسبب اینکه سنگرام
دانگر را که باعث سلطنتش بود بی تقصیر کشت طائفه دانگریان جمع شده او را بقتل آوردند طبیعت بر
برنقش پای سور با هستگی قرار زنجیر فیل مست مکافات تازه هست + حکومت سوورما از اول تا آخر
دو سال و دو ماه و چکر ورما سه سال بود راجه سنکر در دهن بعد از ان بحکومت نشست و مدت حکومت
او سال بود پس راجه الممت ابن راجه پارته به حکومت نشست مردی بیباک و سفاک بود و بواسطه
تحقیق تشریح بدن شکم مرد و زن بسیاری درید و برای امتحان حدت شمشیر خود هر دم را سرکشت
و اقسام ظلم به خلائق میکرد و مدت حکومتش دو سال و یکماه بود و بعد او سوورما بار دیگر به حکومت
نشست در این نوبت یکماه حاکم بود آخرین ملوک خاندان خمار است مدت حکومت این طائفه که
یازده نفر بودند هشتاد و سال و چهار ماه بود و بعد از ایشان سلطنت بخاندان دیگر انتقال نمود +
راجه جشن کرد بود نام مقربی از مقربان راجه سوورما ابن پرباکر دیو تخت فراج باتفاق برهمنان

بر تخت نشست صاحب فراست و عدالت بود راه دزدی در عهد وی بمرتبه بند شد که مردم دروازه
دکانهای خانه وا میگذاشتند و مسافران مال و متاع و شوارع و معابر مامون بودند و در تنقیح مقدمات
و تفصیل معاملات عجائب و غرائب از وی منقولست مدت حکومتش نه سال بود چون بنا بر پاید آن
دنیا غدار ترک حکومت کرد زانت دیو بن رام دیو را ولیعهد خود ساخت بعد عزل او از سلطنت راجه
سنگرام دیو بن جشن دیو بتخت حکومت یافت و مدت حکمرانی وی شش ماه و هفت روز بود و بعد از آن
راجه دیوور وکنت بعرصه آمد و یکسال و چهار ماه حکومت کرد راجه کهم کنت بن دیوکنت بجای
پدر نشست و بنا بر سببی علتی بمرضی صعب و سخت گرفتار آمده در بارهموله درگذشت و مدت
حکومت او هشت سال و شش ماه بود راجه ابهمن بجای پدر بر تخت و افسر یافت و پایه تخت دی
سه پور که در آن وقت عمارت و شهرت داشت بود و اختیار حکومت بدست مادرش دیدا رانی نام بود
چون سراری از شهر سیپور با لشکر گران برای آمد با مراد رانی با جمعیت افواج و خزانه جانبش
و فتح نمایان نمود مدت حکومتش چهارده سال بود آخر مادر رانی از راه شامت نفس پسر خود را نوی کشت
که کسی ندانست مصراع وای فرزندی که زنیان خصم باشد مادرش + پس راجه نندگنت پسرش
بجای پدر نشست بدیدن حادثه پدر و رسیدن دلش سیر گشته بر آبادی آخرت مشغول شد حکومت
او یکسال و یکماه و نه روز بود بعد از آن پرتهون برادرش بر تخت حکمرانی نشست بعد از مدتی از دست
رانی او هم کشته شد بیت ای برادر مادر و همراز خورد خون مرنج + چون ترا خون برادر هم چنین بسیار داد
مدت حکومت او دو سال بود راجه بهیم بن ابهمن بحکومت رسید چهار سال و سه ماه حاکم بود و رانی
بعد از آن بحکومت نشست وزیر مدار المهام او نرسنگ رام جوالی تربیت یافته او بود بکره راجه
نام برادرزاده رانی را امرا و دیدار بر تخت نشاندند نرسنگ وزیر راجه را بهانه هلاک ساخت و باز
تصرف یافت راجه راجور برای باغی شده بود لیکن بامداد و اعانت نرسنگ راجه راجوری بجای
آمده بعد از آن سنگرام بن اودی راج برادرزاده خود را ولیعهد ساخت بیست و سه سال و شش ماه حکومت
کرد و از راجه جشن کرتا رلنه دوازده نفر در مدت شش و چهار سال و بیست یعنی حکومت کردند پس
راجه سنکر بن اودی راج بسلطنت رسید و نرسنگ نام وزیر خود ساخت و درین اثنا همیر نام
ترکی آمده با نرسنگ جنگید و خلل در ولایت راجه انداخت و راجه بمرض بدهضمی درگذشت حکومتش
بیست و چهار سال و دو ماه بود پس هراج بن سنگراج بجای پدر نشست و از مهربانیهای او مردم
آسوده شدند و بیست و دو سال حکومت کرد و ممالک خود و راجهای اطراف در ضبط خود

نگهداشت پس راجه اسنت بن مراج به تخت پدر رسید در زمانی راجه بلوهرکت رسیده
بود هم موی بکره مراج غالب بود بلوهرکت متصرف شد راجه با عانت مادر آتش بسمت اعدا کشید یک
کس خلاص نشد چون فتح کرد شکرانه آن نود و شش کرور زر کشمیری بمردم انعام داد حکومت او پنجاه و
سه سال بود آخر با بعبادت مشغول شده تخت حکومت خود به پسر خود کلش نام داد او مردی
مفلس بود خزانه پل سیاه شخصی را متصرف شد نگرکوت و سیالکوت و پنجاب را گرفته بود در عهد
او آب بهشت مرتبه یخ بسته که لشکر بر آن می گذشت مدت حکومت او بیست و شش سال بود
راجه اسکرس بن کلس بجای پدر نشست پای تخت[2] تا شوان را بسوخت راجه توهمی که از زن داشت
خود را هلاک نمود مدت حکومت او هفت بیست و دو روز بود راجه هرس بن کلس بعد از ان به حکومت
نشست و از هر چهار طرف حویلی زنجیر جرس آویخته بود تا مظلوم دست به جرس زند و خود بداد مظلومان
برسد و در دیوانخانه اش شش هزار مشعله در فانوس می سوخت و سیصد و شصت زن داشت و هر شب با یکی
صحبت میداشت بسبب بلاهت بسیار و سفاهت بیشمار که در طبعش بود مردم بازنگر سفیدسه ابله
فریب والمنوده او را مفلس ساختند دوازده سال حکومت کرد و در گذشت راجه باجل بانتصواب
دانایان به سلطنت نشست و رعیت پروری بسیار نمود دار الشفای قرار داد و ادویه و اغذیه برای
علیلان مهیا میداشت در مساجد عید و غیره بفرمایش خنگ سپاهی را استاد می ساخت ده سال و
چهار ماه و دو روز حکومت کرد بعد از ان راجه ودین که نویسنده راجه باجل بود و بوزارت رسیده
بر تخت نشست و امرای راجه باجل به التقبل رسانید گلکه چند نام یکی از امرای راجه اجل از لار
بالتغار آورده و او را مغلوب ساخته دفع نمود مدت حکومت او یک شب و یک روز بود راجه اسس بن
کل بل برادر خورد راجه که از مادر جدا بود بسبب گلکه چند بر تخت نشست از غرائب آنکه یکشبانروز
سه راجه با مع سلطنت نمودند راجه باجل و راجه رود که هر دو بقتل رسیدند و راجه اسس به حکومت
رسید چون مردم را ترودا او بود برادر حقیقی راجه اجل را از لوهرکت آوردند اسس با راجه مقاومت نمود
نزدیک یازده معرکه محاربه طرفین رو داد و همیشه غالب و مغلوب یکدیگر شده قرعه حکومت
بنام راجه بکهاجر پسر راجه هرس افتاد و راجه اسس با او هم منازعت نمود و بعد از محاربات قوی
باز حکومت یافته راجه بکهاجر بدر رفت راجه راجور باز غالب شد و راجه
اسس را کشت و درین بین بکهاجر با هم تیری رسید و در گذشت و سلطنت کشمیر از راجه جی سنگه
منتقل گردید او سن مشهور بر همه مسلم داود که در اکثر تواریخ فرس ابتدای حکام کشمیر با هم او کرده اند

[2] محله ماشخوران را ساخت که کابل از ولایت آمده محل

حکومت راجه بکهاجر بن راجه اسس پسر راجا جانشین کرد متخفی نماند که کلهن پندت نام برهمنی
تاریخ راجهای کشمیر را بزبان هندی نوشت و درازه ترنگنی نام نهاد و ابتدا از راجه آگند کرده تا راجه
جی سنگه احوال راجهای کشمیر که در مدت سه هزار و پانصد و نود و شش سال گذشتند تا تاریخ
پانصد و سی و پنج هجری نبوی صلی الله علیه و سلم نوشت بعد از انقضای این قرون در ولایت
نگرکوت راجه دهرم چند نام در رعیت پروری و غریب نوازی و مسکین دوستی و سپاه شناسی
بی بدل بود چون از این عالم فانی ایام رحلتش قریب شد پسر خود ملچند نام را بر سریر سلطنت
نشانید رفقا و اهل قرب او نظر بر بی پروائی و سفاهت او التجا به پادشاه هند و دهلی بردند
انواع محن بر سر او آورده اند طرفین محاربات رستمانه بکار بردند آخر ملچند پای قرار بر فرار نهاده
التجا بوالی کشمیر زینه سهم دیو معروف به جی سنگ که سابق راه مراسلات در میان آورده با پانصد
سوار همراه اهل و عیال بملازمت زینه سهم دیو رسید ولایت لار مع مضافات بجاگیر وی داد و بر امر سپه
سالاری نگهداشت تا چون مردم مغل به جنگ سهم دیو از ولایت آمدند باتفاق ملچند متوجه
جنگ و جدال شد ملچند شبی تبدیل لباس نموده به لشکر مغل در آمد بر سر دار ایشان رسیده
و بر بالین وی خطی گذاشته مضمون خط آنکه ای غافل اگر تا بیش طلب ملچند سپه سالار سهم دیو
تیغ بر سر تو رسیده بنا بر رعایت تو که سپاهگری بر حال تو رحم نموده که ترا زنده گذاشته
برگشت ملک دیگری چگونه بگیری اگر این نصیحت بشنوی بهتر و رنه اسلم اسپ و همیه آتش غضب
سوزان بر سر داران شما بی تردد مهیاست سردار مغلان خبردار شده طرح صلح انداخته رفت
و تا مدت بیست و شش سال و یازده ماه و شش روز حکومت کرد ملچند با وصف اقتدار نظر
بر حقوق راجه غایت اطاعت می نمود حکومت با وسلم داشت راجه زینه سهم دیو
در سال پانصد و پنجاه و شش وفات یافت هر چند ملچند برعایت حقوق راجه زینه سهم دیو ریاست
مملکت بنام پسرش رینچن برافراشت و استقلال پادشاهی بوی داده اما چون خبر فوت راجه
باطراف شائع مردم پکهلی و کشتوار و تبت وجه سر مخالفت بر آوردند و پای اطاعت از دامن
انقیاد و فرمان بر بیرون بردند طبائع را منغص می ساخت بتاریخ پانصد و شصت و سه ملچند
ازین دار بیقرار قدم بیرون کشید و راجه پری مات در سفاهتهای خود بماند نه سال و شش ماه و ده روز
پادشاهی کرد و در تاریخ پانصد و شصت پسرش و نته دیو بحکومت نشسته ایام دولتش نه سال
و دو روز پایه تختش سو منم در شهر بود در آنجا تعمیر دیر نمود که هنوز باوجود دیرامی آثار

و علامات آنها موجود است و در تاریخ پانصد و هفتاد و هفت ازین عالم رحلت گزین شد پسرش لومه دیو
به حکومت ولایت رسید بضرورت سالی چند حکومت راند برخلاف مرضی خلائق که از سفاهتش
هر همه بدرد آمده بودند تا مدت نه سال و چهار ماه و هفده روز حکومت راند یکی از انواع سفاهات او
چنین می آورند که روزی به سیر کشتی برآمده بود عکس روی خود در آب بدید و خنده کرد از آن طرف هم
خنده بر قاعده انعکاس ظاهر گردید و بر روی عکس طپانچه زد انگشتری از انگشتش بدر رفت و در
آب افتاد چون بخانه خویش بازگشت مقربانش استفسار نمودند نقل مذکور در بیان آورد و گفت من در
آنجا خطی بر آب کشیده‌ام تا انگشتری را از آنجا طلب نمایند و قس علی هذا در تاریخ پانصد و هشتاد و هشت
دست از حیات فانی افشاند پسرش زهیر دیو تاج و تخت یافت وزیرش قصد تسلط داشت
مردم لون که صاحب ناموس بودند اعانت او نمودند از تغلب وزیر محفوظ ماند و چون برهمنان را
رعایت نمود و صاحب اقتدار ساخت آنها قدرت یافته طمع تخت و تاج نمودند مردم لون متفق
شده غلبه کرده برهمنان را به پایه اصل رساندند که اصل آنها گدائی بود زهیر دیو هژده سال سیزده روز حکم
رانی کردند و در تاریخ ششصد و چهار بپایان جلش در رسید راجه جگدیو پسر جسن دیو بر سریر سلطنت مقرر
شد عامه رعایا از خلق وی راضی و شاکر بودند و بعض سپاه مردم آزار را مستاصل ساخت امرا و
سرداران لشکر به طمع فاسد راجه را از شهر برآوردند بعد چندی باشاره دستی وزیر خود باز مراجعت نمود
و بحکم الهی بر مخالفان غالب آمد و همه را هزیمت داده بدستور قدیم مملکت و حکومت یافت و داد و دهش
شهره آفاق بود بحسب تقدیر پدم نام حلیمی که در آن عهد مشهور بود از راه حرام نمکی قابو یافته زهر
داده راجه را بکشت مدت ایالتش چهار سال و دو ماه بود در تاریخ ششصد و هژده عمر وی با آخر
رسید و رخت حیات برکشید و پسر وی راجه دیو جانشین شد در زمان وی از نسل چندان
گلچند ولد بلچند سپه سالار بود و در راجه دیو تنگ احوال چندان که صاحب دولت و ایالت کشمیر بودند
و سالی چند به قناعت گذرانیده اند باجمال آورده مورخ لائق تاریخ شاهنامه ندید گلچند بتاریخ ششصد
و سی و هفت درگذشت و پسر وی پلادچند جانشین شد لیکن راجه دیو از بیم پدم در قلعه سلسر
رفته متحصن شد و پدم محاصره نمود و از طرفین تا مدتی در جنگ و جدال بود تا روزی سوداگری
پاپوش منقش به هدیه پدم آورده بتماشای آن مشغول بود که ناگاه پیاده از عقب سر از تن او جدا ساخت
پدم راه دوزخ گرفته راجه مستقل شده اکثر گردنکشان را مطیع و منقاد خود کرده چنانچه سرداران قوم و
امثال آنها در عهد او زراعت کشتی و باربرداری می‌نمودند درین اثنا پلادچند ابن گلچند که

راجه گرگیت برادر دست خت مان لستبرا که بناه برای کشمیر آورده پرگنه لار وغیره در وجه اخراجاتش مقرر شد
پلادچند روز بروز تسلط یافته وبا برهمنان که از دست راجه متألم بودند ساخته بالجمله راجه بیست وسه سال
وچهار ماه حکومت کرده ودر سال ششصد وچهل وبک قضا کرد ومقام در پرگنه دیوسر بنا کرده او دست یکی
راتبوره وتامر جلو هنگی مدت حکومتش بیست وسه سال وسه ماه وبیست وهفت روز پسرش سنگرام
بر سریر سلطنت نشست در ایام ایالت وی پلادچند صاحب اقتدار بیشتر شد وسوراج نام برادر سنگرام
اورا اغوا نموده در قصد راجه سنگرام برادر خود افتاده راجه بعد تردد بسیار برادر خود را کرده بعذاب کشت
پلدیمر که محله مشهورست وموضع سنگرام بنا کرده او دست پلادچند در سنه ششصد وپنجاه بقضای خود بمرد
سنگرام حسب پسرش سرداری یافت کلمن نام یکی از خویشانش سرکشی کرده وشهر را ویران ساخته بر راجه
غالب آمد راجه براجه راجر که دوستش بود ملتجی شد وبحمایت او خود را مستقل ساخت ومدت حکومت او
شانزده سال ودو روز بود بتاریخ ششصد وپنجاه وهفت با داجل رسیده پسرش راجه رام دیو
بجای پدر نشست ومخالفان پدر را بقتل رسانده پرتهی راجه رام نام یکی از مقربان خود را وزیر ساخت
موضع تاپر وکنار آب لیدر ساخته اوست چون فرزندی نداشت پنهو نام برهمن پسری را بفرزندی
برداشت واورا ولیعهد خویش ساخت ودرگذشت مدت حکومتش بیست ویکسال ویکماه ودوازده روز
بود در تاریخ ششصد وهفتاد وهشت جانشین رسید لچمن مذکور قائم مقام شد چون پست فطرت و
کدا طبع بلند پرواز بود امور سلطنت بانجام نتوانست داد کهل نام ساحری طلسم‌دان بشهر در آمده
اقسام طلسمات بر پا نموده تمام شهر را به تسخیر خود در آورد وخلل در پادشاهی او انداخت قطعه
هیچ سودی نکند تربیت ناقابل * گرچه پرتو نهی از خلق جهان مقدارش * سبز وخرم نشود از نم باران گز
خار خشکی که زنشاء سبز بود ارش * مدت حکومت راجه سیزده سال وسه ماه ودوازده روز بود ودر عهد
راجهای مذکور سنگرام چند ولد پلادچند سپهسالار لشکر بود ودر تاریخ ششصد وهشتاد وپنج پسر خود
رامچند قائم مقام وجانشین خود ساخت ودر تاریخ ششصد ونود ویک لچمی دیو از دارالعیار بیرون رفت
وسهدیو که سردار پرگنه وچین پاره بود حکومت نشست گویند سنگرام چند از پرگنه لار بایلغار آمده
سری نگر بجنگ سهدیو استاد او بقتل رسانید سهدیو بعد از آن حاکم شد کهل ساحر را از شهر اخراج
نمود ودر عهد وی گناه وحرام فاحشه بیدر احسن لنگ ده حبانه می گرفتند روزی راجه از مطربه او لکهی
نام ترانه اوصیت سرود بهایت خوش شده فرمود هر چه خواهی بطلب ولی رفع این بدعت خواسته رحم
ازین بدعت باز ماند آخر ما باعمال بد مبتلا شده ومدت حکومتش چهارده سال وپنجاه وبیست روز

بود و تاریخ هفت و پنج رخت حیات برکشید و پسرش سیهه دیو بجای او مقرر گشت ایام سلطنت او نوزده
سال و سه ماه و پنج روز بوده است سپه سالار او رام چند بود در عهد پادشاهی او شهمیر نام مردی که از اولاد
سلاطین سوات و کبیر بود و اکنون مشهور است بسلطان شمس الدین بولایت کشمیر آمده و باعث آمدنش
این بود که جد او قورشاه نام مردی صاحب کرامت و خوارق عادات بود و مرجع مردم روزی گفت
که الهام رب الجلیل بمن در رسید که از فرزند تو پسری میشود شهمیر نام پادشاه ولایت کشمیر باشد
و از نسل او چند کس بر تخت خواهند نشست شهمیر مذکور بر کرامات جد خود اعتماد نموده در باره موله با اهل و
عیال خود سکونت کرد چون خبر سکونت او براجه رسید حکم نمود که بقریه دواره ور سکونت کند و حاصلات
آن از وجه کفاف خود صرف نماید مصرع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد داد + جد سلاطین اسلام که
در کشمیر بنوبت پادشاهی کردند او است که بنوبت به تفصیل مرقوم میشود و نیز در عهد او شنکی چک که جد
چکانست از ولایت داردو با اهل و عیال آمده در کشمیر سکونت کرد در نسبا و عجب حکایاتست که عقل از آن
با اعتماد نمیدارد و العلم عند الله از جمله واقعات عظیمه که در عهد او بظهور آمد آمدن رنچو است که از تبت آمده
در ملک کشمیر قرار گرفت اعدای پدرش جلا وطن نموده بودند درین ولایت آمده التجا بر امچند سپه سالار
راجه نمود و رامچند جای بودن او در گگنه گیر پرگنه لار تعین فرمود مدتی در عزلت و قناعت می آسود دیگر
مشکلترین حادثات که بر کشمیر و مردم کشمیر در آن وقت نازل شد آمدن ذولچو است واقعه ذولچو معروف به
ذو القدر خان مردم کشمیر چون کفران بسیار کردند و از جاده حیا و آدمیت قدم بیرون نهادند بلای
ناگهانی بقضای آسمانی روی نمود ذولچو نام ترکی از ولایت ترکستان از راه باره موله با هفتاد هزار سوار شمشیر
زن که سفاکی و خونریزی داد بیباکی میدادند ظاهرا از فرقه منسوبان هلاکو خان بود ملت رفتارشان
بیو آتش و گفتارشان چو چنگ و پیکارشان بقوت و ادوارشان خونریز + در باره موله فرود آمد تدبیر
ملک گیری و نه روی ترحم داشت سکنه این ولایت صغیر و کبیر و زن و مرد دست و پای خود گم کرده و راجه
با وزرا در فکر و تدبیر و تحیر درماندند چون چاره ندانستند راه گریز پیش گرفتند و اکثری به کشتوار
و تبت رفتند زولچو مرد و دو مجبر در آمدن فرمود که بیک لحظه همه را بقتل رسانند و زنها و اطفال را اسیر نمایند
و غله را بسوزند و عمارات را ویران و منهدم سازند و تمام شهر را آتش برکشند نظم ز آواز اسپان و گرد
سپاه + نه خورشید تابنده روشن نه ماه + به جنبش در آمد زمین و زمان + تو گفتی بخواهد پرید آسمان +
آه و فغان ساکنان از هفتم آسمان در گذشته تا آنکه نام و نشان نوع بنی آدم ازین شهر برداشتند
و بیخ و بن نباتات و اشجار هم نگذاشتند شهری که از قرون آباد و معمور بود بیابانی غیر آبادان از هر

دامان دور گردید بیت صولت هیبت جلال ملک جهان را گرفت * صدمت سلطان قهر تیغ سیاست
کشید * وگیرے نائره قهر و غضب او تا ایام برودت سرمای این شهر که مدت شش ماه باشد و حدت
بود چون اشتداد موسم زمستان شد مردم ترک لباسی که رفع حر و برد نماید و خوردنی که موجب احتفاظ
نفس باشد نیافته و رنگ مراجعت افتادند و از مردم کسی کیفیت اوضاع کشمیر بجانب هندوستان رسانید
وانها از راه بالکل بی بر و بیچ میر سد و الات نمودند چون در پای کوه رسیدند بحکم ما اصابکم من مصیبة
فبما کسبت ایدیکم و بغیران و اتقوا فتنة الایة آسمان دیگر پیش شد و باد موسم مکافات بشدت وزید
و ژاله بمرتبه بارید که تمام لشکر زیر برف هلاک شد و همه را انجاک یکسان نمود حتی که یک کس برای اخبار
سرگذشت آنها زنده نماند نظم مهتر ما سوی سر بگناه * هزاران سر سروران شد تباه *
بهر نیم جو نقره کان فتاد * بسی گنج زرگران شد تباه * مردم شهر بعد حصول اطلاع از رحلت آن سکرشان
شیاطین اتباع بامید آنکه کسی از قبائل و اندکی از عمارات و زراعات شاید بحال مانده باشد از اطراف
و جوانب آمدند تمام مرز و بوم را خراب دیدند بوی از آبادی نشمیدند بعد از مدتی جا بجا احدی
از الوف آمده در شهر قرار گرفت پس از مدتهای مدید فی الجمله شهر رو بآبادی آورد تا عهد
سلطنت سلطان زین العابدین اکثری معمور شد و تا هنگام عهد یوسف شاه معمورتر گردید
لیکن بحال اصلی نرسید بالجمله در حادثه زولجو خلقی که گریخته بودند از انجمله رنچو و راونچند بود که
جانب کشتوار اختیار فرار نموده اند بعد مراجعت چون رنچو دید که مردم خال خال جا بجا قلعها
ساخته متصرف اند یکی بدیگری اطاعت ندارد و قصد ملک گیری نمود چون جمعیت رامچند
که در قلعه ولایت لار با توابع و تبار متحصن بود بیشتر و بسیار دید از برده نتوانست بر آمد حیله گری کرده
در زی جل فروشان در آمده جلها در کال جستی بدرون قلعه میرسانید و در میان آن آلات حرب
میگذاشت روزی با جمعی از سپاه تا بو یافته رامچند را کشت و راونچند پسرش را مع اهل و عیال
دستگیر نموده متصرف ولایت کشمیر شد و در سال هفتصد و بیست و پنج هجری جلوس نمود چون بیگانه
این شهر بود مدارا و ملایمت را لازم شد دختر رامچند خواهر راونچند را به عقد نکاح در آورد و راون
چند را اقسام رعایت نموده با خود متفق ساخت و پرگنه لار مع تبت در جاگیر او مقرر نمود سپه دار
لشکر خود ساخت و او را از دعوی و خیال پدر کشی بر انداخت سیه دیو که در هرج و مرج زولجو جانب
کشتوار فرار نموده بود بامید سلطنت معاودت فرمود چون رنگ تقدیر بر خلاف مدعا
دید با طاعت رنچو که ادنای او بود بر نتوانست فرود آورد و طاقت مقاومت هم نداشت از راه

فصل در بیان ابتدای شیوع اسلام

لاعلاجی فرار نموده باز بملک تبت رفت و رنچو باستقلال برتخت نشست تا زمان رنچو که مدت چهار هزار سال و سیصد و کسری از آبادی کشمیر گذشته احوال با جمال در قلم آمد بجهت اینکه راقم این حکایات را در تفصیل حالات راجهاکه همه در کفر بودند و رسوم قدیمه بر خلاف شعار شرع و اسلام شیوع داشت و اکثر حکایات بمبالغهٔ بی اندازه مذکور بود چندان فائدهٔ معتد به منظور نبود لهذا اکتفا بر مجرد حکومت هر کدام افتاد که امر سلطنت بوجود رنچو شاه زینت یافت و باعث سید اسلام در این شهر عهد او است چون بعد از این قلم تحریر حالات سلاطین و بزرگان دین از علما و سادات و مشایخ متقین که درین شهر بظهور آمدند بجانب شرح بسط مفیدی بر خلاف تواریخ دیگر مائل گردد از مراعات وظیفه تاریخ نویسی بعید نیست مخفی نماند که در عهد رنچو شاه اگرچه تمام مردم تابع یک ملت کفر و شتند اما تعدد و اختلاف مشارب و تنوع و تکثر مذاهب بسیار بود و یکی از مذاهب را عقیده دیگر بود نمی رنچو شاه درین امر متردد شده هر چند تامل فرمود بنابر فطانت رای و رزانت تدبیر صواب نمای هیچ دینی از ادیان اهلیت قبول خاطرش نیافت چه آنکه مردم هر طائفه بموجب کل حزب بما لدیهم فرحون ادلهٔ ملت و مذهب خود در مجالس تاویلات و مراعات تفصیلات فراوان در معرض بیان می آوردند اما پسند همت عالیش نمی افتاد شب و روز در تحقیق و تفحص ادیان و ملل بود و لمحه از این غم نمی آسود دست دعا با دل بی ریا بخالق البرایا بر داشت و همت صدق طویت را بر حصول دین قویم و وصول آئین مستقیم بگماشت اکثر شب بسوز و گداز و عجز و نیاز بروز رسانید ناگاه بحکم سعادت ازلی در دلش ریختند که هر که صبح بگاه اول در نظرش در آید این طالب صادق حیران به ملت و دین او گراید آنشب عجب حالتی بر او گذشت بکمال شوق و غرام گویا مترنم این کلام بود نظم یارب امشب را نخواهد بود در روز + یا مگر شمع فلک را نیست سوز می سوزم امشب از سودای عشق + من ندارم طاقت غوغای عشق + صبح آنجا که بر منظر خود نشسته بکمال جان کاهی دل بر فضل و عنایت الهی بسته نظر اولش بر سمت قبله جانب دریا افتاده می بیند که بزرگ عالیمقداری فرشته دیداری بر مصلای سنگین با کمال تمکین بالای مشربه در غایت ادب بر قانون دین سنیه مصطفویه محمدیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام ادای نماز بکمال نیاز می کند این طریقه برگزیده را دیده بسیار پسندید و بملازمت آن بزرگوار شائق و خواهان گردید بی تامل بدریافت خدمتش به تعجیل دویده بعد ادای لوازم ادب خدمت از حقیقت دین و آئین پرسید آن جناب بیان ملت مصطفویه علیه السلام فرمود و بعد توضیح مبانی شرع و ایجاز مقدمات اصل و فرع تلقین دین اسلام نمود و باز معجزات حضرت سید البریات مفخر الکائنات علیه افضل الصلوات والتسلیمات

برای ترغیب شاه مذکور تا بصفای سینه و پاکی اعتقاد بسعادت اسلام مشرف شد و همان لحظه اهل بیت
خود را هم باین سعادت رسانید بیت از افق کرمت صبح سعادت دمید + دعوت اسلام بوقت اجابت
رسید + و روز دیگر برادران چند و سرداران سلطنت و عامه خلائق فوج فوج بر دست حق پرست آن قدوة
کرام بشرف اسلام تشریف کرامت یافتند اسم مبارک آنجناب قدوة الواصلین امام العارفین مروج الاسلام
کاسر الاصنام حق آگاه مؤید الدین حضرت بابا بلبل شاه قدس الله سره الاقدس که با مرشد بزرگوار
خود بروایت متواتره مشهور ترکستانی مکان از وطن برآمده همان وقت در همانجا حاضر شدند و در بعضی کتب
دیده شد که با مرشد بجهت اشاعت اسلام پیش ازین ایام و در زمان سیهدیو بکشمیر انتظار این امر خطیر می‌نشستند
بهر تقدیر در تعیین مرشد آنجناب اختلاف است اکثرے از ارباب تواریخ آنجناب را منسوب بجناب حضرت
شیخ الشیوخ شهاب الحق والملة والدین السهروردی قدس سره میکنند بلکه بعضی آنحضرت را
دانند یعنی از متوسلان و فرزندان معنوی شاه نعمت الله ولی که از منسوبان و مخصوصان حضرت
شیخ الشیوخ است می‌نویسند اما احقر الانام محمد اعظم راقم این حروف میگوید که واقعه حضرت شیخ الشیوخ
در سال ششصد و سی و دو متفق علیه است و ظهور حضرت بابا بلبل شاه در سال هفتصد و بیست و پنج در
کشمیر اتفاق افتاده بحدود صد سال در میان فاصله است برین تقدیر توسل ایشان بلا واسطه با آنجناب بعید
ظاهر بعید مینماید والعلم عندالله تعالی بعد تقدیم اسلام رینچو شاه و تبعه او بحکم پیر بزرگوار خانقاه
برکنار دریا بنا نهاده و این اول خانقاهیست که در کشمیر بنا یافته و تعیین مواضع چند برای مطبخ و
اخراجات دیگر مقرر نمود تا پادشاهے کشمیریان برپا بود فقرا و محتاجان بسیار بهره ور و راتبه خوار بودند
ازینجهت محله مدفن آنجناب را بلبل لنگر میگویند دیگر برای جمعه و جماعت مسجد جامع بنا نموده جانب شرقی
آن خود در جائیکه حالا مقبره مبارکه سید السادات حضرت میر سید علی بابا است می‌بود چه بیشتر بسبب
تکلف داشت و سنگها که آنرا دیوره میگویند در آن خانه و خانقاه خرج رفته بود که الحال هم آن
سنگها از ته خاک بر می‌آیند خانقاه حال که بنا مجدد یافته ظاهراً بنا بر همون است لیکن از آن مسجد جامع اثر نبود بجهت
و بجای آن مسجدی خورد بنا نمودند که سنگهای آن مسجد در آن بنا یافت مشهور بمسجد رینچو که الآن هم آباد
است و پنج وقت نماز مردم در آن بقعه دائم مشغول‌اند مدت حکومت رینچو شاه دو نیم سال بعضی
گویند در تاریخ هفتصد و بیست و هفت شربت کل نفس ذائقة الموت چشیده از دار الفنا بدار البقا
رحلت گزین شد زهی زیست و زهی رحلت که بموجب من سن سنة حسنة ثواب دولتے
همراه برده و بنیاد سنت اسلام درین شهر مستحکم نموده بجدا خوش میرست قبرش بطرف جنوب

ثالثاً و بیرون صفه مزار حضرت بابا است رشحی از احوال حضرت الانام سراج الاسلام مرقوم
میشود مخفی نماند که جناب حضرت بابا را بعضیها بشاه بلبل موسوم کردند و بعضی بشاه بلال مے
میگویند عالم بودند بفنون علوم صورت و معنی و سیاحت بسیار کرده و بظاهر و باطن تفرید و تجرید داشتند در
میگویند شرف الدین نام اصلی ایشان است اکمل عرفای وقت بودند و در تجرید و تفرید و توکل نادر
روزگار مشهور است که میفرمودند که حقتعالی مرا قدرت داده است که بے قوت و اسباب بتعیش نگذرانم
و بهمین بدن بی انقطاع روح بدار البقا بروم و بهمین بدن زندگانی تا ابد الآباد محافظت کرد اما هر سه امر چون
موافق سنت نبوی نیست ترک میشوم اقامت و اطاعت سنت نزد من بهتر از هزار کرامت و عبادت
خلاف سنت است در احتیاط ماکولات و مراعات اوقات کمال مبالغه مے فرمود در سال هفتصد و بیست
و هفت بدار الجنان رحلت نمود و از کمال تواضع عقب منبر رفیق خود مولانا احمد علامه قدس سره
جای دفن مقرر فرمود وقت تحریر این احوال حضرت بابا تاریخ وصال آنجناب در خاطر این احقر که از پروردها
های جوار بنا است ریخته شد خاص اله چون کسی تا حال تاریخ آنحضرت بقلم نیاورده بجهت سعادت
خود توسلاً و تشفعاً بقلم آورد تاریخ سال تاریخ وصل حضرت شاه + بلبل قدس گفت خاص اله + رضی الله
تعالی عنه کمال الرضا و جزاه عنا خیر الجزا و قبر حضرت بابا بلبل طرف دریای بهت جانب مشرق بر
تربت سنگ بن دراز است و قبر ملا احمد پیش روی آن و قبور اصحاب و بعض معتقدان امرا و غیره بالای مزار
است از ملفوظات آنجناب است سالک را تا دل خالص و زبان سالم بدرقه نباشد عنوان این راه او را بیک
منزل نگذارند که برسد ایضاً فرموده اند که از حرام چنان دور باید بود که از مار در کوهسار و از شبهه باید گریخت
چنانکه از مردار بازار از حلال قدری باید تناول کرد که در مخمصه از مردار متقی تا از بعضی حلال پرهیز نکند
از شبهه و حرام نتواند گرفت حضرت شیخ مظهر کرامات و دیگر کمالات بودند و میل باظهار کمتر داشت
حقوق آن پیر آفتاب ضمیر بر تمام مردم کشمیر ثابت و لازم است که ادای شمه از آن بدعا و فاتحه کنند و رینچن شاه
که باعث اسلام فرقه انام است بحکم السابقیت برسم یاد آوری بفاتحه و خیرات یاد آرند السابقون السابقون
اولئک المقربون در بعض تواریخ دیده شد که این رینچن شاه از جناب حضرت بابا مخاطب بسلطان صدر الدین
شده مخفی نماند بعد رینچن شاه حلیله او دختر رامچند که کوته رین نام داشت برادر سپه دیو اودین را که در
خطرات ذوالچو فرار نموده بود از سواد کبیر طلبیده بعقد نکاح او درآمده ملک را بدو نیز رعیت پروری
میکرد و سپهسالار لشکر خود شخصی را مقرر ساخت که شهمیر که ذکرش بالا رفت دیگر بجهت کاکوری
که از سرداران آن عهد بود جمشید خان پسر نیجو تربیت در ضاعت شهمیر و کوته رین که از دست

اودین دیو بست تربیت و رضاعیت از جهت مذکور یافته درین اثنا ترکے با جاه و حشم اودون نام
از راه بهیر پور بولایت کشمیر در آمد جلال و حکام آن ولایت را لدخت درین عهد در ولایت کشمیر
پرگنه جات هر کس فرصتے یافته باستقلال حکومتی داشتند کوته رین از راه نیک اندیشی و پیش بینے
برای مردم متغلب پرگنه جات نامجات نوشت که در صورت بی اتفاقے هم سبب ذلت دشمن
کامیت و هم باعث خرابے عیال و اطفال بدنامی چنانچه درین نزدیکے از دست ذولچو گذشت آنچه
گذشت بعد ازین باید که باتفاق یکدیگر قوم مخالف را بعید مه خناب ازین ملک برآریم دیگر هر صورتے
که ایام بسر برند مسلم است والا همه ملک را در فتنه انگیختن و خود را کشتن و آبروی خود ریختن کار
مردان نیست همه مردم متسلط الاطراف از او باش و اشراف بعد استماع این گفتگو اتفاق نموده
بجنگ و جدال ترک مسطور را زیر کرده بصلح ازین شهر بیرون کردند کوته رین اودین دیو را که وقت آمدن
ترک از راه بی حسی و بیشرمی گریخته بود از تبت باز آورد لیکن آن عزت و تمکین نیافت که قبل ازین
داشت و اکثر امور مملکت باستصواب شهمیر سر انجام مے یافت خصوصا در اخراج ترک که کوته رین
بصواب دید شهمیر صاحب تدبیر بظهور آورد مصراع نه هر زن زنست و نه هر مرد مرد + درین اثنا در تاریخ
هفصد و چهل و دو هجری از گردش گردون جام حیات اودین دیو واژگون شد مجموع حکومتش پانزده
سال و دو ماه و دو روز بود بعد از ان کوته رین بطرف اندرکوت رفته باتفاق هر دو برادر زن که خود
پادشاهی میکرد درین اثنا شهمیر حرف جد بزرگوار خود را بیاد آمد و قصد ملک نمود و کوته رین تکلیف
تزویج فرمود وی نظر بر کوتکی در رضاعیت او از قبول آن ابا کرد شهمیر بسیار کشته کرده و مردم کار
را با خود متفق ساخته کوته رین را اندرکوت بند ساخت و برادرش را دو چند تقضای خود در گذشت
و بچه بت کاکاپوری را که صاحب جاه و حشم بود و اطاعت نمیکرد بیجان گشت و بشهر آمد چون از
حسن سلوکش مردم رضامند بودند بے تردد مطیع و منقاد گشتند کوته رین به قلیلے از مردم در اندر
کوت می بود شهمیر او را باکراه تمام راضی به نکاح نمود و در راه بیر نگے که موجب غیرت و تهمت
بود کوته رین به وقوع پیوست و مردم گوش هوراست که عند الفجر خود را کشت بیت از انقلاب
عجب دار که چرخ + ازین فسانه هزاران هزار آرد یاد + و نیز مشهور است که چون در مجلس عروسے که
بسیار بزیب و زینت آراسته بودند در آمد کارد بر شکم خود زده روده را بر آورده در پیش روی
که قبولیت من اینست و همان ساعت جان بحق تسلیم نمود و العلم عند الله الملک المجید در آن
وقت گویا بزبان حال خطاب شاه خاطب باین بیت مناسب کرد بیت آنقدر باش

که تا از سر جان بر خیز م + چون به خانه امرای بنده نواز آمده + برگزیده خالق قدیر شهمیر بحکم خالق قدیر
بی تردد و تشویر در تاریخ هفتصد و چهل سوم هجری بر سلطنت نشست و خود را به سلطان شمس الدین ملقب
ساخت مدت سه سال و پنجاه حکومت کرد و جد سلاطین کشمیر که زیاده از دو صد سال به استحکام و استقلال
کامران و کامگار فرمابودند و بند و بست سلطنت و ترویج دین و ملت نموده او ست و در سنه هفتصد
و چهل و هفت ساقی اجلش جام شراب حسرت چشاند و نفس نفیسه او ندای ارجعی را لبیک خوانده
لاشه خود را خوابانید عقب وی دو پسر ماند یکی سلطان جمشید دوم سلطان علی شیر مشهور سلطان
علاء الدین جمشید بعد واقعه پدر جلوس بر تخت سلطنت فرمود یکسال و دو ماه حکومت راند
بعد از آن برادرش علی شیر خروج کرد و محاربات رو داد آخر الامر سلطان جمشید در قریه زینه پور
که محاربه در میان بود از دست برادر خود کشته شد در سنه هفتصد و چهل و هشت در عهد سلطنت او
خلاص من و پلاسمن و یاسمن سه برادر بودند که در دور ظهور اسلام اعلام مجاهده بر سم ریشیان
افراخته اند و بکمال ریاضت و عبادت خود را از سایر صلحا ممتاز ساختند از سه کلان و کامل که
خلاصه من بود که عمر بسیار یافت و هرگز براه حرص و هوا نشتافت و یکموی ریش او سفید نشد
بعده پلاسمن که عمرش قریب سه روز بود واند کی مو سفید کرد و بدستور برادر مستقیم الحال گذرانید
بعده یاسمن که هم موی را سفید کرد و هم عمر کمتر داشت موافق قصه مشهور از دست سندی نام لولی
فریب خورد بیت این بار غم عشق که بر داشته ایم + حقا که اگر کوه بود از کمر افتد + آخر الامر تائب
شد و سندی را هم جذبه کرده براه حق آورد سلطان علاء الدین که علی شیر بعد کشتن برادر در سال
مزبور بر سریر سلطنت و کامگاری نشست علاء الدین پوره آباد کرده او ست چون زیاده بر دیر
فرصت نیافت براه اصلاح امور نشتافت و قدری تعمیر و آبادی شهر که از عهد زولجو رو بویرانی داشت
نمود در سنه هفتصد و پنجاه و هشت به بیماری در گذشت و هم قبرش در محله علاء الدین پوره قبری
چند معدود نماند و بفاصله پنج شش گز گلخن حمام و مسجد زمستانی عام محله است جای حسرت و محل عبرت
شده و مدت حکومتش دوازده سال و هشت ماه بوده است کل نفس ذائقة الموت شنیده باشی سماک صلی رفتار
سلطان شهاب الدین پسر سلطان علاء الدین بعد فوت پدر بزرگوار بمشوره امرای نامدار
بر تخت نشست که پیش از جلوس در زمان پدر عالی مقدار طرف جنگلی بتقریب شکار رفته بود
و از مجذوبی کامله دو پیاله شیر خورده و بشارت سلطنت یافته بود گویند که آن مجذوب بلا عازم
است و رفیق همراه داشت یکی چندر داراو دوم شاه اول آن مجذوب به این هر دو کس را بدستور

بعد عطای حصه شیر و بشارت وزارت داده و فرموده که علامت صحت این خبار آنست که آخته چی سلطان
که بهره شیر یافته بود پیش از رسیدن بخانه خواهد مرد بالجمله چون بعد واقعه پدر عالیقدر بر سریر سلطنت
و تخت پادشاهی نشست و عهده وزارت را بر ذمه بهرو ورفیق بست او وشهراول در تدبیر امور ملکی
پیش قدم بود واکثری امور رسوم سلطنت ومقدمات باج وخراج او مقرر کرده است که تا دو سال
سلاطین چغتائیه باقی بود مخفی نماند که سلطان شهاب الدین نوعی هنگامه نموده وضبط وربط وفتح
قلاع وتسخیر بقاع فرموده که مورخان ملکی وحال بنا بر خوف تهمت مبالغه نویسی واغراق گوی
که دست از تحریر آن بازداشتند وقلم را از تفصیل آن نگاه داشتند بواسطه ظهور امور بدیعه صدور
حالات غریبه عهد او لنغرائب وعجائب روزگار بوده است مدت نوزده سال حکومت کرد پرگنه جات
را که اختلال پذیرفته بود اصلاح کلی نمود وسرکشان را بقتل آورده اهل تاریخ نوشتند که بعد تسلط امر ضبط کشمیر
از راه باره موله با پنجاه هزار سوار وپنج لک پیاده برامد یکلی و وتستور وسواد کبیر را گرفت ونشان در کابل با نیز
در تصرف آورده وبدخشان را تسخیر نموده از انجا به تبت که در دست پادشاه کاشغر بود رفت بعد از جنگهای
عظیمه که مردم کاری بکار آمدند تبت را بکمند تصرف خود در آورده وبعد ازان کشتوار وننگر کوت گرفته
متوجه هند شد فیروزشاه در ایام پادشاه دهلی بود لشکرکشی کرده با سلطان محاربات وجنگهای
عظیم نمود طرفین در شجاعت ودلاوری تقصیر نکردند یکی بر دیگری غالب نشد از حضرت سرهند تا
کشمیر به سلطان شهاب الدین وآنطرف ازان فیروزشاه مقرر شد برین صلح مراجعت به کشمیر نمود
این حکایت ما اکثر اهل تواریخ بقلم آوردند الا صاحب تاریخ دهلی که در حالات فیروزشاه است اصلا
التفات باین قصه نکرده است بهر صورت بعد مراجعت در شهاب الدین پوره پای تخت خود قرار داد
ودرانجا مسجدی کلان جامع بنا کرده هنوز بنای مسجد مذکور بجا است اما آثار پای تخت چیزی موجود نیست
سلطان انهدام بتخانه ها بسیار نموده وبتخانه بیجباره که کلان تر بود وغیره ویران ساخته تذلیل کفر وکفره
نموده ودر تاریخ هفتصد وهشتاد لشکر اجل بشهرستان وجود سلطان روی آورده ودر محله بلدیمر بر کنار دریا
بهشت خوابگاه یافت ثانی الحال مزار سلطان زین العابدین در جوار آن بنا یافته وبر قبر شهاب الدین
گنبدی مرتفع بر داشتند که الآن جمیع اطراف مزار بزیر عمارات مردم آمده جز جای گنبد نماند و
یکطرف گنبد افتاده است ذکر عارفه کامله لله مجذوبه ظهورش درزمان سلطان علاء الدین
بود واول گرفتار قید حقد شخصی شده وتاهل وخانداری در افتاده در همان اثنا اورا جذبه الهی داد
ودل با نقطاع وانزوا نهاده چندی سیر خفای سگندرانید وکسی از خویش می پوشید بیحالت

باطن آن مجذوب در دست پیر و اتفاقاً آن روزی سبوی پر آب بر سر شوریده خود نهاده می آورد که گاهی بر حجر کاشر
افراشته و داشت آن سبو را به چوبی شکست و آب بر سر آن مجذوب به خانه خراب معلق ماند واز همان آب
همه کوزه های خانه را پر کرد و باقی را در صحرا انداخت و تالابی عظیم ساخت ازین حرکت شهرتی یافت
تا روزی از خانداری بر تافت مرحبه مردم مردم شد و ازین تنگدلی سر بصحرائی جنون زد و عریان و گریان
در برف و باران بی خورد و خواب و دل بتاب و چشم پر آب سیر بیابان میکرد و شعری بدرقه
سلف چنین نتوان رفت + زیراکه درین بادیه باشد خطری چند + و در زمان سلطان شهاب الدین
از عالم در گذشت کیفیت حلت آن مجذوب محبوب مختلف ست مسلمین و هنود مذکورات بسیار دارند مشهور
ست که در جاییکه الحال کنج مسجد جامع بجباره است وقت انتقالش رسیده در عین انقطاع نفس
بدن عنصری اما مثل روح بآسمان پریده و غیر از شعله که بهوا زود چیزی بنظر حاضران نیامد و غیره این
هم مذکورات ست که دو کوزه سفالی طلبید و گفت الحال مستور میشویم و آن دو کوزه را بر بالای هم نهاده
خود در میان آن آمده چون کوزه را بر داشتند او را جای نیافتند و قصه حضور او در ایام نزول رایات
ارشاد حضرت قطب ربانی علی ثانی رضی الله عنه نزد ارباب تحقیق ثابت نشد و از جمله فیوضات و برکات
که در زمان سلطان شهاب الدین کشمیر را مشرف و مفتخر ساخت اینست که جناب مقرب درگاه ربانی
عارف سبحانی سید حسین سمنانی با بزرگواران دیگر از سادات کرام که قرابت تام بآنجناب
داشتند بامر حضرت علی ثانی به جهت تحقیق راه و احوال سیرت و ملت شاد به کشمیر تشریف آوردند
کیفیت این مذکور در صفحات آینده مشروحاً مرقوم میشود سلطان قطب الدین . . . .
برادر سلطان شهاب الدین در سنه هفتصد و هفتاد هجری بر سریر سلطنت نشست و ابواب فتنه و فساد را
بالکل بر روی خلائق بست در محله که مشهور به قطب الدین پوره است پای تخت قرار داد و دست
مہ میل بنای لطف و احسان بر سر خلائق بواقعی نهاده با وجود شغل ملکی کمالات علمی بسیار داشت
و اکثر شعر میگفت از اشعار اوست رباعی ای گرد شمع رویت عالمی پروانه + وز لب شیرین تو
شور بیت در هر خانه + من سجیدین آشنائی میخورم خون جگر + آشنا را حال اینست وای بر بیگانه
قطب مسکین گر گناهی میکند عیبش مکن + عیب نبود گر گناهی میکند دیوانه + و تا مدت شانزده سال
پادشاهی کرد در سنه هفتصد و نود و شش چون باجل طبعی در گذشت خوابگاهش در جوار مسجد
جامع کلان مشرف به جوی مار که الآن آنرا باجه برین گویند و بمزار شاه قطب الدین نیز مشهور و متعارف ست
اتفاق افتاد در میان نیز از طرف قبله مدفون ست احاطه سنگین مستحکم الحال اکثر مزار پایمال مردمانست الا

قیرشاه که بر مسندی دانسته از برکات و عطیات خاصه الهی که در زمان میمنت اقتران او فایض بکشمیر
شد قدوم سعادت لزوم جناب اکتساب نبوت انتساب سیادت مرتبت قطب الاولیا محبوب ربانی
حضرت سید علی همدانی نور الله مرقده که در شهور سنه هفتصد و هشتاد و یک نزول اجلال
در کشمیر جنت نظیر فرموده بودند تاریخ مقدم شریف او مقدم شریف اوست چنانچه جناب حضرت سید
محمد خاوری که ذکرش درین اوراق می آید این ابیات شیرین تر از نبات در باب قدوم آنحضرت
سیادات گفته اند قطعه میر سید علی شه همدان + سبع اقلیم سعید کرده نکو + شد مشرف ز مقدمش کشمیر
اهل آن شهر از هدایت جو + سال تاریخ مقدم او را + یابی از مقدم شریف او + به تحقیق پیوست که از فقها
و سادات و غیره قریب هفتصد کس همراه آنجناب بودند و خاص و عام آن ولایت بارشاد و هدایت آنجناب
مستفید شدند فرودگاهش جناب آنحضرت در محله علاء الدین پوره در رباطی که در آنجا بود شد و برای خمس الاوقات
بر لب دریای بهت صفه مربعی که الحال خانقاه فیض پناه آراسته بودند و آنجا نماز میخواندند و
سلطان به اخلاص درست بخدمت خادم عالیمقام میر سید و آداب ارادت و صحبت بجا می آورد
و بعض مسائل از آن جناب شنیده بکار میبرد چنانچه عقد دو خواهر که تا بر جهالت بعقد نکاح
آورده بود بر هم زد چون علم شریعت محمدی علیه الصلوة والسلام در آنجا بروز کمتر داشت و مسلمانان هم
کمتر و احکام اسلام و شریعت هنوز بخوبی شایع نشده بود و سلطان هم لباس قوم کفره می پوشید
آنرا با مروتی حضرت سید ترک داد و امر آنحضرت را بدل و جان بجا آورد جناب حضرت سیادت
دستگاه قطب الاولیا شاه قطب الدین از راه کمال لطف و کرم کلاه مبارک عطا فرموده بودند سلطان
آداب قبول آن بجا آورده و تاج خود تعظیماً و تکریماً نهاد و این سنت و برکت تا آخر سلطنت فتح شاه
اولاد ایشان بود و فتح شاه آنرا در کفن خود پیچید و بر خدمت مولانا نامی که در عهد فتح شاه علامه عارف
روزگار بود گفت که برکت دولت سلطنت از زمین بعد آن پادشاهی قطب الدین خلل پذیرفت تا رفته
رفته بجائی رسید که انتقال به قوم چکان نمود چنانچه این مذکورات به تقریب مشروح بمحل خود مشهود
در تواریخ قدیمه قدوم مبارک آنحضرت بسال هفتصد و هشتاد و یک و مراجعت در هشتاد و شش
نوشته اند اما کسی قایل نیست باینکه آنجناب پنج شش سال در کشمیر توقف کرده باشند پس عقل
حاکم میکند به تعدد قدوم چنانچه مشهور است که سه سال این بلده را از مقدم مبارک مشرف کردند
سیر سه باره ربع مسکون آنحضرت مؤید این معنی است و قاضی ابراهیم ولد حمید الدین که قریب بآن عهد
بود در تاریخ خود این معنی را نوشته علی ای حال بالاسی صفه در جائیکه این وقت حجره

خاص است اکثر اوقات سکونت میفرمودند و میگویند که تجلی ذاتی دران مشرف بودند چون قصد
رحلت ازین شهر فرمودند بالتماس سلطان قطب الدین مولانا محمد قاری را که همراه بودند حاکم اقامت
فرمودند چون بسواد کبر رسیدند ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک بگوش رسید مرغ روح
ولایت بخش ایشان بسایه عرش الله پرواز نموده انا لله و انا الیه راجعون سنه هفتصد و هشتاد و شش
ششم ذی الحجه چون وقت انقطاع نفس بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان مبارک رانده بودند و همین تاریخ شد
شیخ محمد مسیر الشی که از صلحای طبقه وقت بود چنین گفت قطعه تاریخ مقتدای عارفان شه همدان
کز نسیمش باغ معرفت بشگفت + مظهر نور حق که رویش را + عاقبت از جهانیان بنهفت + عقل تاریخ
سال رحلت او + سید ما علی ثانی گفت + در میان مردم کشمیر و اهل طائفان و والی پکهلی که سلطان محمد
بود بجهت دفن نزاع شده هر طائفه بجانب خود میخواست بعد غسل و جنازه شیخ قوام الدین بدخشی که از
محرمان خاص و ملازمان با اختصاص بود گفت از هر قوم کسی که تابوت مبارک را تواند برداشت با نطرف
ببرند هر کدام سعی کرده بودند و کسی نتوانست برداشت مگر شیخ قوام الدین که تنها متحمل شد بنابران
ملازمان نعش مبارک را از راه سواد کبر و کوهستان چترار بختلان بردند و پنجم شهر جمادی الاخری دفن
نمودند و آنجا زیارتگاه عالم و عالمیان ساختند و علی که از حضرت شیخ محمد از کافی تبرکا و قتا جاز
یافته بودند و چند بار در حرمین همراه حضرت امیر رسیده در کشمیر وقت سفر لدی ماگری را علمدار فرموده
بودند چون واقعه ماگری آنحضرت شد ملک دیوی گناهی سعی کرده باتفاق لدی ماگری را علم بکشمیر آورده بودند و
بر صفه که الحال حجره خاص است گذاشتند و سلطان قطب الدین و اکثر اعیان برای زیارت آن صفه
می آمدند و در عرض راه کتابخانه باز مانده آنحضرت برای حضرت مولانا احمد بالتماس سلطان فرستادند
ذکر کمالات ظاهری و باطنی حضرت امیر از کمالات شهرت و اعتلا عین جرات است کیفیت بنای
خانقاه معلی را در ثمرات شرح و بسط داده و درین کتاب هم در مواقع خود مرقوم میشود از انبار که عباد
گاه خمس الاوقات آنجناب شد معمور و زیارتگاه خاص و عام است و تا بحال مکرر به تجدید بنا شده و تعمیر
یافته از نوادر اینکه این شهرت است بیت بر زمینی که نشان کف پای تو بود + سالها سجده صاحب
نظران خواهد بود + نسبت حضرت امیر کبیر بدین موجب است رباعی آن جمع که هستند شه و شاه نشان +
غمخواره و غم خورنده درویشان + خواهی که کمال قدر انسان دانی + دریاب ز حال خلفای ایشان
حضرات سادات عالی درجات که در زمان سلطان کشمیر زینت بخش مسند هدایت بوده اجمالا
مرقوم میشود مقرب بارگاه ربانی حضرت میر سید حسین سامانی و بعضیها سمنانی میگویند که شهرستان

۴ جناب امیر کبیر ابن میر شهاب الدین ابن امیر سید محمد ابن سید علی ابن سید یوسف ابن سید شرف الدین ابن سید محب الله ابن سید محمد ثانی ابن سید جعفر ابن سید عبد الله ابن سید محمد اول ابن سید علی حسن
ابن سید حسین ابن سید جعفر الحجه ابن سید عبد الله زاهد ابن سید حسین ابن امام همام زین العابدین بن علی الحسین السعید الشهید رضی الله تعالی عنهم چون مقصود اصلی از تسوید این رساله ذکر حضرات سادات عظام و مشائخ کرام است
مناسب این است که حسب المقدور ذکر ایشان زینت بخش این مسطور صدق دستور گردد

در ایران هروی الاصل بوده از سبب فتنه در هند افتاده می تواند بود که در سامانه که قصبه ایست از
نواحی دهلی جا گرفته باشد از جهت آن ملقب به سامانی شده چنانچه سادات سامانه مشهورند و لیکن
روایت سمنانی معتبر است جناب سید حسین و سید تاج الدین از فرزندان سید محمد برادرزاده
حضرت میر شهاب الدین والد ماجد حضرت سید علی همدانی آمده با حضرت علی ثانی بجهت تحقیق اراده
و حالات کشمیر و تعلقات آن در زمان سلطنت سلطان شهاب الدین متوجه کشمیر شده بودند و حضرت
امیر کبیر خود در غور می ماندند چون جناب سید حسین در کشمیر وارد شده با اهل و عیال و متعلقان بسیار در
این دیار رسید سکونت اختیار فرمودند مشهور است که بر سر کوه پیر پنجال اسپ او مانده شد چون
محل فرود آمدن و منزل ساختن در آنجا محل نبود بر سنگی که باسم پیر تل مشهور است سوار شده آن
سنگ را چون تا به هوا رسید و نمیدید دید که الحال آن سنگ طی منزل کرده رسید بخوف اشتهار
آن سنگ را در همانجا گذاشته فرود آمد و بر لب دریای ویشو در دهی که کولگام موسوم است رسید
چون فضای روح افزا و صحرای دلکشا بوده همانجا سکونت اختیار فرمود فرزند ارجمندش حضرت
سید حسن نام و سید حیدر برادرزاده اش را نیز از کشمیر عقب فرستاده بودند چون کشمیر را از تصرف امیر تیمور
خالی یافتند صورت احوال را به حضرت امیر نوشتند در طبق آنجناب سیادت نشان نیز قدوم فرمودند
بالجمله خدمت میر سید حسین در موضع کولگام سکونت فرمودند و عالمی را از فیوضات ظاهر و باطن
مستفید نمودند آب و آتش در تصرف و تسخیر آنحضرت بود کرامات بغایات ظهور می نمود شیخ
المرشدین حضرت شیخ نور الدین از موضع کیموه بجهت تحقیق سلوک باطنی و کسب فواید معنوی اکثر بجناب
آن قطب الاحباب میرفتند روزی بجهت استراحت حضرت سید ملاقات میسر نشد نظر خود را بر خوک گاو
آنجناب رسانیده و جواب یافته رفتند میر سید حیدر نیز مظهر کرامات و عطیات پروردگار بود نامبرده جلال الدین
در بزرگوار در موضع کولگام آسودند سیادت و هدایت آیین سید جلال الدین عطامی از سادات
عالی درجات بودند و مظهر جذبات و کرامات همراه حضرت علی ثانی کشمیر را مزین فرمودند و بسبب نا اهل
بعد رحلت آنحضرت در همین شهر سکونت نمودند و چندکس از سادات و اهل ارادت و اهل بیت همراه داشتند
در موضع جهتر پرگنه کهاورپاره از اطراف پاره موله قریب به موضع کیهامه مدفون شدند و سادات بسیار
در آن مزار فائض الانوار موجودند مکان فیض و محل زیارت اکثر ارباب باطن فتوحات بسیار در آن
موطن یافته اند قدوة اصحاب حال حضرت سید کمال سید عالیشان بودند در رفاقت حضرت امیر
کبیر تشریف آوردند صاحب کشف و کرامات و قوی الحالات با میر سید السادات بجهت تعلیم احکام شریعت

و تربیت سلطان قطب الدین در کشمیر توقف فرمودند و در محله قطب الدین پوره آسوده اند آسوده تا اوقات
و ابدال حضرت سید کمال ثانی نیز از همراهان حضرت امیر بودند و بجهت تاهل درین شهر سکونت نمودند
و در موضع نایدکهی مدفون اند درگاه ایشان عجیب مهابتی و فیضی دارد قطب ارباب یقین حضرت
سید جمال الدین محدث از رفقای و تربیت یافتگان حضرت امیر و علامه روزگار و برگزیده پروردگار
بود و بالتماس سلطان قطب الدین بجهت تعلیم آداب دین درین شهر بهشت آیین از حضرت امیر بسکونت
مرخص شد[2] تا ایام حیات فیض بخش کائنات بود و بعد رحلت در محله آریونت قریب بلب بهت آسود
حضرت سید میر و معروف بجلال الدین از رفقای سید علی ثانی بود بامر حضرت امیر ساکن کشمیر
شد بسیار بزرگ و عالی مقام است و در موضع سمپور پرگنه و هور بر لب شرب بهت ابتدای زعفران زار
جا گرفت منبع صفا خزینه مجمع مکارم محمد سید کاظم از رفقای حضرت امیر صاحب ریاضات
و کمالات بود و سطح ارض می نمود حواله دار کتب حضرت ایشان بود و چون حضرت امیر در قصبه پانپور کتاب فتح حاجات
طلبیدند و آن در طالقان مانده بود سید فی الفور بطی مکان در همان آن حاضر کرد و چون بتخانه لته پوره را
که در آن وقت شهرتی داشت ویران کرد بامر حضرت امیر بجهت تعلیم صغیر و کبیر همانجا سکونت فرمود
و مدفون شد بزبان عوام مشهور بسید قاضی است حضرت میر سید رکن الدین و سید
فخر الدین دو برادر صاحب تجرید و تفرید و جامع علوم ظاهر و باطن بامر امیر کبیر در موضع آون پوره
پرگنه اولر سکونت کردند و همانجا مدفون اند قطب امجد سید محمد قریشی از رفقای حضرت امیر
بسیار بزرگ و صاحب حالات علیه بامر حضرت امیر بتخانه بجباره را که بسیار مزین و مکلف بود و مبلغ
خطیر صرف آن شده ویران کردند و سه صد و شصت بت کلان و خورد از آن شکست و در آنجا مسجد
جامع کلان ساختند و متصل مسجد مقبره ایشان است میر سید عزیز الله و سید محمد مراد
از رفقای آنجناب نیز در جوار ایشان اند برکات مقبره و مسجد بر اهل صفا پوشیده نیست حضرت
سید احمد قریشی برادرزاده محمد قریشی بسیار عالی همت و مظهر قدرت و قوت بود در موضع لتر پرگنه
شاوره مدفون است پیش از تحریر این رساله بیازده سال راقم حروف در موضع بجباره زیارت حضرت
سید محمد کرده بود در مسجد جامع که آستانه آنجناب است سکونتی داشت و عازم موضع لتر بنابر تعلق
خود بود از جانب ری جانب حضرت سید محمد اشارتی بلکه اخباری مشتمل علاقه برادری ایشان شد چون
در موضع لتر مشرف بزیارت آستانه شد از سکنه آنجا پرسید گفتند برادر حقیقی سید محمد است بعد چند
سال دیگر در قریه مذکوره بازوارد شد همانجا خبر مشوش که موجب خلل کلی بود شنیده تردد خاطر

بهم رسانید و برای رخصت عزم شهر و رستان حضرت سید در آمدند که گشته از راه نهایت تشفّی
ازان تردد فرمودند برخلاف گمان بخیر گذشت و اصلاً تردّدی بخاطر نرسید با وجود آنکه حاکم شهر
ظریف بود قدرت اضرار نیافت الحمد لله علی ذلک مولانا میر محمد تادری حافظ کلام الله بهفت
قرائت باهر و جامع علوم باطن و ظاهر بود حسب الامر امیر کبیر برای تعلیم سلطان قطب الدین مع اهل
شهر سکونت در کشمیر ورزیده و در مقبرهٔ سلطان قطب الدین در محله لنگرته مدفون است و قبرش بانوار
و فیوض مشحون مظهر العرفان شیخ سلیمان از اکابر طائفه هنود کشمیر بود شرکت نام داشت
بر شمولی وجدیه ازلی در مدرسه اسلام آمده قرآن را یاد گرفت و به بیم قوم خود که اطلاع یابند از شهر فرار
نموده به سمرقند رفت و بهره در علوم شده معاودت به کشمیر نمود و بسبب عداوت بنی اعمام باز بخیال
نموده بکولاب رفت و شرف ملازمت امیر کبیر حاصل نمود از وطن و مسکنش پرسیدند کشمیر را ابلاغ
سلیمان نامید عرض احوال کرده از جناب آن قطب الاقطاب مسمّی بشیخ سلیمان شد و پسرش شیخ احمد
که همراه بود نیز مورد الطاف شده به تعلیم و تربیت فائز گردید و در جوار مسجد جامع روبروی مزار سید محمد
لورستانی مدفون است شیخ احمد خوشخوان ولد شیخ سلیمان همراه والد کثیر الایقان در صغر سن
بسعادت ملازمت امیر عالیشان رسید و بتربیت ظاهر و باطن فائز گردید در زمان ورود مسعود آنحضرت
بکشمیر خیلی منظور نظر عنایت و اکرام آن امام الانام بود وقت مراجعت آنجناب بکولاب به خلافت
سرفرازی یافت و تربیت پدرش شیخ سلیمان که ریش سفید بود حوالهٔ او شد چون درین باب معروض
آن سیادت انتساب کردند فرمود که ریش سفیدی موجب خلافت نمیشود کار بعنایت حق است بالجمله
رحلت آنحضرت شیخ احمد بر سجادهٔ ارشاد و جادهٔ سداد استقامت ورزید و عالمی الفیض خود معمور
نمود چون تلاوت قرآن بحسن الحان میکرد مشهور به خوشخوان شد و متصل مزار سید محمد لورستانی با پدر
بزرگوار آسوده است درمیان این دو مزار از راه عام است و درینوقت مزار حضرت سید بر شارع ظاهر و نمایان
مقبرهٔ شیخ درون دیوار پوشیده است حضرت سید بهاء الدین در موضع پرگنه
کروهن آسوده است حضرت سید محمد حاج برادر سید محمد حصاری در محلهٔ سند پواری که الحال به بنده
پوره مشهورست آسوده است در آنوقت جزیره بود حضرت سید محمد بیهقی صاحب کمال بود و در محله
سکندرپوره که الحال مشهور بحسین شاه الکوت یعنی صحن حسین شاه مدفون است مقبره اش محل
فتوحات قریب بلب دریای مارکه درین عهد مشرب خواجگان شهرت دارد و سادات دیگر هم
دران مزار مدفون اند ظهور انوار و فیوض بی نهایت است حضرت میر سید محمد عین الوقتی

[illegible]

قدیم که بعضی آهن پوش گویند در محله کنه کدل آسوده است بزرگ بود حضرت سید بهاء الدین
در موضع ویدر پرگنه کمرو همین آسوده است سید حق آگاه سید نعمت الله از رفقای حضرت امیر بود در
قصبه پانپور آسوده است مقبره ایشان بالاتر از مقبره ولایت دستگاه خواجه مسعود ست
حامی الاسلام و المسلمین سلطان سکندر بت شکن خلف الصدق سلطان قطب الدین
بعد فوت پدر بر سریر سلطنت نشست و تقویت دین مبین نمود و مروج اسلام شد و تاریخ جلوس
او را چنین گفته اند تاریخ شاه عالی سکندر ثانی + که از وی یافت سر فرازی تاج + ملک روشن بنور شرع
از وست + گرچه بوده ز کفر چون شب داج + بهر تاریخ سال سلطنتش + عقل گفتا که شرع داده رواج
سنه هفتصد و نود و شش چون در آن عهد بقیه کفار و بتخانها بسیار بود سلطان زمان اکثر بتخانه ها را
ویران نمود و جم غفیری با سلام آورد هر که شرف اسلام قبول نکرد بذل جزیه او را گرفتار ساخت و اهل
اسلام را بکرم و احسان نواخت و علما و فضلا و سادات بسیار در عهد او بکشمیر آمده و توطن ها و جدی ها
شایسته نسبت به همه بجا آورد و رعایت سیادت و فضیلت بسیار نمود چنانچه اسمای اکثری که درین
شهر سعادت فرستاد و مقابر ایشان مشهور ست درین رساله می آید باعث آمدن این سادات تسلط
امیر تیمور بود و بعد تسخیر ایران و توران متوجه به تسخیر هندوستان شد سلطان سکندر از راه کمال خرد و تایید
عقل عریضه با تحائف و هدایای کشمیر بدست پسر رشید خود شاهی خان معروف بزین العابدین
ببارگاه امیر فرستاد و استدعای قبول سکه و خطبه این شهر و تعیین مکان ملازمت نمود امیر تیمور
این حرکت را بسیار پسندید و شهر کشمیر به سلطان سکندر بحال گذاشته فیل و خلعت فرستاد و اکثر تواریخ
چنین نوشته لیکن بعض تواریخ خصوصاً ظفرنامه که احوال امیر تیمور بر مرقوم ست دیده شد که شاهی خان پسر
سلطان سکندر که مشهور به زین العابدین ست برای ملازمت امیر تیمور رفته بود او را بسمرقند
برده و شهر بند کرده و بعد وفات امیر تیمور خلاصی یافته و العلم عند الله بالجمله مدت سلطان سکندر
بیست و پنج سال و نه ماه و شش روز بود آخر ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی شنیده به آشیانه
عرش شتافت و مزاری که حالا بزین العابدین منسوب ست مرقد یافت بلکه ساختن آن مزار هم باعث
اصلی قبر سلطان مسطور بود در تاریخ هشتصد و بیست رحلت نمود خاص و عام اهل شهر ماتم گرفتند
و فصحا و شعرا مرثیات و تواریخ واد [illegible] داد ند از انجمله درین صفحات یک قطعه از مرثیه مولانا
احمد الکفایه درج ست قطعه کجاست شاه سکندر کجاست سایه فیش + در انتظار بلا کند گوی
چوگانش + عجب که دیده شود گل شگفته در گلزار + عجب که کبک خرامد بناز در کهسار + عجب که باغ

بخندد چو مردم غافل | عجب که باغ سر گریبان بهار
زمین و چمن شد ز ابر استسقا | درین فراز بجو امید هر چه تو خواهی
خدا شناس پیمبر صفت سکندر شاه | که آفرین خدا بر روانش باد هزار
جگر در دکباب سینه چه خوش است | خدای داند و شاه جهان که هر نیت
ز دست دیده و دل خون همیشه میگریم | سیاه دیده و دل نیز دعوی خوش است
بنزد عقل سن آن ثبات محبوبست | گواه جان بستان اشک سرخ و چهره زرد
اگرچه غنچه مراست خنده بر لب | درون دل همه خونست هیچ بیرون نیست

وله

باب دیده نشو نبد لبی مسلمانان
باعتقاد درست و درون بی انکار
ز هجر شاه دل هر که هست پر خون است
که حالت دل درویش بنوا چه بوست
کسیکه از غم و اندوه شاه غمگین نیست
ز من مپرس که در دست غم دلت چه نوشت

بالجمله سادات عالی درجات که در عهد سلطان سکندر بتشمیر نزول فرمودند بدین تفصیل از زبدهٔ دودمان سیادت مقرب بارگاه حضرت میر محمد همدانی فرزند ارجمند حضرت امیر کبیر است دوازده سال در کشمیر وارد بودند در قلع مدعیات و ترویج اسلام فرمودند و سلطان اهتمام خدمت و اطاعت نسبت بآنجناب بظهور آورد و سیده صالحه و عابده بی بی تاج خاتون صبیهٔ صفیهٔ حضرت سید حسن بهادر را بایشان نسبت کرد و پنج سال آن سیدزاده در حبالهٔ حضرت میر بودند بعد آن رحلت نمود و در نزدیکی متکدل بالاتر از مزار ملک مسعود نگر مدفون است و سلطان آنجا مقبره برای او بنا کرد هنوز منارهٔ مقبره موجود است بعد از فوت آن بار دیگر دختر ملک سیه بت که بعد اسلام ملقب بملک سیف الدین شد شرف محرمیت حضرت امیر دریافت بعد یکسال او هم قضا کرد و در موضع کوتهر در جائیکه حضرت میر باغی کرده بودند مدفون شد مشهور است بدیدی باجی آبجمله حضرت میر سید محمد همدانی در سن بیست و دو سالگی با سیصد کس از رفقا و خدمه قدوم میمنت لزوم بولایت کشمیر آورده بودند سلطان سبب تراخی و تربیت و دست ارادت بدیل ارشاد آنجناب رسانند و ملک سیه بت مذکور که وزیر و سپه سالار سلطان بود و جمیع از خاص و عام بجناب ایشان آمده باسلام مشرف شدند و حضرت سید رساله در علم التصوف برای سلطان نوشته بودند که معتقد ایشان آمد چون در مجلس سلطان جناب حضرت سید محمد حصاری در صحبت علمی معارضه بحضرت سید کردند شب بعنایت حضرت امیر کبیر قدرت یافته شرح شمسیه منطق را بنام سلطان تصنیف فرمودند القصه همین قدوم حضرت سید سلطان نوعی در دفع ظلمات بدعت و منع مزامیر و سایر مناهی و ترویج سنن نبوی علیه الصلوة و السلام کوشید که گویا الحال اسلام در ولایت کشمیر آمد سلطان مذکور برای حضرت سید خانقاهی بر سر چشمه نوبن بنا کرده و موضع متن برای اخراجات آن خانقاه و خادمان حضرت سید مقرر نموده بود و تعیی صحن مسجد با صفا در گل با آب تاب سید داشت شد که جز از باغ ارم سید اد و تا عهد محمد شاه کرمیش از قدم چیک موجود بود چندان طراوت نداشت تا عهد اکبرشاه باغ و خانقاه بحال بود چون دشمنان

منند طرح عمارات انداختند بنای مسجد در صحن عمارت آمده و مسجد را بکنار حوض بردند و دیگر در شهر بالای
صفه که حضرت امیر کلان قدس سره که برای حسن اوقات برکناره دریاسی بهت از آن رسته بودند خانقاه عالی
بنا کردند و ابتدای تعمیر خانقاه معلی در سنه هفتصد و نود و هشت بود و اتمام آن در نود و نه جناب سید محمد
یک لعل بدخشان همراه داشت پیش کش بسلطان داده و در بدل آن از سه پرگنه سه قریه بجهت مصارف خدمه
ولوازم خانقاه گرفتند یکی وچی از پرگنه شاوره و دوم نونه دسته از پرگنه ماربند سوم نزال از پرگنه اولر و خدمت
تولیت آن بنام مولانا سعید تقرر یافته و دهات بطور خادمان گذاشته و برای مطبخ و غیره مصارف دیگر
تعین مواضع نمودند حضرت سید بعد تمام خانقاه فیض پناه بقصد ادای مناسک حج ازین شهر حرکت نمودند
سلطان سکندر تخریب معابد کفار بسیار نموده و عالمی از کفار به اسلام آورده مشهور است که سه خروار رشته
های زنار مردمی که مسلمان شدند سوخته هر جا بتخانه بوده آنرا برهم زده و در سال هشتصد و یک بعد انهدام
بتخانه سکندرپوره در انجا توفیق بنای مسجد جامع یافته بود و در تیاری آن بسیار هوس و اهتمام بکار برده
صد و هفتاد و دو ستون کلان از انجمله سی و دو ستون در چهار طاق او نصب نموده ارتفاع چهل گز
شرعی و شش گز ضخامت نوشته اند از جناب خواجه صدرالدین خراسانی و سید محمد لورستانی که هر دو
بزرگوار در معماری دستی و مهارتی داشتند بکار کنی معماران در عرض سه سال به اتمام رسانیدند و مسجد جامع
بجباره نیز ساخته سلطانست سلطان بامر حضرت امیر محمد همدانی و سادات دیگر رفع اکثر بدعات خصوص
مزمار و سرنا و گرنا از شهر نموده در آن عهد بغیر از خانه سلطان دهل جای نمی نواختند چه جای آلات دیگر که
بالکل ممنوع بود و سد تالاب شالمرگ تا سمت پرگنه بهاک ساخته سلطانست که اول از کتب راجها
هنود که شماره جمع شده بود پر کردند و بالای آن خاک ریختند و سد ساختند سادات که در زمان سلطان
سکندر بکشمیر آمدند یا پیش از آن آمده بودند و در زمان سلطان رحلت کردند بدین موجب است مقرب
حضرت باری حضرت سید محمد حصاری وطن آنجناب حصار است که قریه ایست که بر ده میل بلخ واقع
شده چون آبای کرام ایشان بحصار آمده سکونت نمودند مشهور بحصاری شدند قرابت قریبه بجناب حضرت
امیر کبیر داشت بزرگی با وقار عالی مقدار چون کشمیر را به قدوم خود مزین نمود بالتماس سلطان
در محله سکندرپوره متصل خانه سلطان سکونت اختیار فرمود و سلطان اکثر در خدمت حاضر میشد
چون جناب حضرت امیر محمد شرف قدوم بکشمیر فرمودند سلطان محمد بجهت ارادت که با ایشان داشت
اکثر علم ملازمت ایشان از آن جناب می آموخت نظر بر صغر سن حضرت امیر جناب سید محمد حصاری
را عیاری ازین معنی بخاطر راه یافت در بعضی کتب دیده شده که چون حضرت سید درین باب

[illegible]

بباطن متوجه شده اند ترقیات معنوی حضرت امیر محمد را معلوم کردند عنایت و توجه حضرت علی ثانی را در
حق ایشان مفهوم نمودند از راه انصاف خود پیش حضرت میر محمد رفته و تسلی و تصدیق نموده خط ارشاد
از خود هم بایشان تفویض — سید محمد حصاری در وقت خود مصدر حالات عجیبه بود روزی دیدند که تمام روز بیهوش
ست و از دامان و آستین و پیراهنش آب فراوان در جوشش هر چند استفسار حالش کردند ظاهر نه
فرمود چون مبالغه و سماجت مردم در استکشاف این راز از حد گذشت فرمودند که یکی از اهل ارادتم بسفر
حجاز میرفت و بطغیان دریا کشتی تباه شده التجا بمن کرد همت با نجات آن کشتی صرف کردم
این آب از آن کشتی است چون آن مرید آمد و پرسیدند تاریخ حکایت و تاریخ آن واقعه موافق بود حضرت
میر سید محمد حصاری هرگز متاهل نشد در روز انه حرکت نمیکرد و در محله نوهته آسوده است حضرت سید احمد
سامانی بن سید کمال الدین ابن سید محمود از جمله معتقدان و منسوبان حضرت امیر محمد است صاحب کمالات
ظاهر و باطن بود رساله شرح تنویر و رساله فوائد از تصانیف ایشانست دقائق در بیان حقائق بسیار ظاهر نموده در یکه
متکدل آسوده است در جوار مزار حضرت سید محمد خاوری و سادات دیگر هم در مزار ایشان مدفون
شدند حضرت سید قاضی حسین شیرازی قاضی شیراز بودند و در آن وقت شیراز بدست
سلاطین تیموریه و مردم اهل سنت و جماعت بودند اهل تشیع تسلط نداشتند و جناب ایشان همراه
حضرت امیر بکشمیر تشریف آوردند و سلطان اعزاز بسیار نموده در کشمیر هم احکام شرع شریف را
بسیار جاری ساخته صاحب تصانیف بود در رساله در جمع احادیث رتبه درست نموده در انجامی نوسید
که از نظر میر محمد گذرانید و ه حرفی که از علما در احادیث رتبه دارند مشهور است لیکن بعض مشائخ
آنزمانی به قبول نمودند مقبره حضرت سید حسین بر لب دریا بالاتر از متکدل در جائیست که الحال
مقبره حضرت شاه قاسم حقانی بر پشت آن واقعست و حضرت سید حسین درین زمان بزبان عوام
بسید قاضی والی مشهور است حضرت سید محمد خاوری صاحب کمالات صوری و معنوی بود و تصانیف
دار و از انجمله است شرح لمعات و خاور نامه طبع موزون هم داشت و شعر میگفت نزدیک به متکدل
برابر مزار سید احمد سامانی مدفونست حضرت قدوة الواصلین سید علاء الدین
از اولاد قطب عالیشان مخدوم جهانیان سید جلال الدین بخاریست در عهد سلطان سکندر با
اهلبیت بکشمیر قدوم آوردند و در گوشه که حالا مشهور بسکندرپوره است انزوا فرمودند و چهار پسر والاگوهر
داشت سید فخر الدین و سید ضیاء الدین که مشهور بسید زیرک است و سید تاج الدین و
میر سید محمد سید علاء الدین گوهر مبارک به التماس سلطان بشهر آمده در محله سکندرپوره گوشه اختیار فرمودند

وهمانجا رحلت نمودند ودر مزار کلان آسوده اند وبعضی فرزندان ایشان هم آنجا اند وسید ضیاء الدین
در موضع کاندهامه پرگنه پروده وسید فخر الدین جوان بود که در وقت پدر بزرگوار رحلت فرمود وسید
تاج الدین چون متاهل بودند در همین جا سکونت اختیار کرده در موضع اسکندرپوره پرگنه پروه وجه
معیشت ایشان بامر سلطان تقرر یافته بگوشه نشینی گذرانیده خود زراعت میفرمود وقوت اهل وعیال
مے نمود در حرم سلاطین واکابر بود ودر مزارات این حضرات تخصیص در دیه اسکندرپوره جم غفیری از
سادات عالیشان جمع کثیرے از رفقای ایشان آسوده اند که قبور اکثرے غیر معلوم مشهور ست شیخ — مسید
جلال الدین بخاری از رفقای حضرت میر محمد بود با جمعی از سادات وعلما بکشمیر توجه فرمود بسیار
بزرگ وصاحب کمال بود در مزار سلاطین مدفون ست عارف عالی گوهر حضرت سید اکبر بزرگی
عالیشان مظهر کشوف ومنبع کمالات عالیه در محله تاشوان ومحله تاشوان منسوب به تاشی نامیست که
دکان او درین محله بود وبنام صباد دکان مشهور شد چنانچه محله شیری بت که بنام شیری بت نامی موسوم
در آنوقت بعض اکابر چنین فرمودند بیت سید اکبر که مهر سلیمانے + نام او در نماز میگویند + وشش هفت و
سید دیگر از رفقای واحامی ایشان در اطراف مزار اند که غیر مشهور ند سوائی جمعی که درین کتاب مذکور میشوند
حضرت میر سید نور الدین همشیرزاده حضرت میر سید حسین سامانی ست از ارباب کشایش
بود وحل مشکلات درماندگان مے نمود ومقبرهٔ ایشان طرف شرق متصل زینه کدل در بازار کاغذ فروشان
پیش روی خانقاهے که بزنگه مسجد مشهور ست واقع شده بسیار بزرگ ست حضرت سید شهاب الدین و
سید حضور الله در مقبرهٔ حضرت سید نور الدین اند وقرابت هم داشتند حضرت سید حسین
نزدیک بدان مقبره از راه دور نهر درون کوچه آسوده اند حالا قبر ایشان از تعمیر افتاده ومضمون انا عند — نا عند المنکسرة
المنکسرة قلوبهم رو داده حضرت سید محمد لورستانی از رفقای حضرت سید محمد همدانی نسبت
مدتی در پرده کلکاری مستور بود چون سلطان سکندر علیه الرحمة عزم بنای مسجد جامع فرمود استادان
شهر ومعماران دهر طرح اساس انداختند ودر انجام بنیاد پرداختند جدار کنج پیش شمالے را هرچند جهد نموده
بر میداشتند باز مے نشست پس امیر سید محمد بر عرض دیوار برآمده بند وبست چونه وخشت نموده اند
تا دیوار استحکام یافت بعد ازان مدتے درین کار مشغول بود وبے مزد وبے اجره کوشش مے
نمود وپارهٔ از مال خالص خود هم از درهم ودینار بجهت رضای پروردگار صرف مے فرمود ازین جهت
مردمان گمان بردند که گنجے یافته است الحق که خزینهٔ الٰهی داشت میگویند محتاجی شکایت کثرت عیال و
ضیق احوال در خدمت میر نمود در آنوقت بکار گل مشغول بود دست گل آلوده خود را تاب داده بدان مشتر

افسانه گفت بجز خفته خود بخواب دیده داکر چون بتخانه رسید و معلوم نمود که بتخانه هیچ کل پیدا نمی طلاست
سوم شهر ربیع الاخرے وصال یافته و در وطن اصلی شتافته مقبره مبارکه ایشان متصل مسجد جامع در محله
جلد سازان مطاف خاص و عام است و چندین از اقربا و رفقای ایشان هم دران مزار مدفون اند
خواجه صدر الدین خراسانی از اکابر اولیا بود در پرده میگذرانید چون در کار معماری دستی داشت
اعانت بنای مسجد باتفاق حضرت میر سید محمد بسیار مینمود و در محله زینه کدل برابر مزار حضرت سید
بدر الدین بر راه عام آسوده است چهار دیواری و مسجد قدیم بود بالفعل مسجد بالکل برهم خورده
از چهار دیواری نشانے مانده است حضرت سید حسین خوارزمی از رفقای حضرت میر محمد
است باشاره آنجناب بتخانه محله مشوارا که در آنوقت جزیره بود و معبد هنود ویران ساخته در همانجا
متردی شده معلم و عمل فیض بخشی نموده و تمام عمر بتجرد و بے تاهل گذرانید و سلطان سکندر تعلیم
قرآن اکثر در خدمت ایشان کرده چون رحلت فرمود در همان جزیره آسوده الحال محله اسپه وسیع
گویند که از برادران ایشان در آن محله اولاد مانده است در محل خود مذکور خواهد شد سید السادات
منبع البرکات حضرت سید محمد مدنی از رفقا بلکه از منسوبان حضرت امیر سید محمد همدانی قدس
سره بود بعد مراجعت از حرمین شریفین باتفاق ایلچے امیر تیمور در عهد سلطان سکندر بکشمیر چون گوشه
خوب و دلنشین دید اقامت گزید لیکن برائے ادای بعض عهود باز توجه بولایت ماورا النهر فرمود
در عوده مراجعت نمود با اهل و عیال در محله رامینواری سکونت کرد سلطان از احوال معرفت منش
واقف شده بزیارت رفت و بعد اطلاع کمالات التماس بالحاح نموده بقدوم در جوار خود دستی رضی کرده
آنجا خانقاهے بنا ساخت و در همین اثنا رحلت فرمود و در حوالی نوشهره آسوده و شیخ العرفا شیخ
بهاء الدین بموجب وصیت خدمت تغسیل و تکفین بجا آورد حضرت میر مرجع خاص و عام و سلاطین و
حکام بوده بعضے گویند که در عهد سلطان زین العابدین اوائل در موضع بالهوره پرگنه یا لکل توطن
فرموده بود تا سنه الحال بالتماس سلطان بشهر آمده در نوشهر سکونت نمود در همانجا آسوده اقرب
بصدق روایت اخیر است مقبره شریفه ایشان را محل استجابت دعا مے دانستند تا عهد
علی مردان خان زیارتگاه تمام شهر بود بحکم او از حاکم میرفت بعد آن تخفیف گونه شد و این
حکایت درین نسخه جای دیگر مرقوم خواهد شد مشهور است که در ضیافت سلطان که حضرت میر کرده
بود یک شکم دام از خانه بره هم بود حضرت میر در اثنای مجلس طعام طبق را فرمودند که تا از بری را هم نگذارند
جدا گذارند بعد از فراغ عرض کردند که چه باید کرد فرمود که حواله قادر دوار باید نمود چون به مبالغه از دادا

تحقیق کردند گفت که فاز خود مرده آورده پخته بود و جسم دجحل شد اکثری نوشتند که بقصد امتحان این عمل از کسان
سلطان سر زده بود در ماه رجب واقعه وصال حضرت سید روداده است میگویند که حضرت سید بنای مسجد
خود در سعی زیادی کرده و طول وعرض برابر بیت الله قبله عالم ست درست فرمودند از جهت تجدید بنا
بتکرار نمودند حضرت سید محمد کرمانی از سادات عالی درجات بود در زمان سلطان سکندر
تشریف فرمود در محله تاشوان متصل اُردو بازار مدفون ست و در ایشان اخوند ملا نازک واقع شده
محل فیوض و برکات ست حضرت سید فخر الدین بسیار بزرگ بود آخرهای عهد سلطان سکندر
ظاهر آمده است و در موضع نیوه پرگنه کجرات مدفون ست اولاد امجاد ایشان هم اکثری از اصحاب کمال
بودند حضرت سید محمد ژنده پوش صاحب استغراق عالی بود در کنج مزار سلاطین مدفون
ست گویند پسر سید ضیاء الدین زرکست که در قریه کاندنامه مدفون ست و او فرزند سید علاء الدین
بخاریست چنانکه ذکر ایشان گذشت بلکه نام هم معلوم نیست سید عبد الله وغیره برادران سید
کمال الدین در محله حجه بل مدفون اند و در اطراف این محله سادات دیگر هم هستند که حالات بلکه نام هم
معلوم نیست حضرت سید عبد الله وغیره برادران سید کمال الدین مذکور در محله اندرواری مدفون اند
امام المحققین مرشد الثقلین حضرت سید حسن المعروف منطقی از اکابر سادات بیهق ست
که در زمان سلطان سکندر کشمیر را بوجود مسعود مزین ساخته مظهر کمالات عالیه بود و دو پسر عالی گوهر
داشته سید حسین و سید محمد امین المعروف به بابا میر و پسی ذکر ایشان نوشته می آید قبر
سید حسین در مزار سلاطین طرف قبله واقعست چون لشکری از هند به تسخیر دیار کشمیر در زمان بابا
آمد ایشان را متهم کردند که این جماعه خفیه با اینها محبت می ورزند چون این حقیقت بسمع ایشان رسید
در لشکر مخالف رفته اند و او را و لشکریان او را نصیحت فرمودند هرگاه قدر این ندانستند سید علیه الرحمة
حکام کشمیر را همراه گرفته بباطن بدفع این عسکر متوجه شدند فی الفور نوران گزنده چنان با اینها غلبه
کرده که بطرف هند فرار غنیمت دانسته منهزم گشتند حضرت سید محمد فاضل صاحب جذبه قویه
و کمالات معنویه در محله نوشهره نزدیک مزار حضرت سید محمد مدنی مدفون ست بعضی می گویند که در اینجا
مکان ایشان است و قبر مبارک در آستانه شیخ بهاء الدین بر سر مقبره است و تحقیق همین ست حضرت
سید حبیب الله عزیزی بس بزرگ در محله نوشهره مدفون ست بالاتر از مزار سید محمد مدنی باندک فاصله
و مسجد ایشان تا مدت آباد بود و هنوز هم بحال ست حضرت سید خلیل صاحب مقام جلیل بسیار
بزرگ و عالی نسب در قریه سدربل مدفون ست و مطاف و مرجع حضرت سید علی کبیر ثانی

صاحب قرب سبحانی میدان پیر و سه مدفون است و محل زیارت خاص و عام سید محمد علی
و سید محمد ولی و سید محمد قبلی در محلهٔ ماراندر از توابع ناده پور بر سر برادر آسوده اند و بسیار بزرگ
اند میگویند که از رفقای حضرت سید محمد مدنی بوده اند این همه سادات کرام که خامهٔ عقیدت انتظام تحریر
اسامی سامی ایشان چهره افروز سعادت شد از مشاهیر آن بزرگانند که در زمان سلطان قطب
الدین و سلطان سکندر برفاقت امیر کبیر و سوای آن بتقریب سیاحت وارد شده
در کشمیر سکونت فرمودند و مقابر این بزرگواران اکثری مشهور و معمور و محل عبور زائران است رفع الله
درجاتهم و رزقنا الله من برکاتهم و غیر این حضرات جمعی هستند که اسامی ایشان بحیطهٔ تحریر و احصا
واند این قبور پر نور مشهور و معهود بر السنهٔ مردم مذکور نیست و تعداد ایشان لایعد و لایحصی است
مصراع کشته در قرب حق اند اکنون کم رضی الله عنهم و جمعی دیگر مذکر تعدد این بزرگوان از نتایج
و جهاد ایشان در روزهای آینده ظهور کردند یا بعد آن باین بلدهٔ بهشت نشان بجهت امن و امان ورود
فرمودند ذکر ایشان حسب المقدور در همان عهد بر آن حفظ سیاق تاریخ نویسی مرقوم قلم نیاز رقم خواهد
شد انشاء الله تعالی سلطان علی فرزند ارجمند سلطان سکندر بعد فوت پدر عالی گوهر به
اتفاق ارباب حل و عقد تاج سلطنت بر سر نهاد تا مدت شش سال و نه ماه ملک رانی فرمود چون بموجب
عنایت ازلی رهنمون وی شد ترک سلطنت به خاطر آورده قصد مناسک حج نمود و در تاریخ هشت
صد و بیست و هفت به برادر خود زین العابدین تفویض امور سلطنت کرده و از سیت الله قبله اهل الله
گردید سلطان زین العابدین از صغر سن آثار رشادت ظاهر داشت فرزند دوم سلطان سکندر است
از عنفوان جوانی در تدابیر ملکی به فطانت رسمی ممتاز از اقران بود ایام شاهزادگی او را شاهی خان
میگفتند با مرید پدر بملازمت امیر تیمور سوغات کشمیر و عرضداشت پدر گرفته رفته بود امیر تیمور او را با
خود گرفته به سمرقند برده و شهر بند کرده در همان اثنا رحلت امیر تیمور اتفاق افتاد و شاهی خان خلاصی
یافته چندی در سمرقند مانده و کسب بعض علوم و آداب کرده جمعی از ارباب صنائع را مثل کاغذگر و
صحاف و قالین باف و زین ساز و قابله‌ها که وقت وضع حمل خدمت عورات میکنند با خود به کشمیر آورد و
در امور سلطنت اعانت و رفاقت پدر بزرگوار گوی مسابقت از اقران برد و چون برادر مسند سلطنت
یافت سلطان را اطاعت و انقیاد او شتافت بعد حرکت برادر باستقلال تمام بر تخت سلطنت
جلوس نمود مولانا نادری کشمیری که بعد مولانا احمد کشمیری افصح شعرا بود در تاریخ خود نوشته که سلطان علی
بجمور سید بجهت اینکه زوجه اش دختر راجه جمو بود راجه آنجا بر ترک ملامت نمود و مانع حج آمده مجبور کرد

لشکر کشته شد چنانچه سلطان علی به فریب آن کافر دغا خورده از راه پکلی باراده فاسد متوجه کشمیر گردید سلطان زین العابدین ازین خبر وحشت اثر به جمعیت تمام از باره موله گذشته راه پکلی گرفت در راه تلاقی طرفین اتفاق افتاد و بعد محاربه و مقاتله سلطان زین العابدین مظفر و منصور شده سلطان علی را در پکلی محبوس ساخت و همانجا وفات یافت چون طائفه کورچیان که کوکهای سلطان بودند به تسلط و غالب بودکی مداخلت امور ملکی مینمودند سلطان بحسن تدبیر ملت زینه و احمد زینه جنید اول و مالک مسعود تهاکور که سرداران آنوقت بودند سلطان بلطائف الحیل اکثرا عمر را گرفته در نوشهر بقتل رسانید مصرع سرکشی با پادشاهان عاقبت محمود نیست + و همانجا قصر عالی بنا کرد و دار الاماره ساخت آن قصر از عجائب عمارات عالم بود چنانچه میرزا حیدر کاشغری آنرا دیده باوصاف آن در تاریخ خود نوشته ولایت تمام باستقلال تام میرزا حمت غیبی سلطان زین العابدین نقش بحسن نیت و اهتمام تمام اوقات خود را مصروف عمارت و آبادی این شهر ساخت و در پکلی تزیین و تعمیر و ترتیب شهر و پرگنه و ترویج ارباب هنر پرداخت و صنائعی که در آنوقت درین شهر نبود با کتب دینیه عربی و فارسی از ولایت ایران و توران خصوصا خراسان که به کشمیر نزدیکتر بود بسعی و اهتمام فراوان طلبانید و ارباب حرفه را از مجلد و مشرزو کاغذگر و غیرهم که از ولایت خود آورده بود وجه مدد معاش داده بحرفه خود سرگرم داشت اگرچه ترویج اسلام و تایید سنت نبوی علیه الصلوة والسلام بمرتبه پدر توفیق نیافت لیکن در ترویج علوم و اعزاز علما و فصحا و بلغا و اهل حرفه و رعیت پروری بابلغ وجوه کوشش مینمود و تدارک ظلم زدگی که اراضی رو بویرانی داشت حتی المقدور آباد فرمود و مدتی اطراف شهر و پرگنات را سیر و سیاحت کرد و اکثر اطراف را به تسخیر آورد و آخر با لشکر کشی میکرد و خود در شهر حی بود در ایام او هنود و مسلمین بلکه جمیع اهل ادیان نزاعی با هم نداشتند همه در مقام خود جا میدادند بلکه از هر ملتی بجهت فیصل قضایا شخصی را از همان آئین تعین میکرد ازینجهت او را پادشاه میگفتند یعنی پادشاه کلان هر جا از هر طائفه که مجمع میشد حاضر میگشت گویا وسعت مشربی داشت و صلح کل میخواست و در عهد قدیم جائی که لار اب و لرخشک و شهر آباد و بود و راجه که در انجا سکونت داشت بسیار فسق و فساد و ظلم نمود ساکنانش زیر آب بدند و قصه مرو کلان در بعضی تصنیفات او با اهل آن زمان و عدم اطاعت آنها معروفست و مورخان به قلم آورده اند آنجا بتخانه بلندی بود که در وقت کمی آب در زمستان به تامل میشود سلطان زین العابدین کشتی کلانی بطرح گجرات ساخته غرق نمود و بربالای آن سنگ و خاک ریخته بروی زمین آورد و بنای عمارت

ذکر سلطان

ومسجد کرده و لنک نام نهاد و بیش از آبادی عوضان افزود تا در آینده از درون تیجانه دو بیت
زرین بر آوردند و صرف ضروریات لنک کردند و بعد اتمام عمارت لنک جشن عظیم کرده و داد و
دهش بسیار نمود و شعرا قصائد و تواریخ گفته اند از آنجمله تاریخ این قطعه چه بنیاد خلاف محکم باد و مشهور
ترین زیب در عالم باد + شده زین العابدین در و جشن گنج + میرسد چو تاریخ خود هست خرم باد + این
تاریخ تا حال منقش بر سنگی بود و سدی از سویپور تا سیپور یعنی منابو بر پاسی کرده و بآن سنگها
میشکه از تیجانه تا بیکه تیجانه کلان بهم آورده استحکام آن سد نموده و راه و کام رایای مرمت آن سد و وقف
فرموده ملکه و پرگنه بلکه در اکثر مواضع که به تقریب سیر و شکار میرفت عمارتی بواسطه نزول خود میساخت و
و از جمله فتوحاتی که خاصهٔ سلطان زین العابدین است این بود که همت بر تسخیر اطراف تبت و
هر دو تبت را که در عهد پدرش از دست رفته به تجدید گرفته و در تصرف خود آورده لاجرم پادشاه کاشغر
از قابوی او افتاده و لشکر عظیم تعیین نموده با جمعیت فراوان و ترکتازان رستم نشان متوجه به تسخیر
کشمیر شد سلطان هم مجرد شهرت این خبر به تهیه لشکر و لوازم قتال اشتغال ورزیدند در اثنای عرض
لشکر بیست هزار سوار و یک لک پیاده تعلیم آمد حیدر ملک در تاریخ خود نوشته که سرفوج این لشکر
او ترزینه چا … رود حد او بود و طرفین صفوف محاربه آراستند و داد مردانگی دادند و چند روز معرکه
کشت و خون قائم بود بیت از فروغ تیغ سوزان شد هوای معرکه + وز تف سجا بجوش آمد بهر
و کارزار + آخر الامر بحکم کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله سلطان غالب شد و پادشاه
کاشغر را هزیمت داد و سلطان بصفات حمیده متصف بود و رعیت پروری بسیار مینمود و تغییر
لباس کرده به شهر میآمد تا حسن و قبح عمل خود بشنود و عمارت زینه آباد کرده اوست زینه کوت و زینه پور
و زینه دت و زینه گیر و زینه کدل و زینه لنک و زینه بازار آباد کرده و ساخته اوست و در دشت
زینه گیر قصرهای بلند و مکانهای رفیع ساخته و به تمام سبزه ها و گلها نهال کرده به نحو آبادی طراوت
داشت که در ممالک دیگر مثل آن نشان نمیدادند تا عهد چکان همان حال بود میرزا حیدر در تاریخ خود
اوصاف آن نوشته در زمان غازی چک بنابر حسد یکدیگر همه را برهم زدند و آتش کشیدند بحکم اولاد هم
عدو لهم سلطان را بسبب خدمت و صحبت فقرا بلکه تعلیم اذکار و افکار که از آنها یافته نسبتی با حق سبحانه
حاصل بود و صفای باطن داشت میگویند پسر میانه اش قصد بدبخت خاطر آورده بود سلطان در تالاب
اولر بود که بسبب افزودن تسبیح … در عبادتخانه لنک ماند و بیمار چون آنجا رفت سلطان را چشم
سر دید که همانجا نشسته مشغول به تسبیح است کمال سلطان معلوم کرده از خطره خود گذشت تا بیک شب

وسلطان مغداتب تالاب باول که از راه برازی منبع تحقیق بدریای بهشت میشد بند بسته وسد برداشته
جوی ماررا بجهت آبادی اهبن جعفر فرمود در عرض پنجاه و دو سال حکومت کرده در تاریخ هشتصد و هفتاد
و هشت ازین عالم درگذشت و خوابگاه در مزار یکه لب بهت ست طرف قبله پیش روی پدر یافت
ذکر بعضی از علماء عالی درجات که در زمان او بر روی کار آمده بودند و ازین عالم رحلت نمودند
تقدیم بذکر بعض فضلا بجهت قلت که همین قدر معلوم شد و بعد از آن ذکر سادات و مشایخ آن عهد
که طولانیست مرقوم میگردد مخفی نماند که در عهد سلطان زین العابدین فضلا و شعرا بسیار در کشمیر
بودند چه از مردم ولایت چه از متولدان این شهر تمام لطافت چون کسی ضبط نه کرد حالات شان
مستور ماند از جمله ارباب کمال در زمان آن پادشاه عدیم المثال ملا احمد صوفی فصیح عالم
و شاعر ظریف و مصاحب و ندیم سلطان بود شمله دستار بر پیشانی میگذاشت سلطان
که طبع موزون داشت روزی که بزم آراسته بودند بجانب مولانا گفت بیت شاخ پیشانی ملا
احمد کشمیری بین + گر ندیدستی تو در آفاق انسان شاخ دار + مولانا مذکور در جواب سلطان بدیهه
گفت بیت شاخ پیشانی خدیوا گر نداری و نداشتم + تا نیایم در میان ماده گاوان در شمار +
سلطان برین تحسین نمود و در انعام و اکرام افزود وقتی مولانا را یک کتابی اخراج نموده به پیکی
فرستاد و مدتی در زنبه حیرت سرگردان بود آخر الامر از پیکی این رباعی نوشته فرستاد و سلطان خوش
شد و مولانا را باز آورد و بیش از بیش انعام و اکرام نمود رباعی اینست رباعی سنی به نجوم زمین اخبر
فی المنطق زجز و کل اشری + برین این کسر و جر چرا رانند + احمد از غیر منصرف خوانند + دیگر از
اصحاب فضل و کمال عالم تحریر و متقی بی نظیر مولانا کبیر ست که استاد سلطان بود و در صغر سن
هرات رفته تحصیل علوم نمود و همانجا می بود سلطان به تکلیف تمام او را طلبیده در جوار خانه
خود جا داد و منصب شیخ الاسلامی یعنی صدارت که تا آن وقت درین شهر شایع نبود بنام مولانا مقرر
فرمود و همانجا مدرسه طیار کرده و تعیین موضع برای وظائف طالب علمان نموده مقبره اش مولانا
در نفس نوشهره مشهور و متبرک ست دیگر قاضی القضاة مولانا جمال ست که عزیزی از هندوستان
آمده و در خانقاه امیریه با دای وظائف میگذرانید و به حکم آنکه + عشق و مشک را نتوان نهفتن + رفته
رفته خبر فصاحت و کمالات بلاغت بسلطان رسید و در صحبت خودش طلبید و خدمت قضاء
مسلمانان تفویض باو فرمود در فنون علوم آراسته بود و فیصل احکام بدیانت مینمود و این مولانا
جمال الدین سوای مولانا ملا جمال الدین سیالکوتی است جد قبیله قاضیان که ذکرش به محل خود می آید

یا سادات و درویشان که در زمان سلطان زین العابدین در کشمیر بودند یا در آن وقت رحلت فرمودند
یا از ولایت دیگر آمده در کشمیر سکونت نمودند چنین که معلوم و مشهور شد بدین تفصیل از حضرت
سید حسن منطقی فرزندگان حضرت سید حسین منطقی است که ذکرش گذشت مظهر فیوض الٰهی و معدن
کمالات نامتناهی بود و معارف آگاهی را با دقایق راه باطن جمع کرده زینت بخش مسند سیادت و ولایت
بود در عهد او کسی را بر او فوقیت نداشت علم ارشاد را در موضع ونتی پور که در آن وقت ولایتی معمور بود افراشت
و همانجا مدفون شد مقبره شریفش زیارتگاه مشهور است و برکات و جذبات و فیوض آن جا بر السنه
طالبان مذکور رحمة الله علیه رحمة واسعة **شیخ بهاء الدین گنج بخش کشمیری** قدس سره از تربیت
یافتگان عارف ربانی شاه اسحاق ختلانی است و شاه خلیفه اول و اعلای جناب قطب ربانی امیر کبیر علی
ثانی است و مرجع همه خلفای طریقت و مقامات حقیقت است خدمت شیخ بهاء الدین چون از
طی منازل و قطع مراحل سلوک فراغ یافت در بادیه سطوات جذبات و غلبات حالات شتافت مدتی
در حجاب خلوت و عزلت و گمنامی مستور بود چون مخدوم عثمان معروف به بابا اچی گنایی داعیه طلب
بهم رسانید و قصد طواف حرمین محترمین کرد با بسیاری از اهل الله صحبت داشت و هر جا تفحص و تجسس
نمود تا کسی از مقتدایان ولایت و راه دانان هدایت با و ملاقی شود و بحق رساند و از تعلق غیر رهاند یکی
از ابدال که یافت میگوید که جناب شیخ ابو اسحق شطاری بود و او نشان بایشان داد و احوال شیخ
را بتفصیل بیان کرد بابا عثمان جویان و پویان این شعر گویان **شعر** پس ازین بدیده خواهم طواف
کوی آمد که بسود تا بزانو قدم محبت و جویت + بهمان نام و نشان در کشمیر سراغ گرفته پیر را دریافته موجب
اشتهار شیخ شد مشهور است که خدمت شیخ بهاء الدین در اوان سلوک راه حق بجهت قوت حلال
متردد بود و چاره غیر ازین نداشت که دانهای طعام که در راه افتاده می دید تمام روز می چید و آنرا شسته
و پاک کرده قوت خود از آن میساخت و زنده ساختن پیر نانوای که خادمش بود و او را مشهور نمود
کمالات و کرامات شیخ بسیار است و حکایات چند از آن مشهور و مستور معهود بر او سیر حوالی شهر مشتهر که
شده بود دردان در کمین بودند به گمان مال و متاع شیخ عالم مطاع را شهید ساختند پادشاه وقت سلطان
زین العابدین این معامله در خواب معلوم کرد و تفحص نمود چون شیخ پیش از آن بیاران وصیت کرده
بود که بعد وقوع امر ناگزیر ریسمانی در پای ایش کرده کشان کشان خواهند برد مردم مضطر و متردد شدند
بعد تامل بسیاری گاهواره آوردند و نعش مبارکش را در آن گذاشته گهواره را بریسمان کشیدند و
بمزار فائض الانوار رسانیدند واقعه شیخ در سال هشتصد و چهل و نه هجری بیت منقبر بود جناب سید

السادات حضرت سید محمد مدنی و شیخ العرفا حضرت شیخ نور الدین هم صحبت بود و خدمت بابا عثمان
کنائی نقل کردند که خدمت شیخ نور الدین جناب شیخ بهاء الدین را برا قران خود فائق میدانست فیض
و برکات شیخ هنوز از مقبرهٔ اش ظاهر است امروز مزار رفیع او بدستور مزار بقیع گلزار مقابر سادات
کبار و مشائخ ابرار است که شرحی ازان مجمل خود درین رساله مذکور خواهد شد حضرت سید بدر الدین
زینه کدلی از سادات قدیم العهد است در محله زینه کدل جانب مغرب مدفون است و در طبقه علیه قادریه است
و صحن خانهٔ جد مادری راقم الحروف نفس مزار واقع شده است یاد دارم که پیش ازین تعمیر قبر شریف
ظاهر بود بعد ازان بسبب حوادث و کند و کوب عالم مستور شده و از چندگاه بنا بر سعی بعض احباب
باز ظاهر شد محل فیوض است مجمع البحرین مطلع النیرین سید الخافقین حضرت سید حسین
قدس سره معروف به بلاد بابا در وقتی جامع مراتب سیادت و ولایت بود میگویند که هنگامیکه
جناب بابا عثمان کنائی در مکه معظمه از خدمت بابرکت حضرت شیخ اسحاق شامی اوصاف قطب
السالکین حضرت شیخ بهاء الدین می شنیدند خدمت حضرت سید السادات هم بتقریب ادای مناسک
حج دران مکان قدسی بنیان تشریف داشتند و باتفاق بابا عثمان بکشمیر توجه فرمودند و مصدر آیات
بینات و مظهر حالات عالیات بودند اکابر دین و دنیا از جناب آن قدوهٔ اصفیا در جمیع مهمات
صوری و معنوی استمدادی نمودند بعد وقعهٔ آن جناب قد مطهرش مرجع و ملاذ اکابر اولیا بود و حل
مشکلات خاصان الهی ازان درگاه میشد چه جای اوساط و عوام که عقیدهٔ ایشان در حق آن عالیشان
برنگ دیگر است جناب مخدوم الاولیا حضرت شیخ حمزه قریب دوازده سال مداومت زیارت روضه شریفه
اش داشتند و اخذ فیوض و فوائد کثیره نمودند چنانچه کتب خلفای ایشان ازین مذکورات مملو و مشحون است
کیفیت نسبت طریقت آنجناب و تعین سلسله کما هو حقه بتحقیق نرسید بعضی از منسوبان شیخ
اسحق شطاری میدانند و اکثری اظهار نسبت بحضرت شیخ بهاء الدین مینمایند راقم کثیر الجرایم در
وقتی که از حضرت ایشان خلیفه الرحمن قدس سره منظور نظر عنایات مخصوصه با وصف عدم لیاقت
بفیض شهادر روحانیت ما زیارت اکثر حضرات استعدادی یافت ازانجمله زمانیکه مشرف بزیارت
حضرت سید السادات شد دید که اطراف درون روضه مبارکه ایشان نیز بدستور کتاب شجره عالیه
قادریه را نهایت بتکلیف زیبای نوشته اند والعلم عند الله بالجمله این درگاه فیض بخش
خاص و عام و مطاف طوائف انام است و تاریخ وصال کرامت مثال بیستم رجب در السنه مردم
مذکور حضرت سید نور الدین زینه کدلی ظاهرا برادرزادهٔ سید بدر الدین است از زبان قدما

شنیده میشد که قبر دوم نیست دیگر در پهلوی مستوله چو در دیوار با اشارهٔ بعضی اهل کشف که مکرر شنیده شد
بانظار ظاهر گشت و این رباعی بر سنگ قبر بخط قدیم نوشته یافته شده است رباعی جا نیست که عقل آفرین
میزندش * صد بوسه شوق بر جبین میزندش * آن کنه گوهر چنین جام لطیف * استاد ازل ز دو بار بر زمین مے
زندش * هر دو قبر مبارک صد رشید صفت و برکات است و سنگ تعمیر قدیم نیز موجود است که الحال مجدداً
تعمیر یافته است تحریر بازالمعروف بحضرت سید جانباز صاحب از امرا الابرار نام اصلی
ایشان از سید محمد رفاعی نوشته و خدمت سید علی که قریب العهد این سادات است در تاریخ خود
اسم مبارک ایشان از سید محمد صفاهانی نقل آورده جامع علوم ظاهر و باطن و صاحب ارشاد و بود و تجرید گذران
مے نمود و اوائل در شهر گذر میشد چون هجوم مردم خاص و عام مخل اوقات شریف ایشان شد بجهت فراغت
گوشه اختیار نمود و توجه به باره موله فرمود و در آنجا با اهل و عیال متوطن و متمکن شد در راه حق صوری
و معنوی جانبازیها داشت سلطان زین العابدین چند قریه برای وجه معیشت و توابع ایشان مقرر نمود
و برای علف اسپان چراگاه جانبازپوره که در آن وقت صحرای بود نیاز فرمود در باره موله با توابع و
لواحق مدفون است و مزار کثیر الانوار رشک مطاف عالمیان از زبان سلف استماع شده که اطراف مقبرهٔ
ایشان از تعدد و اهل ولایت کثرتی خالی نمیباشد الذینکه ازین طائفه ولد مے شود راقم حروف هم یکدو بار
ظهور چنین امر را بے گمان برده است حضرت سید هلال بدر آسمان کمال و صاحب شغل و حال آن
ست در غربت سادات کشمیر را به نقدوم خود مزین فرموده و افاده بخشش صوری و معنوی نموده در نسبت
باطنی آن جناب اختلاف است بعضی ایشان را کبرویه میدانند و عقیدهٔ اکثرے این است که ایشان در طریقه
حضرات خواجگان عالیشان اند بلکه مے گویند که بلا واسطه از جناب حضرت خواجه بزرگ بهاء الحق والدین
شاه نقشبند مشکل کشا قدس سره اخذ فیض کرده اند چون بر زبان عوام بخواجه بلال مشهور اند
میتوان گفت که این لفظ هم دلالت صریحه به نقشبندیه ایشان دارد و از پیر بزرگوار خود هم
استماع دارم که هرگاه بر قبر مبارک ایشان متوجه می نشینم نسبت نقشبندیه غالب مے آید احتمال دارد
در اوائل نقشبندی بوده اند چون بکشمیر رسیده اند نسبت کبرویه نیز از خدمت حضرت سید محمد همدانی
با خلفاء علی ثانی حاصل کرده باشند بالجمله مظهر فیض بوده اند در موضع اشم پرگنه سایر المواضع یا میرز
آسوده اند حاجتمندان از برکات زیارت قبر ایشان عجائب و غرائب نقل مے کنند سیر تعلیم
و صحبت جناب سید السادات منبع البرکات سیدنا و سندنا حضرت بابا میر محمد امین و بعضے
از احوال آنجناب مرقوم شود حضرت بابا حاجی ادهم بعضے او هم نوشته اند مشغول بخاندان

سلطان ابراهیم ادهم از آنکه بروقت رجعت بعلم ظاهر و باطن بپرواز وطن متحرک شده اداى مناسک حج
نمود و کشمیر به تلمذ و همخودی حضرت فرموده بدانست ارادت حضرت شیخ بهاءالدین و شیخ المشائخ شیخ
نورالدین از اخوان ایشان در مقام پیرداری شده بشبابرداری که الحال بیرون قلعه پادشاهیست مدفون
شد به زیارت و تبرک حضرت سید محمد امین متقی بیهقی المعروف بابا میر اویسی فرزند ارجمند و ثمره
نخل برومند حضرت سید حسین بیهقی است برگزیده سادات روزگار و محتشم مهربان این کار و زبده
اصحاب طریقت و قدوه ارباب سیادت معروف الکرامات و مشهور الجذبات بود و بیت واقع الکرز
آنحضرت زیارتگاه خاص و عام است صاحب علم ظاهری و باطنی بسیار بزرگ بود که آستانه منبرکه او پر
فیض و بابرکت است و مدح آنجناب را که قدما گفته اند نثر و نظم بسیار است از آنجمله نظم مع یا بابا میر
اویسی کنم + تا زبانی است در دهان دارم + هست فرزند پیشوای رسل + وصفا بیحد و بیان دارم
او ولی از ره اویسی شده + خبر از پیر و از جوان دارم + بی زن و بی ولد چو عیسی بود + یاد از پیر پیر بستان
دارم + فاضل وقت بود و عارف دهر + این سخن ها ز ترجمان دارم + از خوردی باز آثار بزرگی و ولایت
آن قدوه اهل از روشن و هویدا بوده حدت فهم و فراست و علو فطرت و فطانت بی قرین عهد با کلام
و تمکین و لطف طبع و حسن خلق شیرین تر از شهد با وجود غلبه حال و کمال دولت بی زوال گاهی با نشای
شعر که زیب مقال است توجه میفرموده دران هم اظهار انکسار و نیازمندی نموده چنانچه گفت **فرد**
گناه ما ز عدم گر نیامدی بوجود + وجود عفو تو در عالم عدم می بود + سلطان زین العابدین علیه
الرحمة نظر بر اطوار محموده و اوضاع مقبوله و اخلاق حسنه و شیمه کریمه آنجناب بوالد ماجدش التماس
نموده آنجناب را به فرزندی گرفته در صدد تربیت آمد بنابر کمال عقل و کیاست آن مفخر ارباب سیادت بنا
میخواست تا بعضی امور مملکت را بوی بسپارد حضرت میر خورشید ضمیر قدس سره قبول آن
نکرده از اشتغال دنیا بالکلیه اعراض نموده در نشیب کوه ماران که آنجا امیر داری یعنی باغ میر گویند
و منسوب بآن جناب است منزوی شد و ترک اختلاط مردم بالکل نموده در آن وقت درین باب ترجیع
بندی انشا فرموده فقری از آن با ترجیعش اینست ترجیع بند عاشقان همتی که گردم ساز + رخت
بربستم از مقام نیاز + عارفان رحمتی ز راه کرم + که ندارم به جز شما همراز + واصلان حیدری ز عین صفا
تا شوم با شما دمی دمساز + حاضران التماس تکبیری + که ره سخت و منزلیست دراز + راه صدق
و صفا گرفتم پیش + میل مصر و وفا نمودم باز + از مخالف همی کنم آهنگ + تا رسم با نوا ر راه حجاز
هیچ شمعی ز جمعی دلداران + میروم با هزار سوز و گداز + مرکبم همت است و عشق دلیل + همرهم آه و ناله ام دمساز

با مجران وکار در دو زان
چونکه گردید با سن این آغاز
حالیا من طریق درویشیست
گوشیا مے کنم همین آواز

ولہ ایضاً

این زمان من با مِل خویش شوم
زانکه گنجست گنج را ماوای
میزبانان رهبرا دیدم
بے سر دل نوالہ حلوا
کابجیون یکس نسازم نوش
بر درت گر فتاده ام چو گدا
خیر باد مے بگفتم و گفتم
کہ بہ توفیق ایزد دانا

ولہ ایضاً

همه در بیت خویشتن مشغول
نے تکلف بہ بلغیا حسان
کار شان نے بغیر کذب ایے
سرور عصر و اعظم دوران
هر کرا گر می زسر بنشید
مے بلند سر بسے عمران
چون ببینند تنهای زبر ش
ایدلم جان مگو بجان جهان

ولہ ایضاً

بے طمع از در صغار و کبار
نے ہراسی ز کذب دون دون کسر

کار من جز نم شیب و فراز
شمه بسیکنم به بندهٔ خبیر
کردم المناب قصه را ایجاز
بعد ازین و بس ترک گفت و شنود
منکه در اصل بوده ام اعتقار
کہ بجملت بہ جمع اشیا
آمده بر طریق مهمانی
هر یکے خود بسان اژدها
چون بدیدم براه معنی نیستا
گر ببیدم بر بحر استسقا
با تو ام اتحاد در وحانیت
گر کند بخت یاوری بجا
بعد ازین و بس ترک گفت و شنود
آز سودم جهان ز اهل جهان
همه در کار خویشتن حیران
جمله در قصد خون یکدگرند
بار شان نے بخلق جز بهتان
نکنند التفات رنجوری
بر قدومش کنند سر قربان
کس نگوید این خران تا کے
همچو سگ مے برانندش دربان
لیک من و بس ترک گفت و شنود
ننمودیم بحث خود با کس
نے خصومت بهر کسی ناکس
نے خیال به کار و بار جهان

خاکپای شمایم اے رندان
از مقامات خویشتن ابرازه
چونکه این منزل اقامت نیست
گنج کوه و عبادت معبود
قلهٔ قاف و داشتم ملجا
گنج وحدت قرارگاه منست
گنج روزی برین سپنج سرا
نوش ندهند غیر نیش بکس
با دل خسته گفتم اے شیدا
گنج مقصود کائنات منم
چون بدیدے مرا ز خویش جدا
کرده ام عهد و بسته ام پیمان
گنج کوه و عبادت معبود
آنچه هستند آشکار و نهان
بے ترحم بحال غم زده
افتاده چو موش در انبان
در میان شان هر آنکه کهتر تر
در دم عیسوی بود دم شان
گر بود کار ساز مرے او درا
جان دهند از برای یک لب نان
روشنم گشت چون حقیقت حال
گنج کوه و عبادت معبود
نشسته بخوان کسی چو مگس
نے امیدے ز کس نه خیرخواهی
نے حیا و نه جستجوی مسند

بود وقتی نه نطعم چو جامی
نمود به چشم من چو آن خسم
من گرفتار آنچنان حالی
بجفایم کشاد همچو جرس
منکه شهباز حضرتم هیهات
هابزرائم باستانه فرس
بعد ازین و پس ترک گفت و شنود
گر نبودی چنین تنم بیمار
تا نبیدی زمن کسی آثار
زان سبب مانده ام میان شما
کاشکی خاک خوردمی یا مار
اندر آنجا که کذب و بهتانست
بجز از گوشت پاره شمار
دل مومن چو عرش رحمانست
یا بسوزم وجود را بشرار
کین زخلق و دوستان دشمن جو

نی بی ما شه ماند و چون کس
بهر اوراک سعی مصنوع
که امیدم نبود غیر نفس
گاه گاهی گذرکند در دل
چند باشم دگر به بند قفس
هر کسی را به خویشتن کاری
کنج کوه و عبادت معبود
همچو دل شدم بجان بیزار
گر کنم در خرابیش تعجیل
بهر آنکی چنین بزاری زار
از دل من و توقف کس را نیست
حسد و حرص و بخل کرده قرار
من غلام دلم اگر دلی
دل مرنجان بگفتمت زنهار
حالیا گر نشد میسر من
چون نجو هنود گشتنم بردار
کنج کوه و عبادت معبود

هر خدنگی که آمد از دوران
شده بسیار زهر طرف بهر سوس
چون یقین شد مرا که خلق زبان
گرچه خوردم چه برده ام از کس
نگسلم بند و نشکنم زنجیر
من و سودای یار دارم و بس

ولہ ایضاً

از جمیع خلائق عالم
بود از جمله ذنوب کبار
آبرو هم نماند از پی نان
زانکه دل نیست در میان کنار
نیست آن دل که نزد اهل خرد
دل چه باشد خزانه اسرار
نیست آن بد که من شهید شوم
می کنم فکر این به سیل و نهار
بعد ازین و پس ترک گفت و شنود

و این بیت از انتخاب مست بیت ز ما سوای تو آنانکه فارغ بال اند + بعالمی نه فروشند وقت تنهایی + با وجود انزوا و عزلت بنا بر مراعات سلطان با فتوت گاه گاهی بعد سال و ماهی اختیار ملاقات و صحبت می فرمود و مجلس سلطان را بقدوم کرامت لزوم خود مزین میفرمود و سلطانات چون عمارت لنک که در میان تالاب ولر است بنا تمام رسانید شکرانه آن اسباب نشاط و فرحت آلات عیش و عشرت را مهیا کرده جشن شاهانه قرار داد خدمت میر را نیز التماس حضور آن بزم تمام سرور نمود بسماجت سلطان و ابرام مقربان شرف حضور ارزانی داشت و بعضی امور نامشروعه دید از غلبه جلال یا غیرت شریعت خود را در آب زد و در دریا انداخت هر چند غواصان شنا کیش و ملاحان سیاحت اندیش سعی کردند و کوشش نمودند نشانی از و نیافتند سلطان را عیش منغص شده و مجلس طرب بهم

خورد لطیم حزین با ندیمان غمگین بشهر مراجعت فرمود و در اثنای عبور بر لب باغ شنگله رسیدند که بر کنار
جوی بهت است رسید خدمت میر قدس سره دید که بر لب آب خرقه مبارک خود را میدوخت و چهره
نورانیش چون خنج رشیدی افروخت که و سه از کشتی بجسته در پای افتادند و روی نیاز می‌نهادند به
خاک پای او نهادند و به الحاح و تضرع تمام آن سید الانام را در کشتی درآوردند چون بمحله میر سعید علی
انجا که خانه و تعلقات ریخو شاه بود و بالفعل حالا مقبره حضرت ایشان است نشستند تا پایان عمر در آنجا بعبادت
صرف نمود و هیچ وضع و تعریف آنجا نفرمود و همت را بالکل باستغراق گماشت و دست از همه چیز
برداشت خانقاهی عالیشان که در موضع اشم بجهت درویشان و خادمان آنجناب سلطان وقت بکمال
آراستگی و نقش و نگار و ستون و دیوار درست کرده بود چندی آنجناب با جمعی از اصحاب
بعبادت رب الارباب بسر برده چون بالکل رو بخمول و عزلت آورد ملتفت بخانقاه مسطور هم نشد
جناب میر اویسی ربانی بود هرگاه میگفت میر باخداست یعنی حدیث لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب
ولا نبی مرسل در وی ظهور میکرد و هیچکس را رخصت درآمدن نبود چون اظهار میکرد که میر باخدا و
خود است یعنی مشاهده وحدت در کثرت دارد مردم درمی‌آمدند با میر صحبت میداشتند استفاده
علوم ظاهری و تعلیم قرآن آن سید عالیشان حضرت باباحاجی ادهم است و میر صحبت و تعلیم
سید هلال که ذکر هر دو بزرگ گذشت حضرت میر روز عیدی از سر سبزه نو رسته صفه صحن خانه
خود رشحات آب بر آن ریختند بی بستر با اشراف دیار کشمیر نشسته بودند دانشمند از سر غرور در علم به
کراهیت تمام زانوی خشک بر سر سبزه تر نهاده در اثنای آن مگسی بر روی او نشست میر
بطیبت فرمودند که مگس از سر خود زود دفع کن وگرنه هلاک خواهد کرد گفت مگس کشنده نیست میر فرمودند
که نمرودی هم پشه نمرود را در دماغ برآورده یعنی عالم متکبر و دنیا پرست عاقبت حال نمرود دارد چون
امرای کشمیر بجهت نفسانیت بر سادات بیهقی که اختیار امور سلطان وقت بایشان بود فتنه
انگیختند و هجوم کردند در خانه سلطان بی خبر بغتة بر سادات ریختند بعلاقه قرابت ایشان که با حضرت
میر داشتند خال میر علیه الرحمة سید میرک میر مسمی سید حسین که از سادات بیهقی وزارت سلطان
میکرد و امرای کشمیر تاب حکومت او نیاورده با چهارده کس از فرزندان و اقربا در خانه پادشاه به
سر دیوان از دست این مردم شهادت یافت با همان سادات حضرت میر بابا میر اویس علیه الرحمة شهید
شد بعضی میگویند که جماعتی از اشرار شب در حجره این سید الابرار درآمدند آنحضرت را مجروح ساختند
میگویند که در همان حالت این اشعار که مشهور است املا فرمود رباعی منم آن رند جهان گرد و سیه الفعل

دمی این بود و جهان را شمار مگیر بختی ٫٫ اگر از عشق تو ام سر برود گو برود + هرگز این سر نهان تو نگویم بکسی
والله و انجم شد تحت اهل روزگار + سید این الفقیر که گشته ام من هشت بنگیار + اکنون بیا و شعر بخوان
بر مزار من + تا بر روی ظالمان سنگر شود سیاه + و از قتل قاتلان هیچ چیز بخاطر نیاورد که موحد بود و غیر از حق
در هیچ ندید آنچه بود رسید همه از حق دانسته و این شهادت نعمت عظمی از پروردگار یافت چون بحیث
تعیین نشان قبر مبارک الحاح حاضران بغایت رسید فرمود که برای قبر من از غیب خود بخود صبح چیزی
میرسد بر لب دریا منتظر باشید علی الصباح دیدند که تخته از صندل الخ دریا میگذشت و برابر آستان فیض
آشیان مانده همان را برداشتند و بر قبر مبارک گذاشتند سلخ ماه ذی القعده سال هشتصد و هشتاد
نه هجری این واقعه رو داد و هشتم سید کشمیر تاریخ است فتوح و فیوضی که ارباب باطن بر قبر فیض مواطن آنحضرت
کسب میکنند جا بجا دیگر کمتر است که مسموع شده باشد مخدوم العرفا حضرت شیخ حمزه قدس سره
مدتها در مبادی سلوک ملازمت این آستانه مقرب داشتند چنانچه حضرت شیخ بابا داود خاکی
مفصل نوشته اند حکایاتی که بلا واسطه از مشایخ متاخرین دیده و شنیده شد از غایت وفور
بتحریر نمی آید یکی از مخلصان آنجناب قریه از وزیر پادشاه ملا دولت نام اجاره گرفته بود بی دریغ
دو سال دست دراز کرده آفت سماوی بحیله انداده از روی ستم محصول سالهای انجمیع از ان نامراد
گرفت و کارش بخو شیخ چینی کشید شبی نزدیک قبر متبرک رفته عرض حال کرده در واقعه دید که حضرت میر
مخدوم شیخ حمزه و شیخ بهاء الدین کشمیری علیهم الرضوان درین امر مشورت دارند ایشان گفتند
این ظالم مرید شیخ نورالدین علیه الرحمه است هم متوجه باستانه شیخ نورالدین علیه الرحمه شدند شیخ باستقبال
ایشان آمده گفت که آن ظالم را تنبیه خواهم کرد اگر تلافی کرد بهتر و گرنه هرچه مرضی باشد بعد انتظام خانقاه
در بهر آستانه با تعمیر میکنید بتوقع آن شبی شیخ عصای غضب بر سینه آن ظالم زده باین حقیقت ملال
ساخت صبحدم وزیر مذکور بر ملا دولت را مخلص حضرت میر از غایت احسان خشنود و راضی کرد دست
از تهمت برداشت برابر روضه مقدسه جلال چوبی هست بسیار بود و تهدید بکسیکه قسم بدروغ میخورد زود
نزد میشد از زبان مولانا عنایت الله شال نقل است که در زمان گذشته اگر کسی از ان راه به بی ادبی
گذشتی یا نام مبارک را بی ادبانه بر زبان آوردی آناً فاناً متنبه میشد بمرور دهور که در زمانه فساد گرفته
و بدعت و ضلالت عموم یافت تادیب و تنبیه باطنی مستور و موقوف ماند چون حضرت سید بلال الرا
اکثر در نقشبند میداشتند و جناب حضرت میر هم منسوب بایشان اند بنا بران یکی از ذاکرین خود
هر شب میشود آخر شب برآمده بود که راقم حروف که کمترین غلامان درگاه فیض پناه این سید عالیجاه است

شرف اندوز زیارت تربت شریف که ماوا و ملجا اهل عزت و کعبهٔ مقصود اهل تربیت گردیده بین النوم و الیقظه یک شب ناسخه دیده دید که بر قبر مبارک بخط نورانی مضمون این عبارت منقوش است که زبدهٔ دودمان رحمت مدی میر محمد امین نقشبندی مناقب فضائل آن عمدة الوسائل زیاده از همت که این عاجز ناتوان ستحقی تواند به قلم آورد فیض و احسان آن سید منیع المکان بر جمیع بندگان لاسیما از آن ما است اگر این ذرهٔ ناچیز خود را بخصوص الطاف و شمول اعطاف تخصیصاً مذاند با وصف آن همه تفضلات صوری و معنوی از عهدهٔ ادای قدری از شکر چگونه بر آید هنگام مفارقت از جوار مزار فائض الانوار یعنی وقت نقل مکان قرار یافته چند اشعار حسرت بار به سنون سلامیه بروح تمام فتوح شش عرضه داشته

ابراز آن درین صحیفه مناسب یافته به قلم آورده

در طواف روضهٔ شاه شهیدان انس و جان

در ترنم از محبت همچو مرغان جنان

یا چو بیت الله بهر طائفان دار الامان

گر نسیم کوی او بگذرد دلها بوی جان

نام او سید امین نور زمین جان زمان

باغ نور از طوف آن درگاه مهر خاوران

صد سلام و صد ثنا کرده بدل ورد زبان

ای اویسی مرتبت خورشید اوج احترام

السلام ای اختر برج سعادت السلام

از ره عزت مسلسل شد امام ابن الامام

السلام ای گوهر شاهوار زهرا السلام

کرده داغ حسین تازه بر ما السلام

یافته قندیل دلها چون کواکب انتظام

نیست جز بر عروه وثقای فیضت اعتصام

شاهد بزم شهادت شاه اقلیم شهود

ذات پاکت بحر وجدان عین انوار وجود

صد زبان کردی زبانم گر نه درد گر تو بود

دوش دیدم نیم بسمل با پران چون طایران

پای کوبان بر دورش چون قدسیان گرد عرش

گلشن نور است یا رب یا همه بیت السرور

مرقد سلطان دین شاه اویسی رتبه است

وارث جد معظم بود اندر اسم و رسم

داغ صد ای ارم بهر گل زمین درگهش

از تصدق اهل ایمان بر در او اشکبار

السلام ای سید عالی نسب فخر کرام

السلام ای گوهر درج سعادت شاه دین

السلام ای آنکه زابای کرامت هر یکی

السلام ای قرة العین رسول کائنات

السلام ای غنچهٔ باغ علی مرتضی

السلام ای آنکه بر گرد مزار انور است

السلام ای آنکه سر مستان کوثر بخشد

ای گل باغ کرامت ای در دریای جود

مظهر نور تجلی مرقد با فیض تست

وای بر دل گریه ها و لی خیالت بوده است

با سینه بحتی و دل سختی ز روی انتظار

افسرم خار حرمت بستر م خاک تو بود + عمر خود اعظم بسر رود بزیر پای تو + اعتبارش زین عبادت افتخارش
زان سجود + باد بر روح سراپا نورت از حق صد سلام + بر روان پاک آبائی عظامت صد درود +
حضرت سید حاجی مراد قدس سره خورد سال بود که والد ماجدش سید فخر الدین از عالم فانی
نقل فرموده و از عم خود میر ضیاء الدین زیرک تربیت یافته و مقامات عالیه شتافته بعد حصول کمالات
حصول فراغ بزیارت حرمین الشریفین زادهما الله شرفاً رسیده مرید شیخ ابو اسحق رومی شد سعی و جد
و جهد در خدمتش بسیار به تقدیم رسانید و این شیخ اسحق از اکابر طریقه حضرات شطاریه و صاحب
جذبات عالیه و کرامات متوالیه بودند بلکه در زمرهٔ ابدال انسلاک داشته خدمت امیر بعد سلوک
اجازت ارشاد یافته براه ایران بماوراء النهر آمد و در خوارزم بخدمت میر عبدالله برزش آبادی که
در آنوقت سر حلقه خاندان حضرات کبرویه بود رسید و کسب کمالات نمود و حظ خلافت یافت
و باز به حرمین شتافت بیت فراز و شیب راه از رهروان کرم مپرس + که پیش مرغ هوا کوه و دشت
یکسانست + الحاصل سه بار بحرمین بعد سیاحت اکثر بلاد بکشمیر قدوم آورد و بعزم زاویه گزینی
در نواحی کشمیر بطریق سیر آمده و نزدیک قریه کبر ویرانه دید که از هزار معموره بهتر بود چون آب نه
داشت وقت نماز طلب آب نمود هر چند جستجو کرد نیافت عاقبت در یک گوشه شتافت
مرد نورانی دید که آثار ولایت در ناصیه او پیدا بود و انوار هدایت در جبین او هویدا ازو پرسید و
گفت این بوته سبز از بیخ برکن تا آب صاف و فایض ظهور کند همچنان کرد چشمه جاری شد
پس طهارت کرده نماز گذارد تا این حال آن مرد نورانی نشسته بود چون از نماز فارغ شد نزدیک او آمد
و گفت سید حاجی مراد یافت گوشه خوش است مبارک باد چون باهم صحبت نیک داشتند دانست
که خضر است علیه السلام پس یکدیگر دعا نمودند و خضر علیه السلام غائب شد چون میر دران موضع
مذکور گوشه گرفت و زاویه گزیده را یکروز بملکه بیشتر آب جوی آورد تا آنرا آباد ساخت و آن جوی را
جوی بابل گویند و در آن زمان شیخ بابا پیم ریشی قدس سره گاه گاه در خدمت سید میر رسیده مسائل طریقت
می پرسید میل میر قدس سره بازدواج بسیار دید شیخ ممانعت از تزویج نمود و مصلحت نداد میر قدس
سره گران خاطر شد شیخ هم رنجید بعد از مدتی باز در خدمت میر رسید دید که پسری قرآن میخواند
گفت انکار تو با این پسر بود که حالا قرآن میخواند شیخ قدس سره عذر خواست میر قدس سره گفت چیزیکه
در آدم موجود است از ظهورش چاره نیست البته بوجود می آید روضه مبارکش با اهل بیت در
موضع کبر یری که از قریات مشهوره است زیارتگاه خاص و عام است حضرت سید حبیب کاسانی

وهمت بر قتل نفس و شکست بت عنصری گماشت و در اتباع سنت نبوی در قول و عمل ترک نکرد
ملاقات مقرب سبحانی حضرت میر محمد همدانی مکرر کرد و حضرت میر قول بکمالاتش شیفته شدند و تحسین میفرمودند
تا آنکه بر آن وقت مثل میر حسین سامانی بسیار صحبت داشته بلکه از خدمت ایشان استفاده هم نموده
بنابر اتصال جوار اکثر ملازمت سید میفرمود و با حضرت شیخ بهاء الدین شیخ سلطان بکلی بابا
حاجی ادهم اشتغال ایشان که هم رتبه و همسال بودند اکثر دیده و او دیده میشدند و آنکه ملازمت آن قدوة الاخیار
با جناب امیر عالیمقدار حضرت علی ثانی زبان زد مردم است نزد محققین بتحقیق نرسید والعلم عند الله
در شکم مادر بود که مردان غیب التفاتش میکردند و بمادرش سلام میگفتند و بشارت از الله عارف میدادند و
یافته صاحب اسرار الابرار تولد آن قدوه کبار را در سال هفتصد و پنجاه و هفت و در سال هشتصد و هشتم
نوشته است اما مشهور این است که در سال هشتصد و چهل و دو رحلت فرمود و میگویند که سن شریف
شصت و سه بود وقت نزع مرید صادقش بابا نصر الدین گفت هیچ آرزو داری گفت حق گفت
شربت سردی گفت تمام عمر صحبت حق ترک کردم این زمان چرا نخورم حق گفته جان بحق تسلیم کرد
حضرت بابا زین الدین اصلش از کشتوار بود زیا سنگ نام داشت باشاره غیبی با در کشمیر آمد
در خدمت بابا بام الدین که از خدمت حضرت شیخ مامور شده بود رسید بر دست حضرت شیخ مسلمان
شد و در غار عیش که مسکن دیو و پری بود بامر شیخ سکونت فرمود و نفس کشی بسیار نمود چون در آن مقام
آب نبود خدمت بابا استدعای شیخ شمس الدین متوجه شده و از زیر درختی بشارت نشان آب
یافتند و زیر آن درخت را رفتند و آب جوی آوردند خدمت بابا زین الدین بنابر ملال سلطان زین
العابدین در عین برف به تبت رفت در آنجا حیا سپرده کرد چون بالحاح سلطان که مریض شده
باز کشمیر آمد بعد صحت پادشاه در مقام خود استقامت نمود چون وقت موعودش رسید وقت رحلت
وصیت کرد که مرا غسل داده کفن پوشیده در تابوت بگذارید و منتظر باشید بعد تفحص چون در تابوت چیزی
ندیدند بیت خالی ز خود و بدوستانی + این طرفه که نیستند و هستند + حاضران و طالبان با همه
غمناک شدند در خواب مامور شدند که بجای تابوت مکان قبر درست نمایند و باشاره غیبی خلفا و مریدان
ایشان مکان قبور خود را بالای خطیره بر پشت آن قبر که محاذی تابوت بابا است قرار داده اند رحمه الله رحمة
واسعة حضرت بابا بام الدین برهمن بود و به بوم سادهی نام داشت بزور ریاضت کمالات نفسانی
از طی مکان و مانند آن حاصل نمود چون وقت بد آتشی رسید خدمت شیخ نور الدین شربت
رفته بود که گنگو به سادهی عروج روحانی به آسمان نمود شیخ نعلین خود را اشاره فرمود آن هم

روح او پرواز کرد بومه ساوی آزاد دید قفل ولش واکردید اسلام آورد مسمی به بابا بام الدین شد تا آخر
عمر در بومه زوه که بالاتر از مقام سجه بون ست بعبادت اشتغال نمود و بعد اسلام دوازده سال بریت
و صائم بود و افطار بآب سیر کرد و آب از سنگ بر می آمد و محتاج بخادم نبود و میل دیگ و دیگدان نمی فرمود
وقت آخر فرمود که وعده غسل و تکفین به بابا زین الدین داشتم او در تبت است در ساعت دم در کشیده
بابا زین الدین را حاضر ساخت و رحلت فرمود در بومه زوه مدفون گردید مقبره اش زیارتگاه خاص و عام
است و محفل فیض تمام حضرت بابا لطیف الدین قدس سره از سردارزاده های پرگنه مروواردوان
بود پیش از اسلام لدی رینه نام داشت شیخ المشایخ او را به لطیف الدین موسوم ساخت و به ارادت و
خدمت خود نواخت از دلیران این راه و مهتران درگاه بود حالتی عجب داشت مردم ترک دنیا
از و آموختند ابتدا کار براه ریاضات او را دیده بغیرت سوختند شیخ قدس سره در صحبت اول از و پرسید
که مقصود تو چیست گفت مقصود من دیدار شما و دوستی شما گفت دوست تا کار دوست نه کند نشاید که
دعوی دوستی نماید گفت کار دوست چه بود گفت امتثال فرمان حق گفت فرمان چیست گفت فرمان
آنست که مسلمان شوی معبود خود را بنده باشی گفت مسلمان نشوم اما معبود خود را بنده باشم گفت
معبود کیست گفت صنم بیت سرگشتگان کوی تنا از تو مراد + مقصد کلیسیا کعبه روا نزا اگر صمد اند
شیخ گفت از صمد میخوری و عابد صنم باشی نعره برزد و بیهوش افتاد چون به هوش آمد بشرف اسلام مشرف
شد بحکم جذبه من جذبات الحق توازی عمل الثقلین ترک سرداری و اهل و عیال کرد هیکل تن بریاضت
داد روزی خادمش برای آش ساگ سبز را که تلخ ترین ساگها است چیده و شسته برای بابا جوش میزد و بابا
بجهت وضو بیرون آمده بود شنید که ساگ متکلم شده میگوید مرا بر آتش مگذار که جان دارم و ذکر خدا
میگویم بابا در گریه شد و خادم را فرمود که ساگ خشک را جوش زده باشید بابا بجهت کثرت رجوع مردم در
موضع پوشکر انزوا اختیار نمود و همانجا وطن گرفت و همانجا درگذشت مقبره اش از مشاهیر مقابر
است حضرت بابا نصر الدین قدس سره خورد سال بود بیمارے صعب کشید آنچه میخورد هضم نیافته
قی میکرد والدینش از اغنیا بودند مال بسیار خرج کردند علاج پذیر نشد تا روزی جائے غنوده در خواب
دید در آن میان شیخی مکرم و پیری معظم پلاس پوشیده از شخصے پرسید که اینان کیستند گفت جماعتی
از ابدالانند گفت این مرد پیر در میان ایشان کیست گفت این شیخ نور الدین است که در مقام کیموه
راه گزین شده است و نشان علاج مرض از آن عزیز بدیشان یافت اینوا قعه را بکسان خود گفت
چون پدر و مادر را از غم او کار بجان رسیده بود در همان روز در خدمت شیخ قدس سره رسانیدند

[illegible]

درحال پرسید که تردّدی رو تو چیست کیفیت بیان کرد گفت چه نام داری و چه لقب مشهوری
گفت نصر نام و را او تر لقب دادم مرا او تر بزبان کشمیری پهلوان را گویند گفت پهلوانی میتوانی کرد
گفت اگرچه پیر باشد میتوانم کرد پس بعزم بود تا طعام بیارند چون بیاوردند گفت بیا سیر بخور بیامد و سیر بخورد
برابلت تمام هضم کرد بعد ازان هرچه بخورد گو پیش شیخ پیش ماده و پدر خود را وداع کرد گفت که من طبیب
خود یافتم تا آخر عمر با وجود ممانعت والدین بخدمت شیخ گذرانید و داد ریاضت داد و هرگز از صحبت و
خدمت شیخ جدا نشد راز دار و محل اسرار شیخ بود خطاب حضرت شیخ در اشعار کشمیری که بهمراهش بکم
واسر لبست در اکثر حالات با وست حضرت بابا قیام الدین از مریدان حضرت شیخ نور الدین ست
با مریشان در سنزه کام پرگنه ویوه سرگوشهٔ خلوت خوش فرا بود و انزوا فرمود چشمهٔ جاری داشت همت
را بریاضت و تقوی گماشت قوت خود از گیاه جنگل مقرر نمود و نفس کشی بسیار فرمود دیرست و آنخود
بر رویش مانده بود و درختهای خشک گرد چشمه نهال کرد در ساعت بامر الهی سبز شد در آنجا مدفونست
بابا عثمان او جب کنائی از نجبای این شهرست کنائی در عرف آنوقت نویسنده را میگفتند
از صفتی گرفته تا بتوری همین لقب بود خدمت بابا از کبراء اصحاب کمال بود و بعد تحصیل علوم در ذوق
خدا پرستی در طلب مرشد افتاده چون او در اینجا کسی مرشد نشان نداد و راه حرمین گرفت در آنجا از جناب
حضرت مرشد آفاق شیخ اسحق شطاری ارضا مقرب باری شیخ بهاء الدین گنج بخش شنیده گفت
در اول قدم مقصود را گذاشته نشان مرشدش بتفصیل شنیده بعد ادای مناسک حج بجانب وطن دوید
بملازمت شیخ رسید و باعث اشتهار او شد و بکر خدمت و طاعت ایجان بستر واز قیود وارسته
بتگی راه خدا گرفت و صحبت و خدمت مشائخ آنوقت را نیز مداومت نمود مثل حضرت شیخ نور الدین
و حضرت بابا حاجی ادهم و امثال ایشان چون رحلت فرمود در مقبرهٔ سلاطین پیش روی مقبرهٔ میرزا
حیدر کاشغری آسوده خانوادهٔ بابا عثمان از حضرت الی در علم و تقوی برکت داد اکثر اعتقاد و ذریات ایشان را
کار به نیابت علم افتاد بتقریب ضبط سیاق تاریخ ذکر بعضی درین رساله بجای خود خواهد آمد حافظ
فتح الله خوشخوان خلف و خلیفهٔ مجمع العرفان شیخ احمد خوشخوان در جلوهٔ مظهر انوار سبحانی و مورد
اسرار ربانی ست کسب علوم عقلیه و نقلیه بسیار کرد و مسند صلاح از وقت خود زیب و زینت تمام
داد ارباب ارادت را مراعات آداب طریقت میفرمود صاحب جمال و جلال بود و در مذکورات معرفت
و تصوف دستی داشت از سخنان اوست که مردم می‌گویند که فلان از خدا دور شده است این کفر
محض ست چیزی از خدا دور نیست حیدر شاه پسر سلطان زین العابدین نوبد

پدر بتخت و تاج یافت و یکسال و دو ماه مملکت آرایی کرد و تغییر وضع پدر نمود و قوانین او را برباد داده بابن
شامت در عالم مستی از منظر افتاده گردنش شکست از دنیا زودتر رفت در سنه ۸۸۰ حسن شاه پسر حیدر شاه
بعد پدر بر سریر سلطنت نشست از راه تن پروری و نازنینی تن با مور خطیر سلطنت نپرداخته بعیش و عشرت و
بعلم موسیقی پرداخته حکومت خود ضائع ساخت گویند که هزار و دویست قوال هندی نوکر داشت و رعیت و
لشکر و محافظت اطراف مملکت نپرداخت گویا مصداق حال اوست این بیت که چون شه شد خراب از آب انگور
ولایت کی تواند داشت معمور - رفته رفته کار بجایی رسید که مردم بهلول پوره وغیره که خراج پادشاه
کشمیر میدادند روگردان شدند تازی بت سپهسالار با فوج عظیم بر مردم بهلول پوره رفته از انطرف حاکم
لاهور تاتار خان مقابل شده آخر تازی بت شالکوت را تاخته تاتار خان اراده کشمیر کرده بود مغلوب
خوف و رعب شده از گاجی دار برگشت لیکن بهلول پوره وغیره تصرف خود درآورد و در زمان حسن شاه
آتش عظیم واقع شده مسجد جامع سوخت پادشاه متوجه به تجدید تعمیر شد. با آراستگی تمام بهتر از سابق در
عرض سه سال و دو ماه درست کرد و سلطان خانه را نقش و نگار بسیار و خطوط و کتابه دیوار بکمال زینت
بکار برد و بعد اتمام مسجد باز آتش در محله علاء الدین پوره واقع شده خانقاه معلای امیر کبیر به سوخت
سلطان کمر همت به تعمیر آن بسته و اطراف آنرا که خانهای مردم بود خریده داخل صحن خانقاه
نمود و قاضی حمید الدین پدر قاضی ابراهیم مورخ را تولیت خانقاه و اتباع خیر آن فرمود ملک احمد ایتو
وزیر او از نسل جنیدان سنجر رینه و از ماگریان احمد ماگری در عهد او سپهسالار بودند ملک احمد ایتو مسجد
سنگینی در پایان محله دیده مر بنا نموده و متصل آن برای خود مزار سنگینی برای خود تعمیر کرده که آنجا مدفون است
و تا الآن معمور و موجود است در زمان سلطان حسن شاه واقعه عظیمه که در کشمیر رو داد اینست که میر شمس
عراقی بتقریب سفارت از جانب سلطان حسین میرزا والی خراسان بکشمیر آمد مکتوبی از سلطان با
یک پیشکش از لباس خاص سلطان برای حسن شاه آورده و اظهار فرمایش بعض تحائف کرده
چون در همان ایام واقعه وفات حسن شاه رو داده میر شمس عراقی را قریب هشت سال مکث
طویل در کشمیر اتفاق افتاد هر چند اینمرتبه سعی بلیغش رفت مذکورات مذهب کرده بود صورت نه
گرفت خود را بظاهر در سلک مریدان شیخ السالکین خدمت بابا اسمعیل درآورد و اغواء بابا علی
نجار که از مریدان بابا اسمعیل بود و علم نداشت با باطن کده و عقائد باطله را در نهاد جا داد و
و در میان امرای کشمیر بلطائف الحیل نفاق طرفه انداخته بعد هشت سال در زمان فتح شاه باز روانه
خراسان شد چون سلطان حسین میرزا بر خیانت و خلل باطنی او واقف گردید از نوکریش برطرف

نمود و باین جهت باز او را کشمیر کرده چنانچه به محل خود مرقوم میشود مدت حکومت سلطان دوازده
سال و یکروز بوده و در اثنای اتمام مسجد جامع واقعه حسن شاه بمیان آمد سقف و دیوارهای و درجانب
ناتمام بود ملک ابراهیم ماگری که از سرداران آنوقت بود توفیق اتمام آن یافت و تاریخ هشتصد و نود و سه
در گذشت مخفی نماند که تا آخر عهد حسن شاه امور سلطنت سلاطین بر ضبط و ربط تمام و استقلال و انتظام
صورت انصرام داشت با وجود بی پرواهی این دو پادشاه عیاش از امرا قدم از جاده اطاعت و انقیاد
بیرون نمیگذاشت چون واقعه حسن شاه رو داد امرا و سرداران سرکشی و انحراف را در خاطرها جا دادند و پای
در وادی منافقت و مخالفت نهادند جمعی بجانب سلطان فتح مائل شدند و بعضی محمد شاه را تحریک
نمودند از جهت رخنه کلی در ممالک کشمیر جا گرفت و درین میان مراجعت میر شمس عراقی کرده شد تا
بجانب کشمیر اتفاق افتاد و بعضی از امرای قبیله چکان که در آن وقت رتبه نوکری و کلاشی در
خاندان سلاطین داشتند و ارادت میر شمس آمدند و مذهب او را قبول کردند این معنی منجر
مخالفت مذهبهم شد و صورت عناد و عداوت در میان امرا بیش از بیش رواج یافت و کسیر
بر خیر و سیر و فتنه انگیز شناخت چون وقایع در ضمن اوراق آینده مرقوم کلک حیرت سلک
خواهد شد اولی آنست که احوال حضرات عالی درجات که از اواخر عهد سلطان زین العابدین
تا دور فتح شاه و محمد شاه زینت بخش مسند هدایت و تقوی بودند طراوت افزای این اوراق گردد که علت
غائیه تحریر این نسخه تذکار حالات حضرات است ابدا آن حالات شاهان بین التفصیل و الاجمال مرقوم
خامه عبرت سگال شده منه ذکر حضرت سید برخوردار از نجبای سادات بکمالات
صوریه و معنویه مشحون به تجلیات قرب الهی و جذبات قویه مقرون وطن مبارکش چون خطه کشمیر را
بقدوم خود مزین فرمود در محله واندمر که منتهای معموره شهر است سکونت نمود و مهبط فیوض
الهی بود عمری بسیار یافت چون براه آملی شتافت سلطان وقت موفق به تعمیر خانقاهی برای
خادمان او شد و در یکی از حادثات صورت انهدام گرفت بعد آن در زمان حکومت چکان باز
تعمیر یافت که تا الآن بهمان صورت و نشان موجود است و مقبره حضرت سید قریب بخانقاه است
محل فیوض و برکات و زیارتگاه اهل مناجات اولاد آنحضرت شد در محله سطوره اقامت و از آنجا
الحال ذریات و احفاد ایشان نسلا بعد نسل در مقام فقر و خداپرستی مستقیم اند و بعضیها بهره
عرفان داشتند شیخ شمس الدین بغدادی صاحب حالات عالیه در زمان سلطان
زین العابدین کشمیر را به قدوم خود مزین نمود و در مقام زینه پوره که در آنوقت بنا یافته بود

بجهت لطف هوا و فضای دلکشا سکونت اختیار فرمود مطبخی بارکت و وسعت داشت روزی معلوم
خاکی را که خادم خاص شیخ بود وقت طیاری دیگدان فرمود که نمک بیارد و در ساعت خود را بطی مکان برتبه
رسانید و یک خروار نمک بر پشت بار کرده به بیرنجال رسید شدت بارش و فور آب مانع نشست
عبور کرد شیخ حاضر شد و خاکی را از آب گذرانید هنوز دیگدان ناپخته بود که نمک رسیده یازده روزه
راه آمد و رفت را در یک ساعت طی کرده برگشت طرفه شوری در ارباب ارادت و ریاضت انداخت
حالات و کار و بار شیخ ازین قبیل بود خلق وسیع و شان رفیع داشت چون ازین دار رحلت فرمود
در همان مقام زینه پور با جمعی از مریدان و معتقدانش مدفون ساختند سید جعفر از اکابر سادات است
و از اصحاب مقامات عالیات از وارادوست میداشت و نظر بر غیر حق نمیگماشت چون رحلت نمود
در موضع راولپوره که از شهر مقدار دو میل بیرون است مضجع فرمود مقبره اش زیارتگاه خاص و عام و
محل فیض تمام است و در موضع کرند پرگنه بیروه هم مکانی را منسوب آن بزرگوار میکنند لیکن جهت
عبور جسمانی یا روحانی خواهد بود و الا قبرش در راول پوره است زیارتگاه متبرک بابا هم ریشی قدس سره
مسکن اصلی او قریه جیند بود و از اطراف شهر و مضافات لار صاحب اموال کثیره و اهل شوکت از ورزای
سلطان این دیار بود و سبب توبه اش آنست که روزی شکارگاه دید که هر موری دانه در دهان گرفته میرفت بابا نیز
حال از اسپ فرود آمد تا شب بنظاره آن فرو رفت گفت که مورچگان برای زمستان باین تگ و دو توشه
بر میدارند و ما برای آنجهان خوشه بر نمیداریم ترک منصب کرد بر دنیا پشت پا زد و از هر چیز بر داشت و در کار
شد مصراع ع تا نیابد پیک جذبه ترک دنیا کی شود + مدتی در خدمت شیخ نور الدین قدس سره استقامت نمود
چون قدم در سلوک محکم ساخت و بکشف احوال پرداخت اجازت یافت که در کوهستان رفته در پرگنه
بانگل گوشه نشین شود که آنجا دیو پرستان بود با بانگ نماز بلند خواند دیوان مقاومت نتوانستند نمود
منقاد شدند اکثر در ربقه اسلام در آمدند و همانجا تا عمری بود و همانجا آسود بابا شمس الدین
رحمة الله علیه وطن اصلی او پرگنه مرو است هرگاه دست ارادت بدامن فیض دامن بابا بام الدین زد و
در موضع کرد و رفته بعبادت الهی و ریاضت و جانکاهی مشغول شد معنی موتوا قبل ان تموتوا حاصل نمود به
ریاضت بی نهایت چون رفت برخاستن و نشستن در خود ندید عمر در تابوت گذرانید حتی
الامکان سعی در عبادت و در انجام میکرد یکی از مخلصانش بتقریب مهمی از مهام ملکی بالشکری
بملک تبت رفت هر تیر و تفنگ که باو میرسید از سر زنده بابای ول زنده دم میکرد تا ناگاه خبر
کشتن او باهلخانه رسید زنش پیش بابا رفته حقیقت حال بیان نمود ایشان فرمودند که زنده است

من واقع ملامی او شدم این ما به کسے اظهار نه خواسته کردن نا قص عقل اظهار بیعت نمود از جای قدیم
موضع اونیکام پرگنه دیوسر انتقال فرمود چون آن مخلص تعلیم آمده بابا علیه الرحمه را التماس باز آمدن کرد
قبول خاطرش نیامد در قریه مرقوم مدفن دارد و زیارتگاه عوام و خواص است روزی بمیر ریشی موذن را فرمود اذان
نگوید هنوز وقت نرسید بعد از لحظه رجوع بباطن کرده بار دیگر تاکیدش کرد گفت حالا وقت
است که درین ساعت فرشته که بصورت مرغ سفید بر آسمان نشسته اذان میگوید بابا علیه الرحمه
ازین سخن تسلی خاطر شد بحال باطن او وقوف یافت شیخ پیر باز قدس سره از قریه راز وین
از زمین انجبر است در سن دوازده سالگی در خدمت سلطان المجاهدین شیخ نور الدین قدس سره
راه یافت چون پابوس رسید فرمان یافت که در صحبت شیخ عبد اللطیف بستاند شیخ شریف اشرف
کوه جاتر کام آسوده است نیز در صحبت او بود هر سه بزرگوار را حکم شد که در قریه اوتر ل بمقام چوتر بال
مقام سازند مدتے در آن مقام خیض النام مشغول حق بودند و افطار به گیاه جنگلے نمودند چون شیخ
عبد اللطیف قدس سره بمقام پوشکر رفت شیخ شریف بجاتر کام و شیخ پیر باز بمقام چوتر بال نشست
بود روزی اپل ساک که خوراک ایشان بود پیش شیخ عبد اللطیف آوردند سخت بود که اثر طبخ اندک در
نگرفت چنین کردند شیخ شریف گفت شیخ پیر باز ساگ خشک مے آرد از نسبت که اثر طبخ کمتر یابد شیخ پیر باز
گفت که از گیاه سبز تسبیح میشنوم از آن جهت نمی زنم هست هر گیاهے که از زمین روید + وحده
لا شریک له گوید + و اگر ببرم خون ازو جاری میشود روزی شیخ گفت که ببینید تا خود چه میخورد شیخ شریف
فرمود که نمیتوانیم دید که شیخ پیر باز صاحب غیرت است شیخ عبد اللطیف خود بابنکار مشغول شد دید که
هیچ گیاهے بجز خشک نه خورد بعد از آن شیخ عبد اللطیف هم ترک گیاه سبز نمود و او را خدمت نه فرمود
بسیار غیرت کرد و گفت که چوتر بال نشیند پس به چوتر بال چند سال گذرانید بعد از چند سال باز بر
آمد مشهور است که شیخ پیر باز را دو خادم بود ریش سفید و پس از دو کلان تر روزی در امر او خلافت کردند
در جنگل نشسته اند روز دیگر می بینند که ریش هر دو بر زمین افتاده است و هیچ موی نمانده باز پشیمان
شده آمدند و توبه کردند شیخ برای ایشان یک حجره فرمود و در آن یک .... حجره دو قبر ساختند
و تا که بودند مشغول بعبادت بودند چون رفتند در آن دو قبر مدفون شدند بابا رجب الدین از
خلفای بابا بام الدین است از انامی اسرار بودند باسه برادر از ولایت آمده بودند و دیگر فخر الدین و
شکر الدین چندے در لباس نوکری میکردند چند بیعت و ارادت بابا بام الدین دست از دنیا برداشتند
و تحکم طلب الهی و دل کاشتند بابا رجب الدین در دامان کوه ناکه نارن پرگنه ماتر شد چنانکه گوشه غربت گزیدند

و قوت خود از کتابت کلام الله فرمود با دوازده تن از ایشان درین مکان تا آخر عمر به تجرید و تفرید
گذرانید و خوابگاه او در بلندی موضع فرپور واقعست مرجع خاص و عام بابا حیب ریت از خلفای
بابا بام الدین ست لیکن ادای حقوق خدمت و ریاضت حسب الامر مرشد اهل سعادت در موضع ایکهال
پرگنه لار که وطن اصلیش بود دراز زوا و ریاضت کمال سعی نمود و قصه زن فاجره که تکلیف فعل
نامشروع نمود و ایشان عضو خود را بریدند مشهور است و قریه ایکهال مدفون است بابا دریادین
مدت مدید مرید شیخ زین الدین قدس سره بود و سالها در خدمت او استقامت می‌نمود چون اجازت
یافت در تمام کشمیر بگردید چون در خدمت شیخ فخر الدین که در مقام زل در پرگنه بهاک باکرامات شامله و
مقامات کامله نشسته بود رسید با وی مشورت کرد که کجا نزول فرماید شیخ فخر الدین قدس سره
برخاست که او را جای بنماید هر دو بزرگ رو بجنگل نهادند غاری یافتند که ماموله او بوده پس شیخ
دریادین دران غار منزل ساخت احوال او چنان بود که اول روز شنبه از مقام خود برجستی و بر قله آن کوه
که غار او در نیست که خود را پنهان ساختند و هیچ چیز برای خوردن همراه نگرفت تا شش روز او را
هیچکس نمیدید و روز آدینه او را در مقام خود میدیدند و درمیان شب شنبه افطار می‌کرد روزی در مقام
او قطاع الطریق افتادند و هر چه از اسباب ایشان در انجا یافتند آنرا غارت کردند چون خواستند که
بروند و متاع فقرا را قسمت کنند همه کور شدند پس افتان و خیزان بدست و پای بر پهلو غلطان
در خدمت آمدند پس همه اسباب را به خادمان او سپردند و در پای او افتادند شیخ قدس سره بخلق
کریم خود عفو فرمود و برای ایشان دعا کرد تا همه بینا شدند و ترک آن کار نمودند وقتی شیخ قدس سره
به نیت اربعین در غار در آمد وصیت کرد که در پیش او هیچکس نیاید و او را کسی نبیند چون آن مدت معهود
تمام شد خادمان در غار در آمدند هیچ ندیدند که غیر از خرقه و کلاه از دنیا رفتند در خواب دیدند که می‌گفت
که بران غار مقبره او گنبد همچنان کردند اکنون آن مقبره زیارتگاه خاص و عامست رحمة الله علیه بابا
لده مل از پرگنه کامراج در خدمت بابا زین الدین تائب شد با مرشد در مقام شیره کوت در حدود
ریاضات شاقه کشیده عمر در میان سمت بسر برد در موضع حدون پوره پرگنه کامراج آسود حضرت
بابا شکر الدین مسکن اصلی او قریه آرت از زمین پرگنه ماچهامه بود چون داعیه طلب از دل
او سر زد تمام اموال در راه خدا صرف کرد و طلبگار پیر شد در خدمت شیخ زین الدین قدس سره آمد
و در کار شد از ماسوا الله بر داشت روی از غیر حق بشست چون از انجا بمقام شیره کوت تشریف فرمود
و در زندگی خود قصری بر است کرده روزی یکی از اهل دنیا از غلطی که بخته خود را دران قصر پنهان کرده است

روز تا شب با مسکین بود چون شیخ قدس سره از انتقال خبر یافت وصیت کرد که او را در قبر مدفون نسازند که
در آن پای دنیا داری در آمده است همچنان کردند گبرسی بود بر جاده رهبانیت نشسته صاحب حالات عجیبه
و مقامات عزیزه و رسادی نام داشت روزی مسجد جامع کلان که در شهر است آتش گرفته آن برهمن از مقام خود
آب از چشمه بر کنار می پاشید آتش فرو نشست او را دیدند که بر بام مسجد استاده می پاشید و نه دیدند که از
کجا می آورد از مقام او تا مسجد دو فرسنگ راه بود چون در خدمت بابا شکر الدین قدس سره آمد شیخ او را
راه به پیش خود نداد که از کمین گاه خلوت در بسته انگشت نمای برجسته است آخر بعد از گفتگوی بسیار
صحبت داشتند بتوفیق باری ایمان آورد و یکی از واصلان حق شد بعضی گویند که مسلمان شد ولیکن
چون مراجعت نمود زنده در غار در آمد بعد از آن هیچکس او را ندید نقل است که ریکی ریشی قدس سره تق
زمانه مرید شیخ بابا شکر الدین قدس سره بود یکی از ریشیان خود بجای فرستاد چند کس همراه گرفته در کشتی نشست
چون در نال اولر رسیدند ماهیان از آب برجسته در پای افتادند کسان کشتی این حال بدیدند ساعتی صبر
کردند ماهیان باز خود را در آب زدند تا باز یک ماهی برجست در پای ریشی افتاد همراهان صبر کردند آن
ماهی را گرفتند بریان کرده بخوردند بعد از آن هرگز این حال را ندیدند چون باز در خدمت ریکی ریشی رسیدند
قدس سره لباس تقوی از همه برکشید و گفت که ظهور مخالف بطون نباشد کسوت دنیا دارانه بپوشید بعد
آن ریشی که ماهیان در پای او افتادند شیخ ردی ریشی بود بابا بولی حاجی از سالکان موضع
چکو پرگنه آدون بود زنی خواسته بود وقت صحبت زنش خوش نکرده خلع میان آمد این معنی
موجب برودت دلش از دنیا شده راه کعبه گرفت دوازده سال سیاحت کرده بکشمیر آمده باشارت
غیبی مرید حضرت بابا نصر الدین شد و بقیه عمر در خدمت و صحبت او گذرانید وقت رحلت در آستانه
چرار در جوار پیر بزرگوار آسوده شیخ او تمه تهکور سردارزاده بود بحسب اتفاق در عالم جنون افتاد
شیخ زین الدین قدس سره و یکی را به طلب او فرستاد تا پیش شیخ قدس سره رسید او را دید بهوش آمد
در کو رسید تا بمقامات ولایت راه یافت چون باجل موعود در گذشت در مقام عیش مدفون شد
اول کسیکه از طائفه بهکوران در کشمیر دل نرم نمود ملک حسن بود که ترک دنیا کرده براه طریقت آمد و صحبت
کسانیکه بود و هنوز از تربتش بوی ولایت بمشام اهل بصیرت رسد ملک جلال تهکور که اکثر مردم این دیار مرید او
او معترف اند و از کرامات و مقامات او معتقد نیز از ین جمله است خانقاه کوچواره بنا ساخته او ست
بچهه خاتون دختر ملک سیف الدین که یکی از وزرای سلطان سکندر بت شکن است مریده حضرت
همدانی قدس سره دختر یکی از والیان کشمیر آمده آخر زوجه ملک جلال الدین شد و برای خانقاه مذکور جوی

آب از سندلار که دریای خوش آبست آورده با این فیض جاری اکوی سعادتمندی برده بچه کول اشتهار
یافته آب همان جوی را برای مسجد جامع اشتراک قرار دادند شیخ لدی کهطو و شیخ نوری ریشی و
بابا لدی کنائی مریدان شیخ عبد اللطیف اند قدس سره و در مدت دوازده سال شیخ لدی در خدمت
او استقامت نمود درین مدت افطارا و معلوم نشد که از چه نوع بود آخر دیدند که بخاکستر گرم و شور روزه
می کشاد و معلوم نشد که دیگر چه میخورد بابا لدی کنائی در ریاضت و خدمت مرشد دقیقه نا مرعی نگذاشته
چون وقت رحلتش رسید وصیت کرد که در مقام زنده یال مدفون نمایند بنابر خوف غلبه خرس که در آن
جنگل گور مردم شگافته مرده ها را برآورده میخورد خادمان در مقام پوشکر دفنش نمودند صبح وقت فاتحه معلوم
کردند که قبر خالیست متحیر شدند بعد ساعتی خبر آمد که در مقام زنده یال بهمان کفن مضطجع ست در همان حال خادمان
رفته حال را دیده از حرکت خود نادم شدند و بابا را همانجا مدفون کردند مرجع مردم و محل فیض و فتوح ست شیخ
پچهم ریشی مرید شیخ عبد اللطیف خادم او بود چون قسمت طعام کردی سبد طعام بی تحریک غیری در
مجلس گردیدی از آن طعام بفقرا رسانیدی شیخ آدت ریشی مرید او بود صاحب کشف و کرامات
پرهیزگار وقت شیخ نورابی ریشی مرید مرید شیخ عبد اللطیف قدس سره قوت خود به کشت زراعت مینمود
وجه کسب را بتعمیر پلها و رباطها صرف نمودی به فقرا و مساکین بذل فرمودی روزی در مقام او شصت کس وارد شدند
شیخ قدس سره دیگچه هشت سیری پر از طعام قسمت کرد همه سیر شدند و دیگچه همچنان پر از طعام بود چون از آن پرسیدند
گفت بسم الله الرحمن الرحیم گفته اگر به تمام عالم برسانم بسر رسد روزی در مقام خود حاضر نبود و چند نفر سنگ از خانه خود دور
بود دزدان فرصت یافتند در صندوق شالی در آمدند شیخ قدس سره از همانجا آواز داد و حاضران حال پرسیدند
گفت دزدان در شالی افتادند چون بمقام رسیدند همچنان شده بود بدست دزدان چیزی نیفتاده که بدان
آواز رسیده بودند در قریه لوسے پوره کهنه مدفون ست حضرت بابا حنیف الدین قدس سره
مرید بابا زین الدین قدس سره بود مدتی در خدمت او استقامت نمود باجازت مرشد بر کوه دارا از کوه جهان سون
در غریبه مدتی او را هیچکس ندید مستور و مخفی بود چون اهل اخلاص مردم آنطرف باشتیاق تمام در مغاره او آمدند
بصورت مار قوی هیکل حاضر شد همه فرار نمودند بعد از چند روز بدیدار فیض آثار او مشرف شدند سالها در آن کوه
مستور بود وقت حاجت گیاه و برگ چار پایان میخوردند مے خورد و پوست او چون پوست فیل درشت شده بود چون
بدار البقا رحلت فرمود در قله همان کوه مدفون شد محل فیض و فتوح ست شیخ نورور ریشی از مریدان
خاص بابا رجب الدین جمال ظاهری بسیار داشت قصه او بسیار دراز ست بعد وفات بابا رجب الدین بتربیت
مریدان او نمود و قائم مقام شد صاحب کشف و ریاضت بود کارهای عجیب کرد بعد ظهور کرامات مشهور تقریبا

ادای حاجت بر ضاری سر بسجده نهاد و جان داد مردم این امر را حمل بر تلبیس کردند اما در سید انهم نیز از ابرار
شیخ نور الدین ریشی مدفن نور وز با است که در موضع کهاک اسوده است رستا فرسیار است شیخ هر دو گریشیو
از مریدان بابا رجب الدین است و تربیت از شیخ نور الدین ریشی مزید یافته شیخ نور الدین ریشی از مریدان بابا هرکی
ریشی است پنجاه و چهار سال حالیه کشید و اند اگر در جملا ر دو زمان ندید صاحب کمال و علو حال بود حضرت
شیخ اسمعیل خلف و خلیفه حضرت حافظ فتح الله ولد شیخ احمد خوشخوان است که ذکر هر دو گذشت عالم
بعلوم ربانی و کاشف رموز سبحانی بود و در ورع و تقوی دستی عجب داشت در عهد خود شیخ الاسلام تمهید
در مرجع صغیر و کبیر بتعبیر و تعظیم بود و خانقاه کلان دو طبقه داشت یکی در دامن کوه ماران است در جایی که
الحال مقبره ایشان است و دوم متصل مسجد جامع برابر مزار اجداد و آبای ایشان هر دو خانقاه آباد بود چهار صد
صوفی از اخوان هر روز در خانقاه حاضر بوده روزینه از ایشان می یافتند سوای آن مسافرین از فقرا و علما بسیار
عالم بکثرت و هجوم آمد و رفت داشتند اکثری از ولایت ماوراءالنهر و هرات باین شهر می آمدند و نان از
مطبخ خانقاه می خوردند برکت در مال و زراعت خصوص انگورزار از شیخ بسیار بود ظاهر او بالمناسبت
طالبان می فرمود و کتب بسیار بالوازم دیگر وقف خانقاه کرده شیخ مذکور را مدار شمسی چک که مرید و تعظیم
بود گرفته بود که چون وزرای آغانت اهل اسلام تمامی و بهم بست و بتجانه تمامی حرمی شخص مبارک ایشان بحکومت
رسید وصیت بعمل آورده و در دیگر شرع ببین بسیار نمود برای شیخ خود قریب با سید محمد لورستانی که
مدفن آبا و اجداد شیخ هم نزدیک بهانجاست بنای خانقاه کرده و حجرهای هر دو طرف بالا و پایین معمور ساخت در طبقه
و بعد فوت شیخ مطابق وصیت ایشان کتب خانه و مطبخ بحال بود بعضی دهات و مداخل دیگر که داشت وقف
خانقاه نموده بود تا هزار و نود و نه این خانقاه بحال بود بعد از آن بحادثه آتش بسوخت و چندین تن از
اولیا در آن خانقاه خلوت کشیده اند این شمسی چک بیش دروازه مزار حضرت شیخ بهاء الدین که بنای آن
در عهد سلطان زین العابدین بود مدفون است بیرون مزار متصل خانقاه تختی از دو قبر با سنگهای قبر
برابر است بعضی گویند که پسران او شد یا برادران محمد شاه و حسن شاه تا تاریخ هشتصد و نود و شش
بر تخت نشستی شد نظر بر صغر سن او که هفت ساله بود زمام اختیار ملک بدست سادات بیهقی افتاد و ایشان را
نسبت با ملوک کشمیر باستعلاد و افتخار نسبت و سلوک به تکبر کردند از جهت امرا و کمین ماندند و شورش
بر داشته در دار الاماره چهار ده کس از سادات را که کلان تر ایشان سید حسن بود شهادت رسانیدند
فتنه عظیم برپا شد مزاجها مختلف گردید و مردم در فکر رخنه سلطنت افتادند و از هر گوشه طالب جویان سر
بشورش و فتنه انگیزی نهادند از جهت بیکاری بعضی امرا و سپاه بعد دو سال و هفت ماه محمد شاه معزول شد

و باتفاق بعضی معتمدان راه فرار اختیار   در اطراف کوهستان رسانید فتح شاه بن آدم
خان بن سلطان زین العابدین که در نوشهره کوهستان حاکم بود باشاره مردم کارطلب باتفاق و
اعانت ملک سیف الدین روز یکشنبه جلوس نمود چون تمام حکومت ولایت کشمیر دران حین تعلق
باو داشت ملک شمسی چک باتفاق ملک سیرنگ رینه و ملک سیحو رینه بمخالفت ملک سیف الدین کمر بسته
مخالفت نموده رفته رفته کار منجر به قتال شد در عین محاربه ملک سیف الدین بکار آمد ملک پیاده گشت
از هجوم عوام سجاک فنا فرو رفت و ملک زخمهای کاری خورده در اندک مدت نیز ملحق عدوی شد چون هر دو
ملک راه عدم گرفتند وزارت بملک شمس چک تعلق گرفت اما احوال عالم مثل عهد ملک سیف الدین
که در عدل و احسان مقرین بود زیب و رواج نداشت و بسبب بی پروای پادشاه منجر بمخالفت امرا
خصوصاً میر سید محمد و ملک ابراهیم ماکری و ملک کاجی چک و ملک عیدی رینه که از مقربان و ارباب
اقتدار بودند شد در میان اینجماعه و شمس چک باغوای ملک موسی چاودری محاربات عظیم دست داد و ذکر استقلال
میر شمس عراقی و انحراف مذهب در میان مردم کشمیر بسبب اغوای او مخفی نماند که از جمله وقعات عجیبه مشکله
که در زمان فتح شاه و تسلط ملک سیحو رینه در کشمیر روداد آمدن میر شمس عراقی که بیشتر در عهد حسن شاه
بتقریب سفارت درین شهر رسیده و توطن نموده بود چنانچه گذشت چندی بظاهر درزی صوفیان
و متوسلان ولایت و شدنگاه شیخ اسمعیل کبروی قدس سره در زمره مروجان ملت اسلام که دران ایام
شعار بت شکنی شایع بود داخل شده و ارادت خاص بجناب شیخ ظاهر کرده در ربط معنوی بابا علی نجار که
از مریدان حضرت بابا اسمعیل بود بهم رسانیده او را اغوا نموده چون بنا بر همواری و حلم و آراستگی ظاهر ش
که زبانی و بیانی داشت و بعضی علوم غریبه میدانست شاید خدمت بابا اسمعیل بمریدان خود گفته باشند که با
این مغل نشست و برخاست نکنید بابا علی که نا وان محض بود بیشتر از همه با او نشسته بلکه بظاهر باطن
باو پیوسته و ازین غافل که بیت از ره مرد نظاهر بهوار مرو مان + در خاکها نرم بود دام مشتبه
باوصف آن شمس عراقی ستر و مو و رنگی نگرفت و باز مراجعت بخراسان نموده بود چون سلطان
حسین از خلل باطن او معلوم کرد از نوکریش معزول فرمود و باز عازم مراجعت بکشمیر شده پیش از آمدن خود
کسی را برای تحقیق احوال بکشمیر فرستاد معلوم کرد که خدمت بابا اسمعیل بکبر سن رسیده و رو پس از صحبت
خلق کشیده است بازار بابا علی گرم است خطی برای بابا علی نوشت که من ترک دنیا کرده خلافت از
جناب حضرت سید محمد نوربخش یافته بکشمیر می آیم بابا علی بکثرت و هنگامه تمام باستقلال مو اعتقاد و تمام
بهم رسانید و در خانقاه خود نشانید مریدان خود را حواله او میکرد و اظهار نسبت سید محمد نوربخش میکرد و سلطه

از خلفاء حضرت امیر کبیر علی ثانی ست انتساب عراقی بجناب ایشان افترای محض ست چنانکه منه اشتهار
عظیم چون بازار خود را گرم کرد و با اکثر مردم مختلط و مربوط شد رفته رفته بتدریج خفیه مذهب تشیع را جاری نمود
بسعی بابا علی مرجع اکثر امرای کشمیر شده در خانقاه در جدیبل آتشیانه بنا کرده در آنجا سکونت نمود
خلوتها بجا آورده و بریاضات شاقه تن داد خوب گفته هر که گفت بیت از ریاضت چیستکان چون ره
نائل شود سنگ میریزد فلاخن بر شکم چون میخورد + با ملازمان سلطان ربط بهم رسانید و مردم را وعده‌ها
ظهور کرامات و خوارق خود بسیار داد اکثر ساده دلان فریب خوردند بیت بوعده‌ها تحول البسته‌ام
چه ساده دلم که آب خضر طمع دارم از سراب غلط + اما تا حیات محمد شاه چنانکه کسی قدرت اظهار داشته باشد
نبود در خفا نسبت ترویج امر تشیع داشت هر جا باتفاق مخلصان بابا اسمعیل در شهر و قری دست میرسید
سعی اخراج مذهب حق القدور میکرد و خود در جرو ساده دلان و نادانان تعلیم می‌نمود در آن اثنا ملک
کاجی چک که خواهرش در نکاح محمد شاه بود و اختیار مملکت داشت باتفاق غازی خان آمد و رفت
نزد شمس عراقی کرده بلکه بمذهب او در آمده شمس عراقی هر دو کس را تحریک نمود که خانقاه امیر کبیر که
یک آتشیانه هست ویران باید ساخت و دو آتشیانه باید کرد غرضش این بود که بعد ویرانی باز در تعمیر آن
توقف نکنانند و راه مذهب را با خانقاه او که در جدیبل ساخته است مرجع شود هر دو کس که مدار المهام سلطنت بودند
معقول محمد شاه کردند پادشاه به همین نسبت که دو آتشیانه سازد خانقاه معلی را برهم زد باراده که مذکور شد
بخیال باطل میر شمس عراقی و کاجی چک و غازی چک که در ربقه ارادت آن مذهب بودند در تعمیر خانقاه در چند
توقف و تراخی افتاده چنانکه کسی دل به تعمیر آن نداد تا آنکه خواهر کاجی چک زوجه محمد شاه که مسماه باجی
نام داشت و مرید بابا اسمعیل بود بتوفیق و تأیید الهی بغیرت آمده و کسته آلات و جهیز خود را جمع کرده و نقد
نمود و کمر همت بر بنای خانقاه معلی بست و شکست مخالفان دین شکست برابر معمول آن وقت سه
هزار روپیه و شصت هزار تنکه صرف تعمیر خانقاه معلی نمود و دو آتشیانه نمود و بسیار به حسن اخلاص در
تزئین و ترتیب آن پرداخت بعد اتمام آن یکهزار و دوصد کرته و دو زینه کبری که آن زاد در عرف آن وقت
زینه جامه میگفتند به کارکنان و معماران و نجاران و پنج هزار کله پوشش بمزدوران انعام داد و از
مردم شهر ده هزار کس را ضیافت طعام کرد و در روز گذاشتن قلس کنگره بنام وقف نامه بمهر محمد شاه درست
نمود و تولیت آن را بنام سید محمد بن سید علی که از سادات سینه اند وقت بود مفوض فرمود
و بیتی در خاتمه کان آمینا تاریخ اتمام شد چون ملک [illegible] صد ملکان جادوره از راه تقدیر متعبت شمس
عراقی نموده مذهب او را قبول کرد بازار او بیشتر گرم شد با هر ملک ... در جدیبل جا یافت و با جرای

ردی مذهب چک

مذهب خود مشغول شد کتاب احوط نام در مذهب شیع تصنیف کرده شایع ساخت بابا دعلی در محله حسن آباد
دکان اغوای مردم را سرگرم داشته بیشتر باعث ترویج گردیده غلبه بهم رسانیدند همه بابا هی حسین آباد
و بابا پوره و غیره از اولاد بابا علی مذکورند بعد از آن در وقت خود بابا خلیل و بابا طالب و شیخ حسن چند حیله
تائید نمود و این مذهب بیشتر شیوع یافت و تا به تبت رسانند بر اصل سخن رویم فتح شاه منیجو است که ولایت
کشمیر چون زین العابدین به یک کس مسلم باشد ملک ابراهیم و بعضی از امیران عهد را متفق ساخته در تاریخ
نهصد و شانزده ۹۱۶ سنه ملهیار ابر پایه بجنگ و جدال پرداختند و زمین را بخون کشتگان گلگون ساختند
بعد محاربات بسیار و کارزار بیشمار منصب سپه سالاری ملک عثمان را قرار یافت بعد دو ماه سران
قبیله و اکابران متفق شده بر ملک کاجی چک و جهانگیر ماکری و بدر گدائی ملک غالب آمدند بعض مردم آنها را کشتند
و ملک عثمان حبس نمودند و فتح شاه راه فرار گرفت بعد یک ماه ملک ابراهیم ماکری به جمعیت تمام فتح شاه
را که بهیره پور گریخته بود آورده مجدداً بر سریر سلطنت نشاندند و خطبه و سکه بنام او مزین شد یکسال سلطنت
بی استقلال داشت بعده محمد شاه باز از سلطان سکندر لودی دلی هند مدد آورده ملک نصرت زینه
و ملک کاجی چک و ملک لوهر ماکری متقابل شده داد مردانگی دادند و فتح شاه طاقت نیاورده راه
کوهستان گرفته در کوهستان بدار البقا رفت و کلاه مبارک حضرت امیر که به سلطان قطب الدین
عنایت کرده بود و تا آن زمان نسلاً بعد نسل سلاطین در جلوس بر سر خود میگذاشتند بدست فتح شاه رسیده
بود آنرا وصیت کرده که در کفنش همراه کنند چون این معنی بگوش شیخ المشایخ شیخ فتح الله خلف و
خلیفه حضرت بابا اسمعیل رسیده فرمود که سلطنت از اینها رفت الحق که بعد آن اگر دو سه تن پادشاهی
هم کردند اما استقلالی نداشتند تا اینکه منتقل به قبیله چکان شد چنانچه مجمل خود مرقوم میگردد بالجمله
نعش فتح شاه را بکشمیر آورده در مقبره سلاطین مدفون ساختند و سلطنت کشمیر با تمام استقلال
بی مداخلت اقران تعلق به محمد شاه گرفت اما امرای قبائل چکان که از مرتبه رضاع و چاکری به پایه قرابت
و امارت رسیده بودند فی الجمله تسلطی در امور ظاهر مینمودند در تاریخ نهصد و بیست و شش ۹۲۶ ملک کاجی
چک پسر خود ملک مسعود را بجمعیت تمام با سیر کردن ملک جهانگیر که از امرای آن عهد بود و با آنها
غالب سلوکی مینمود فرستاده ملک لهر ماکرے و ملک عیدی رینه در قلعه نا کام بمخالفت پرداختند
در تاریخ نهصد و بیست و هفت ملک علی و لهر ماکرے و ملک ابدال در قلعه جیره اودر با سپاه انبوه
بجنگ آنها در افتادند آخر با کشمیر را چهار حصه ساختند یک حصه بملک ابدال که منصب سپه سالاری داشت
بوی که بود دوم برادرش ملک لوهر سوم بملک علی چهارم به بیگی چک و شیخ علی که سردار لشکر بود

دو کرآن مے آید بار ها در مردم کشمیر جنگ نموده در آخر فصل خزان بهندوستان رفت و ملک علی تا
نوشهره همراه اش بود تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در تاریخ نهصد و سی و هشت میرزا کامران
ولد ظهیر الدین محمد بابر پادشاه که بتازگی هند را بتسخیر آورده بود ازین عالم رحلت کرده سکه و خطبه
تعلق به نصیر الدین محمد همایون پادشاه گرفته میرزا کامران جارت گونه از همایون پادشاه حاصل کرده
بجانب کشمیر توجه نمود و در نوشهره مانده محرم بیگ و شیخ علی بیگ را با سی هزار سوار به کشمیر فرستاد و آوازه
چون کشمیر و میان امرا منقسم بود کسی مقابل لشکر مخالفت نشده تا آمده در قلعه جیره او در فرو کش نمودند
فتح و نصرت جانب هند رفته مردم تاریخها گفتند و خود محرم بیگ این تاریخ گفته و بکامران میرزا فرستاده
تاریخ به حکم پادشاهی کز حریمش + بفهم آسان شود تفهیم فردوس + سفر کردیم سوی شهر کشمیر + که از
خوبی و هد تعلیم فردوس + چو کردم فتح نسیم او بتاریخ + خرد گفتا که فتح نیم فردوس + آخر الامر
امرای کشمیر از جیره او در موضع اته و اجن آمدند محرم بیگ بجمعیت تمام در اته و اجن بجنگ و حرب
استاده امرای کشمیر بر کوه سلیمان بر آمدند بعد از محاربه بسیار چون محرم بیگ مغلوب شد طرح صلح انداخته
آهنگ رفتن به هندوستان نمود بعد مراجعت او هنوز سپاهیان کشمیر کمر وا نکرده بودند که ناگاه
در تاریخ نهصد و سی و نه سلطان سعید خان از کاشغر آمده خود توقف در تبت نموده پسر خود اسکندر خان را
با جمعی از مقربان که سرکرده آنها میرزا حیدر برادر زاده اش بود با چهار هزار سوار در فصل خزان از راه لار
در محلات نوشهره رخت اقامت کشودند و امرای کشمیر همه در قلعه جیره او در نزول نمودند کاشغریان در عهد فصل
شتا و موسم سرما روی بجانب کامراج نهادند امرای کشمیر هرچند که تعاقب ایشان مے نمودند لیکن از
راه غلبه کاشغریان اهل شهر همه جلا شده روی به سواحل جبال و جزایر بجا آوردند اکثر دهاقین از صغیر و
کبیر بدست ترکان اسیر شدند فتح سری بجان خود کاشغریان کردند یکی از شعرا در آن وقت این
تاریخ گفته و پیش سعید خان فرستاد تاریخ الحمد لله که آن شاه عادل + سلطان سکندر خاقان دوران +
بر گرد اعدا در روز هیجا + قادر شد آمدم از لطف یزدان + تاریخ فتحش الحق که این ست + روز
چهارم از ماه شعبان + بالجمله مردم کشمیر بعد این واقعه زمستان را بصعوبت و خواری و شدت شتا عجب
و بیقراری بسر بردند چون آثار بهار روی زمین را جلوه نزهت و خرمی بخشید سپاهیان کشمیر با لشکر
ترک مقابل شدند ملک محمد علی و محمد ملک ناجی چادر و ملک حسین ریته و ملک موسی و غیرهم روی
بمحاربه نهادند بعد از کارزار بسیار بر لشکر کاشغریان غالب آمدند چون اسپ میرزا حیدر هیجان شده
همه سپاهیان او روی بهزیمت نهادند علی بیگ قریب یک هزار سوار جانب راست میرزا حیدر دو هزار

از جانب چپ گرفته دلاوران خود را تحریک و تهدید و استمالت نموده مجدداً نایرهٔ جنگ مشتعل ساخته غلبه
بهم رسانیدند تا بحدیکه هزار و شش کس با چندین امرا از مردم کشمیر بقتل رسیدند باقی مردم رو بگریز آوردند
با وجود اینحالت امرای کشمیر از راه جلادت و شجاعت در حرگاه مستقیم بوده باز بر جنگ قایم شدند کا غنیمان
مغلوب کردند و تعاقب نگذاشتند در آخر بهار صلح بمیان آمده ترکان روی بجانب تبت از راه لار
نهادند چون اکثر سال بمحاربه و تفرقه گذشت و آبادی و زراعت نشده غله را روی به گرانی نهاد و قحط
و عسرت بمرتبه رو داد که پدر از دهن پسر و مادر از دست دختر لقمه می گرفت و مردم به گرسنگی هلاک
شدند بیت قحط تا حدیکه خلق از فرط بی قوتی چو شمع + جسم خود را سوختی بر آتش و بردی بکار +
در تاریخ نهصد و چهل و چهار سلطان محمد شاه قضا کرد شمس الدین شاه پسر محمد شاه بعد فوت
پدر بامر خالق خیر و شر به سلطنت رسید اختیار امور مملکت بدست کاجی چک که خواهرش در عقد
محمد شاه بود ماند و این کاجی چک از دلاوران نامی بود اکثر اوقات بجهة دفع متغلبان هند در کوهستان
سگیذ رانید سرحد کاجی وارد که از امکنه صعبهٔ کوهستانست بجهت اقامت او منسوب باو دست
شمس الدین استقلالی نداشت زیاده بر یکسال نزیست در ضمن و اربعین و تسعمایة ازین عالم در
گذشت اسمعیل شاه بن محمد شاه بعد واقعه برادر به بادشاهی رسید در زمان او باهتمام
کاجی چک که مرید شمس عراقی بود مذهب تشیع بکشمیر رواج گرفت دختر کاجی چک در عقد اسمعیل شاه
بود بدین سبب اختیار و اقتدار زیاده بر سابقه یافت و برای تعصب در امور مذهب بسیار شتافت
امرای کشمیر باز باهم راه مخاصمات و منازعات پیش گرفتند دهات و پرگنه جات را مقسوم ساختند
ماگریان و چکان و چادریان و ملکان که دران عهد از ارباب اقتدار و در بلکی صاحب اختیار بودند خصم
یکدیگر شده منازعت میکردند در محله علاء الدین پوره که بدستور قلعه واقعست جنگهای نمایان نمودند
اسمعیل شاه چندی به بی استقلالی گذرانیده بنزدیکی درگذشت ابراهیم شاه پسر اسمعیل شاه
سبب آمدن میرزا حیدر بکشمیر به سلطنت برداشتند مخفی نماند که ابدال ماگری و ریگی چک که بر مذهب
اهلسنت و جماعت بدستور آبا و اجداد خود مستقیم بودند و اصلاً میلی به تشیع نمودند فرزندان
خود را به لاهور پیش همایون بادشاه فرستاده و حکایت تسلط تابعان میر شمس عراقی و شیوع
مذهب تشیع مفصل عرضه داده بالکه کتاب احوط که میر شمس تالیف کرده بود با عقاید دیگر بجنس
گذرانیده التماس اصلاح و فرستادن افواج بکشمیر نمودند چون در هندوستان هزیمت همایون بادشاه
و غلبه شیرخان در همان ایام بظهور آمده بود ابدال ماگری و میرزا حیدر در هندوستان از ملازمان

همایون پادشاه بودند همایون پادشاه حرف میرزا حیدر را که ترغیب عزیمت کشمیر کرده بود نه فهمیده باده
تهته و بهکر گرفته و از انجا بایران رفته میرزا حیدر بسعی خود از لاهور مرخص شد و از راه چپرواره بکشمیر آمد ملک
کاجی چک از راه هیره پور با جمعیت خود به هندوستان رفت و ملک ابدال ماکری از دنیا درگذشت
و کاجی چک روی بشیرخان آورده طلب کمک نموده شیرخان او را خطاب خان خانانی داده با حسن وجه
پیش آمده لشکر خود را همراه کرد و میرزا حیدر تمام جمعیت او تسلط بر کشمیر یافته با مردم کشمیر طرح احسان انداخته
روشی سلوک نمود که همه را مطیع و منقاد خود ساخت کاجی چک از راه هیره پور قصد شهر نمود میرزا با اهل
و عیال به اندرکول بود چون خبر کاجی چک شنید باتفاق ریگی چک و ملک عیدی رینه جمعی دیگر را
بحرب کاجی چک فرستاد مدتی ابواب جنگ مفتوح بود مردم طرفین که دلاوران کاری و لایق سرداری
بودند باهم مے جنگیدند اما چون نتیجه تقدیر بر تدبیر غالبست جلادت و شجاعت امرای کشمیر سبب فتح
نگشت و فایده نه کرد تا آنکه روزی ریگی چک کشته شد و کاجی چک شکست یافته باندوی به هند نهاد و
نازک شاه پسر فتح شاه باهتمام حسن سعی ملک عیدی رینه بسلطنت نشست نام پادشاهی
او بود در حقیقت میرزا حیدر تصرف و تسلط می نمود شعار اهل سنت را به تجدید در شهر ظاهر کرد خانقاه
جدیبل را آتش کشیده استخوانهای شمس عراقی را برآورده سوخت و مقبره اش را منهدم ساخت تمام شهر
مدت ده سال حکومت رانی کرد نواحی شهر را نیک ضبط نمود و تبت و اکثر کوهستان در تصرف
خود داشت و دست اعدا را بضرب شمشیر کوتاه ساخت و ترویج علم و علما و تعظیم اسلام و اهل
آن خوب بجای آورد ملک عیدی رینه و حسن رینه و ملک محمد ناجی چک باندی مدام اطاعت او بودند
تنبیه و تخریب اهل تشیع نمود بابا دانیال ولد میر شمس عراقی که به همراه میرزا به تبت حضور گریخته بود از تبت
طلبانیده کشت و شکلی نام میر شیعه ها را که در حدود پرسیور در لباس درویشان روزگار می گذرانید
و خود را مرید بابا علی میگفت بند از بند جدا کرده سرش را اول بشال کوب گرفت و بعد آن جسدش را
به خواری سوخت و جمعی از اهل خدمات و اعیان از شهرت رفض نیز به قتل رسانیده بجهت این امور کدورتی
و وحشتی در دلهای مردم از میرزا حیدر جا گرفت و اهل تشیع بیشتر در مقام خصومت و نزاع افتادند
ملک عیدی رینه در تاریخ نهصد و پنجاه و هشت قصد مخالفت و منازعت میرزا بظهور آورده با حسین
ماگری و خواجه حاجی عهد و پیمان بسته اند که در نواحی کشمیر و کوهستان لشکرکشی کنند میرزا حیدر لشکر
کشی نموده ملک عیدی رینه و حسین ماگری و خواجه حاجی امر کرد که میرزا بهادر برادرزاده میرزا با جمعیت
خویش همراه و هندواصم و سنگ کوهستان تا مدتی ضمن مخالفات و تحشده ملا قاسم و ملا باقی ...

لشکر میرزا حیدر به تبت رفته بودند مراجعت نموده متحمل الفوج فرلو پر شدند کار منجر به قتال شد و کشت و خون عجیب
بین الفریقین بمیان آمد عجب محاربه اتفاقی وقوع یافت مدتی مردم میرزا حیدر دست و پا زده بر زدند
و خیلی کارزار نمودند و داد مردانگی دادند و بمردانگی رو بدفع خصم نهادند جمعی کثیر از طرفین بهلاکت رسیدند
آخر الامر شکست بر فوج میرزا حیدر افتاد سرداران عمده تباه شدند از انجمله ملا قاسم کشته شد و ملا باقی رو
بگریز نهاده نزد میرزا آمده و ملا عبد الله که هم از معتمدان و سرداران میرزا بود هزیمت یافته نزدیک قصبه باره موله
اقامت نموده بود آخر او نیز بقتل رسید و کوکه میرزا که بضبط کشتوار رفته بود در راه شکست یافته با هزار
و پانصد کس کشته شد و چون تخم نفاق در زمین دل دوستان افتاد بسبب ظهور چنین حادثات میرزا
اهل و عیال را در اندرکوت گذاشته قصد شبخون امرای کشمیر کرده بدین اثنا بخاطر میرزا تا چه رسید که در شب تار
شهری غنیم با تن تنها در آمده قصابی پرسید که نام تو چیست چون زبان کشمیر فصیح نمیدانست قصاب بایقین
شد که مغل است تبر برداشت بر سرش کوفت بهمان زخم درجه شهادت یافت بعضی بر این و بعضی میگویند که جهت
رفع شبهه نفاق و مخالفت بلی براق برای دیدن عیان آفاق رفته بود در راه بحسب اتفاق چنین امری رو
داد اهل و عیال میرزا با تمام مال و متاع با جمعیت تمام رو بکاشغر نهادند و همه اهل کشمیر را اعانت نمودند و این
خبر فوت ناگهانی ایشان موجب ظفر مخالفان خصوصا اهل تشیع که آنها را آزار بیحد رسانده بود نهایت
مسرور شدند در مزار سلاطین طرف غرب آنجا مدفون است در سنه نهصد و پنجاه و هفت چنانچه ازین قطعه
که بر لوح قبرش کنده معلوم است تاریخ شه گورگان میرزا حیدر آنکه + بملک شهادت زده کوس شاهی
قضای الهی چنین بود تاریخ + شده بهر وصلش قضای الهی + الآن مزار کلان قریب مسجد است
بزار و نیز بعضی گویند که خواجه حاجی از میرزا متوهم شده خیمه بجانپور زده بود مزار بواسطه تسلی خاطر خواجه تنها
رفته چون زیر خیمه رسید قصاب مذکور غنیم پنداشته بیک ضرب بشهادت رسانید والعلم عند الله غازی چک
مذکور دولت چک سبب رنگ جهی چک خواسته بود که بر نعش میرزا بی ادبی کنند و قبر او را مزبله سازند سید محمد پسر
ابدال ماکری که والده اش از قبیله سادات بود با جمعیت ماکریان و مردم دیگر از اهل سنت و جماعت
نعش گرفته نعش میرزا برداشته در مزار سلاطین بعد پنج روز دفن کرد یکماه با مردم مذکور بر سر قبر میرزا
نشسته دست بکار ازکوتاه ساخت و مقبره را محکم و سنگین نمود این سید محمد خواهرزاده نازک شاه بر
عقد داشته غازی چک بخبر ا بسبب حمایت نازک شاه چون دست بر سید محمد نیافته شد در اندر
کوت حیات یافت خانه میرزا حیدر را که وابستگان ایشان بجا بودند با فتح درفته زن میرزا بجنگ مردانه
مستقیم ماندند فرزندان احمد ماکری که از اقارب سید محمد بودند درمیان آمده صلح کردند چکان را دفع نموده قبیله

مرزا شده‌اند کاشغر کردند این میرزا حیدر مذکور برادرزاده سعید خان والی کاشغر و خاله‌زاده ظهیر الدین محمد بابر
شاه بود از علوم رسمی و دیگر شعر و سخن بهره وافر داشت و تاریخ رشیدی تألیف میرزا کتابیست معتمد و
مشتمل بر غرائب حالات و منافع بسیار در عهد ایشان باهل شهر رسیده چنانچه بدر پرداب بیان سواق و
کاغذ کبیر و اختراع خشک کردن شالی و ظروف آتش که زرانار وی گویند و حمام وغیره بهم رسانید او دست سوی
این از منافع عامه از بیتیان بسیار منقول است هر چند ده سال حکمرانی در کشمیر نموده اما رفع سکه و خطبه از والی کشمیر
ننموده است حوکمه نازک شاه هم از اهل سنت و جماعت بود کسی مجوز تبدیل سکه و خطبه نشد بعد نازک شاه
رفته رفته کار سلاطین فترت گرفته و تغلب چکیان که از نوکران آنها بودند تسلط یافته چنانچه مرقوم می‌شود
مناسب اینست که اول مذکور سطور عبرت دستور سوانح سادات و بزرگان که درین مدت بر مسند ارشاد
بودند و قدری از بیان علوم راقم اند بدین تفصیل از حضرت سید احمد مسکن شریف ایشان بیرون شهر
متصل پل و زیارت صاحب جذبه عالیه اند مدتی مستور بودند و مقبره ایشان معلوم نبود و خدمت شیخ
داود جته والو باعث ظهور قبر و شهرت ایشان در عهد خود شد حالا مرجع اتقیا و محل فیض است می‌گویند که
علامت قبر شریف هرگز قبول نمیکند بعضی سید محمودی نامند والله اعلم حضرت میر جمال الدین بخاری
از سادات عالی درجات است مرید قدوة الاقطاب حاجی عبدالوهاب که به پشت ششم واسطه بجناب حضرت
مخدوم جهانیان میرسید و در ولادت و سیادت شان عظیم داشت در اواخر عهد سلاطین
کشمیر بقدوم خود مزین فرموده عالمی را از فیض ارشاد بهره‌اندوز نموده انتساب حضرت مخدوم شیخ حمزه بجناب
ایشانست میتوان گفت غایت قدوم ایشان تربیت حضرت مخدوم بود بعد انقضای حقوق ارشاد و لوازمات
بار مراجعت به هند فرموده در راه رحلت نموده مزار متبرک ایشان مشهور در ولیر یست حضرت سید نسیم
الدین خانیاری از سادات عالیشان است در زمره مستورین بود به تقریبی ظهور شد و مقبره
میر قدس سره در محله خانیار محیط فیوض انوار است در جوار ایشان سنگ قبری واقع شده در عوام مشهور
است که آنجا پیغمبری آسوده است که در زمان سابقه در کشمیر مبعوث شده بود و آنمکان بمقام پیغمبر معروف است
در کتابی از تواریخ دیده شد که بعد تقنیه و در رو و از حکایتی می‌نویسد که یکی از سلاطین زاده‌ها براه زهد و تقوی
آمده و ریاضت و عبادت بسیار کرده برسالت مردم کشمیر مبعوث شده در کشمیر آمده بدعوت خلائق اشتغال
نموده بعد رحلت در محله انزه مره آسوده و در آن کتاب نام آن پیغمبر یوز آسف نوشته است از نیمره خانیار
متصل واقعست اکثر اصحاب کمال خصوصا مرشد راقم و خدمت ملا عنایت الله شال مقیم میگویند که از این
مکان وقت زیارت فیوض و برکات نبوت ظاهر میشود و العلم عند الله بابا فتح الله قزنه

بر دست حضرت بابا اسمٰعیل بست و تربیت یافته از ظاهر او باطناً صاحب ریاضات و کرامات بود و امثال قدوة
العرفا مخدوم شیخ حمزه از خدمتش بهره ور بودند در آوان غلبه مخالفان دین که بی تحاشی سب اصحاب سید
المرسلین میکردند بسیار تعب کشید بهر پسر عالی گوهر ابنا م حضرات خلفای ثلاثه تبدیل اسم کرده به نیت آنکه
رفض و دشنام مردم بد فرجام راجع به همین پسر نیک نام باشد آخراً طاقت نیاورده با اهل بیت به
جانب سیالکوت هجرت نمود همانجا توطن فرمود انجا مرجع شد و ملقب بشاه فتح الله حقانی گردید و نسبت فاضلین
کاملین عاملین مولانا کمال الدین و مولانا جمال الدین در سیالکوت با صبیه های ایشان بعمل آمد چنانچه در محل خود
مرقوم خواهد شد بالجمله شیخ در همانجا وفات یافت مستجاب الدعوات بود و پسرانش همه اصحاب علم و
تقوی و ارباب فضل و کمال صدق و صفا بودند بعضی قائل اند باینکه خدمت شیخ بالتماس ملکی از سلاطین
طبقه چکان باز مراجعت به کشمیر فرموده بودند والعلم عند الله زینی ریشی و زولی ریشی دو برادر بودند
از قریه راجور از پرگنه جرات داعیه خداطلبی بهم رسانیده اند و در خدمت شیخ لولی حاجی که ذکرش گذشت آمده
براه بال مشغول شدند یکی ازین دو برادر داعیه جنگل نشینی بخاطر آورد برادرش گفت تا از بایست و شایست
خود بگذریم یعنی خواهش و عادت را نگذاریم جنگل نشینی بی فائده است پس بامر شیخ یکی مشغول علم شد
و دیگری بکمال ورزید و کار هر دو بکمال رسید زینی ریشی در هرج و مرج کاشغریان در پی اسپ مرشد خود شیخ
لولی حاجی گریخته بود میرفت ترکی او را بشمشیر دست رسانید سه روز لاشه اش افتاده بود و سگی نگهبانی میکرد
از انجا یارانش برداشته تجهیز و تکفین کردند زولی ریشی قائم مقام او شد صاحب احوال بود شخصی را با او دشمنی در
فرستاده پای او در برف پنجال لغزیده افتاده زینی ریشی بر دیوشی حاضر شده دستگیریش نمود او بمجهولیت
نفرین بر کسیکه او را فرستاده بود کرده مراجعت نمود یاد نفرین و دشنامش داد او منکر شد خدمت ریشی
صحبتش مفصل بیان نمود مزدور مذکور بعذر آمد ازین دست حکایات زولی ریشی بسیار مذکور است
چون رحلت نمود جوار اسود شیخ ننگ ریشی صدق دار عصمت پرست سنکه بیسی زاهد بود در مقبره
و بدلالت او ارادت در خدمت شیخ بابا شکر الدین ریشی حاصل نمود حالات برجسته داشت بعد وقعه
سنکه بیسی مزبور در مقام هستو که در آنوقت آباد و مسکن بود و خوشش به سیاحت مسکن داشت بجای او
نشست بنیاد اسباب دنیوی را بالکل شکست چیزی موجود نگذاشت و نستاند همه برد اشت
حتی خرقه خود را هم بسائلی بخشید بالای تن خود بوریای کشید و آخر تمام عمر همانجا گذرانید سباع
و وحوش الفتی و انسی در خدمتش بهم رسانیده همه را تعلیم و منقاد خود ساخت و شام ....
و چاشت سفره خود و نی برای آنها می انداخت هر کدامی بی مزاحمت یکدیگر حصه خود می برداشت

بعد تصرف وجذبه شیخ نوروز که در احوال او مرقوم خواهد شد او را قائمقام کرده از عالم فانی رحلت فرمود
همانجا مدفون شد و این سنگ بی نظیر بوده هم از عارفات معروفه بود در ریاضت و زهادت گوی از مردان برده
نزدیک به قبر او مکانیست که مشهور بقبر حضرت داودی ست علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام نزد گردان
و اصحاب حال از ظهور فیوض و برکات آنجا نقلها دارند مولانا رضی الدین در وقت و تحار پیر روزگار
بود و جامع علوم عقلیه و نقلیه در اخر عهد سلاطین و اوائل زمان شاهان میرزا حیدر مدرس مدرسه
ملا قطب الدین بوده بود و در اکثر علوم تالیفات میکرد و دختر او در عقد مولانا فیروز مفتی المعروف بملا
بهی کنائی بود چون رحلت نمود تاریخ وفات او یکی از اکابر گفته تاریخ میر و مسجد و جان سپیر و حق
سنه نهصد و پنجاه و شش + بر افواه دائر ست که وقتیکه در مدرسه از زبان حافظ بصیر صادر شد که
شیعه هم حنفی واند و همه علما مثل بابا داود خاکی و ملا شمس الدین پال و غیرهما او را تشنیع کردند
بمدرسه ملا رضی الدین آمدند و بیگر بمدرسه حافظ بصیر رفتند والعلم عند الله میر داود علامه دوارکی
دانشمند بی نظیر بود وطن او هرات ست و گویند که تحصیل علوم از ولایت کرده بکشمیر آمده بود
و سید صحیح النسبت در مزار سلطان زین العابدین طرف یمین قبور سلاطین مدفون شد و ذریات
او در وقت خود نوبت بسر گرم افتاده و استفاده علمی آراسته به تقوی و صلاح و زهد بودند و هستند
مولانا کمال الدین از اولاد امجاد قاضی محمد میر علی ست که جد تمام طبقه قاضی ست و این مولانا
در جوانی به تحصیل علوم عقلیه و نقلیه کرده و رتبه مولویت حاصل نموده شب و روز بافاده و افاضه
اشتغال داشت در عهد خود از اصحاب کمال او و قاضی موسی شهید قرابت قریبه به مولانا نیست
بلکه برادر زاده اش بود قاضی زادهای خانیار یعنی قاضی حسینه و قاضی بقیه انتساب خود را بمولانای
مذکور درست میسازند و این ملا نا کمال الدین ست که ذکر او و ملا جمال الدین در محل خود مرقوم میشود
انشاء الله تعالی مولانا نوبی کنائی معروف به ملا شیخی نبیره مخدوم عثمان بابا احسب کنائی
ست و در اکثر علوم در عهد خود کامل بوده بعد تحصیل علوم به سلوک راه معنوی سعادتمند
شده بمقامات عالیه ترقی نموده در زهد و تقوی عجب شانی داشت و اصلا نظر بر غیر نمیگماشت
و در محله قلاشپوره مدفون گشت و هنوز از مسجد و خانقاه او روائح فیض و فتوح استشمام میتوان
نمود مولوی ملا شنکرف کنائی از احفاد حضرت بابا عثمان احسب کنائیست و عم ملا فیروز
شهید مفتی ست و شنکر یا مرخم شنکرف ست یا در لغت کشمیری بمعنی شاعر ست چنانچه شنکار
کلام موزون را بی تجنیس اگوبند و کلام موزون با تجنیس را رنگ خوانند و کنائی دانای قوم را

مولانا رضی الدین

مولانا کمال الدین

ملا شنکرف

گویند القصه ملا شنگرف کنائی از اعیان این دیار بوده دانشمند با وقار بوده تحصیل علوم عقلیه و نقلیه نموده راه حرمین محترمین گرفت و در آنجا با زبدة المتاخرین خاتم المحدثین شیخ ابن حجر مکی صحبت داشته و کسب فوائد نموده چنانچه اجازت نامه ممهور بمهر و بخط شیخ ابن حجر بر پشت اسماء الرجال کتاب شمائل نبوی که تمامش بخط بابا شنگرف است نزد راقم حروف موجود است بابا شنگرف از اجداد مادری راقم است گویند که متصل قبر بابا نونی کنائی در مزار خلاشیوره مدفون است نور الله درجاته و رزقنا من برکاته مولانا بصیر المعروف بملا بابا اعمی مادرزاد صاحب استعداد خداداد بود چشم از ماسوی بسته بدنیا آمده از پرگنه کامراج بشهر رسید ضبط علوم بی پایان بدستور حفظ قرآن در صغر سن کرده با وجود عدم بصارت صوری در بصیرت قلبی همتا نداشت و در عهد خود مرجع فضلا و فقرا بود و گویند بخضر علیه السلام ملاقات کرده فیض و فتوح یافته در سنه نهصد و چهل و شش وفات یافته در خنده بون مدفون گشت و حضرت شیخ صرفی در مرثیه او چند بیت انشا نموده آخرش این بیتهاست بیت آن حافظ علم و ادب بوده بصیر از فضل رب + تاریخ فوتش زان سبب شد عالم التفسیر دان + مزار متبرکه اش محل فیض و فتوح است هر چند بعض اکابر که در آن وقت در خدمتش تلمذ میکردند مثل بابا داود خاکی و ملا شمس الدین پال و غیرهم بنا بر حرفی که در صفحه بالا مرقوم شد از صحبتش یکسو ماندند و این منش از ابتلای قیاسات مردم مبرا بود قاضی ابراهیم نبیره شرافت مرتبت قاضی میر علی است که از بخارا وطن اصلی خود جدا شده در کشمیر سکونت اختیار نموده دو فرزندان داشت و این قاضی ابراهیم فرزند قاضی اسکندر است و اکثر قبائل قاضی شهید به اولاد قاضی ابراهیم اند فاضل متبحر بود در عهد میرزا حیدر شغل خدمت قضا یافته چون بفتوای او میرزا حیدر بابا دانیال پسر میر شمس الدین عراقی را کشته کینه او در دل اهل تشیع جا کرده در فتنه منجر بعداوت شد و درباب قاضی موسی بظهور آمد چنانچه مجمل خود مرقوم میشود مولانا محمد افسنی میگویند که از تلامذه و تربیت یافتگان حضرت مولانا عبدالرحمن جامی است آخرهای دور سلاطین در کشمیر وارد شد جمعی را از کمالات خود بهره مند و ارشاد نمود و در خدمت حضرت شیخ یعقوب صرفی هم آمد شدی بصحبتش داشتند با وجود کسب علوم عقلیه و نقلیه میلی بشعر هم داشت از هر قسم ابیات موزون میکرد یک بیت اینجا از زاد نامی طبعش وقت تحریر این صفحه بخاطر بوده مرقوم شد چون رحلت نمود در مزار حضرت شیخ بهاء الدین سر دروازه مدفون شد فرش سنگینی مربع با طول و عرض مناسب دارد حضرت سید محمد کرمانی بسیار بزرگ و صاحب نسبت قویه بود در درون قلعه طرف غربش آسوده است حالا قبر شریفش در خانهای مردم آمده است و مردم از زیارت محروم اند بدستور صفه مربعی و قسمت انتساب ایشان در طریقت معلوم راقم حروف نشد شاه کالو سید کالو هم میگویند که از منسوبان خانواده شیخ العرفا حضرت شیخ فرید گنجشکر

ست صاحب حالات عالیه بود کشمیر را بوجود مسعود خود مزین فرمود مزار فائض الانوارش بالاتر از مسجد لنگر
سنت جانب بسیار رهگذری که از آنجا باستانهٔ حضرت سید محمد مدنی یک تیر پرتاب خواهد بود محل فیض ربوبی
ست
سادات پارسائیه چند تن از اکابر ولایت کشمیر القصه
خود از هستند اکثری میگویند که هفت برادر بودند از اهل سیادت بعضی قائل سیادت نیستند در کمال ورع و
تقوی و زهد و صلاح ایشان همه متفق اللفظ والمعنی اند از قبور پرنور ایشان آثار فیض و جذبه و فنا ظاهرست
اسامی سامی ایشان بدین تفصیلست

ملک بلند ادبا هفت برادر عالی گوهر در سنه ارسی آورده داور یاضت و عبادت داد
در اندک زمانی بعزلت ربانی فائز شدند جابجا اختیار کرده بدین تفصیل مدفون اند ملک بلند بر قلعه کوه ماران
که دیگر شاه وره در موضع اجهن وات

چون رحلت نمود در مزار حضرت شیخ بهاء الدین سر دروازه مدفون شد فرش سنگینی بر تنعم با طول و عرض بسیار

آغاز سلطنت چکان

بر متتبعان تواریخ حکام و متفحصان حالات سلاطین عظام ظاهرست که از آوان ظهور عمارت جنت نظیر
کشمیر تا آغاز دولت کهمیر بنا بر تسلط راجها هر چند معموره بیشتر رو بآبادی داشت اما العفوس و بی آئین اهل فرقه
بخیال خود بر لوح عقیده می نگاشت و ضوابط و امور ملکی هم چند اسنی بقاعده و دستور مرعی نبود چون
بعد فترت هنگامه زولجو و تحریب مردم او و انقضای دور رنچو سلطنت این صوبه دلپذیر بخاندان سلطان
شمس الدین معروف به شهمیر تعلق گرفت خالق البرایا و مالک الملک تعالی بکمال اقتدار و اعتبار
باین دودمان توفیق شعار کرامت فرمود به تخصیص شرف قدوم حضرت امیر کبیر و الطاعت و انقیاد ایشان
تا سحاب جیش از کالواب فتوح بر روی روزگار رهیان گشود هر چند از ابتدای دولت سلطان شمس الدین
تا عهد نازک شاه چهارده یا پانزده نفر ازین پادشاهان نیک اختر متسکی وستان مملکت بودند و همه
مذهب اهلسنت و جماعت داشته اند اما از زمان فوت سلطان فتح شاه که کلاه حضرت امیر کبیر را در قبر
خود برده در فتور در وهن و بی رونقی در بکار خانه سلطنت ایشان لاحق میشد و بتدریج قبیله چکان که نوکران

و لوکهای ایشان بودند غلبه و اقتدار حاصل کردند رخنهٔ کلی در امور سلطنت و قصور در بن دولت زد و او هم
تسلط چکان هم با وجود آن تتابع پستی چهل سال اتفاق نیفتاد چنانچه در محل خود مرقوم میشود تمهید
آغاز دولت و حکومت چکان به تقدیر رب المستعان مخفی نماند که چون ملک عیدی رینه علم دولت و اقتدار
برافراخت چنانچه در اوراق گذشته بقلم آمد قبیلهٔ چکان علی الخصوص ملک دولت چک و غازی خان
و علی خان که از مردن ملک کاجی چک ایام پریشانی و اوقات عسرت دیده بودند مشمول عنایات
نمود بر خلاف گذشته لوازم محبت و تربیت بجا آورد چون بمرور زمان بپایهٔ اصلی رسیدند ایام ماضی یاد
آورده و از عهد و قول سابق که با ملک عیدی رینه در میان بود برگشته اند و بخرابی ملک و اختلال ملک مذکور
پرداختند لیکن دست بروی نیافتند ناچار با ملک محمد ناجی که جد حیدر ملک چادوره ساختند
ملک هم با عیدی رینه گونه مخالفتی به سبب التفات میرزا حیدر که بالا ذکر یافت داشته با چکان عهد
از سر نو و مراسم جدید با مواثیق قدیم مضبوط ساخته کمر عداوت بر خرابی ملک عیدی رینه محکم بسته اند در علاء
الدین پوره که یکطرف شهر است و قلعه کوه ست پهلوی شهر رسیده نشستند و جماعه چکان و غیره در خانقاه
امیریه اجلاس نمودند درین اثنا برادر عینی ملک محمد ناجی نیک روز نام سنگی از بالای خانقاه بر آن جماعه
انداخته آن سنگ خطا شده بر ستون خانقاه خورده چنانچه اثر آن در خانقاه قدیم پیش از سوختن تا حال
بود بشامت این امر شنیع بعد وقتی از غیب بر زانوی نیک روز رسیده افتاد و مرد و ملک ناجی باتفاق
چکان عیدی رینه را از میان برداشته آهنگ گریز براه کوهستان بهند نمود چون براول پوره رسید از زیر
درخت انگوری میگذشت که ناگاه شاخ انگورش گلوگیر شده از اسپ افتاد چون حمله آورد باز
قصد سواری نموده اسپ لگد زد از جان گذشت سزای مخالفت نفاق که در حق میرزا حیدر بکار برده
بود یافت و در پهلوی پدرش مدفون شد بیت درجزای فعل بیتاب است تیغ انتقام + هر که بد
کرد است بد بیند برای خویشتن + مزار ایشان در محله ودره مر قریب مزار ملک محمد اتوست و میان
دو مزار راه عام است بعد این واقعه دور فلکی اقتضای آن نمود که نوبت حکومت این ملک بخاندان
چکان انتقال کرد نسب چکان مخفی نیست که در او آخر دور راجها پیش از ظهور اسلام لنگر چک نام
شخصی از سرحد دارد و خانه کوچ شده با اهل و عیال بکشمیر آمد و در نسب او اختلاف بسیاری است
زبان عوام مشهور است که در زمان قدیم عورتی از اطراف دارد بشهر که دران سمت جبال است
آتش هر روز عبوری داشت روزی سبکی از جنید بصورت اژدها متمثل شده میل بشهری با آن عورت
فرمود و او را مسخر تصرف خود نموده رفته رفته صحبت ایشان برا شده آن عورت از دست آن اژدها

بی پروا حامله شده و بوقت خود پسری قوی هیکل برخلاف عادت نوع بشر آدم تولد یافت و این پسر آثار رشد و قوت بسپر سانیده در وقت خود برامثال و اقران بزور و توان تفوق و غلبه بیکران داشت و این لنگر چک پشت به پشت و اسطه از اولاد دست و تمام ذریاتش در قوت و نیرو و زور بازو مشهور و بر السنه آفاق مذکور اند و سوای اینهم در نسب چکان حکایاتست که بنابر طول سخن بنیاید و تحریر آن موقوف شد بالجمله لنگر چک مزبور در زمان سلطان شمس الدین داخل ملازمان پادشاهی شد و تا اواخر عهد سلطان زین الدین نسلاً بعد نسل درین خاندان بملازمت و خدمتگاری اوقات گذاری میکردند چون بعد سلاطین حیدر و سلطان حسن فرشته بحال سلاطین راه یافت ایشان اقتدار و استقلال پیدا کرده حسدی علاقه جنا و کوکی سخاندان سلاطین حاصل کردند آخر الامر ترقی بمرتبه امارت و حکمرانی و مشاورت امور ملکی نمودند و در عهد نازک شاه قرابت با احفاد سلاطین پیدا کردند و دختران خود منسوب سلاطین ساختند و از اینهم در گذشته بنا بر فتور حال سلاطین خود متمکن پایه سلطنت شدند اکثری باغوای میر شمس عراقی مذهب تشیع اختیار کرده اند و جمعی بر عقیده اهل سنت و جماعت ماندند مشهور است که در تاریخ نهصد و شصت هجری جماعه چکان که شمّی از مبادی حالات آنها مسطور شد عرصه حکومت ولایت کشمیر را خالی یافته روی از اطاعت و تبعیت خاندان سلاطین برتافتند و داعیه استقلال و اقتدار که از مدت بار کمون از ضمیر داشتند بر لوح ظهور برنگاشتند چون از جانب سلاطین چنان کسی که قابل معارضه شود نبود بی تردد و فراهم چکان کرسی حکومت بنو گرفتند و لوای دولت بکامرانی تمام برافراختند اسمعیل شاه را که از اولاد سلاطین بقیه بود بحسب ظاهر بر تخت نشانده بودند اما زمام اختیار مملکت بدست دولت چکان و اجرای امور سلطنت او میبود از آثار انقلاب دولت و سلطنت که در اکثر ازمنه سابقه بظهور پیوسته آمده است قصه غریبه است که بحسب تقدیر خالق کبیر در آن هنگام در شهر واقع شد یعنی مردم بزلزله عظیمه شدند باستمرار مبتلا شدند گویا زلزله قیامت بود عمارات مردم با مردم در زمین فرو رفته اقل قلیلی از راه روزنه مقرّی میسر یافتند بالجمله این مهلکه دائر بود و واقعات غریبه ظاهر اند از آنجمله میگویند که در پرگنه مراج بالا دو موضع بجباره نزدیک سدی مرک حسن پوره و حسین پوره نام دو موضع در ظرف سمت مقابل یکدیگر بودند نیم شبی زمین معموره هر دو ده فرو رفته بجای حسن پوره حسین پوره شد و در مکان حسین پوره حسن پوره نمودار گشت چنانچه هنوز کیفیت تبدیل مزارعت دال بر این احوال ست تا الیوم در مردم آنجا این مثل شهرت دارد بعد این واقعه انقلاب سلطنت رو داد و بالجمله ایالت دولت چک در قوت تمام افزایش بود که میر شاه تا بدر کرده میر سید میرک چوب دراز و چیل گز طول داشت

مد در بهنا در بود و صد کس آنرا بر بالای خانه ی کشیدند از دست آنها جدا شده بر سر ملک آمد بزودی
هر چه تمامتر یکدست چپ خود بزمین محکم نمود و بدست راست خود چوب را گرفت دم مردم را حکم بریسمان
بستن نمود همه دیدند که دست چپش نیم گز فرو رفته است و دیگر هر دو دستش استاده با پایان هر دو زانو پیش
میر سید بصحت پیوسته است که در دهلی بحضور شیرخان مکرر فیل را در کوچه مردم گرفته هر دو پای خود محکم
ساخته بند ساخت هر چند که فیل زور نمود نتوانست قدم از جای خود بر داشت حالاتش ازین قبیل بود دو
تهور و شجاعت بعدیل چون در کمال افتدار از قضا زن عموی خود بعقد آورد غازی خان و حسین خان
و علیخان بنی اعمام او ازین ممر مکدر شدند در فکر این بودند که انتقام از ملک بگیرند روزی شکار تالاب دل
رفته بود افواج را در حسن آباد گذاشت جماعه فرقه م قابو یافته اسبابش را تصرف نموده مردمانش را که قلیلی
بودند گشتند چون این خبر به ملک رسید طاقت مقاومتش نمانده راه گریز گرفت بدست چوپانی افتاد
دستگیر کرده حواله غازی خان نمود میل در چشمش کشید و محبوس ساخت بعد این واقعه در تاریخ نهصد و شصت
و یک حکومت این سرزمین باستقلال تمام و اتفاق خاص و عام بنام حبیب شاه ولد اسمعیل شاه که خواهر
زاده غازی خان بود مسلم شده بود چون لیاقت این امر کما ینبغی با او نیافتند در تاریخ نهصد و شصت و دو
علیخان برادر غازیخان تاج از سر حبیب شاه برداشته بر سر برادر خود نهاد پادشاهی بنام غازی خان
مقرر شد بعد دو صد و بیست و چند سال سلطنت از خاندان شاه شمس الدین منتقل به چکان گردید
و انقلاب ملک و ملت در ولایت کشمیر یافت غازی شاه اول پادشاهیست که از
قبیله چکان در سنه مذکور جلوس نمود در ایام دولت خود نواحی کوهستان را ضبط نموده از کشمیر بر آمده
دختر کمال خان را که از سرداران عمده کوهستان بود در عقد خود در آورده هر دو تبت را مسخر ساخته از
راه پکلی و دار دو و گلگت عبور نموده و این همه را بجنگ خویش در آورده باز براه بارهموله آمده ملک رانی
و رعیت پروری میکرد ترویج مذهب تشیع بسیار نمود که ناگاه پیش رینه که پیشتر از طرف ملک دولت
چک اعمی بدرگاه پادشاه عالم پناه همایون پادشاه رجوع نموده بود و بندگان همایون پادشاه در
ایام از بام افتاده بخلد برین رحلت گزین شده بود میرزا ابو المعالی پسر خوانده پادشاه براه نوشهره شمس
رینه لشکر عظیمی بر سر غازیخان آورده بغتةً در تبتن رسید غازی خان بزودی هر چه تمامتر در موضع نجویره
لشکر کشید روز دیگر از آب گذشته از یکطرف لشکر مغل از یکطرف لشکر غازیخان در پی مقاتله شدند
هر چند لشکر یاغی پیش بود لیکن همت و تهور خان ازان بیش بود در خشم همت که هر سو می تافت سر از
تن سرداری می انداخت جوانان شجاعت کیش فدویت اندیش پیش پیش بودند و بکمال جانبازی

کارزار نمودند بیت هر یک بجای جامهٔ دیبا و جام می + در بر کنند جوشن و بر کف نهاده جان +
ازان طرف لشکر مغل باتفاق شمس رینه غایت سعی و تردد در دلاوری بکار برده مخالفان روی بهزیمت
می آوردند نایرهٔ جنگ از صبح تا شام اشتعال داشت بظاهر غلبه بود ناگاه شبی در لشکر مغل افتاده روی بکوهستان
آوردند شمس رینه دست و پا گم کرده در اخراج مغلان سعی نمود که مبادا دستگیر شوند و بر مراجعت خود و مغلان
خود ساعی بود و کشته شدن خود را بتقدیر سلامتی میرزا ابو المعالی وعده داده بهشت غنیمت میدانست آخر کار
کشاکش اتفاق چنین افتاد که غازیخان غلبه بر لشکر مغل یافت قریب یکهزار و هفتصد کس مغل را مع شمس رینه
دستگیر نمود در حربگاه سه چهار هزار کس طرفین نیز بقتل رسیده بودند آخر الامر این مغلان اسیرا
بتیغ بی دریغ گشت بعد ازان با میر محمد برادر ملک شمس رینه و حبیب چک جنگها کرده میر محمد بر غازی شاه شمس
غالب آمد غازی شاه فیل خود را پناه ساخته هر چند میر مذکور آلات حرب و ضرب بسیار بکار برد غازی شاه
آزار وجودی ندید حبیب چک از عقب بر روی فیل تند حملهای بسیار کرده لاچار اسپ را بدریا انداخت
فیل غازیخان تعاقب او نموده حمله کرد و اسپ را در چاه بند شد فیل برگشت و خرطوم را رها کرد چون ساحل
نداشت بدندان خرطوم را چنان گزید که فیل باز گریخت چون اجلش در رسیده بود اسپش منقلب شد فیل از
عقب آمد در بزه و بره نمود تا که بیکسان شد غازیخان ازین رزمگاه ظفر یافته و لشکر شکست بعد از چندی تباکی
جنس خودش کومک از هند و کوهستان آورده تجدید هنگامه برپا کردند غازی شاه ازین امر از پا برفته
بحالته تهیه کرده با لشکر خود غنیم را تا سیر چه پر استقبال نمود بطالعه و دنبال کرد که راهی جز هست مقرر این تهدید
حکم فرمود که هر که سر مغل آورد یک اشرفی از من بردارد و قریب پنج و شش هزار مردم روان شده با مغلان
جنگ نمودند تا تائید غیبی مغل را قسمی مغلوب ساختند که دمی از آن سرهای آنها را از دو شاه می آوردند
زیاده از حد و انعام میرسید اینست نوبت به جنگ سپاهان نیاد بیت سر بگیر گردن ازان امرت کشید
گردنکش + بر آستان تو دانیک کشان آورد + آخر بواسطهٔ قضیه که در عیدگاه واقع شده و کمیت
کمال عدالت غازی شاه که یکی از نوکران حیدرخان پسر شمس عنائی چندان هنگامه برداشته بشنوید و ز
رسانیده بود که خبر بغازی شاه در رسید حکم قتل داد فرموده حیدرخان آزار کشیده ترک ملازمت یار
کرده محمد ملک خالوی خود را که یغتی هشت کرده بیجان گشت و خود هم سوار شد با درشش قسم داده باز گرفت
غازیشاه بعد در جنب امید یعقوب آمده پسر خود را در راه عیدگاه بدار کشید هرگاه وازان راه بعیدگاه
می آید چشم ازان نمی پوشید لیکن بحکم اولاد تا اکباد تا جگرش پاره پاره شد در بستر مرض صعب افتاد
نه سال و دو ماه حکم کرد چون از حیات خود مایوس گردیده برادر خود را حسین شاه نام سریر

سلطنت و دولت و مملکت سپرد درین عهد حضرت سید کمال که از سادات عمده صحیح النسب بود در
موضع زوکره که از توابع پرگنه بهاگست بتقضای خود یا بشربت سموم رحلت فرمود حضرت سید حمید رینه را
که بتهمت علاقه خویشان مادری پرگنه یا نکل مدفون گردید طبقه رینه بودند غازیخان شهید کرد در موضع یا نجویره
حسین شاه بعد فوت برادر مادری خود باستقلال سلطنت کشمیر یافت خسرو عادل تاریخ جلوس است او
دلجسان و رعیت پروری مایل شد و امور سلطنت را بتدبیر و مشاوره ملک محمد ناجی المعروف بچی ملک
که جد ملکان چادوره است مفوض می داشت و جاری مینمود اما یکبارگی براه ترویج مذهب تشیع و بهم عنان عزیمت
راسجانب تعصب و تقید مذهب بر تافت و مردم شیعه را بسیار پیش آورد اما با وجود غلبه اهل تشیع خدمات
شرعیه را اهل سنت و جماعت کارفرما بودند درانوقت قاضی حبیب الله قاضی شهر خطیب مسجد جامع بود امر عجیب
و واقعه غریبی بسلوح نمود اجمال قصه اینست که در زمان حسین شاه بر قاضی حبیب الله بعد نماز جمعه یکی ادبی
جرأت کرده دستار قاضی را از سرش فرود آورد مردم از تحریکت نفرین به حسین شاه کردند ظاهرا به حکم قاضی
یوسف مزبور را مردم کشتند حسین شاه در محبس عدالت از دو مفتی بزرگوار یکی مولانا شمس الدین التماسی
دوم خدمت مولانا فیروز معروف بملا چی ولد بابو بونی کنائی ملا شیپوری که از اولاد حضرت بابا عثمان کنائی
بود فتوی خواست که هر که ناحق بر قتل کسی حکم کند او را شرعا چه میرسد ایشان خالی ذهن نوشته دادند
چون او به کردن حکم کننده است وارثان یوسف مذکور همان نوشته را حجت کرده دعوی نمودند که یوسف
مستور بیرون مسجد شمشیر بازی میکرد بخطا شمشیر او بر دست قاضی رسید و دستارش بر زمین افتاد
بهمین خطا بامر قاضی و فتوای مفتیان او را ناحق کشتند بهمین دعوی حسین شاه هر دو مفتی بی
گناه را بشهادت رسانید آخر در سحب اتفاق مردم شهر بتقریب روز معهودی که اجتماع عامه بود بسیر تالاب رفته
بودند و شهر خالی بود حسین شاه زود هنگامه عوام نداشته عرصه را خالی دیده هر دو بزرگوار را شهید
ساخت آغاز فتنه مذهبی و نزاع شیعه و سنی منجر به فتنه و فساد شد و کینه و عداوت بنیاد بهم رسانید
میرزا مقیم برعایت تشیع دختر حسین شاه برای اکبر پادشاه گرفته روانه هندوستان شد حسین شاه
بجهت نفرین مردم توحش بهم رسانیده از افعال خود نادم گردید راه ملک داری و احسان پیش گرفت
و سعی تدارک افعال گذشته داشت علمای حال در ایام سلطنت ایام عمر را باعتقاد خود مقسوم نموده
هفت روز با هفت طائفه صحبت میداشت جمعه با علما و اهل اسلام شنبه با برهمنان و پنڈتان
یکشنبه با مشایخ و فقرا دوشنبه با قاضی و مفتیان سه شنبه بسیر و شکار چهار شنبه با سپاه
و تیراندازان و پنجشنبه با مردم اهل نشاط و مردم محل و انعام هر کدام از خزائن نقدی و جنسی معین مقرر

حسین شاه

کرده بود با وجود اشتغال سلطنت گاهی شعر نیز میگفت و این شعر از دست بلیت تمایل کرده تیغ
و دسته خنجر یار می آید ، ولا چنین کاری کن که جان در کار می آید ، و این هم از دست بلیت آن ترک آل
یوسف سوار سمند شد ، یاران حذر کنید که آتش بلند شد ، از جمله وقایعی که در آن وقت روداد اینست که
شاه روزی بشکار تالاب نار رفته و ملک محمد ناجی را بکاری فرستاده بود خان زمان و بهادر خان
هر دو بلیاقت و شجاعت در خدمت شاه اعتباری تمام داشتند و درکمین ملک بودند آخر وقت یافته بر ملک
ریختند یکی از جماعت ایشان اتفاقاً رسیده ملک را از کشتن باز داشت همان روز به حکم شاه خان زمان
و بهادر خان مذکور را کشتند و خون شد تاریخ این واقعه است و در آن اثنا ابراهیم خان پسر شاه بعلت آبله مرد
و این معنی سبب عرض مرض شد برادر خورد علیخان نام را جانشین خود ساخت و مملکت و حکومت مفوض
بدو گردید خود در موضع زینه پور که در طراوت و نضارت گویا دار السرور بود رفته چندی بسیار گذران کرده جان
بخدای خود سپرد در نهصد و هفتاد و هفت علیشاه در تاریخ نهصد و هفتاد و هشت بر سریر سلطنت نشست
و حسن خان برادر خود را که هنگامه برپا کرده و خود را لایق و خائن قرار داده متقاعد امر حکومت شد و بود از
سلطنت معزول ساخته در قلعه زینه پور محبوس داشت بعد سه ماه حسن خان وفات یافت علیشاه عاقبت
سعی در عدل و احسان و رعیت پروری نمود و اکثر اهل شهر را راضی داشت و در آن اثنا از نسل سلاطین حاجی
حیدر خان و سلیم خان پسران نازک شاه با جمعی از امرای هندوستان آمده بجنگ علیشاه استادند
گوهر خان و محمد خان رای دستگیر ساختن سلیم شاه وغیره مقرر شده لهذا محمد خان چون چالاک تر از گوهر
خان بود یکی از این شاهزاده بقید آورد علیشاه ظفر یافت رای تسخیر کشتوار فوج کرده برآمد چون
راجه بهادر سنگ راجه کشتوار باری خود را است دید خواهر خود شنکر دیو نام را برای یعقوب خان نبیره علیشاه
مقرر کرد و طرح صلح پیش انداخت سال بسال باج بر خود مقرر کرد بار دوم باز راجه سرکشی کرده اسمعیل گنائی
و حیدر چک را فرستاد راجه بهادر سنگ ناچار لا علاجی برادر خود نارائن سنگ را پیش علیشاه فرستاد
عفو جرائم خود درخواست فتح خاتون نام زنی که مطلوبه علیشاه بود نیز فرستاد پادشاه بعقد نکاح خود آورد
و تعمیر باغ سید علی موفق شد از جمله وقایعی که بظهور آمد اینست قاضی صدر الدین و مولانا عشقی
سفیران جلال الدین اکبر پادشاه بطریق رسالت نزد علیشاه آمده دختر برادرش را بجهت سلطان
سلیم خواستگاری نمودند علیشاه رسم تواضع و نیازمندی سکه و خطبه بنام اکبر پادشاه جاری کرده
و همراه با دختر و هدایا و تحف سایر راه هندوستان فرمود رسولان که در حقیقت جاسوسان بودند راه
و رسم کشمیر را دیده بعرض اکبر پادشاه رسانیدند دیگر سانحه عظیم که در آن وقت روداد اینست که در قصبه

رب المتعال در وقت تحتن شالی جپان برف بے وقت بارید که کسے از قد ما نشان آن نداد و قحط عظیم در ولایت کشمیر افتاد بمرتبه که گوشت آدم را حلال داشتند مردم قحط زده را بے تحاشی میخوردند بعینه نحوط تا حاکیه خلق از فرط بے قوتی چون شمع جسم خود را سوختی بر آتش دیگر بکاره پادشاه خزائن معموره خود به محتاجان صرف نموده غم و غصه تمام مردم شهر پادشاه افزود دو سال بدین منوال گذشت سال سوم در اثنای راه زینه جپک مجذوب معروف بزیتی شاه که از قبیله چکان بود و نظر جناب حضرت مخدوم شیخ حمزه قدس سره بحال افتاده و ذکرش مے آید بشاه ملاقی شد پرسید که این امر تا چند میباشد گفت تا تو زنده بعد از آن محصول ربیع اند کے آباد شده و سال چهارم مردم از عسرت بر آمدند اگر چه شاه را فرح و شادی بسیار رو بداد لیکن از حرف مجذوب هراسان بود در مسجد جامع به حضور علما و صلحا تا ئب شده آخر روزی در عیدگاه به چوگان بازی مشغول بود در وقت کج شدن خلل برده خود یافت و زود چوگان از دست داد گوی زندگانی فراموش نموده بسرعت هرچه تمامتر خانه شد چون محاذی آستانه قدوة المشائخ حضرت بابا بلبل رسید ابدال چک را در شاه بر خلاف عادت جدا شده بخانه رفت و منتظر خبر برادر با دشاه پسر خود یوسف شاه را بر تخت نشاندند و در گذشت در سنه نهصد هشتاد و شش این واقعه بظهور آمد یوسف شاه بن علیشاه در ست و ثمانین و تسعمائة بر تخت نشست مائل نوش و عشرت بود اکثر اوقات را صرف بزم نشاط و انبساط می نمود طبع موزون داشت به فارسی و کشمیری شعر میگفت این شعر از وست بیت لیلی جنازه را بر مجنون بخود نزانند + زور کمند جذبه معجز نمای اوست + بالجمله بخبر جلوس یوسف شاه ابدال خان مغموم شد در فکر دور و دراز افتاد و یا نش بحرب و جنگ دلالت نمودند افواج او برویرانی طیاطیار شده بد ابدال خان حرف کسی نشنید و گفت جان من و جان علیشاه یکی بود و ابدان جدا آخر من پیش از برادر بقیبر خود هم دا آمد مصحوب جبا نگیر لون پیغام بنجو برست یوسف شاه فرستاد که اگر عهدی در میان آید برای تجهیز برادر بر سم یوسف شاه عهد نامه بست با خلیل مرشد شیعه و سید مبرکه خان و محمد خان بابدال خان رسانده پیکان برایان مرکد نموده که اگر ابدال خان برای تکفین و تدفین برادر خود بیاید از جانب یوسف شاه هرا [illegible] ابدال خان بهر منه ار المهاسے یوسف شاه در خصت کرد خواست که [illegible] امر تدفین علیشاه را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] یوسف شاه [illegible] [illegible]
[illegible] افتاده [illegible] ابدال خان سوار شده [illegible] خبر ابدال [illegible]
[illegible]

سید مبارک خان را با فوجی از متعینه او دید با وجود چنین زخم همچون فیل مست حمله بر آن فوج آورده خلل در
لشکر خود انداخت و مقابل شده نیزه بر سید مبارک خان زد چون سخت بند شده بود سید نیزه کشید
و دران اثنا ابدال خان از اسپ بر زمین افتاده جان داد قاضی موسی شهید آمده ابدال خان را از رزمگاه برداشته
بها زور دفن کرد یوسف شاه از راه مصیبت شادی خندان گریان تربت پدر در مقبره جد خود رسانیده
سکه و خطبه بنام خود حکم فرمود لیکن توفیق سلوک در روش مملکت رانی نیافته اوقات را با زنان و قوالان بسر
می برد و حیدر چک و علیخان و لوہر چک و شمسی چک کرپاداره با یکدیگر عهد بسته و سید مبارک را موافق
نموده و یک خانه بابا خلیل از نوکدل گذشته با سپهگر در افتادند قریب سه صد کس از جانبین کشته شدند
اکثر اولاد و نخبی ملک چادوره که به ملک محمد ناجی مشهور است درین واقعه بقتل رسیدند یوسف شاه که در زالد
گر بود تاج و تخت و چتر شاهی بدست ملک محمد ناجی بسید مبارک خان فرستاد خود به جانب هندوستان
روی نهاد و ملک محمد ناجی از زخم سپران بدر داده بود و دق گرفته بعد از چهل روز درگذشت سید مبارک خان
در تاریخ نهصد و هشتاد و هفت لوای حکومت کشمیر افراخت و بر تخت یوسف شاه نشست مدت
حکومتش دو هشت ماه و پانزده روز بود چون سید مبارک خان نیز بد سلوکی و ناهمواری پیشه گرفت بار
یوسف شاه که در کوهستان کدرکین بود لشکر چک و حیدر چک و شمسی چک کویه وار و دراثنای آنها
کنکاش مخالفت و منازعت سید مبارک خان را مستحکم نموده و کس بطلب یوسف شاه فرستادند مشورت
یوسف شاه بیامده که حیدر چک و لوہر چک پلها را شهر را بریده در زالدگر اسباب حرب مهیا کرده و لوہر چک را
بر تخت نشانده اند سید مبارک خان از بسکه زیر دست چکان بود و در عهد و قرار مخالفت یوسف شاه
هم بناچاری و بی اختیاری آمده بود دست بحرب نانموده تخت و تاج و چتر شاهی و پیشش گوهر چک بدست
بابا خلیل فرستاد و خود بخانه بابا خلیل آمد در تاریخ نهصد و هشتاد و هفت گوهر شاه که از بنی اعمام یوسف
شاه بود لوای دولت برافراخت و کوس حکومت بنواخت یوسف شاه بر کشمیریان اعتماد نا کرده بجناب
جلال الدین محمد اکبر بادشاه التجا آورد چون بملازمت رسید بعنایت و نوازش شاهانه معزز و ممتاز
گردید مدت حکومت لوہر چک یکسال بود عدل و احسان در رعیت پروری بنوعی کرد که یاد از عدل نوشیروان
میداد ارزانی غله به حدی شد که یک خروار که دو نیم من شاهجهانی است به یک فلوس می فروختند و سکنه
شهر مرفه الحال و فارغ البال ایام جمعیت خود بسر میبردند و لهرسند که سنبور متعارف این شهر است در عهد
او بود و سیمینه نان کلاسے بچند کوری میفروختند محمد بهت وزیر یوسف شاه در بهلول پور به بکهر از سوار
و پیاده گرفته انتظار یوسف شاه میبرد چون بعد از یک سال یوسف شاه برگشته بلاهور رسید وزیر

ملازمت نمود و یوسف شاه بنابر پریشانی احوال لاعلاج شده از تجار لاهور مبلغی قرض گرفته مقدار نهصد و
هشتصد سوار و پیاده سرانجام کرده متوجه کشمیر شد و احکام بنام مردم پرگنه جات کشمیر نوشته که بکمک بادشاه
چندین هزار سوار و پیاده گرفته آمده ام هر که باطاعت و انقیاد پیش نیاید سزا میرسد مردم پرگنه جات نوشته او را
بخاطر راه نداده و پروای نکرده راهها را مسدود ساخته منتظر بودند یوسف شاه از راه بهلول پور به جمعیت تمام
در نیر رسید از انجا روانه بکشمیر شده یوسف شاه را از جانب گوهر شاه راو دو هزار سوار و پیاده در نوشهره حاضر بود با آوازه ۱
یوسف شاه در هراس افتاده متقابل ناشده بکشمیر آمد و نامردی بکار برده و سبب هزیمت گوهر شاه شد چون راجه
بهادر راجه راجوری دید که یوسف شاه اراده کارروی بکشمیر گذاشت آمده اطاعت یوسف شاه نمود و با مردم خود هراول
فوج یوسف شاه شده مورد عنایات شاهانه گردید چون یوسف شاه بهیره پور رسید یوسف شاه نازک نکور
زمینی ارا با جمعی از راه سد و فرستاد از انجا یوسف خان ملحق به لشکر یوسف شاه شده این امر سبب سستی گوهر شاه
گردید از راه حیره ماریل سوپور را خراب ساخته به کامراج رسید حیدر چک که در بهیره پور بود به شهر آمده با گوهر شاه یکی
شده ده دوازده هزار سوار و قریب بیست و پنج هزار پیاده بسوی سوپور روانه ساختند یوسف شاه خود متقابل شدن
مصلحت ندانسته در فکر فرار به هند یا پکهلی یا به پونچ بود و درین ضمن بابا خلیل همراه دسته پیغام به یوسف شاه
از گوهر شاه آورد که خود را برباد ندهد که رایگان کشته خواهد شد طرفی بیرون سوپور را اختیار کند در جاگیر خود بگیرد
و دست از پادشاهی کوتاه سازد یوسف شاه حرف بابا خلیل قبول نکرده بامید کم من فئة قلیلة غلبت
فئة کثیرة باذن الله شبا شب از کامت و لنگر گذشتند و سه هزار کس گوهر شاه که بر سر سبیت بودند
هر همه دست و پای گم کردند چون تمام سپاهان یوسف شاه از آب گذشته بودند ابدال بسبب که از دلاوران
گوهر شاه بود متقابل شده از طرف ملک حسن رو بدو شده بر روی یکدیگر زخمهای کاری رسانیده آخر هزیمت
نصیب ابدال خان شده گوهر شاه شکست یافته گریخت یوسف شاه گرفت دوم طبل شاهی نواخته متوجه
سری نگر که پای تخت بود شده چون بموضع باره تت رسید گوهر شاه از هر سو پرسان راه او بود
تا بموضع برتنه رسید افواج افواج مردم شهر و گروه گروه سکنه سری نگر از صغیر و کبیر و پیر و برنا بخوشی
و خرمی باستقبال می آیند ملا محمد امین مستغنی قبل ازین فال از کتاب حافظ لسان الغیب کشاده
بود این بیت آمد مصراع یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور انواع انعام و اصناف اکرام در خور
حال هر کس مبذول داشت و از مخالفان هر کرا دستگیر و اسیر آوردند از خون او درگذشته خلاص
نمود مدت بعرض رسانیدند که گوهر شاه در خانه قاضی موسی خزیده است یوسف شاه رعایت تربیت
کرده خواجه ملک خواجه سرا از برای تجسس شاه هر چند تفحص نمود مدعا نیافت بزنجیر پیش آمده معلوم شد که

کسی بعد از او در قاسی حسن پشت نشان بچهره تنک و تاریک ۲ دو از انجا بکشید بحکم شاه چشمانش را میل کشیدند
بیت قوة الظهر پشت او شکست - قرة العین کرد چشمش کور فاعتبروا یا اولی الابصار امرا و نوکران
را از هر جا که می یافتند دستگیر نموده می آوردند بعضی را میل کشیدن حکم شد بعضی را اخراج حیدر چک چندی
در تبت و چندی در کشتوار گاهی لشکر را قزاقانه دست برروی کرده میرفت آخر عاجز آمده رجوع براجه مان
سنگ حاکم لاهور آورده سیر و نوشهره بجاگیر مقرر نمود آنجا میبود یوسف شاه برخلاف گذشته حیدر
بقوالان و مطربان بسیر پرداخت تا آنکه از طرف جلال الدین محمد اکبر بادشاه میرزا طاهر با جمعی از مردم پادشاهی
بطریق ایلچی گری آمده فرمانی بنام یوسف شاه آورد بمضمون فرمان اینکه از آن باز که رفته در شهر خود آسوده
احوال خویش بعرض نرسانیدی و خود هم نیامدی اکنون برخلاف گذشته روی طاعت باین جانب بیاید والا
تو دانی ازین سبب هراس عظیم بیوسف شاه روی آورد مردم مدبره دانسته اند که اکبر شاه قصد تسخیر این ولایت دارد
یوسف شاه بمیل شده قصد فرستادن میرزا حیدر پسر کهتر خود با پیشکش شگین نمود هر چند وزرا و امرا مانع آن
چیز نا آمده بودند قبول خاطر نیفتاد چون تحائف کشمیر از نظر جلال الدین محمد اکبر بادشاه گذشته بیشتر
شائق این ولایت گردید و بعد یکسال پسرش را باز فرستاده عذر قبول نیفتاده بحکم آستان بوسی صادر
شده ازین خبر وحشت اثر بیش از بیش دست و پا گم کرده وسواس و تشویش بخاطر راه یافت باز در مقام
عذر آمده پیشکش سابق چند چیز افزوده پسر کلان خود یعقوب شاه را بحضور فرستاد ازین امر مردم شهر
بسیار غمگین شدند مردم سابق خبر داده بودند که وقت حکیان کشمیر از دست میرود یعقوب شاه دو
سال در پای تخت اکبر شاه بود کسی اقبال نمود روزی جلال الدین اکبر شاه بخاصان خود بحضور یعقوب شاه
گفت که یوسف خان از درگاه ما سرافراز شده و بعشرت میگذراند فرمان ما مکرر رفته اول پسر کهتر مرتبه دوم
فرزند اکبر خود فرستاد خود از خانه عیش و عشرت پای بیرون نگذاشته اراده قدم بوسی نمود حکیم علی
را حکم شد که تا رسیدن لشکر اینجانب لاهور یوسف خان را از کشمیر آورده با آستان بوسی مشرف سازد
عذر و حیله مسلم ندارد چون این خبر یعقوب خان بلا واسطه شنید به پدر خود نوشت یوسف شاه با وزرا
مشوره نمود از راه بیدلی گفت که اگر لشکر اکبر شاه بیاید آب و علف هم درین شهر نخواهد ماند بهتر آنست
که من بیرون روم ازین تقریر اهالی و موالی صغیر و کبیر بنا بر آمده بیوسف شاه ظاهر نمودند که از هنگامه ماد
زولچو تا الیوم هنوز آبادی شهر بخوبی نشده اکنون اگر بادشاه از شهر برآید ستمگران بیگانه درین
ملک در آمده باز روی بویرانی می آرند تا قیام قیامت بحال نخواهد آمد یوسف شاه بظاهر دلاسا
نموده اما بباطن میل رفتن داشت درین اثنا خبر رسید که پادشاه هند از لاهور بکابل متوجه شد

یعقوب روی گردان شده بکشمیر آمد بزودی هر چه تمامتر خود را از کوه کاجلی گذرانید و از بیم حیدر چک بهرد
نوشهره و متصرف شد و بود براه دیگر براجوری رسید و حکیم علی در نوشهره خوفناک شد حیدر چک دلاسا نموده
بکشمیر راهی ساخت یعقوب شاه پیش از حکیم بسری نگر رسید پدرش میخواست که محبوس نماید که چرا این حرکت
که موجب شورش مزاج اکبر پادشاه شد ارتکاب نمود شفیعان بالغ آمدند با رسالهم روی نگرفت تا حکیم بخانه
استقبال نموده به تعظیم تمام حویلی سید علی جا داده تا دو ماه انواع اعزاز و تکریم بجای آورد و گفت که همراه شما
یعقوب خان از دست بسته میاید هم حکیم از اصل کار واقف شده عرضداشت نمود یوسف خان با سپاهیان جلای
دارد آوردن او ممکن نیست پادشاه بمضمون عرضداشت واقف شده بهگوان داس راجه را با پنجاه هزار سوار و
پیاده از راه باره موله فرستاد این خبر بسمع یوسف شاه رسانیده اند حکیم را رخصت کرده متوجه علاج
شد و قصد پای بوسی نمود مردم کشمیر علما و فضلا خاص و عام آمده باز التجا نمودند و بعرض یوسف شاه رسانیدند
که مغل راه ندهیم تا همه بار کشته بروند از خرابی زر و لجو متوجه جلد و پدر شما خلاصی یافتیم بدوی آبادی ندیدیم کنون
باز ویران ساختن از انصاف دور است صلاح کار نیست که در کوهستان رفته استقامت کرده عنان
لشکر مغل خواهیم گردانید درین اثنا خبر رسید که در تپه درنگ لشکر مغل رسید و از وجن و کهاوره گذشت یوسف
شاه بهانه شکار رفته در باره موله نشست و لشکر خود را سه طائفه قرار داد یوسف خان و شمسی چک کوپه واره و
حسن ملک چادوره هراول و علم شیر خان ماکری و غیره هم در هنداول شده یعقوب شاه با امرا و سرداران دیگر از یک
جانب متوجه گردیده روی به محاربه مغل نهادند جنگها شد که رستم داستان رشک از آن میبرد اگر گیو و پشن
هم حاضر می بودند از دار و گیر از حیرت و غیرت خون میخورد مثنوی چنان خون روان شد ز
دشت نبرد + که چون سیل رفته ز جا پای مرد + چکاچاک شمشیر برنده فرق + زمین را به دریای خون کرده
غرق + سنان آتش کین برافروخته + پر مرغ را در هوا سوخته + با وجود ایام سرما و گرانی غله نوعی
جلادت مستحکم کردند که لشکر مغلیه در جنوب تپه با وجود آن کثرت عبرت گرفتند و گیرانی در لشکر مغل و کشمیر
بجای رسید که مثل آن در کشمیر کم یاد داده باشد میگویند که یک سیر برنج بده روپیه رسید و شکم اسپان
و شتران پاره کرده آب میخوردند مولانا احمد در آن واقعه حسب حال گفته است نظم گر نظر بر لال می کردند +
لب ناتی خیال میکردند + گردن خود دراز می کردند + دهن آز باز می کردند + باز خبر باکبر شاه رسید
قاصد یوسف شاه که در ضمن نامه و پیغام داشت فرستاد اتفاقا این هر دو ایلچی همراه یعقوب شاه
افتاد میخواست حکم بقتل فرماید از قاعده دور دید بخدمت پدر فرستاد ازین سبب مردم کلها جیله و نا
امید گردانده یوسف شاه به فکر شاه با وجود آنکه پانزده هزار سوار جمعیت و پنج هزار پیاده و هفت هزار

سد و پیچی طیار نموده بود دلتنگ گشته علاج تیغ لشکر مغل کرد و بعد ظهور این سانحه یعقوب شاه باتفاق بابا طالب
اصفهانی که پیر یعقوب شاه و مرد مدبر بود از جا رفته بر صف قتال قائم مانده نوعی تا فیه لشکر مغل تنگ
کرد که از جان به تنگ آمدند شکمهای فیل و اسپ پاره نموده جای نشستن خود میکردند و بجای غله گوشت اسپ
ستور مے خوردند راجه مذکور لاعلاج شده طرح صلح با یعقوب شاه انداخته روی بگریز نهاده و طبل بازگشت نواخت
و چون بیگلی سید یوسف شاه را محبوس ساخته در پیشگاه خلافت اکبرشاه رسانید در تاریخ نهصد و نود و چهار
یعقوب شاه با فتح و نصرت بتصرف و استقرار پایه تخت کشمیر یافت و تاج حکومت بر سر نهاد و سکه و خطبه بنام
خود جاری ساخت تا مدت یکسال و رسته شاه حکومت کرد لیکن اوضاع ناپسندیده و اخلاق حمیده نداشت و پیش
او حرف کسی اثر نبود از بسکه حدیث شریعت مرتبت کمالات منزلت قاضی موسی شهید بدل خانه البطون خود
دفن کرد و از یوسف شاه نیز رسیده بود تا نیکو هر شاه را در خانه ایشان یافتند و حالانکه قاضی خبری نداشت
بقصد انتقام با قاضی بحث مذهب در میان آورده و خلاف رای ارکان دولت خود نمود با وجودیکه مذهب اهل
تشیع تقیه است از راه غرور و علانیه با قاضی سب بے ادبی نمود و مخلصان قاضی هر همه خصوصا شمسی چک کوه
واری و ملک حسین چادر و علم شیرخان ماکری و سلطان وار و غیرهم سرداران که بر سر حشمه اید ملک یعقوب شاه
رفته بودند از آنجا راه کوهستان گرفته در سیره پور نزول فرمودند و بر یعقوب شاه ملامت مینمودند که چون
اکبرشاهی را بغضب آورده مردم شهر را تاراجی داشت اکنون حرف مذهب با قاضی شهر در میان می آرد معهذا
قاضی نرم و گرم سخن بسته مید اشت و یعقوب شاه برخلاف آن پیش مے آمد جماعه مذکور قصد بیند و ستار
کرده بودند و ملک حسین با نهر رفتن هند آمده مقرر کردند که زود در فتنه سری نگر خواهیم گرفت و تا یعقوب شاه
بر سد تخت بدست خواهیم آورد یعقوب شاه در موضع نون پاک بود که این خبر وحشت اثر بشنود و محمد بهت را از
حبس خانه برآورده مشوره پرسید گفت لشکر زود بشهر برسد که سری نگر را بگیرد شاه خود را زود به تمام سری نگر
رسانید در نوبته که جای سکونتش بود فرود کش نموده شمسی چک غیره جانب غرب آمده بودند ملها را ویران
ساخته مستعد جنگ استادند تا هفت شبانه روز مقابله و مقاتله بود آخر با خلیل و سید حسن حبیب بیلے که پسر
از پیران یعقوب شاه بودند در میان آمده طرح صلح انداختند قرار دادند که از سوپور معه کامراج تعلق به شمسی
چک و غیره باشد باقی یعقوب شاه مسلم دارند برین قرار از سری نگر برآمده بسوی سوپور رفتند و مردم این دو
شیخ اهل تشیع را که هر مرتبه باعث نفاق و فتنه مے شدند میخواستند که بکشند ملک حسین چادر و مانع آمده
کسان خود را همراه داده هر دو را بشهر فرستاد چون هر دو پیر سرگذشت خود بشاه نوجوان بیان کردند
یعقوب شاه بغضب لشکر انبوه تعین نمود شمس چک غیره از راه طمع سری نگر باز بشهر آمده زیر دست شده اند

بازیعقوب شاه با قاضی حرف مذهب درمیان آورده علانیهٔ ترویج تشیع نمود ملا عینی را متصدی
این کار قرار داده و بخطاب تبرا خوانی رسوای ازل و ابد ساخته تکلیف نمود که فقرهٔ علی ولی الله او داخل
اذان سازند هرچند در صدق این قول کسی را خلاف نیست و جناب مرتضوی شاه ولایت اند چون اهل
تشیع این عبارت را بهانهٔ ترویج مذهب خود و دلیلهای نامشروع کرده اند و مکتفی بر همین قدر نیستند
و رفته رفته منجر به جراتهای دیگر می شود و راه جرات آنها مفتوح میگردد قاضی صاحب از صلابت شاه نترسید
و راضی بر خلاف سنت نگردید یعقوب بدبخت با وجود منع امرا و فضلا قاضی را بر تخت شهادت نشاند
و بسعادت و نیکنامی دینی و دنیا رساند میگویند که لاشهٔ مبارک حضرت قاضی را بردم فیل بسته در شهر
میگردانیدند چون بدر خانهٔ ایشان رسید والدهٔ ایشان برآمده معجر خود را بطریق نثار برگرد لاشه
گردانید شکر الهی بجا آورد که در راه حق شهید شد همان روز که واقعه خدمت قاضی شهید رو داد چنان رعد
و برق پیدا شد که اکثر مردم از ترس آن بیجان شده اند خصوصا علی دار وزیر پادشاه مه سه چهار کس
مرد و زن در خانهٔ یعقوب شاه از آتش برق سوختند خدمت قاضی موسی از اولاد قاضی میر علی است
و بفنون کمالات علمی و عملی آراسته ابا عن جد از عهد قاضی ابراهیم قضای کشمیر تعلق بخاندان
ایشان داشت و در احفاد ایشان هم پروردگار برکات علمی و مالی و عرضی باقی گذاشت بالجمله بعد
شهادت قاضی مردم شهر از یعقوب شاه متنفر شدند و دلهای خلائق ازو برگشت و بزرگان
اکثری ازین شهر حرکت کردند حضرت بابا داود خاکی بقصد زیارت پیران خود به ملتان رفته
حضرت جامع الکمالات شیخ یعقوب صرفی با جمعی دیگر از اکابر و روسا و فقرا محرک اکبر پادشاه
شدند و بشارت تصرف و تسخیر کشمیر با ولیای دولت پادشاه دادند و عهد و قرار بمیان آوردند
از جمله مواثیق و عهود که بزرگان مقرر نمودند این امور هم بود که در مقدمهٔ مذهب غله [illegible] از جانب حکام
نباید و داد و غلام از مردم کشمیر معمول نباشد و مردم کشمیر را از تکالیف مرفه دارند و در امور ملکی قوت و
اقتدار هم بآنها بدهند و غیر ذلک عهود بسیاری بمیان آوردند بعد تقریر این و پیمان بندگان
اکبر پادشاه به جزم عزم متوجه به تسخیر کشمیر شدند و کسان را تعیین نموده چنانچه در اوراق آینده مشروح
میشود و این ملا عینی مذکور از فضلا و شعرای عهد بود و چون بی صرفه گوی مذهب اهل تشیع است
نسبت بعارف نامی حضرت مولانا عبدالرحمن جامی نیز بی ادبی کرده **بیت** حریفان بادها خوردند
و رفتند + تهی خمخانه ها کردند و رفتند + جواب ملا عینی **بیت** هنوز آن ابر رحمت در فشانست +
می و میخانه با مهر و نشانست + درین دیر مسدس خم تهی نیست + تهی گفتن بغیر از ابلهی نیست +

حاملکین الہ بمحبت کہ مستغنای ازین خود مخالف به تبرخوانی شده است شنیده‌ام که مراد حضرت مولانا القضاة
مجلس بر بعض انبیاء و ائمه اهلبیت و صحابه کرام است که ظهور مثل آن درین زمان صورت ندارد اگر بنظر انصاف دیده
شود در هر طائفه چه از اهل عرفان و اهل علم و سخن و امثال تفاوت در فیضان شده است لاحقین البته مثل سابقین
نیستند حـ درین هرج و مرج خوف در حال از جناب اکبر بادشاه محمد قاسم خان میر بحر با تعداد سی هزار
سوار از راه راجوری پیدا شده از امرای کشمیر تا حیدر چک ولد یوسف چک و جمعی دیگر از بزرگان و مشایخ خصوصا
جناب جامع الکمالات مظهر آیات بینات قدوة الواصلین حضرت ایشان شیخ یعقوب صرفی قدس سره
ولد خواجه حسن کنائی که از حرمین محترمین مراجعت فرموده بودند همراه شده تا رسیدن منزل یعقوب را خبر شده
بعد از استماع آن با لشکر بیکران متوجه هیره‌پور شده در راه از غایت تعصب مردم سپاه کشمیر پشت پا زده
روی به قاسم خان نهادند یعقوب چون بازی خویش برگشته دید فرار به کشتوار مصلحت دانسته چون
به پرگنه برنگ رسید غیر از معدودی بنام سپاه که فی الحقیقت حکم گاو و دم داشتند با او نماندند روز دیگر لشکر
هندوستان به هیره‌پور رسید و از آنجا خان مذکور حضرت شیخ صرفی و حجی تراجی را که از کارکنان عمده بود
همراه لشکر داده که پیش رفته سری نگر را بگیرند و احسن خان و شنگی جرار بود و شمسی کنائی از راه حماقت اتفاق
بهادر خان موی الیه بند کرده به خیال آنکه لشکر مغل با این خبر برگشته بر ود در هیره‌پور رسته حسین شاه ولد زینه شاه
بر تخت نشانیدند و از غنیم غافل ماندند حجی تراجی خوش وقت شده باز راه هیره‌پور گرفته منزل اول در موضع
یادر مانده روز دیگر به هیره‌پور رسید چون حسین خان را بادشاه ساخته بودند از دست او مشیت کار نبطر نیا
بعد از آن شمسی چک را بادشاهی برداشتند و این خبر به شهر رسید ظفر خان پسر کلان شمسی چک که از سنیان
متعصب صاحب داعیه ملکی بود بنابر تعصب دین و دولت مساجد بسیار آتش کشیده خانقاه حیدر بیک را که ساخته
دولت چک بود نیز میسوخت مدفن شمسی عراقی را مزبله ساخته شیعه‌ها را بسیار رنجانید درین اثنا خبر مردم
مغل که قریب هیره‌پور رسیدند رسید یعقوب خان که به کشتوار رفته بود در آنجا رفته بود و در آنجا آسایی نیافته
بار مراجعت نمودند در پرگنه برنگ جمعیت کرده باتفاق با آنکه یعقوب شاه متوجه بآن سمت شده آغاز محاربه نمودند
آخر عساکر اکبرشاهی غلبه کرده مردم کشمیر را متفرق ساخته داخل کشمیر شدند خبر مقدم تاریخ دخول قاسم خان
است یوسف خان ایبه خان و حسین خان و حسین ملک چاده و وغیره بمقدار هفت و هشت هزار سوار و
پیاده بتاراج رفته در موضع چندره کوت جمع شدند و شمسی چک و پسران سید مبارک و سید ابوالمعالی قریب سه
چهار هزار سوار و هشت هزار پیاده به سوپور رسیدند و مردم مغل بترس فتنه‌جویان قدم از شهر بیرون نه
گذاشتند تا آنکه یعقوب از چند روز کوت شجون بشهر سری نگر آورده اکثر خانهای معرب رویه سوخته تاراج نمود

کشمیر از ابتدای تسخیر سلاطین چغتائیه تیموریه گتی تا ذکر

وخانه قاسم خان را نیز سوختند مردم لشکر او باین حرکت ناملایم طمع شده اند که کسی از غنیم حالا مقابل نمیتواند
شد یعقوب شاه از راه ادبار ایام خود مردمی را که در هنگام محاربه در لشکر خودش رفاقت کرده بودند بقتل
رسانید از این جهت مردم بسیار از فوج او متوهم شده قدم بر فرار نهادند یعقوب شاه نیز پشت کلی روی داده حیدر چک
که در قید قاسم خان بود بقتل رسید و مردم مغل قوت یافته هر جا جمعی از دلاوران کشمیر میدیدند قتل عام
مینمودند و مردم بر شمسی چک ریختند تا مدتی شمسی چک پای قدیم کرده داد دلاوری داده بود مشهور است
که بیت به تیغ و بچوب و بسنگ و بمشت + ملک شمس چک شصت کس را بکشت + با وجود کثرت اعدا
خود را از جنگ آنها خلاص کرده رو بکرناو که از کوهستان کامراج بدستور قلعه جدا افتاده است نهاد
یعقوب شاه با امرا قرار بر فرار نموده بجانب کشتوار رفت نام و نشانی از او و از پدرش یوسف خان
در کشمیر نماند شعر بکیه بیشتر در وقت فرار سلطان یعقوب بیگ ترکمان ولد قرا یوسف ترکمان که از سلاطین
ایران بودند گفته‌اند راقم حروف را بنا بر اتفاق مناسبت اسمی درین وقت بخاطر آمده نوشت بیت
نه از یوسف نشان نی پدر نه از یعقوب آثاری + عزیزان یوسفا گم شد چه شد یعقوب آثاری +
مردم اکبرشاه بفراغت تمام در کشمیر گذرانیدند اثری از غنیم ظاهر نبود یعقوب شاه وقت بهار باز از کشتوار
آمده با جمعی بالای کوه الوربار اقامت گزید و شمسی چک از کرناو آمده بسوپور نشست دو ماه برین منوال
گذشت و یعقوب شاه در کهوده دن نزول و شمسی چک آمده بچیره‌دور فرود کش کرد تا طرفین بمحاربه افتاده جمع غفیری
کشته شدند یعقوب شاه بر سر کوه سلیمان و شمسی چک در قلعه ناگرنگر جا می گرفت مغلان که نفس شهر در تصرف
بود جمع شده دو فرقه کردند جماعت از راه موضع پاندرتهن و جماعه دیگر از راه دت کچی آمده به یعقوب شاه مقابل
شدند دلاوران طرفین کارزار با تهور و ثبات کرده جمعی کشته شدند نزدیک بود که مغل مغلوب شود ناگاه
در چشم لوزنگ خان که سردار فوج یعقوب شاه بود تیری از غیب رسید افتاد و جان داد لشکر کشمیر شکست یافت
قاسم خان با فتح و نصرت بشهر مراجعت نمود صبحی دیدند که خرگاه یعقوب شاه خاست متوهم شده پای در شهر
قائم کردند تا آنکه یعقوب شاه بشمسی چک نوشت و ملک حسن چادوره را فرستاده بر حرب دلیر کرد روز
دیگر یعقوب شاه نزد شمسی چک در هانجک آمده با لشکر او پیوست مغلان مقدار هفت هشت هزار سوار
بر هانجک رسیدند و صفوف محاربه راست کشیدند چون یعقوب شاه دید که مردم مغل غلبه آوردند پسران
سید مبارک و شمسی چک با پسران کمک فرستاد ساعتی چند خوب دلاوری نمودند تا باری یعقوب شاه
بازو درست نشد هر چند به یعقوب شاه پیغام استقامت کردند باز نتوانست مقابل نشد لیکن مدتی
شبخونی بر مردم مغل ایذای بی‌حالی و جابجا میرسانید مردم مغل بغیر کراهی با فتنه‌گری عیاری کردند مدتی

صحبت طرفین بهمین احوال گذشت تا آنکه کرت سوم حضرت جلال الدین محمد اکبر پادشاه رسید که لشکر منزل از شهر
نے تواند بر آمد اکبر پادشاه میرزا سید یوسف خان رضوی را با محمد بهت که وزیر پادشاه کشمیر سابق بود و بابا خلیل پسر لل
نستیم که برفاقت یوسف شاه بهندوستان رفته در اردوی اکبر شاه بود همراه داده با جمعیت و تجهیز ارسال داده روانه کشمیر
ساخت یعقوب باین خبر با امرای کنکاش نمود گفتند که لدجو چک برادر شمسی چک و بزرگ یوسفخان شود لیک
حسن گفت که لدجو چک با بابا خلیل متفق خواهد شد شمسی چک تقابل اینها یعقوب خان بر سر قاسم خان رود
یعقوب شاه این تدبیر پسندید و لوهر چک را فرستاد مردم اکبر پادشاه باتفاق بهرام نایک که رمیده از شاه بود
از راه بهرام کله از راه کنترل روی بکشمیر نهادند چون بهیره پور رسیدند رعب و هراس در لشکر چکان افتاده
از قلعه هانجیک بر آمده متفرق شدند امرای کشمیر باتباع بابا خلیل و محمد بهت میرزا یوسفخان را رسیدند و به
حضور میرفتند تا آنکه بسبب استماع اخبار مختلفه بذات خود بندگان جلال الدین اکبر پادشاه با عساکر نصرت
اثر حرکت را ضرور دانسته در ولایت کشمیر دلپذیر جنت نظیر در تاریخ نهصد و نود و هشت نزول فرمودند یعقوب شاه
لاعلاج شده خود را در لشکر ظفر اثر رسانیده کارسازی نمود گفتش ظل الهی بر سر بسته لعتبه بوسی سرفراز گردیده
صوبه متعلق بسلاطین چغتائیه گردید اکبر پادشاه خود هم اصلاح فرمودند و متصدیان دیگر نصب کرده
لیکن تا مدتها خروج چکان بود از هر سو سرفرازی سری بر نموده دران اثنا هنگامه میرزا یادگار بمیان آمد جناب
ولایت اکتساب قدوة العارفین شیخ بابا ولی قدس سره العالی متوجه شده رفع فساد فرمودند اجمال این قصه
بجای خود مرقوم میشود الغرض از هر گوشه کسی از چکان سر شورش بر میداشت و تشویش در مردم پادشاهی
می انداخت تا اواسط سلطنت نور الدین جهانگیر پادشاه سنه هزار و بیست و یک ملک بے خلل نمود بعد ازان
پادشاه باهتمام حکام و روسای کشمیر سعی و ترددی نموده از فساد باصلاح آوردند اگر اجمال این حکایت را
مراوراق آینده موقوف داشته بالفعل بتحریر احوال سادات و مشائخ و علما و شعرا که از زمان ظهور شهمیر راجه
و قبیله چکان تا ابتدای تسخیر سلاطین چغتائیه در کشمیر شرف حضور داشتند یا در آنوقت انتقال نمودند بقلم آید
مے شاید حضرت سید احمد کرمانی از کرمان آمده متوطن هندوستان بود چون بعضی ایشان کشمیر از
بنی اعمام خود منهزم شده طرف هند افتاد و سراغ خاندان سیادت و ولایت که مستجاب الدعوة بودند یافته
بعجز و زاری در خدمت آن عین بزرگواری شتافت بعد حصول سعادت قدمبوس عرض مطلب نمود جناب
حضرت سید محمد و قرار اجرای احکام شریعت و رفع آثار رفض و بدعت بشارت حصول مدعا او داد و بعد
انجام مطلبش بموجب التماس او خود هم عزیمت بجانب کشمیر نهاد و در پنجاب رسیده دید که هنوز آثار خلاف
ظاهر است تیری در شصت کرده و بر هوا انداخت در حال آن کاذب غدار جان خود را باخت و مقرر گردید

تیار یک ساخت بعد آن حضرت سید سکونت درین دیار اختیار فرمود و یکی از اعیان بنای خانقاهی و محله
عزدره بجهت خادمان نمود و والی ملک سه هزار خروار برای وظائف درگاه مقرر کرده بود چند روز صرف مطبخ
آمده چون در حلاوت باطنی تفاوت دید باختیار خود دست ازان کشید اکثر بزرگان عهد مثل حضرت مخدوم
شیخ حمزه قدس سره وغیره در خدمت سید بهره مند از صحبت و فوائد معنوی بودند چون رحلت نمود در مزار حضرت
شیخ بهاء الدین آسوده مرقد سعیدش محل فیض و فتوح است مولانا قاضی حبیب الله سید بود و
خود از ولایت توران آمده ظاهرا خوارزمی است و در کشمیر توطن نمود در عهد حسین خان چک اقضی القضاة
این شهر شد و تالیفات مفیده دارد از انجمله عقائد نصریه ملک نصرة الدین چک در اصول و فروع اهل سنت
و جماعت رساله جامعه بزبان فارسی تالیف کرده در بحث امامت و خلافت بسط بسیار دارد و نسب خود را
در رساله مذکوره بملک العلما هروی که مولانا محمد نام داشت میرساند و متصل دروازه مسجد در مزار سلطان
زین العابدین مدفون است ملا فیروز مفتی معروف به بچه کنای ولد بابا لونی کنائی معروف به
ملا ایلچی در جوانی سفر کرده و بحرین رسیده بعد مراجعت و درا و ثیدان تحصیل علوم نموده و با خضر علیه
السلام چهل روز بمقابله تفسیر و حدیث کرده و مخدوم الملک استاد اکبر پادشاه شاگرد او شده چون به
کشمیر که وطن اصلی بود معاودت نمود مفتی اعظم شد و اجرای احکام شرع به کمال دیانت مینمود و
ارادت معنویه در خدمت حضرت مخدوم شیخ حمزه داشت و تعلیم باطنی گرفته چنانچه بخدمت شیخ بابا
داود خاکی در ورد المریدین می نویسد مولوی فیروز از فیروزی تلقین او زود از نتاج نوز ذکر فرح فرشده
است در عهد حسین شاه از دست رفضه بشهادت فائز شده در دامان کوه ماران نزدیک دولاب صحن
مسجد سنگین ملا شاه مدفون شده هفتاد سال عمر داشت و از ظلم خود تاریخ عند الشهادت گفته و جناب
حضرت شیخ یعقوب صرفی در تاریخ او فرموده تاریخ از پی تاریخ آن در دین وحید + گفت شد از بهر او
ملا شهید + یکی از فرزندان او ملا عبد الوهاب دانشمند و صاحب تالیفات بود در معما و فنون و علوم
غریبه تالیف نموده بر حاشیه توفی و شرح مواقف و شرح شمسیه حواشی نوشته است ملا الماس
کنائی نام او ملا یوسف بود چون یکی از سلاطین او را خطاب بالماس ساخته شاگرد ملا فیروز بود و با
خضر مکرر ملاقات نموده و تحقیق بعض مشکلات علمیه کرده و مفتی بوده با ملا فیروز یکجا بدرجه شهادت رسیده
چنانچه قضیه شهادت هر دو بزرگوار در احوال حسین شاه بتقریب قضیه یوسف سندوم رقوم شد ملا
جوهر کنائی از نجبای این شهر بود اکثر عمر صرف تحصیل علم نموده شاگرد مدرس مدرسه سلطان قطب
الدین که متصل مسجد معروف کدل بر کنار شهر سهلی جوی ملا او اخر عمر راه حرمین محترمین گرفت

بعد ادای حج اسلام تحصیل سند اجازت حدیث از فحول واکابر علما و محدثین کہ معظمہ کرد و خدمت مولانا
علی قاری دریافت بلکہ بصحبت حضرت شیخ ابن حجر مکی ہم رسید و اجازت بسند معنعن حاصل ساخت چون
بکشمیر معاودت فرمود گوشۂ انزوا اختیار کرد و بعبادت و عزلت اشتغال نمود و بجہت قوت عیالی
کسب پشم پیشہ گرفت و بسیار بقناعت می گذرانید و توکل وانزوا را بدرجۂ اکمل رسانید و درس علوم
دینیہ ہم گفت در واقعۂ وبای عامہ در سال ہزار و بیست و شش رحلت فرمود رحمۃ اللہ علیہ رحمۃ واسعۃ
بعض اولاد و امجادش بکمالات صوری و معنوی فائز شدند مزار ایشان طرف شرقی مقبرہ حضرت آخوند
ملا حسین جنازہ بکمال بے تکلفی واقعست کنگی ریشی و میری ریشی و شیخ ریشی کہ ذکرش گذشتہ
بودند در ریاضت ہمتا نداشتند و در عہد خود بے نظیر بودند بعد وفات مرشد استقامت بر جادۂ
شریعت و سجادۂ طریقت نمودند خوب زیستند و خوب گذشتند سادات پارسائیہ چند تن از اکابر
ولایت کشمیر اند و مرحوم خود درین فرمودند اکثرے می گویند کہ سہ تن برادر بودند از اہل سیادت بعضے قائل
بسیادت نیستند و در کمال ورع و تقوی ایشان ہمہ متفق اللفظ اند زیر دامان کوہ ماران جانب
جنوب در جوار حضرت مخدوم شیخ حمزہ یکجا آسودہ اند نامہائے مبارک ایشان بدین تفصیل است

حضرت محبوب العالم مخدوم العرفا سلطان شیخ حمزہ

کشمیری قدس سرہ وطن آنجناب موضع تجر از پرگنہ کامراج است محض بذوق صلاح و راستی
بشہر رسیدہ در صغر سن میل خداپرستی و سلوک راہ حقیقت بہم رسانیدہ شب و روز بعبادت و ریاضت
و انواع وظائف طاعت کہ از صلحائے وقت استماع داشت می گذرانید اکثر تربیت از غیب و خواب
و معاملہ می یافت میتوان گفت کہ اویسی بود چون جناب حضرت سید جمال الدین بخاری قدس سرہ
درین شہر رسیدند باشارۂ غیبی در خدمت ایشان رفت بکمال عنایات و الطاف آنجناب مخصوص
شده شناہ آداب سلوک کما ہو حقہ بتقدیم رسانید و مبشر بہ بشارات عظیمہ شدند اندک زمانی بقوت
استعداد و کسب مدادطی اطوار سبعہ فرمود بعد مراجعت مرشد باجازت دادن آنحضرت باستقامت
تمام مسند نشین ورع و تقوی و ارشاد گردید مصدر حالات عجیبہ و کمالات غریبہ شد باوجود آن در
ریاضت و تقوی و تقید عبادات شاقہ رسوخ قدم داشت اکثر چار ضرب تمام شب بحبس نفس
مے کرد از بحبس نفس مبارکش تمام گداختہ بود ہرگز از حرارت درونی و درد و سوز باطنی آرام نداشت
شب و روز آہ و نالہ میکشید در حل عقدہای طالبان و چارہ سازی درماندگان و دستگیری مکان

و احاطهٔ زمین و زمان و خوارق عادت و جذبات و تصرفات لیتی بود از آیات بینات الهی اعلم العلماء
و مفخر الاولیا شیخ بابا داؤد خاکی که اکمل اصحاب آنجناب است نوشته که حضرت شیخ مخدوم مرتبه ابد البیت داشته
آخر به جمیع سلاسل عمل فرمود ذکر جهر بطریقه حضرات سلسله سهرورديه هم می کرد تفصیل احوال آن قدوهٔ اهل
کمال در کتاب ورد المریدین تصنیف اعلم العلماء مذکور و کتب دیگر از خلفای ایشان است اینجا چند بیت
از متن ورد المریدین تیمناً و تبرکاً ایراد می یابد نظم سیر کرده عالم ملکوت و هم جبروت را + از در لاهوت
مرغ جان او اسیر شده است + هوش در دم خلوت اندر انجمن هم حال اوست + او مریبی هم به خلوت هم
بصحبت در شده است + سالها شد رخصت ارشاد و بیعت یافت لیک + محترز از شیخی و بابایی لنگر شده
است + هر سحر که بود غسلی لازمش در سالها + قلب او چون سر او زین روی مطهر شده است + نسبت
صحبت قوی او را بعیسی شد از آن + کو بعصمت همچو عیسی زاده زا در شده است + توبه و زهد و توکل هم
قناعت خلق خویش + کرده او در عزلت از توفیق حق اذکر شده است + در توجه رو نهاده صبر شیر پیشه
شده + در مراقب ثابت او اندر رضا شاکر شده است + همچنین در واقعه هر لحظه از فضل خدا + صحبتش
با اولیای اعظم داور شده است + کسب کرد از هر یکی کیفیت ذکر و دعا + در رموز رهبری زین
روی دانشور شده است + چون شود نار تجلیات عشقش شعله کش + از مزاح و خنده تسکین بخش این
آذر شده است + زو کرامات از قبیل کشف قلب و کشف قبر + در میان مخلصان هر لحظه مستظهر
شده است + هم کراماتش ز نوع نشر وقت و طی حرف + همدمان مخلصش را انجر به اکثر شده است + از
سماع چنگ و نی کاره ز روی منع شرع + گرچه ذکر الله شنواز تار و از مزمر شده است + از دعای مستجابش
بهره شده بسیار کس + خاصه آن کورسی که آن فتح الله کاچر شده است + نیست در محفل حقائق گفتنش را
خصلتش + از حقائق پرا گرچون لحد او خر شده است + ظاهرش خندان و لیکن گریان دلش از ترس حق +
همچو برگ بید لرزنده از صرصر شده است + مختصر ارشاد شه با صاحبش منت نداشت + گاه اکل از حفظ
حقش عقده بر خنجر شده است + ماهیی گر خورده شد بی اختیار او بقی + در زمان از معده پاکش بپرد
بر شده است + خورد نفسش زین اقعات اکثر برفت مختصر است + شاهد قولم تنش بنگر که چون لاغر شده
است + تاریخ وصال کرامت وصال حضرت مخدوم العرفا ازین ابیات که زاده فکر خدمت شیخ داؤد
است مستفاد می شود — تاریخ شیخ حمزه مرشد الاگهی + قوت شد در بیت وصال او ز صفر + رفت
اکمل با دیت نفس کردگار + ماشیت و بیست و هشت او دو چار + ایضاً عقل گفته از موت مرشد
آن مهابذ للشفیع مبتر از زوار این شیخ داؤد خاکی قدس سره در تاریخ وصال آن مرشد باکمال مشهور است

تاریخ بے تاریخ سال وصل مخدوم مناسب یافتم مخدوم مرحوم و شیخ رضی بابا بنقص کمال بر
عداوت انتخاب تاریخ مے ابا به مقتضای حال خود یافته بودند سیمان آن را بلفظ شیخا پاک درست نمودند چون
این تاریخ از فصاحت بیرون بود راقم حروف وقت تحریر احوال آنحضرت همان لفظ را تصحیف کرد و شیخ
پاکان گفت خلفاء حضرت مخدوم بیشتر اصحاب فضل و کمال اند ذکر چندی در محل خود مے آید حضرت
سید اسمعیل شامی از سادات عظیم الشان است در سلسلهٔ علیه حضرات قادریه مرید میر سید محمد
قاریست سیاحت روم و شام و هند بسیار کرده چون بکشمیر رسید با حضرت شیخ العلما بابا داؤد
خاکی آشنا شد و همدیگر با هم صحبت داشتند و از یکدیگر محظوظ و مستفید شدند و اجازت سلاسل خود
بیکدیگر دادند جناب حضرت سید صاحب ورع و تقوے بود و عقدهاے طالبان را بناخن همت میکشود
و در توحید و تفرید عجیب قدمی داشت و هرگز تنقش هستی را در دل سالک نمیگذاشت بے تکلف لباس
بود و خود را بفقر و فاقه آراسته میداشت در سال نهصد و نود و دو کشمیر را به قدوم خود مزین فرمود و
در خواست طالبی از خدمت شیخ بابا داود کرد ایشان خدمت قدوة العرفا میر نازک را که از خلص بود بایشان
سپردند چنانچه در اوراق آینده در ذکر میر نازک مفصل مرقوم خواهد شد خدمت سید عالی سند چندی در
کشمیر گذرانده مراجعت فرمودند حضرت سید میرک میر هرچند اویسی بود و بظاهر دست ارادت اینز
سید نعمت الله حصاری از سادات باکمالات بود زده و از صحبتش مستفید شده فرزند برومند حضرت میر
سید شمس الدین اندرابے است ابن میر سید ابراهیم بن میر سید احمد بن سید محمد در صغر سن بوعظ و
نصیحت خضر علیه السلام در خواب به هوش آمده طالب این راه شد ترک ملازمت احرای کشمیر نمود
و در خانقاه سادات اندرابیه انزوا فرموده رفته رفته صاحب اجابت دعوات و مرجع خلائق کائنات شد
غائبانه به سید نعمت الله بمراسلات رشتهٔ معنوی حاصل نمود چهل سال صائم الدهر و تارک حیوانات
بود و باشاره حضرت سید الاولین والآخرین با دختر میر سید عبدالله ابن میر سید حسین قمی مناکحت
نمود و سه پسر و شش دختر تولد شد والده ماجده ایشان صبیه میر سید مفضل الدین سید السادات میر
سید حسین بیهقی برادر حضرت بابا میر ویسی است که در موضع وتنی بوره مدفون است خدمت سید با اولاد
احفاد در محله نوهته مدفون است ذکر چندی از ایشان درین رساله مرقوم خواهد شد صبیه حضرت میر در حباله
شیخ بابا داؤد خاکے بود حضرت هردی ریشی بابا مشهور که از قبیلهٔ آهنگران بود گویند شیخ العرفا
المرتاضین حضرت شیخ نورالدین پیش از صد سال از ظهور آن صاحب کمال خبر داده بود آنجناب
در صغر سن ذوق خدا پرستی بهم رسانده مشغول بطریقهٔ ریشیان شد اویسی بود که بظاهر کسبی انتساب

نمود صائم الدهر و قائم اللیل تا آخر عمر گذرانید در خوردی هم مظهر کرامات بود میگویند که خدمت مهمانان بسیار می
کرد روزی مهمانی در خانه‌اش وارد شد والده‌اش گفت که ماهی رسیده بود غلیواج برد خدمت
هردمی بابا ریشی بر زبان آورد که اگر ماهی را برای ما فرستادند غلیواج را چرا راه دادند و اگر حق او بود ماهی را
چرا بما فرستاده در همین حالت غلیواج ماهی را گرفته آورد سالم پیش رو گذاشت ازین است امور بسیار
بظهور می آورد میفرمود که کشایش من بیشتر بذکر پاس انفاس بوده است الحق که دران قدم راسخ
داشت آخر بصحبت جناب حضرت مخدوم العرفا شیخ حمزه رسید و بهره مند و از فوائد کلیه گردید مشهور
است که بعد عمری باشاره حضرت مخدوم گوشت خورد و راه بترقی برد بلکه بواسطه حضرت مخدوم
داخل طریقه سهروردیه قدس سرهم و شجره پیران گرفت بالجمله از عجائب روزگار و مهبط فیوض پروردگار
بود اسرار معرفت و انوار توحید از ان یگانه فرید بسیار بظهور آمده است و بروحانیت انبیای
عظام بسیار فائز میشد خدمت اورع العلماء شیخ بابا داود خاکی از کمالات و حکایات و وارداتش
در تصانیف خود به نظم و نثر بسیار نوشته چون رحلت فرمود در قصبه اسلام آباد مدفن یافت تاریخ
عمر و وفاتش را بابا داود چنین فرمود تاریخ شیخ دین بود اندرین کشمیر اندر عهد خویش +
بهر فوتش شیخ دین بود آمده تاریخ سال + اولین روزی مه ذی قعده این سال برد + ذکرگویان نیمشب
رفته بوصل ذوالجلال + بود با هفتاد سالش هفت سال و چند ماه + سالهای عمر او را گر شماری با بلال
فرار تمام انوارش مکمل فیض و فتوحات است شیخ نوروز ریشی قدس سره از ملازمان سلطان وقت
خود و بقهر شهرت و غلظت طبع شهرت داشت و سلطان در جای سزد در طلب او را میگماشت
روزی در اثنای سیر و شکار عبورش به جنگلی که خدمت شیخ نیک ریشی سکونت داشت افتاد
مردم همراهش راه در گذاشته مجهولانه جای خزیده دید که در آن وقت شیخ سفره برای سباع
و وحوش کشیده اتفاقا خرسی بر حصه شغال تغلب کرد شیخ نیک ریشی طرف خرس گفت که
ظاهرا اثر عبور نوروز ظالم بتو راه یافت که تعدی بشغال میکنی شیخ نوروز این را شنیده جامه‌ها
درید و در خدمت شیخ حاضر شد و جذبه الهی یافت و ترک کل کرد شیخ او را تمام شب بکارهای ترک
عادت امتحان فرمود و آخر شب تعلیم کار باطن نمود و چند روز تربیت احوالش فرمود و او را قائم مقام
خود کرده بتر و سکنه در گذشت شیخ نوروز مدتی بجای مرشد بسر برده چون آوازه ظهور حضرت مخدوم
شیخ حمزه بگوشش رسید دست از شیخی کشیده بجهت تحصیل بقا بای سلوک بجناب حضرت مخدوم قدس سره
دویده تماشی خدمت و ارادت بر دستش گرفته در اندک زمانی برادران خود

یافت و صاحب حالات عجیبه و مقامات نجیبه شد الحق وی بیست که ع آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند
مولانا خواجه شمس الدین پال اعلم علمای دهر و مرجع فضلای شهر بود در زمان میرزا حیدر بسبب حق گوئی
از میان علما امتیاز داشت و بحثها با علمای میرزا کرد و غالب شد بدلالت خواجه داؤد خطیب که شاگرد او بود
بملازمت حضرت مخدوم رسید و صحبت اول باشراف خطره که از فراش و لباس آنجناب در دلش گذشت
کارگر شد و بتوبه آمد و بران استقامت ورزید و واقف اسرار شد بعد شهادت میرزا طاقت نیاورد و راه دیگر
گرفت همانجا رحلت نمود و آسود حضرت مخدوم شیخ احمد قاری خلف رشید محرم سبحانی
شیخ عباس ملتانی ست که از مشاهیر پیران طریقه سهروردیه است و نسبت خود را بیوسطه آبای کرام
خود بشیخ الاجل شیخ بهاء الدین زکریا میرساند مخدوم احمد سفر و سیاحت بسیار کرده بحرمین رسید بعد
ادای حج از راه ولایت آمده در لاهور تحصیل قرائت از خدمت شیخ محمد که در اکثر علوم آگاه و در طریقه
قادریه از پیران راه بود و عنان عزیمت بجانب لاهور منعطف فرمود و بدبه بی تکلفی در ماکول و ملبوس میگذرانید
و باوجود کم اختلاطی مردم فیض قرات بوقت طالبان میرسانید چون جناب شیخ بابا داؤد از زیارت
عتبات ملتان بلاهور رسید بملاقات مخدوم مسرور گردید و محرک توجه او بجانب کشمیر شد در وقتی رسید که عاقل
خان محاربه با بعضی مخالفان که از هندوستان آمده متعرض حال او شده بودند داشت دریوزه توجه و مدد
از مخدوم احمد نمود تیر دعا بهدف اجابت رسید و عاقل خان مظفر و منصور باز گردید نذر و نیاز و ضیافت او را
قبول نفرمود و گفت که اکتفا بر آب و دانه شهر شما دارم و بر تحفه چنین تکالیف رو بشهر دیگر آرم عجائب
و غرائب از حالات و برکات مخدوم بسیار است مظهر آثار پروردگار بود و چون رحلت فرمود در محله قطب
الدین پوره در مقبره که الحال معروف بمقام مخدومانست آسود و بالفعل مسجد سنگین بیگم که مشهور مسجد
بیست متصل آن مقبره واقعست فرزندان صاحب کمال داشته ذکر چندی از ایشان در محل خود
مرقوم میشود انشاء الله تعالی حضرت شیخ بابا داود خاکی قدس سره آنجناب از نجبای
کشمیر بوده و تحصیل علم ظاهر بکمال نموده بجاذبه الهی در خدمت حضرت مخدوم العرفا فائز شد و داد
خدمت و فدویت داد و در رابطه فنا فی الشیخ و ترک رسوم و عادات و رفع ننگ و ناموس بکمال
رسانید و صاحب تصانیف عالیه است مثل ورد المریدین و شرح آن مسمی به دستور السالکین و
قصیده جلالیه و رساله غسلیه نسبت ازدواج با صبیه عفیفه حضرت سید السادات سید میرک قدس سره
که از سادات سلسلة النبوت این دیار اند حاصل کرد و فرزندان اولاد شده و محرم اسرار پیر بزرگوار بود و با مشائخ
دیگر هم صحبت داشته مثل سید السادات میر سید احمد کرمانی و مولانا شیخ احمد مخدوم قاری و میر سید

اسمعیل شامی که اجازت و خرقهٔ قادریه از ایشان یافته و سند و خرقهٔ سهروردیه بابا نا از شیخ گرفته در وقت
خود در علم و عمل بی نظیر بوده و امر معروف و نهی منکر بسیار فرموده و اکثر به جهت آن در حرکت بوده بکرات
ملتان بزیارت حضرت پیران خود رفته و در انجا بعد زیارت گذشتگان کسب فیض باطنی و لقاهای طریقه و خرقه
از احیای آن سمت فرموده به کشمیر آمد چون قاضی موسی از دست اهل تشیع بشهادت رسید باز راه هندوستان
بگرفت و در حق چکان دعای بد کرد و بشارت قلع و قمع بنیاد آنها بر دم داد و همراه لشکر اکبر پادشاه معاودت
بکشمیر نمود و در راه مرض بهم رسانده بود و همان سال در کشمیر رسیده رحلت کرد بر در خیر مقدم تاریخ رحلت
ست اول در اسلام آباد مقبره اش مقرر شده بود و ثانی الحال مخلصان بشهر آورده در حظیره مرشد خود شیخ
دفن کردند مصدر فیض و برکات بود راقم حروف گوید که در ایام تحریر این اوراق ورقی چند بخط شریف
حضرت بابا داؤد بدست آمد چون تحریر آن مناسب حال ست درین رساله نقل آن مرقوم میشود و
آن اثبات این ذکر سبب مشتمل بر آنکه در سال نهصد و نود و سوم در دور مبارک سلطنت سلطان
محمد یوسف اسعده الله تعالی در قریه واره پوره بلده کشمیر حفظها الله عن الآفات والتدمیر مومنی
صالح در وقت دمیدن صبح برای استعداد نماز بهر طهارت کردن بر کناره جوی رفته بود آنجا مردی
سفید ملبس دید که یک پای بر سنگ نهاده و یک پاے در آب مانده و بعد از ان پاے را نیز بر آب مانده چند
گام پیشتر رفت و از نظر آن ناظر غایب شد و آن ناظر خیال کرد که شاید این عزیز درین قریه مهمان کسی بوده
باشد که بمسجد این قریه برای نماز رفته باشد و من هم به مسجد بروم تا با او به جماعت نماز ادا کنم چون بمسجد
رفت او را نیافت و تنها نماز خود ادا کرد باز به همان جا که او را دیده بود آمد تفحص کرد و دید که آن سنگ که قدم
آن عزیز بران رسیده بود معطر شده است و نشان قدم در سنگ پاره فرو رفته است بعد از ان
این واقعه اهل آن قریه خبر کرد همه کس بوی خوش آن قدمگاه را شمیده اند و اثر قدم را دیده اند و هنوز آن
اثر نمایانست و دو مرد صاحب واقعه که صدق و ثقاهت ایشان اکثر مجرب شده بود استخاره کرده اند
برای تعیین آنکه صاحب این قدم بزرگوار که بوده هر دو بشارت یافتند که آن عزیز حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و سلم بود که بقوت اعجاز خود با روح و با بدن با ولایت بطریق سیر آمده بود و موثر
و معطر شدن حجر از اعجاز اوست و علمای حدیث روایت یافتند که حضرت رسول الله صلی
الله علیه و سلم بعد از وفات صوری هنوز هم با بدن و روح قوت تصرف سیر کردن هست با جسد و روح
هر جا که میخواهد در اقطار زمین و آسمان سیر میکنند والله اعلم تا اینجا کلام حضرت باباست که بعینه از عبارت خط شریف
راقم این سطور محمد اعظم گوید که عجب نباشد که ظهور نبوی در آن وقت محض بجهت اصلاح امور این ملک

که از تسلط چکان بحرانی رسیده بود شده است قرینه این رو داد آنکه بهانسال تبدیل سلطنت و انتقال آن از چکان
اتفاق افتاده والعلم عند الله السلام ابو یحیی البلاد حضرت **شیخ بابا ولی** آنحضرت از ترکستان اند و در سلک
مریدان خاص حضرت مخدوم اعظم شیخ حسین خوارزمی بودند و تکمیل و خلافت از جناب شیخ محمد شریف حسین
حاصل نموده مظهر کمالات عالیه شدند و غزوات اسلام باتفاق شیخ خلیل الله بدخشانی مکرر فرمودند در سال
نهصد نود و نه کشمیر را بقدوم خود فرین نموده در خانقاه معلی سکونت فرمودند مرجع خاص و عام آنجا شدند
استغراق بکمال داشته حتی در اوقات نماز بلکه در ارکان آن بتحریک دیگرے خبردار می شدند و در هنگامه میرزا
یادگار که میان مردم کشمیر و کسان اکبر بادشاه و تعلق شده کار به فتنه عظیمه انجامیده بود جناب شیخ خود
توجه فرموده رفع نزاع کردند بهمان قضیه مخالفان دین و دولت شربت مسموم بشیخ رسانیده شهید ساختند
وکان ذلک فی خامس عشر من صفر سنه هزار و یکصد یک شیخ کامل تاریخ است در زمان ارشاد آنحضرت اکثر
اکابر استفاده از خدمت ایشان مے نمودند از انجمله جناب سراج الملة مؤید الدین الرضی شیخنا و امامنا حضرت
خواجه محمد الباقی قدس سره که در آن عهد کشمیر را بقدوم خود فرین فرمودند و اختیار کسب فیض صحبت تا دو سال
از خدمت شیخ ممدوح نمودند اما غلبه استغراق آنحضرت مانع افاده طالبان شد بهر کیف در مزار فائض
الانوار صحن خانقاه علیه امیریه آسودند از اکمل اولیای عهد بودند امتحان بادشاہے که زنده را در تابوت مرده قرار
داده و شیخ را تکلیف جنازه کرد و حضرت شیخ اجازت جنازه به تکرار و تاکید خواسته چار تکبیر خواندند آن
زنده را مرده برآوردند بر السنه خواص و عام مشهور است حضرت **شیخ یعقوب صرفی** خلف شیخ
حسن گنائی عاصمی است که از اکابر کشمیر بود در نهصد و هشت و هشت هجری بوجود مسعود آمده از صغر سن
آثار فطانت و تیز فهمی و بزرگی ظاهر داشت در سن هفت سالگی حفظ قرآن کرده از خدمت مولانا محمد
آنی که شاگرد حضرت مولنا جامے بود استفاده علوم نمود و از ایشان مخاطب به جامی ثانی شد پس از
جناب مولانا التحریر حضرت آخوند ملا بصیر که از عرفای و علمای زمان بودند و ذکرش گذشت کسب
علوم فرمود بجاذبه الهی که روح مبارک حضرت علی بکرر جلوه گر شد ذوق خداپرستی بهم رسانیده از آنحضرت
در خانقاه معلی که متحیر بودند بشارت را دریافت خدمت حضرت مخدوم اعظم شیخ حسین خوارزمے
یافته عازم ولایت شد و مبالغت الدین و استاد که بمبالغه بوسودی نکرد بلکه انتهای درونه آنها هم
در واقعه از جناب علی ثانے مامور شدند از راه بایحال با چهار رفیق روانه گشتند و در راه عجائب و غرائب
بسیار از آن جناب مشهود رفقا شد چون بسمرقند که وطن حضرت مخدوم بود رسید بیرون دروازه آنجناب
نشسته سعادت درون رفتن نکرد آنحضرت از انطرف ایشان را طلبیده نوازشها فرمود خلفا و تنگ

که بصفت در سنتین بودند بنا بر معتاد که تفویض طالبان یکے از انہا میشد حاضر آمدند حضرت مخدوم فرمودند که این
جوان علیحده است اخوند زیر تربیتش مے کنم بعد تعلیم باطنی سے سیر فرمودند که از جنگل سنگ ریزه آورده باشند در همان اثنا
رو داد خلوت اربعین در ایام شدت سرما شده بپاک کردن متوضای حلقه کشان شد چند گاه در خدمت حضور
مانده داد مجاهده خدمت داده نظری بر مراعات ظهور فرقت الدین بعد اجازت ارشاد مرخص بکشمیر شده مجرد
رسیدن بوطن ابواب ارشاد و تصرف خداداد بر آن جناب واشد فوج فوج سالکین و جوق جوق طالبین
باستفاده رجوع نموده عالمے مستفید خدمت و صحبت بجذبه و سلوک شد حضرت ایشان بعد مدتے باز
سودای ادراک خدمت مرشد آفاق غلبه نموده عازم احرام حریم ملازمت گردید باستماع خبر توجه حضرت
مخدوم بحرمین حرکت را غنیمت دانسته براه خراسان متوجه دریافت زیارت هر دو کعبه شدند در راه
فتوحات بسیار بصحبت ابرار روزگار حاصل نموده از انجمله مصافحه شیخ ابو سعید معمر حبشی بوساطت شیخ
سلطان علی اوبهی که بدو واسطه به شیخ ابو سعید میرسد و زیارت مشهد مقدس رضویه و رفع سب و علت
قتل سنیه که رفضهٔ ایران میکردند بتاثیر نصیحت که بشاه طهماسپ صفوی در اثنای ملاقات او فرمود
و ظهور کرامات دیگر و تحصیل سند احادیث بروایات مختلفه از خدمت زبدة المحدثین شیخ ابن حجر و غیره در
حرمین و یافتن جبه مبارک آنحضرت امام الاسلام ابو حنیفه کوفی در بغداد و صحبت شیخ المشائخ شیخ سلیم
چشتی و اجازت طریقهٔ ایشان و عطیات دیگر که تفصیل آن در ثمرات الاشجار است بهزاران هزار حسرت
و مکرمت الهی بکشمیر رسیده در آن وقت بسبب شورش والیان آنجا که بعضا مذهب ملک و دولت کرده
برباد داده کشمیر محل حوادث و آفات شده بود حضرت ایشان متوجه شده بظاهر و باطن سعی و مدد نموده
ملک را بمردم اکبر بادشاه تفویض فرمود و یعقوب خان چک که از راه شقاوت ذاتی مستعد امور نامشروع
شده بود بسزا رسید حضرت ایشان بعد اطمینان اصلاح شهر برای حفظ دل خود باز سفر حرمین اختیار
فرمودند در اندک زمانے معاودت فرموده کتب تفسیر و حدیث و فقه که درین شهر نبود آورده مردم
را مستفیض ساخته شب پنجشنبه بعد عشاء اخیر دوازدهم ذیقعده سنه هزار و سه رحلت فرمودند شیخ
امم بود تاریخش میشود شیخ اهل مجد شیخ اوحد دین شیخ الباطن شیخ بکمال شیخ جمیل تصانیف آنحضرت
در همه علوم بسیار است از انجمله تفسیر قرآن که در غایت تبحر و بسط و دقت است اما بآخر نرسید مسلک الاخیار
و وامق و عذرا و لیلی و مجنون و مغازی النبوت و مقامات مرشد که هر پنج نسخه مقابل خمسه حضرت مولانا
عبد الرحمن جامے ست دیگر مناسک حج و شرح صحیح بخاری و حاشیه توضیح و تلویح و تفسیر دو پاره
آخر قرآن و زور البحر و شرح رباعیات و رسالهٔ اذکار خلفای حضرت ایشان بسیار اند مجمل خود مذکور میشوند

حضرت خواجه طاهر رفیق سهروردی از سوداگران بود کاسته نها و در پرده تجارت سعی خدا پرستی
و زهد و تقوی مے نمود و سبب شهرتش این شد که اتفاقاً پدرش خواجه ابراهیم بتجارت لاهور رفته بود در آنجا
در خدمت کثیر السرور مطلع نور حضرت شیخ عبد الشکور که از اولاد حضرت قطب الاولیا شیخ بهاء الدین زکریا
بود رسیده عنایات خاصه دیده در حق بعض فرزندان خویش که در کشمیر مریض بودند دعای خواست جناب
شیخ دعای شفا کرده بے خواست خواجه ابراهیم غائبانه خواجه طاهر رفیق را قبول فرموده سود و عنایات و الطاف
نموده خطی مشتمل بر احکام طریقت و آداب خلوت و اجازت بیعت برای او حواله کرده و قرار کرده که مهمش عاجز
باشند قبل من قبل بلا عاملت خواجه بزرگوار بعد از استماع این اخبار ترک دکان بزازی نکرده و بجهت کسب قوت
حلال بدستور گذشته ببازار میرفت باشاره حضرت خضر که حدیث شر البقاع اسواقها یاد داده دستش از دکانداری
برخاست و زراعت اختیار کرده و فتوحات را بفقرا میداد و بریاضات و کمالات و مقامات عالیه و نهایه
از عجائب روزگار بوده اخلاق و اوضاع ملکیه داشت چون رحلت فرمود خلفا و فرزندان برجسته وا از آن
گذاشت و ذکر چندی مے آید در محله فتح کدل آسوده است مولانا داؤد طوسی که از نجبای وقت خود
بود تلمذ علوم صوری در خدمت مولانا شمس الدین پال نمود و بسعادت ازلی توفیق انسلاک در زمره
خادمان حضرت مخدوم شیخ حمزه یافت و براه طے منازل سلوک شتافت و از مقبولان آنجناب شد
و باعث و واسطه هدایت جمعی گردیده استادِ خود را نیز راغب نموده بجناب شیخ رسانیده بافاده
صوری و معنوی مشغول بود حضرت میر سید مسافر فرزند ارجمند حضرت میر احمد کرمانی
ست مقامات و حالات برجسته و آراسته در شرع و تقوے قدم بر قدم والد ماجد داشت ظاهراً
در پیش روے مقبره پدر بزرگوار آسوده است سید جلال الدین از خلفای خاص حضرت سید احمد جمال الدین
کرمانیست در تصوف قدرت عجیبی داشت و مروج سلسله بود وقت رحلت در حظیره علیه آسوده
حضرت سید محمد عین پوش در اواخر عهد چکان کشمیر را بقدوم خود مزین فرمود چون چشم
ظاهر و باطن از دیدن اغیار می پوشید و اصلا بجانب بیگانه نمیدید بمشهور بعین پوش شد
صاحب کرامات عالیه و حالات سامیه بود و بتبرک و انزوا گذرانید مقبره بشر نفیاش در محله
حول مشهور ست بزار و بتبرک بابا مسعود سهروردی خلیفه حضرت سید محمد کرمانی ست از عجایب
این شهر بود مجذوب بود آلهے ذوق راه ناامنتاسبے در دلش جا کرده باین نیت باراده دیدن شیخ شمس
عراقی بر آمده و هنوز [illegible] بود خود را از منصب دیوان حضرت بابا اسمعیل کشمیر و مذهب شیخ مستور
سیدست در راه مردمے دو چارش شد و از اصل کار آگاه و در مشغول رفتن حدیبیل نموده دلالت بکشمیر

حضرت میر سید احمد کرمانی که در محلهٔ جلبن لنگر نزول فرموده بودند فرمود بمجرد ملازمت باستخاره شد همان شب
دید که سرور دین و دنیا کشتی میبرند و مشایخ عظام سهروردیه رسنها در گردن کرده کشتی را میکشند او
هم با جماعه ریسمان در گردن کشید کشتی را مے برد چون بعرض سید مرشد رسانیده فرمودند که الحمد لله
حبل متین ارشاد در گردن تو کردند همانروز دست از مال و متاع برداشته براه باطنی مشغول شد و تقیید
ورزش او کار سجدی نمود که در اندک زمانے غبطهٔ جهانے گردید چون دران نزدیکے مذهب رفض و تشیع
درین شهر شیوع یافته بدلالت بابا اکثرے ازین مذهب تائب شده اعاده نشستن میکردند بالجمله خدمت
و جانفشانی حضرت سید بدل و جان بجا آورد اما اجازت ارشاد از خدمت میر سید مسافر مخدوم زاده
یافته و بصحبت سید جلال الدین خلف الخلفا بسیار شتافته و بزرگان دیگر را هم مثل حضرت مخدوم شیخ
حمزه و شیخ احمد قاری و غیرهما بسیار دیده و حضرت مخدوم شیخ حمزه اکثر ذکر خیرش میکرده و از علو استعداد
خبر میداد بابا مسعود ادای سنت تناکح نموده فرزندان صالح که همه اصحاب باطن بودند بظهور آورده و خلفا برجسته
داشته ذکر چندی در محل خود مے آید خواجه ابراهیم کول ملارتے از دانشمندان بے نظیر بوده ملا باقر
ناره اللو شاگرد او بوده در سلک مریدان حضرت قدوة الواصلین سلطان مخدوم شیخ حمزه انتظام یافته
و از همه چیز بر تافته مشغول بعبادت الهی شد ذکر چندی از مجاذیب که دران زمان بر منصهٔ روزگار جلوه فرمای
اسرار بودند تجلی شاه از مجاذیب وقت کشف گونه بسیار داشت گویا آئینه بے زنگ بود در زمان
حضرت مخدوم ظهور فرموده امثال بابا داؤد خاکی در صحبتش میرفتند و تحقیق اسرار میفرمودند در سال
نهصد و هشتاد و یک رحلت نمود و پیش ازان از رفتن خود خبر داد و مقبرهٔ حضرت میر وهی ریشی بابا در اسلام آباد آرام
جا یافت زینی شاه از قبیله چکانست برادر مسعود چک در زمان علیخان چک نوکری میکرد
در نواحی ریسکے بوده که از سوپور یک منزل است با یاران صحبت میداشت برقی از آسمان افتاده خانه
هستی او را بر باد داد تا پے بیهوش و حرکت بود فی الجمله بحال آمد برهنه و عریان معرفت و اظهار معنیات می
کرد میگویند که در خدمت حضرت مخدوم شیخ حمزه آمد و رفت داشت و کسب فوائد صحبت می نمودند کو
فقط در صفحات گذشته که در احوال علی شاه نوشته شد منسوب با وست و سبب ظاهری گردن علیشاه
جذبه او بود زینی شاه در سمت ای کا طرح مشهور است میان بانگ شفا عبدالرحمن نام داشت
عالم و دران بحجو بهر زبان بود آخرا مجذوب شد معارف بلند مے گفت و کشف صاف داشت و در اوائل
سلوک ریاضتها میکرد چون بنماز مشغول میشد گاوان خود قلبه مے راند و زر خط نمیکرد و بظهور چنین امور
شهرتی یافت بر خود خط جذبه و جنون کشید در جناب حضرت مخدوم بسیار با ادب و بیا نمیشد و پا برهنه

میرفت شراب را اکثر با شارها و صورت شیر دیدند مرگذشته سرمست بود چون رحلت کرد در محله
رانیواری آسوده **شاه بدیع الدین مشهور بهادی شاه** از مجذوبان مشهور المجذوب بود
زبانش حکم شمشیر بران داشت با وصف غلبهٔ جذب حرف توحید و معرفت را صاف و مستتر می گفت
در اظهار مغیبات و حرف جذبات گویا جاکمی بود بیرون قلعه در محله کواه آسوده است بعد وفات هم
جلال از قبر او ظاهر بود و هر کسی در دروغ قسم می خورد در ساعت بسزای خود می رسید **زنده شاه** مجذوب
شوریدگی عجبی داشت با وجود آن که اکثر روزها بی هوش بود هرگاه کسی استفسار حال از وی می نمود منسوب به جانور
کرده جواب میداد یعنی زاغ چنین گفت و کرکس چنین خبر داد و بلبل این حسن ظاهر کرد و گربه چنان گفت
هرچه میگفت بظهور می آمد در رانیواری بالای سوره تنگ آسوده است **ذکر جمعی از شعرا و سخندانان**
که از ابتدای عهد چکان تا اوائل تسخیر سلاطین چغتائیه مسند آرای بزم کمال و چمن آرای گلشن قیل و قال
بودند **شاه فتح الله** از مردم ایران علامه زمان و فاضل دوران بود میگویند که سیادت هم داشت
از ولایت بدکن آمده احترام تمام یافت و بعد از آنکه بخدمت اکبر پادشاه رسید بصدرت مرحمت شاهنشاهی سرفراز
گردیده باعلی مراتب دولت قرب و صحبت داری و منزلت عروج نمود و در سنه نهصد و نود و هفت
در راهی که اردوی پادشاه در کشمیر جنت نظیر بود به تب محرق مبتلا شد چون در فن طبابت کمال حذاقت
داشت بخود دانسته معالجه نمود هر چند که حکیم علی که از تلامذهٔ شاه بود و از علوم حکمت و حذاقت آگاه
و دیگران از اطبای حذاقت دستگاه سعی کردند متمم نگردید و تقاضای اجل گریبان گیر وقت او گشته
گلستان عقبی رسانید و بر سر کوهی که تخت سلیمان مشهور است مدفون گردید خالی از نشاء انزوا و فقر
نبود اهل کشمیر مقبرهٔ او را مطاف و مرجع کردند **میر ابو الفتح** صدر جلا عرفی شیرازی که قصائد
غرا در مدح او دارد از آنجمله قصیده مشهور است که یک شعرش این ست **بیت** میر ابو الفتح آنکه
لوح دانشش + بر سر افهام گرداند قلم + دیگر بیت سوانحی شاه فتح الله میرزا علیخان ولد محرم
بیگ ست که از اولاد همایون پادشاه بود طبع زیرک و سلیقه شعر داشت در سنه نهصد و نود در
کشمیر شبی که یعقوب خان ولد یوسفخان کشمیری بر سر قاسم خان میر بحر شبخون آورد در جنگ مغلوب به
قتل رسیده صاحب دیوانست از وست **بیت** شام چو از چهره فکند نقاب + تاب نیاورد دو
شست آفتاب + **بابا طالب اصفهانی** در زمان حکومت چکان بکشمیر رسیده با حکام الفت و آشنایی طالب اصفهانی
ورزیده چون بفنون علم آراسته و بانواع کمالات پیراسته بود قبولیتی بهم رسانید و در قرب سالها
از اوقات درگذرانید در نزاع امرا و فتن ارباب داعیه سعی مصالحه بسیار داشت چنانچه قدمی از این

حکایات را در اوراق گذشته قلم عبرت رقم برنگاشت تا ایام تسلط اولیا ر دولت اکبری چمن میرای نکته سنجی بود چون رحلت کرد در محلهٔ بابا پوره در مزار بابا خلیل آسود در فنون شاعری ماهر بود و لطف طبعش از چمن معنی ظاهر صورت گذرانش معلوم نیست این چند بیت ازو به قلم می آید **بیت** از سر کوی تو دل با دیده تر می رود + شعله در دل ناله بر لب خاک بر سر می رود + حرف شرح درد دل گر آشنای لب کنم + خون ز جیب دیده تا دامان محشر میرود + شعله در پروانه افتد طبل آید در خروش + گر نگویم آنچه ما را بی تو بر سر میرود + **وله** در حلقهٔ ما زمزمه سور نباشد + ما غمزدگان را دل مسرور نباشد + بی روی تو بیرون کنم از دیده نظر را + گر ذوق تماشای تو منظور نباشد + ویرانهٔ دل چون سر تعمیر ندارد + بگذار که این غمکده معمور نباشد + **مولانا میر علی** از اصحاب کمال و شعرای با قیل و قال بود از ولایت به کشمیر آمده و پیش حسین شاه قربی داشت در نستعلیق نویسی بی نظیر روزگار بود و کسی در آن وقت مثل او نه نوشت فکر شعری جسته جسته میکرد و این دو بیت از زادهای طبعش وقت تحریر بیاد آمد **بیت** گل بدستم چه نهی در کف من خار خوش ست + این گل تازه بران گوشهٔ دستار خوش ست + **بیت** سبو سبو ده و خم خم دل لوند مرا + قدح چه آب زند آتش بلند مرا + مسجد موزون مختصر سنگین در اطراف نوشهره قریب نوهٔ کدل جایکه الحال باغ علیمردانخان ست ساخته اوست ظاهرا مسکن ملکه مدفن او هم آنجاست و این میر علی سوای میر علی قدیمیست که واضع الاصل خط نستعلیق بود و در عهد میرزا الغ بیگ در توران ظهور کرده چنانچه این رباعی که بخط میر علی ثانی دیده شد شاهد حالست **رباعی**

[illegible]

مولانا نامی از شعرا و مصاحبان حسین خان چک بود مردی فقیر و گمنام تخود صرف را نیک میدانست با آنکه در سیم شکسته قد خم کرده پیوسته چون لاله با پیاله و مدام با جام بزم آرای طرب و شوق افزای اهل سوز و شغب بود مقتضای مقام این چند بیت درین هنگام مرقوم شد **نظم** عروسیست شادی آیین او + که نتوان روان داد کابین او + بخاموش چهره زبالی و هد + ببفر تو رونق جدا ساید بها + چو پیدا ست چون عود تن را گهر + می آتش که پیدا کند شان هنر + این نیز از منظومات اوست **نظم** × هرگز دلم بغیر تو مایل نمی شود + از دیده نقش روی تو زایل نمیشود + از دوری تو چه با کم از بعد ظاهری × اصلا میان ما دل تو حایل نمیشود × دستم بریده با د چه کار آیدم مگو + در گردن بتان چو حمایل نمیشود × ملا نامی ثانی نیز از شعرای عهد حسین شاه بود و در صحبت شاه گستاخی

و محرمی بسیار داشت یکبار بجای دو خلعت عیدین باین رنگ استدعای اسپ کرده بود و برای
شاه نوشته بیت خلعت شاهی مرا اسپی رسد یا زین رسد + شاه در جواب نوشته مصراع دیگر. اینچنین
کم فهم را نه آن رسد نه این رسد مولانا محصری از شعرای عهد علیشاه بود و استاد و خوش فکر است بهره
از فضائل علمی هم داشت این بیت در منقبت امیر المؤمنین از اشعار اوست از خزانهٔ حافظه بجلوه گاه تحریر آمد
بیت مرتضی پادشه مسند عالی نسبی ست + آفتابیست که برج شرفش دوش نبی ست + مولانا
محمد امین مستغنی زاد و بومش کشمیر است بوفور ذهن سلیم و طبع مستقیم در عهد یوسف شاه
پایهٔ اعتبارش بسیار افزود با وصف تحلی بزیور فضل و کمال به فکر شعر هم اشتغال داشت این ابیات
از وست بیت + سوزش عرق ستا آتشی نبود + شعلی که گرم راکنیم داغ کجاست + جهان تنگ شده
من اگر به حجرست + سرو ولی که نگیرم از دو سراغ کجاست + سیاهی شب تار از نیر تو مصر + برهمی که دره های حرم
چراغ کجاست فیلکه درین چمن همه بیگانه هم اندو ملی + ز بلبلم مستغنی آشنا بگوش آمد + برهمن کرد تو کردم
ره کفرم + باکه ز لیان خودم شرم بسی می آید + این رباعی از وست که دلالت بر کمال قدرت و لطف طبع او
دارد رباعی + من خنده نیم بطبع عاشق نا شنا + با گریه از روی دوم چون غماز + یا ناله که سرگوش
بیگانه نهم + من سودلم خلوت محرم راز + این رباعی نیز از وست ابیات + ای سینه ز دوسه صد تو
ام بارستان + رگهای وجودم ز تو زنارستان + عیسی کده از چشم تو بیمارستان + ناز تو بکاشانات در
کارستان + نیز این رباعی ست که در تعریف کشمیر گفته است رباعی + دوشینه به چشم دل
نهان از مردم + دیدم نه بهشت بلکه کشمیر دوم + خاکی ز عبیر و مشک آگنده خمیر + آبی ز صفا وجود در خود
پایست گم + در محله آروت مدفون است بیرون آستانهٔ حضرت سید جلال الدین بالجمله چون سلطنت
ملک دلپذیر جنت نظیر صانها الله تعالی عن التخریب والتدمیر بجهت شامت تعصب مذهب و نخوت
ملت از مردم چک که همگی سی چهل سال متصرف این ولایت فردوس تمثال بودند باولیای دولت
قاهره اکبری منتقل گشت و نام حکومت به محمد قاسم خان میر بحر تعلق یافته سپاهیان کشمیر چند گروه شدند
بعضی فتنه جویان کوته اندیش در جبال و قلاع باراده فساد و خلال در آمده و جمعی عاقبت اندیشی نموده
اطاعت ناظم کرده اند بعضی به حضور رفته منصب یافته اند و بعضی دیده و دانسته براه بغی و فتنه
انگیزی شتافته اند و فتنه میرزا یادگار بعرصه آوردند اجمال این قصه اینست که چون بعد مراجعت اکبر بادشاه و
تغیر قاسم خان میر بحر صوبه داری کشمیر بمیرزا یوسف خان که از امرای قدیم اکبرشاهی بود تعلق
گرفت یکسالی مشار الیه بضبط و ربط امور ملکی پرداخته لیکن بسبب شورش و سرکشی ارباب داعیه کاری

نه ساخته و مامور به ملازمت حضور شد و محمد قلیخان صوبداری یافت قاضی نورالدین و قاضی
علی که به جهت ضبط محالات و جمیع تعلقات خالصه مقرر بودند بنا بر مخالفت و منضایقه ارباب
خیانت که در صورت ظهور توفیر محالات بهم آفات داشتند از سرانجام کار ماموره خود عاجز آمدند
شیخ حسن بیگ نامی بمعاونت آنها از حضور تعیین شد داده جمیع محالات را ضبط نماید ایمعنی
موجب تزدد و خلل احوال اعمال که توفیرات و خیانات درمیان داشتند گردیده سر شورش برداشتند
و جمعی از مردم میرزا یوسف خان که در کشمیر مانده بودند تحریک نموده و گرفتار فن و فریب فرموده
با خود متفق ساخته میرزا یادگار که عموزاده میرزا یوسف خان بود به سلطنت برداشتند طرفه
حالتی بر مردم پادشاهی گذشت اما بتوجه جناب حضرت شیخ بابا والی قدس سره العالی که
خود قدم در آن مجمع هجوم فرمودند فتنه آنروز فرونشست آخر الامر طرفین در کمین یکدیگر
مانده مرزا یادگار بسوپور رفته جمعیت بهم رسانده باز باطراف شهر آمده بازار سرکشی را
گرم ساخت و خیال خام پادشاهی طفلانه در سر شوریده خود انداخت و مردم را بخطابها
و مناصب بی اعتباری و ناپایداری بنواخت روزیکه در کشمیر باین امر خطیر مشغول شد بندگان
اکبر پادشاه بتایید غیبی از لاهور اراده سیر کشمیر فرمودند و پیش از حرکت خود خدمت امیرالامرا
شیخ فرید بخاری میر بخشی را که از سادات صحیح النسب و امرای عظیم الشان بتمام توفیق و
احسان بود روانه کشمیر نموده بودند مرزا یادگار باتفاق تواابع نابکار نظر بر ایام زمستان
وانسداد طریق کوهستان فارغبال به تنخواه اموال و پندار استقلال در فکر مخالفت و محاربات
افتاده چون کسان پادشاهی مغلوب شدند حسن بیگ مذکور بلطائف الحیل خود را از این
شهر برآورده دیگران چندی اسیر و چندی فراری شدند اکبر پادشاه در راه این اخبار ناگوار
شنیده زین خان کوکه را از راه پکلی و دهنتور با فوجی مکمل از راه پونچ و شیخ فرید بخشی
را بطریق ایلغار براه راست تعیین کرده خود هم با لشکر منصور منزل بمنزل عبور می‌نمود
چون خواص مردم کشمیر و جمهور سکنه این جنت نظیر راضی بچنین حرکات نبودند همه
باستقبال شیخ فرید که با معدودی چند قریب بهیره پور بایلغار در غیب پیدا رسیده بود
شتافته او را تقویت و دلیری می‌نمودند و جمعی از مردم میرزا یوسف خان از افعال خود منفعل
شده در تعاقب میرزا یادگار افتاده بعد جنگ و جدال روپوش شده بود سراغ یافته
بمردم پادشاهی که سرگروه آنها شهباز خان نیازی و ابراهیم خان کاکری و غیرهم بودند

[illegible]

نشان داده مرزا یادگار را بدست آورده بقتل رسانید و سر او را از نظر پادشاه گذرانید ذکر
از مفسدان بسزا رسیدند و جمعی او فرار یافتند و بعضی مورد عفو تقصیرات شدند فاما احوال یوسف
شاه و سرفرازان دیگر از قبیله چکان اینست که بعد استقرار امر سلطنت بخاندان چغتائیه اکبری را
که از ارباب داعیه دانستند در حضور فتح گنجور بمحافظت گذاشتند از انجمله یوسف شاه با توابع خود
بیست و چهار سال از ابتدای تسخیر اکبری تا اوائل سلطنت جهانگیری در حضور ماند و خدمات عمده و
جاگیرها یافت ابیه خان و چندی از دلاوران این دیار نیز در رفاقت شاه می بودند در محاربه شهزاده
خسرو که از پادشاه روگردان شده بود عجب ترددات نمایان از یوسف خان و اعوان او بظهور آمد چون
پادشاه در لاهور فتح کرد یوسف خان معزز و مشمول عنایات شد در کارهای سلطانی جانفشانی
می کرد تا باجل موعود درگذشت اولاد و اعوان یوسف خان با رفقای خود بصورت امرا گذرانیدند
آخرها تعین اکبرآباد مدتی مدید شده و چندی تنخواه برهانپور بودند و تا الیوم هر جا از نسل آنها
مردم هستند و مشهور بجلادت و دلاوری بودند و مصدر کارهای عمده شدند باز بر سر اصل سخن
میرویم بعد تسخیر ملک اکبر پادشاه راجه تودرمل را برای رفاقت ناظم و بندوبست امور خراج و
ضوابط دیگر در کشمیر گذاشتند بنای قلعه پادشاهی گرد کوه ماران و دولتخانه که درمیان آن واقع
شده است در سال هزار و ششم باتمام رسید مدت حکومت راجه و قاسم خان سه سال بود
مدت حکومت سید یوسفخان یک سال بنای عمارت بر کوه ماران جانب شمال روی لزد
بود بعد از ان اکبر شاه باظهار استالولوی سنجار کشمیری که پیش پادشاه جای حرف داشت برهم
خورد و از تغیر یوسف خان محمد قلیخان سلطان صوبه‌دار شد او در اطفای آتش فساد مردم چک
که از هر طرف سر بشورش برداشته بودند سعی بلیغ نمود یازده سال به نظم و نسق گذرانید بعد آن از
تغیر مشارالیه در هزار و سه سیزده هجری مرزا علی اکبر بنظامت کشمیر سرفرازی یافت قحط
عظیم در زمان او رو داد که عالم خلقت رو بویرانی نهاد خرابی ملک و حکایات آن وقت
از ان باد یادگار رست دو سال حکومت رانده کرد در نظامت او در سنه هزار و چهارده
هجری اکبر پادشاه رحلت گزین شد شصت و چهار سال عمر یافت و پنجاه و دو سال سلطنت
هندوستان و فتح ممالک و ما فتح ادکرد و ایجاد ضوابط قواعد ملک والف کشیدند تمکن زفوت اکبر شاه
تاریخیست ملا مظهری کشمیری چنین تاریخ یافته است تاریخ پادشاه اکبر که پنجاه و دو سال و
عمل او ظلم زحل سیاهی سوخت * هر کجا ز خشش ز جنبش نعل راند خسروا ناچیز گردون سیاهی

ناگهان باد اجل بر شمع خورد + جامهٔ فانوس بزم آرای سوخت + دولت شاهیش چه
نعره زد گردون که ضیر آنجا همی سوخت + مظهر از صاحب قران تاریخ جست + گفت از ین حضرت
دل چغتا همی سوخت + احوال حضرات که تا آخر عهد اکبر بادشاه در کشمیر بروی روزگار بودند و در آن وقت
رحلت فرمودند بدین موجب است اهله ریشی بابا از مرتاضان وقت بودند در سلک تربیت یافتگان
زبدة المرتاضین هردی ریشی بابا راه یافته روی از لذات وراحات برتافته همگی دل بر نفس کشی
و مخالفت طبیعت نهاده او در ریاضت و عبادت داد و چون رحلت کرد در قصبهٔ بجباره در خطیره که حضرت
سید السادات محمد قریشی اند متصل آن مدفن یافت رحمه الله مظهر فیض ذو الجلال آخوند ملا جمال
نحریر روزگار و علامهٔ اسرار بود در علوم دینیه شانی عظیم داشت با کمال شغل علمی خاطر مبارک را
اکثر بجانب طی منازل راه معنوی می گماشت ارادت معنویه در شالکوت در خدمت عارف
ربانی بابا فتح الله که ذکرش گذشت درست نمود و شب و روز عمر اسعد خود را صرف درس علوم
ظاهری و باطنی میفرمود در جناب حضرت شیخ المشائخ شیخ نور الدین ظاهر اخلاص کمتر داشت شبی
برویت سرور عالمیان علیه افضل الصلوة والسلام مشرف شد عزیزی را دید که در پهلوی آنحضرت
قریب جا یافته است حضرت رسالت فرمود که ای جمال این شیخ نور الدین است کاری که این کرد
کسی دیگر را آن میسر نشد بالجمله اکابر مشائخ وقت مثل حضرت بابا نصیب و شیخ اسمعیل حسینی وامثال
ایشان از خدمت مولانا مستفید بودند بلذات جسمانی هرگز میل ننمود گوشت کمتر خورد و بکرته بی
تکلفی و فرش بوریای می ساخت می گویند که یک صبیه حضرت بابا فتح الله در عقد مولانا نیز
بدستور برادر بزرگوارش مولانا کمال الدین بود و چون رحلت نمود در کشمیر آسوده والعلم عند الله
مطلع انوار لایزال آخوند ملا کمال برادر مولانا جمال است حلال دقائق و کشاف
حقائق بود نسبت علمی غالب داشت چنانچه برادر عالی قدرش را جهت تقوی راجح بود با وصف
آن مجموعه علم و عمل و زهد و تقوی بود علاقهٔ دامادی بخدمت بابا فتح الله بار ارادت معنوی جمع کرده
وسلوک باطن در صحبتش نموده بعد آن در خدمت بابرکت حضرت خواجه عبد الشهید نقشبندی احراری
که از احفاد امجاد و مقرب پروردگار حضرت خواجه عبید الله احرار است رسید و بهره مند کمالات
گردید در شالکوت و لاهور مسند افادهٔ علوم برآراست و عالمی از فیض خدمتش بصاحب کمالی
برخاست درس فن و حکایات آنها در مدرسه داد مشهور است و کراماتش در افواه مذکور حضرت
مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی فاروقی هم در اوائل حال کسب علوم صوریه در صحبتش کرده و تلمذ

بسیار مثل مولانا عبد الحکیم سیالکوتی از خدمتش مستفید گردید چون اجل موعودش رسید دلّاهِر
رحلت فرموده همانجا آسود در سنه هزار و هفده تاریخ وصالش چنین ست مصراع محو حق
قطب و تاج اولیا ملا کمال شیخ عبد الکریم از طبقه ارباب حرفه کشمیر بود به توفیق الهی و سعادت
نامتناهی مرید شیخ فتح الله شده و حد به بهم رسانیده بسر میگذرانید از ارباب مکاشفه بود و بر سر حال
و قوت عیال هر سه روزی سیر گنجگ سیفر و خنت و یکدیگ به فقرا میداد و در ایام قحط که بشدت بود کشایش
از استسقاد کثرت دعا حاصل نمود و یکی از اکابر در خواب اشاره سرور کائنات را باستدعای توجه از
شیخ عبد الکریم یافته بموجب آن مردم رجوع باو نمودند و الحاح و عجز بسیار فرمودند مجرد دعا حصول
پیوست و این معنی موجب ظهور و اشتهارش شد در محله علاء الدین پوره بر سر فتح کدل آسوده
است حضرت میر محمد خلیفه خلف الخلفا جناب حضرت شیخ یعقوب صرفی ست و مستغرق دوام
جمیع اصحاب را حواله تربیت او فرمودند و همه احباب رجوع بخدمتش نمودند بعد وصال حضرت
ایشان هم قائم مقام بود غیر از یک کرته تمام سال نمی داشت و در ابتدای سلوک بکمال شدت
همت بر امر مجاهده گماشت آخرها باستدعای والی تبتی از کشمیر سکونت نمود و سلطان آنجا
خانقاهی برای او بنا کرده بود بارشاد و استقبال داشت چهارم محرم سنه هزار و پانزده رحلت
فرمود حالات غریبه و ریاضات عجیبه داشت شیخ اسمعیل چشتی از سوداگرزادهای این شهر
بود اول به تحصیل علوم مشغول شد و سفر اختیار کرد و در خدمت کثیر البرکت مولانا جمال الدین
که ذکرش گذشت تحصیل و استفاده نمود و از صفای احوال و کمال ورع او را بسیار مستود
آخر الامر در صحبت شیخ خدا آگاه شیخ نور الله که از اکابر حضرات چشت بود افتاد و روی ارادت
در خدمتش نهاد و مراتب سلوک را طی کرد و از جناب میر عبد الله بلخی نیز مجاز شد و همچنان سعادت
ارشاد و مراجعت به کشمیر فرمود و کنج عزلت و خلوت را اختیار فرمود و استغراق بسیار داشت
هرگز سر را طرف بالا نمی افراشت و التفات به کسی نمیکرد دوازده سال در یک مدرسه مداومت
کرد تاک انگوری بالای آن مدرسه بود که سایه بر ساکنان می انداخت روزی قطره آبی
از آن تاک بر کتاب آن برگزیده ایزد پاک افتاد متحیر شد حاضران او را از تاک و سایه او مطلع ساختند
مقبره اش در محله کواد بالا تر از مقبره قاضی موسی شهید ست و نزدیک بمقبره مولانا جمال الدین
سبزواری واقع شده احاطه ندارد بسیار با برکت ست شیخ محمد یوسف بنجی از قبیله تجار
بود بعنایت الهی هدایت یافته ارادت جناب حضرت شیخ یعقوب صرفی حاصل کرده و براه سلوک

یوسف بنجی

آشنا شده راه حرمین گرفته سفر بسیار کرد و مشایخ بسیار را دید و خدمت نمود بهره ور فیض شده بعد مراجعت
کشمیر در قصبه باره موله متوطن گردید و همانجا در سال هزار و یازده رسید مجد مشایخ تاریخست **خواجه بهاء
الدین محمد خوارزمی** الاصل ست بقصد حج سفر نموده بعد از آن **شیخ روپلی بابا ریشی** از خوردی
باز العجز و نیاز ذوق بندگی خالق بی نیاز کارساز داشت بجذبهٔ الٰهی در خدمت حضرت مخدوم شیخ حمزه
قدس بهره رسید و قسمی که انجناب را در خلوت خود دیده بود بهره از آن یافت و مرید شد و در اندک زمانے
ترقیات الٰهی نهایت نمود مرتاض بسیار بود یکصد و بیست سال عمر یافت از انجا یکصد و نه سال صائم الدهر
بود و در رحلت هم قطار نه کرد و روزه دار رفت غیر از یک خرقهٔ پشمینه از خود چیزی نگذاشت عالی همت
بود در محله بهبه کدل مدفن قرار نمود محل فیض و زیارتگاه خاص و عام ست خدمت بابا نصیب در خدمتش
بسیار رسید و کسب فوائد جزئیه نمود **مولانا میر محمد افضل** از اشرف روزگار بود و علم وافر داشت
و تبحر دقیقه یاب بود امثال بابا داود خاکی در خدمتش تلمذ میکردند بعنایات الٰهی توفیق انسلاک در زمرهٔ
مریدان حضرت مخدوم شیخ حمزه یافت و به بیدای ناپیدای سلوک شتافت در اندک زمانے
بر اقران فائق شد و از خاصان الٰهی گردید باشارهٔ رسالت پناهی که در خواب مورد الطاف فرمودند
و صبح بی اظهار از خدمت پیر بزرگوار تصدیق آن یافت بامر ایشان راه حرمین گرفت و در انجا رسید
عنایات بی نهایات دیده رحلت کرد و همانجا مدفون شد رحمة الله رحمة واسعة **خواجه حسن
قاری** بدیر سیت بهره دراز علوم بود و کسب قرائت پیش یکے از خلفای عبد الملک قاری
نمود و همیشه درس میگفت بجاذبهٔ الٰهی در خدمت حضرت مخدوم شیخ حمزه رسید و شرف اندوز
بیعت و تعلیم باطنی گردید مجاهده بسیار کرد و بترک اشغال پرداخت و هگی همت مصروف یاد حق
ساخت و اکثر از رعایت سرور دین و دنیا علیه افضل الصلوٰة والتسلیمات والثنا فیض یاب
شد و مرجعیت بهم رسانید و آخرها در موضع شیوه که از قریات مشهوره پرگنه زینه گیر ست گوشه نشین
شد و همانجا مدفون گردید مقبرهٔ اش محل فیض و زیارتگاه است و حلاوت بخش خاص و عام
خواجه اسحاق قاری برادر خواجه حسن ست و هم از علم قرائت حفظ وافر داشت و همیشه
صحبت ارباب باطن هر دو برادر مائل بودند و با شیخ احمد نام عزیزے که صاحب جذبه و فتوحات
باطنی بود ملاقات نمودند و از وی چیزهای عجیب دیدند و بفوائد رسیدند بعد آن بخدمت مخدوم
العرفا بار یافتند و این خواجه با دیگرے هم از قلندران آشنا بود و با مراد ترک شغلے که شرعا جائز
سخن داشت شده چون بخدمت حضرت مخدوم رسید از ان امر بکشف ایشان ممنوع گردید و برزبه

مستقیم ماند و از صادقان این راه بود و روزی بنا بر حرکت سهلی چند تازیانه با مر مرشد مخدوم خورد
اصلا تغیری بحالش راه نیافت و به بشارات قبول توبه افتخار حاصل نمود و بیست و دو سال در حرم محترم
شیوه عزلت و انزوا گذرانید آخرها خود را به شوق تمام بحرمین شریفین رسانید بعد ادای مناسک
حج بیک سال و شش در جوار رسول الله بسر برد همانجا جان بجانان سپرد و در بقیع مدفون شد رحمة الله علیه
رحمة واسعة شیخ حسن از قریه حیدوپوره پرگنه کهاوره است از مریدان خاص حضرت
مخدوم بود و مرتبه فنا فی الشیخ حاصل داشت و شیخ را هم عنایت بحال او بود از کمال اعتقاد هر امر
در هر کار بسم الله با حضرت مخدوم بر زبان می آورد و باین سبب فائده ها برد شیخ
بهرام گورنگی از پخته کاران دنیا بود توفیق سلوک در خدمت حضرت مخدوم یافت و دل از
همه برتافت و بیرون کلی از دنیا حاصل کرد با مر پیر در قریه کوتنگوتیه او ترمنهامی کامراج پرگنه حشیه
سکونت کرد و لنگر وا نمود و مسجد و چاک برادر زن شاه مجذوب که از مخلصان حضرت مخدوم بود خدمت
او می کرد و همانجا عبادی کند و نفس کشی کارهای عجیب بظهور آورد تا بمقتضای حیات در طی
مقامات سرگرم بود و در همان مقام رحلت فرمود شیخ حیدر لاری در زبان عوام مشهور
به پیر حیدر است با خدمت بابا داود مشکوتی که از همین طبقه قریب العهد است در اسرار الابرار
اظهار بسیار دیدنش نکرده از مریدان حضرت مخدوم صاحب یاضنات و کرامات باهره و اکثر اوقات
منشان از خدمت استمداد می نمودند چنانچه در احوال پیران خود دارد که بعض مردم آن را محمول بر کمال
اعتقاد و اغراق و مبالغه می دارند والعلم عند الله چون رحلت نمود در تیله مولد پرگنه لار آسود شیخ
بایزید شمنالی از پرگنه انجر است مرید حضرت مخدوم شده سیاحت بسیار کرده بلکه بحرمین
هم رسیده زاویه نشین بود و آن زاویه دریچه نداشت روزی حضرت مخدوم قدم در کلبه اش گذاشت چاشت
را دیده شاکر گردید بعد آن یکی از مخلصان در فکر دریچه آن کلبه افتاده شیخ بایزید قبول نکرد و
که بنظر حضرت مخدوم همچنین بی دریچه در آمده است و ایشان به همین دستور مسلم داشته اند
امری نکردند و من سخن تو الهم مرتکب خلاف منظور ایشان شد سبحان الله اطاعت پیران در مراعات
نظر و خاطر ایشان به چه درجه بود جانبازی تا کجا از مریدان ظهور می نمود مخدوم حاجی موسی
فرزند ارجمند حضرت حاجی احمد قاریست از غرائب روزگار بود حالات عجیبه داشت شیوه دوام
آزاد و بسیار دستی او برباد گاهی رو به جنگل می نهاد و گاهی به سکونت خانقاه تن می داد
یکباری به لاهور رفته چون در آنجا مواجه فیل مست باین مقبول الست دو قدم او بضرب دست

موجب شهرت او شد مراجعت به کشمیر فرمود و جمعی را مستفید ساخته در مقبرهٔ والد بزرگوار آسوده ‌

مولانا شاه دولت به جاذبهٔ الٰهی درین راه آمد و ارادت در خدمت بابا داود خاکی نمود و با

حضرت هردی بابا ریشی بسیار نشست و اشیاء از پی صحبت میسر است اکثری مغلوب حال میشد

و لنگر و سبزه و مدتی بیهوش می‌بود و اخبار از احوال آینده می‌نمود اکثر با عورات و عروس و ابکار

می‌نشست حضرت هردی بابا ریشی فرمود که پنبه و آتش یکجا نمی‌توان گذاشت پارهٔ آتش درمیان پنبه

گذاشته نزد ایشان فرستاد و اصلاً یک ذره از پنبه نسوخت شیخ حاجی اوتر از فرزندان قدیم

حضرت بابا داود است تمام زهد و تقوی بود و توفیق زیارت حرمین یافت بصوم نهار و قیام شبهای

تار میگذرانید پیاده بسفر حج میرفت و در سفر افطار نمیکرد نه در رفتن نه در آمدن چون مراجعت نمود در

قریهٔ اهد پرگنهٔ کرهن اقامت نمود و همانجا آسود مولانا قاضی محمد صالح خلف الصدق مولانا

قاضی موسی است عالم عامل فقیه کامل بود و در تقوی شأنی داشت بعد شهادت والد بزرگوارش

چون بنیاد چکان برهم خورد و سلطنت کشمیر تعلق بسلاطین جغتائیه گرفت بنابر استحقاق و رشد

و لیاقت بمنصب قضای کشمیر مکلف شد طوعاً و کرهاً اجابت نموده و اجرای احکام حسبة

الله در شرعاً و عرفاً نیک نام بود و مراعات تقوی و افادهٔ علوم صوریه هم میفرمود شیخ

کنگی ریشی در عین جوانی و اسباب کامرانی ذوق زهد و خداپرستی بهم رسانیده طریقهٔ

ریشیان گرفت گویا اویسی بود آخرها ارادت حضرت بابا داود خاکی اختیار نمود گاهی

داشت وقت حاجت خادمان بجهت نمک آن گاو را فروختند و گاو در صومعهٔ شیخ ایستاده

عرض حال کرد شیخ خادمان را از فروختن گاو منع فرمود تا آخر عمر ترک نمک نمود چون نمی‌خورد

ماهی بریانی بدیه‌اش آوردند و دشت آزرده خوردنش کردند گفت که برای رفع اثر نمک در آب

بشوئید بمجرد رسیدن آب آن ماهی بریان جان یافت و در آب رفت ازین دست حکایاتش

بسیار در پرگنهٔ بانکل قریهٔ وانی کام آسوده است در سال هزار و هفت از دنیا گذشت نورالدین محمد

جهانگیر پادشاه سلطان سلیم نام داشت بعد از نهضت سلطنت تاج و تخت را

زینت بخشید جلال محمد اکبر شاه بعد از تسخیر کشمیر هفده سال زیست و این جهانگیر شاه مکرر بسیر و شکار

کشمیر نزول اجلال فرموده است و رعیت پروری و آبادانی ملک و تعمیر و تربیت قلعه و عمارات و

باغات پادشاهی درون قلعه و بطرف تالاب خصوصاً فیض بخش بنا فرموده و چشمه‌سار را

آباد کرده فوائد و منافع بسیار بمردم رسانید در تاریخ یکهزار و پانزده که سال دوم از جلوس پادشاه

است ۱۰۱۵ حکومت کشمیر به نواب قلیچ خان رسید و تا مدت سه سال ایام حکومت خویش بسر برده در
نظم و نسق شهر و ترویج اسلام و رعیت پروری بی نظیر بود چون معزول شد در تاریخ هزار و نوزده
صوبه‌داری به نواب قاسم خان مفوض گردید تا مدت سه سال حکومت آنجا بکار برد و از تغیر او در هزار و بیست
و دو عمل آورد ۱۰۲۲ تعلق به نواب صفدر خان گرفت او تا مدت دو سال هرچه توانست در رفاهیت خلق
الله و عدل در هزار و بیست و چهار صوبه تعلق به نواب احمد بیگ خان یافت تا مدت سه سال تا توانست سعی
رفاهیت خلق الله و عدل و احسان کرد دران ایام بحسب تقدیر خالق الانام در سنه هزار و بیست و چهار آتش
قهر الهی و تند باد سخت نامتناسب وزیدن گرفت یعنی آثار بلای باد و با طاعون ظهور نمود و کار بجائی
رسید که قدرایا مضمون آیه کریمه یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه بر صفحات روزگار معاینه نمودند تکفین و تجهیز
یکی بدیگری محال شد حسن شال نام مردی متمول بود تمام متعلقانش بدرجه شهادت رسیدند موتی بعید در
داشت بجهت عدم تصرف مالک روی به جنگل نهادند این حادثه تا چهل روز افزود و قریب دو سال خان
مذکور کار فرمای حکومت بود در سال هزار و بیست و هفت حکومت بدلاور خان مفوض شد و هنوز مردم
ماتم نگشته که اهل تشیع از تعصب زبانها دراز بأزواج و یاران خاص حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
به بی ادبی یاد میکردند و چیزی بر درها می نوشتند بازباد سموم قهر الهی در رسید مقدار ده دوازده
هزار خانه بسبب واقعه آتش بر باد رفت مسجد جامع کلان بنا کرده سلطان سکندر بت شکن نیز
حادثه نیز سوخت چون دران ایام جهانگیر پادشاه وارد کشمیر بود باهتمام تمام در محافظت آن فرمود
لیکن تقدیر کار خود کرد حیدر ملک در تاریخ خود می نویسد که سنیان بعلاقه تهمت سوختن خانقاه
جدید بیل مراد خاندان مراتهم بسوزانیدن مسجد جامع ساختند واین معنی را گوش پادشاه رسانیدند
ازینجهت بامر پادشاه تعمیر مسجد را بر گردن آنها بستند و بعدش ملک محمد ناجی سعی زیاد کرده سر نو
تعمیر مسجد بدستور سابق نمود و تعدد بنای مسجد تا تاریخ مذکور ازین چند بیت که در آن وقت مستفاد
می شود تاریخ نخستین مسجد جامع ز شه سکندر ثانی + عمارت یافت آنگه سوخت از تقدیر
سبحانی + دگرباره حسن شاه آنکه بود از نسل پاک او + بشد بانی این مسجد هم از توفیق ربانی + ولیکن
از دو جانب بی ستون آراسته بی سقفش + ز ابراهیم احمد ماگری شد راست تا دانی + ز هجرت نهصد
و نه بود تا در عهد محمد شاه + که این جنت سرا شد زینت دین مسلمانی + بتاریخ هزار و بیست و نه از
هجرت مسجد به روز عید روزه سوخته در نوبت ثانی + ملک حیدر رئیس الملک در عهد جهانگیری
نهاد از نو بنایش باز روز عید قربانی + چو تاریخ بنایش جست گفتا هاتف غیبی + نهاد از نو بناش

بارگاه عید قربان شد تا مدت چند سال دلاور خان بمقتضای وقت دخال عمال و افعال بوقوع آورد
وجرائمها بکار برده معزول گشت و در تاریخ ۱۰۲۹ در سال هزار و بیست و نه پادشاه اول بهار از راه پنج
در ستیان با اهتمام علی ملک برادر حیدر ملک صاف شده بود با اهتمام لشکر داخل کشمیر شد ارادت خان
صوبه دار شد دو سال هر چه ارادت الله بود از وی صدور نمود نزدیک نادپوره جایکه آنرا سونتی
بتن نام میگویند و یکطرف جانب مغرب جای ایست که آنرا قریش مرگ نام است بنای عمارت نموده بود و در
طرف مشرق آن باغ برجها و زینه پایهای سنگین برپا داشته چون در آن عهد کار عمارات اکثر از
چوب بود پنجره های عمارت نوعی ساخته بود که در جای دیگر نبود گویند که آن نجار کارکن را دست برید
تا در جای دیگر مثلش نسازد و صله اش هم بسیار داد چون ایام حکومتش کوتاه شد نواب
اعتقاد خان اوائل سال ۱۰۳۲ بکشمیر آمد و عمل او ضرب المثل این ولایت است فتح پنج در عهد او شد
و بنای مسجد جامع کلان در پنج با اهتمام حیدر ملک صورت گرفت مردم چک در عهد او بیبار کشته
شدند و هر جا که خبر اقامت چکان می شنید مردم را یقین می نمود و حبس و قتل آنها می فرمود و در پیش
دروازه خود فوج فوج وگروه گروه آورده به قتل میرسانید چکان را چون وی از شالی انبار بر برنج برمی آوردند
درین عهد قوم چکان از طمع ملک گیری دست شسته گمنام شده وجود در عدم گرفتند و از داعیه شمشیر
برخاسته پیشه مزدوری و حمالی و مزارعت اختیار کردند و در زمان اعتقاد خان نورالدین جهانگیر پادشاه در
شهور هزار و سی و پنج باز روانه هندوستان شد باز در سال سی و ششم نزول بکشمیر نموده و از ابتدای
جلوس تا آخر وقت هفت بار بکشمیر رسیده و هر مرتبه ترتیب باغات و تعمیر عمارات نموده این بار
که مرتبه اخیر بود بیست و هفتم صفر هزار و سی و هفت در مرض جنگیر هتی وقت مراجعت از کشمیر جانب
هندوستان در قصبه راجور رحلت نمود در خدمت پادشاه مزبور از میان اهل خطه افضل العلما
مولانا محمد رضا المشهور به حکیم دانا و کمالات دستگاه مولانا حبیب الله میر عدل از مقربان باریابان
مجلس پادشاه بودند و از کارپردازان لشکر میر تنک میر شکار هم بار سلام و عرض داشت و بالتماس
نورجهان بیگم حیدر ملک چادوره همیشه مامور بخدمات میبود و خطاب رئیس الملک چغتای داد
واین حیدر ملک در ابتدا بوسالت مهرالنسا بیگم منصب یافت بوطن خود در شهر جلد میندار بی نظیر
شد چون در کشمیر بی نظیر رسید ترتیب بعض امور بقدر وسعت نمود و تلاش در سمت جوی لچمه
کول آورده ملک جلال تهکو بجهت مسجد جامع کلان و سکنه محلات که بی آب بودند کرد در آبادی
جدیبل و اهل آن که تا حال ویران بودند هم تقصیر نکرد خانقاه بابا شمس عراقی را که ساخته بود

بود و سجادهٔ آتش سوخته پدرش حسن ملک ابن محمد ملک از سر نو بنا کرده بود و بالجمله اعتقاد خان در صوبه داری
خود هر چند کارهای دست بسته بظهور آورد و بتخصیص قلع و قمع بنیاد دهکانان که مظهر فساد بودند بخوبی
نمود و اکثر بدعات و ظلم و تعدی او درین شهر پیدا کرد و بجبایات کثیره قافیه کرام مردم را تنگ ساخت
و اختراعات بی نهایت بر رعیت و مزارع چه که بر سکنهٔ شهر هم از بابت سلاطین سلاسیانه و رسوم اعمال
وافد و چرد یا ده بر حال مطرح گل زعفران و تکالیف چیدن آن باکثر اعیان و امور دیگر و ضبط میوهٔ باغات
مردم و تکالیف دیگر بنحوی جاری نمود که مردم از حیات خود سیر شده مستعد فرار ازین دیار گشتند چون
اینحالت بعرض پادشاه رسید در اول جلوس حکم تغییر او فرموده تدارک واقعی بظهور آورد چنانچه
در صفحات آینده مرقوم کلک عبرت سلک میشود احوال حضرات که از اوائل عهد جهانگیری تا آخر
دور سلطنت او در کشمیر جلوهٔ ظهور بودند یا در آن عهد رحلت فرمودند قدوة اهل شهود خواجه
مسعود پانپوری از طبقهٔ تجار بود در عین شغل کاروبار توفیق طلب پروردگار یافت و دیوانهٔ وی
از خانه بشتافت و بی اطلاع احدی سه ماه که در دوهم جلبست گذرانید باشارهٔ خضر علیه السلام میل
ارادت حضرت بابا داود خاکی بهم رسانید چون بخدمتش رسید سرگذشت را از آن طرف شنیده
مامور بخلوت شد و در ملازمت ایشان بصحبت زبدة العرفا هردی ریشی بابا هم فائز گردید و از چند
نیز موکد بملازمت شیخ شد و کسب کمالات سلوک سعی و جهد نمود و بقیهٔ عمر در وطن خود که پانپور
است سکونت فرمود قوت از حاصل زعفران داشت و همت را بکمال احتیاط در زراعت بگماشته
در وقت خود از اصحاب کشایش ممتاز بود و فتوحات اصرف فقرا می نمود اهل امصار و حواضر خود
و اهل بیت چیزی از آن سنیدی و در کشف و اشراف آیتی بود و بتاریخ در سال هزار و بیست و
یک رحلت فرمود در مقام خود در قصبهٔ پانپور مشهود فیض و برکت بلکه آثار جذبه از مقبره اش
ظاهر است اولاد و خلفا برجسته گذاشت که ذکر چندی در محل خود می آید شیخ محمد لبیب خلف
الصدق حضرت مولانا شکر کنائی است که ذکرش گذشت جوهر خدادادی نمود و استعدادی
داشتی بود در تربیت صوری و معنوی از خدمت والد امجد یافت و همانا که از خدمت حضرت ایشان
شیخ یعقوب صرفی هم استرشاد نمود در جوار والد ماجد مدفون گشت شیخ محمد امین جد پدری راقم حروف
است حضرت میر نازک قادری از نجبای این شهر و مقتدای دهر نسبش بقاضی میر علی که
جد طبقهٔ قاضی شهید است میرسد بصحبت حضرت مخدوم شیخ حمزه رسیده است امّا ارادت با
خدمت بابا داود خاکی حاصل کرده بعد از آن تربیتش حوالهٔ سید عالی مرتبت میر اسمعیل شامی نموده است

ایشان شده بود و طریقهٔ علیهٔ قادریه را خوب ورزیده و بامر سید مزبور مسند آرای این سلسله درین هم
شده و لوازم آنرا کما ینبغی بظهور آورده و طریقه را جاری ساخته از علم و عمل بهره موفور داشت و صاحب
تمکین بود و شانی عظیم حاصل نمود و در ماکولات و ملبوسات احتیاط واقعی می فرمود و اصلاً پیرامون
امور سکریه نگشت مشهور است که یکی از بزرگان آنوقت که بسماع مشغول و بآن مشهور بود بذوق
دیدنش آمد تن بصحبتش نداد و بیرون بنیاد مد آن بزرگ شقه نوشت که ما از اشتیاق سوختیم خدمت
میر نازک بر پشت آن شقه تحریر فرمود که ما سوختیم و خاکستر شدیم و بر باد رفتیم الغرض خدمتش در ریاضات
و اجتناب از فضولیات از قرآن خود ممتاز بود و غیر از جمعه و جماعت حرکت نمیفرمود و مریدی التماس
ضیافتش کرد چون برادرش که شرکت داشت غایب بود قبول نکرد دیگری میوهٔ باغ خود باظهار
حلال آورده نخورد و گفت معلوم نیست که حق خراج و عشر کما هو ادا کرده باشی یا نه حالات تمام کمالاتش
از گنجایش تحریر و تقریر بیرون است کرامات و برکاتش از حد افزون سلسلهٔ علیهٔ قادریه درین شهر از
خانوادهٔ او ترویج یافته تا الیوم جاریست ذکر بعض احفاد ایشان که بر سجاده بوده اند در محل خود مرقوم
میشود در سال هزار و بیست و دو جانوری عجیب الخلقت غریب الهیئت در محضر عامه در مسجد
جامع بهم رسیده بچهار اسطوانهٔ مسجد طوف کرده در ان ترددی یکی خدمت میر نازک قضا کرد همان جانور
دو سه مرتبه دیگر بهمین نهج باختلاف مکان در مسجد جامع طواف نمود هر مرتبه حادثهٔ عظیمه رو داد یکبار
طاعون بود و هم قحط اتفاق افتاد تاریخ وصال حضرت میر نقیا نقیا یکبر یافته اند رفع الله درجاته و
رزقنا الله من برکاته شیخ بابا عبد الله فرزند ارجمند حضرت بابا مسعود نوریست یگانهٔ وقت
بود در علم و تقوی و فقه و ورع و مرجع خلائق و منبع حقائق و اولاد باکمال داشت کشف قلوب
قبور گویا در دست او بود زوجهٔ تند خو و ستیزه رو داشت از دست او متاذی بسیار میشد هر چند
مردم تحریک فراق میکردند میفرمود که چرا بر دیگری میفگند شیخ بابا حاجی نخل برومند حضرت
بابا مسعود نوریست صاحب استعداد عالی بود و بمرتبه ارشاد رسیده در کشف و کرامت و ریاضت
و استقامت شان عظیم داشت کثیر العبادت بود شیخ بابا ابراهیم نیز فرزند سعادتمند بابا مسعود
است بلند احوال و احسن المقال بود و بامر معروف و نهی منکر اشتغال می نمود مولانا شاه
گدای مولدش موضع کرنکشون از توابع سوپور است بتقریبی ساکن شهر شد روزی گذرش
در خانقاه حضرت شیخ احمد قاری مخدوم افتاد خدمت مخدوم حاجی موسی که ذکرش گذشت
مشغول افادهٔ صوری و معنوی بودند و نظر بجانب او هم نمودند متاثر شده التزام صحبت خدمت

ایشان کرد و بعد تحصیل لوازم علوم دینے تلقین اشغال باطنی یافته و متلذذ شده از همه تافت و در
اندک زمانے و فتوحات غیبی یافت که از اقران فائق شد و مرجع کائنات و مشهور الکرامات گردید چون
هجوم خلائق افزود خواجه داؤد ولی مجذوب نزد او در رفته ملامت کرد که چرا شکل من مجنون بردی
اینهمه کثرت و ازدحام قبول کردی گفت هنوز چه دیدی فردا بازار گرم تر خواهد شد روز آدینه بود
که یکے را فرمود که در یکے از اطراف خانقاه جاے طیار نماید که جمعه دیگر بکار آید شب جمعه دیگر زیر
ایوان چندی از خادمان معارف و لطائف بسیار گفت و آخر شب طرف دریا آمده تجدید وضو
فرمود چون بحجره خود رسید خانقاه چنید و عالم را از آن خبردار کرد تا وقت چاشت خلائق از این
حیران و نگران بودند نصف النهار جان سپار شد سنه الف و اربعة و عشرین گداے شاه اقلیم فنا
تاریخ است خواجه حبیب الله نوشهری از طبقه تجار بود چون داعیه طلب حق در دلش جا کرد
توفیق ارادت در جناب حضرت شیخ یعقوب صرفے یافته و دل از هر چیز برتافته بالکل بامر حق
قیام نمود مورد فتوحات شد در غیب حضرت ایشان باشارۂ آن جناب به فیض تربیت حضرت میر محمد
خلیفه که ذکرش گذشت رسید تا بعد مراجعت حضرت ایشان باز از آن جناب مستفید شده خلافت یافت
با وجود غلبه شوق و استغراق و تقید و وجد و حال و شدت سماع جمعی را بارشاد رسانید و در غلبات
شوق به نظم اشعار مے پرداخت و غزلها درد آمیز شعله انگیز موزون میساخت گاهے بنا بر مغلوبیت
و استغراق الغاے احتراق بر تبعات دالات سماع هم سفر سود دیوان اشعارش تمام سوز و گداز و نیاز
و نیاز است از انجمله این چند شعر **غزل** اگه بهشت برین بے تو عذابم غالب + آتش دوزخ همه با
تو گلابم گلاب + گرمی شوق تو کرد بر مے ز وقت چه کرد + سینه کبابم کباب دیده پر آبم پر آب + بیتو
نسرود نه گل بے تو نه جام و نه مل + بیتو که مست او بے تو کدام آفتاب + حبی بیچاره بین اشک
فشان بر زمین کرده زراعت چنین ز دست طعام و شراب + نسخه از احوال مرشد بزرگوار خود هم بنظم و
نثر درست کرده است حالات آنجناب انوشته در سال و بیست و شش در ایام غلبه طاعون جلوه
فرمود آستانه متبرکه اش در محله نوشهره مرجع و مطاف آفاق است خواجه داؤد مجذوب در
اثنای غلبه شورش بهم رسانیده بدر غیبت و بیخودی زد در حقیقت او عقلا بود چون علت وبا شیوع
یافت و عالم عالم مردم براه فنا شتافت بغیرت آمده بخدمت خواجه حبیب الله نوشهرے و میر
یوسف قادری ولد میر نازک بیازی پیغام کرد که چرا ابدال عالم خود را فدا نسازیم این گفت و عنقریب
رحلت نمود و با دفن شد در محله بوده کدل آسوده . . ۱ . میر یوسف قادری خلف صاحب وجه

میر نازک ست بکمالات ظاهر و باطن آراسته بود بعد واقعه والد بزرگوار بر مسند ارشاد و خلافت نشست
بهمگی چهار پنج سال زیست در واقعهٔ وبا در سال هزار و بیست و هفت رحلت فرمود در حظیره والد ماجد
آسود **شیخ محمد شریف المعروف بشوک بابا** از واردات غیبی جذبه یافته بود اهل
بیتش حمل بر جنون کرده در خدمت حضرت خواجه مسعود آوردند خواجه اورا در حجره نشانید و همانجا
آرامید رفته رفته تعلیم باطنی از خدمت خواجه گرفته جذبه اش قوی شد و براه بی پروای افتاد اما در
ضمن آن کارها داشت حرفش بلند بود و کشف حالات بسیار می نمود خواجه اکثر اصحاب را حواله او
کرد بعد واقعهٔ مرشد هفت سال زیست و در سال هزار و بیست و هفت رحلت نمود و در حظیرهٔ مرشد
بزرگوار خود می آسود و مخدوم شیخ عباس و مخدوم شیخ عبد الله و مخدوم عبد الواحد پسران آن حضرة
مخدوم احمد قاری در علم و عمل نزدیک به برادر بزرگ خود حاجی موسی بودند و از اصحاب کشف و حالات
عجیبه در حظیرهٔ والد ماجد آسوده اند **شیخ حاجی داؤد بلخی** از خلفای حضرت بابا داؤد
خاکیست بعد ادای مناسک حج در موضع انچار غاری اختیار کرد و مشغول به عبادت پروردگار
شد از اصحاب ذوق و حال بود و جمعیتی داشت بعد آن متاهل شد و ببرکت سنت از مزاحمت خلق
نجات یافت خدمت حضرت میر نازک واقف حالش شده تفقد ظاهر می نمود **حضرت سید
نعمت الله حصاری** در اواخر عهد چکان از هندوستان تشریف آورده در محله حبه بل سکونت
اختیار فرمود و اکثر حالات با وراد و اذکار و حفظ نسبت قلبی پروردگار مشغول بود و جذب سماع هم
احیاناً بوقوع می آورد و هرگز بصحبت اغنیا و حکام فرو نمیبرد گویند که روزی چند بضیافت مردم دو
تن داد تفاوت فاحشی در احوال خودش مشاهده افتاد مترود و متحیر و در فکر صلاح حال شد چون آوازهٔ
کمالات حضرت میر نازک قادری در آنوقت شائع بود از راه کمال صدق و انصاف زیارت
خدمت میر نمود جناب میر نازک حصهٔ از طعام مراتبهٔ خود که از وجه کسب عورات بود بسید داد بمجرد
تناول یک لقمه حالت قدیمه باز براه باطنش رو نهاد خدمت میر فرمودند که سید حفظ حال خود را
خود خبردار باید بود و اجتناب از موانع نمود والا این لقمهٔ من هر روز بهر کس میسر نیست نشستگاه
سید نعمت الله در حبه بل واقعست نیرار و متبرک خدمت خاصه بابا حاجی کانجو قادری از خلفای
اوست **شیخ محمد سعید** فرزند سعادتمند حضرت بابا داؤد خاکیست بکمالات صوری و معنوی
آراسته و به فیوض ظاهری و باطنی پیراسته چون منظور نظر حضرت بابا هردی ریشی مالو بود وقت
رحلت بسمت مسکنهٔ اسلام آباد در حظیرهٔ مقدسه ریشه مالو آسود و اولاد و احفادش اکثر صحاب علم اند

ورع و تقوی بودند حضرت شیخ محمد برادر مهتر ابا و تربیت کرده حضرت ایشان شیخ یعقوب
صرفیست و از میان برادران که هفت بزرگوار بودند خدمت شیخ بحضرت ایشان بسیار عزیز و قریب بود و هم
صغر سن در دیل زیست و ما طفلش ... حضرت شیخ ابراهیم برادر خورد حضرت ایشان
شیخ یعقوب است بعلو استعداد و همت خداداد مشهور بود و از کلانان ... که صبیه رضیه کریم الشیم
عائشه بی بی نام در عقد حضرت شیخ حیدر بود که از اجداد راقم حروف است و بی بی مسطوره از اعمال
و عبادات روزگار بود مقبره اش در قصبای پرگنه ... بود و مرجع ارباب ... است و وجه معیشت
متروکه اش از زمان ... در میان ورثه مرحومه مقسوم حضرت خواجه یعقوب ... که مشهور است
و لطیفه ... حالی که یکی از اولاد ... که در عهد سلاطین کشمیر از اعیان روزگار بود و دنیا
دنیوی داشت خانقاه لب دریای بهت بنام او منسوب است و این خواجه یعقوب در عنفوان جوانی
بکمال کامل رسیده بود و ذوق خداپرستی بهم رسانید در خدمت حضرت شاه قاسم حقانی مرید شده بود
سید اکبر دو ... اثنا حضرت شاه قاسم حقانی بسفر حرمین متوجه شدند غائبانه از خواجه یعقوب امری
بظهور آمد یعنی بی ادبی ... حضرت شاه در هند بصورت باطن معلوم کرده کار فرمای غیرت
و تهدید شدند اتفاقا در کشمیر واقعه رحلت حضرت خواجه یعقوب در کمال جوانی روداد و غلغله عظیم
در طالبان افتاد در محله سازگران مقبره اش مشهور است میر حمزه کریری از اولاد امجاد حضرت
سید حاجی مراد است چون طلب الهی پیرامون دل سعادت منزلش گشت در خدمت بابرکت حضرت
ایشان شیخ یعقوب صرفی قدس سره پیوست و قفل غفلت را بواقعی شکست ملازم خدمت
آنجناب بود چون حضرت شیخ بسفر حرمین رفت بدستور دیگران از صحبت میر محمد خلیفه بهره یاب
شد بعد واقعه وصال شیخ ارباب کمال بامر آنحضرت مشغول بارشاد و عباد گردید از علوم صوری نیز
بهره موفور داشت جمعی از صحبت انفاس او فائز شدند که ذکر آنها می آید رساله در احوال حضرت ایشان
با خلفا و اصحاب درویشان باختصار نوشته است در وطن مالوف خود موضع کریری در جوار جد
بزرگوار آسوده است در سنه هزار و بیست و شش رحلت فرمود و بخدمت شیخ بابا ولی
هم بهره اندوز شدند خواجه محمد یوسف ماتجو تا سنه ... در سلک ارادتمندان حضرت
شیخ یعقوب صرفی انخراط داشت ... نسبت ... از خدمت خلفا یافت در مجاهدات مشهور بود
چون رحلت فرمود در مقام ... که بیرون شهر است در کمر کوه تخت سلیمان مدفون شد پایان آن طرف
قبله آستانه سید محمد است که آثار چند بر از قبر شریف او هویداست در همانجا شیخ ... است ...

متقی بود شیخ بلند همت کبروی بعد تحصیل علوم ضروریه ذوق طلب الهی دامنگیرش شده
سفری اختیار کرد و بحرمین رسید و ادای حج نمود آخر الامر در کشمیر بجناب حضرت شیخ بابا والی قدس سره
العالی متوسل شد و فوائد طریقه گرفت در همان اثنا حضرت شیخ رحلت فرمود و باشاره حضرت ایشان
در خواب اراده ملازمت حضرت شیخ خلیل الله که از اکابر خلفای حضرت شیخ حسین خوارزمی بود نمود
چون در بلخ رسید از رحلت آنجناب که در همان ایام شده بود شنید و حیران و ملول گردید و بالهام ملک
علام در خدمت حضرت شیخ پاینده ساکتری که مسند نشین طریقه علیه کبرویه بود در رفت چند روز بار بحر
و خطاب نیابت چون استقامت کرد و اظهار طلب نمود شیخ متوجه احوالش شده سه سال در خدمت مشغولی
گذرانید و فوائد طریقه گرفته باجازت ارشاد مراجعت کشمیر نمود و در بلده سکونت فرمود و خانقاه بنا کرد
و مشغول باجرای طریقه شد عمر بسیار یافته و شب و روز بعبادات رب الارباب و تربیت اصحاب صرف
میکرد و در ترویج طریقه بسیار نمود و اکثر ارباب ارادت آخر شب بزیارت آمده باجتماع بلکه بجماعت ادای
تهجد در خانقاه با ایشان میکردند و این امر درین شهر در آنوقت عمل مخصوص مجدده شیخ بود و گویند
که زیاده بر صد کس وقت تهجد در خدمت ایشان حاضر می شدند در شهور سنه هزار و بیست و شش
رحلت فرمود در صحن خانقاه معلی در روضه حضرت شیخ بابا والی بالای صفحه که الحال حظیره مشائخ
دیگر هم هست مدفون گردید رحمة الله علیه رحمة واسعة **شیخ موسی زنگیر** از تربیت یافتهای حضرت
خواجه طاهر رفیق سهروردیست که ذکرش گذشت یتیم بود و ذوق این راه بهم رسانید اول در خدمت
بابا کنگی ریشی و ثانیا بجناب حضرت شیخ یعقوب صرفی و ثالثا بصحبت حضرت خواجه رفیق رسید و همانجا
استقامت یافت و بزور مجاهده صاحب کشایش شد و بمرتبه اجازت بلکه خلافت رسید و بر سنت
پیران مستقیم ماند میر علی و مولانا حسن لنگ و شیخ محمد شریف نیز از خلفای شیخ بودند و همه آراسته و
بریاضت و تقوی و استقامت پیراسته ذکر همه موجب تطویل کلام است **حضرت شاه
قاسم حقانی** از احفاد میر شمس الدین شامیست که او در رکاب حضرت علی ثانی بکشمیر آمده
است و همین جا توطن کرده شاه ممدوح را ملا قاسم می گفتند بحاجی هم مشهور بود چون باشاره حضرت
ایشان در عین انکار و اراده احتساب جذبه یافت و بخدمت میر محمد خلیفه رسید مخاطب بشاه شد
در مجاهدات گوی از اقران برد بعد مراجعت حضرت ایشان انظار عنایات آنجناب بسیار یافت روزی
از حرارت ذکر جامهاش سوخت و شبی بعد غسل که معتاد هر وقت نماز داشت به شدت سرما خون
از تمام بدن مبارکش جاری شد طرف سنگی بقهر دید از جان گذرانید بعد واقعه حضرت ایشان نیز بعد

سفر حج فرمود و فتوحات بسیار حاصل نمود و از انجمله حضرت سلسلهٔ علیه قادریه با کرهٔ مبارکهٔ حضرت
غوث العالم از شیخ نیب القادری و اجازت سلسلهٔ علیه نقشبندیه از قدوة الاولیا خواجه دیوانه میر
که از خلفای کامل خواجه اسلام جوئباری و اجازت طریقهٔ چشتیه از شیخ سلیم فتحپوری با تبرکات و ثنایای
دیگر بکشمیر رسیده جوش ارشاد در افلاک رسانید و عالمی را تربیت و افاده و از عوائق وجود رهانید در
هزار و سی و سه هجری رحلت فرمود و زچهلم از قبر مبارکش که خود فرموده بود نی از گورهٔ آهنگر رست
و سبز شد و هنوز هست و خوارق سوای این از خدمتش بسیار مسطور است **شیخ محمد علی**
سوپوری از برگزیدگان وقت بود بهره وافر از علوم داشت سفر دهلی کرده و اکثر مشایخ را دیده
و بصحبت حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی فاروقی هم رسیده و بهره‌ها اندوز فوائد
گردیده چون مراجعت به کشمیر نمود در قصبه سوپور توطن فرمود و در جلد دوم مکتوب حضرت مجدد
بنام مشار الیه تقریب جواب تعزیه نامه مرقوم است مقبره شیخ در سوپور مشهور است **حضرت**
بابا اسحق از مریدان بلکه خلفاء حضرت شیخ مسعود نروری است صاحب حالات علیه و کرامات
سنیه بود و شهرت باستجابت دعوات داشت و از خلفاء شیخ امتیاز تمام حاصل کرده در استقامت
و مداومت و شدت ریاضت و ادای سنت زبان زد عقلا بود و سیه ریشی بابا که ذکرش در محل خود
می‌آید از مریدان اوست **ملا جامی کنائی** مدرس مدرسهٔ سلطان قطب الدین در محلهٔ لنگرته
شاگرد دوم شیخ یعقوب صرفی استاد ملا جیت میر عدل **ملا حاجی باندی** مفتی شاگرد شیخ یعقوب
صرفی از نجبای وقت بود تحصیل علوم کرده اکثر عمر بافاده و استفاده گذرانید با ندیهای کنگین نجار
اولاد اویند **شیخ بابا حسین** بن شیخ عبد الکریم مرید والد ماجد خود است که ذکرش گذشت بهره
تام از علوم صوری هم داشت چون بفقر آمد بالکل دست از همه برداشت روزیکه در مسکن خود
مقبره قرار داد مردم در حرف و حکایت افتادند گفت که روز وفات من مردم را امکان حرکت
نخواهد بود در روز جمعه که بارش بکمال شدت آمد و راهها را بند کرد رحلت نمود در همانجا آسوده مردم
به جنت رسید سخن اوست که اگر یک روز از زاویه خود برآمدم چهل روز بی آرام بود **محترم**
راز آخون **ملا حسین خیاط** از اولاد ارادت در خدمت مخدوم الآفاق مولانا خواجه اسحاق
قاری که ذکرش گذشت حاصل نموده بتحصیل کمالات صوری و معنوی فرمود بعد واقعه مرشد ترک
سفر حج مسافرت اختیار کرد و بجناب خواجه عبد الشهید که از احفاد و مقرب پروردگار حضرت خواجه
عبید الله احرار در هندوستان تشریف داشتند و در آگره آسوده اند خود را رسانید و حظ کامل

حضرت

وفیض شامل حاصل نمود و نسبت حضرات خواجگان عالیشان بدست آورد بلکه بملازمت تمام برکت وقت و صحابت افتخار خواجگان عالیشان مرشدنا و امامنا حضرت خواجه عبد الباقی در دہلی نیز نمود بالجملہ بعد مراجعت به کشمیر ہمگی ہمت را بر ترویج شرع مبین و دفع امور بدعت آئین بست و بہمین جہت مناظره و مجادله کرات و مرات با خدمت حضرت خواجه حبیب الله نوشهری که در آن وقت بجهت غلبه سکر و حال مشغول سماع و صحبت قوال بود بسیار کرد حتی منجر به مرافعه طرفین نزد حاکم وقت شد هر مرتبه بنا بر قوت دلائل شرعیه غلبه با مولانا بود و این مولانا صاحب تصانیف است مثل هدایة الاعمی و غیر ذلک و دران رساله در حق حضرات گذشته مثل حضرت شیخ فریدالدین عطار و مولانا جلال الدین رومی و امثال ایشان نیز جواب و سوال وارد یکے از ارباب فضل و صلاح ناقل ست که خواجه محمد امین صوفی میگفت که بعد نماز جمعه شیخ ابو الفقرا بابا نصیب و مولانا حیدر علامه و پسر او خواجه محمد فضل مدید این مولانا در خانقاه ملک جلال الدین ٹهکور مذکور آمدند و من خورد سال بودم و کفش برداری با بانصیب میکردم من نزدیک دروازه خانقاه استاده بودم آخوند ملا حسین بجانب ملا حیدر علامه پرسید که این حدیث اکرام صحابه بیت را که روایت کرده است خواجه محمد فضل میگفت و در جواب کرده گفت که حضرت عثمان رضی الله عنه راویست آخوند بآن التفات ناکرده بجانب مولانا حیدر متوجه شد ایشان هم تصدیق کردند و گفتند که خلیفه ثالث راوی این حدیث ست آخوند گفت اگر او لا شما مے گفتید قبول مے کردم چون پسر تقریر کرد مرا تردد شد حالا ضرور شد که از خدمت خلیفه ثالث تحقیق شود و خواجه محمد امین مے گفت که در همان حالت شخصے مرفه از دروازه خانقاه در آمد و در صدر جلوس فرمود و آخوند ملا حسین و بابا نصیب و مولانا حیدر علامه علیه الرحمة به تعظیم برخاستند و دست بقدم مبارک قادم قدسے مقام رسانیدند مذکورے با همدیگر نیست بیست کردند و آن بزرگ برخاسته رفته و از زیر دروازه خانقاه من هم دست بقدم مبارک رسانیدم و این بزرگان که حضرت امیر المومنین عثمان بود والعلم عند الله الودود و راقم حروف این حکایات را از عزیزی عالم و صالح شنیده و او بیک واسطه بخواجه محمد امین صوفی میرساند در شهور سنه رحلت فرمود در محله گوجواره مقبره اش مشهور ست فیروز شاه مجذوب عجب شورے و استغنائے داشت و صاحب کشف قوی بود و اشرات خواطر بسیار مے نمود جهانگیر شاه یکباری او را با خود در کشتی خود آورد اشرفی در وجه دردامنش بسیار کرد همه را بدریا انداخت و دشنام بسیار بنخواه نور جهان بیگم که باعث تکلیفش او بود کرد و در ضمن مذکورات بائل مطلب و حاجات خبر از مدعا میداد خصوصاً از مرده سالکان که در پرده نصیحت و موعظت و اشاره مطلب صاف می نمود در بچباره آسوده است ✤ ✤

الرساله ۵ گوجواره بضم کاف فارسی بواو زده و فتح جیم و واو معروف و الف زده و را مفتوح و ہا زده ۱۲

شاه یعقوب مجذوب ظاهراً از بعض حضرات کبرویه تعلیمی یافته رفته رفته کارش بجذبه کشید با وی
بر یک هفته و ده و دوازده روز یکجا بجز در خواب افتاده می بود و اخبار از مطالب اهل حاجت می نمود
خدمت بابا مجنون سهروردی در مبادی طلب ظاهراً ترک شغل علمی مصمم کرده بود روزی عبورش برا
افتاد که شاه یعقوب گذر داشت بر بول نشسته طرف بابا گفت که کتاب و درس نگذاشته نشسته
چه میکنی تنبیه غیبی یافته مشغول بدرس شد حکایت است که چون به شاه مستوره بی ولد داد و هر کدام را
پسری شمرد صاحب اقبال اخروی یا دنیوی شد از مشهوریت یکی بحرم خواجه محمد افضل سیرخی
دوم بصبیه میر علی محمد قادری که شیخ ابوالفتح از دست اوست سوم به دیگری از اعیان چون رحلت
نمود در حظیره حضرات مشائخ که در خانقاه معلی بالای صفه که مقبره حضرت والی است آسود خواجه
صادق سودائی از اکابر این شهر بود اکثر عمر را صرف تحصیل علوم نمود و از مستعدان اهل علم شد
و بخدمت فقرا آمد و مسافر شد و صحبت حضرت مجدد الف ثانی سلطان شیخ احمد سرهندی رحمه
دریافت طبعی موزون داشت گاهی شعر بکمال موزونی میکرد از اصحاب کشایش بود و نمود یک دو
مکتوب حضرت مجدد بنام اوست چون رحلت نمود در ... بوده آسود مولانا محمد رضا
معروف به حکیم دانا فرزند ارجمند حضرت مولانا کمال الدین شالکوتی است که ذکرش گذشت جامع علوم
عقلیه و نقلیه بود و در فن تدقیق و تحقیق بدرجه مولویت رسیده جهانگیر شاه آوازه کمالاتش را شنیده
باریاب مجلس خودش کرد در وقت امتحان و معارضه علمای سنیه و شیعه سرآمد علمای اهل سنت
مولانا بود با جانب ملا حبیب علمای شیعه را ملزم نمود در محله حبالته در خانه خود آسوده است ملا
حبیب کنائی از قبیله کنائیهاست تحصیل علوم نموده بعسکر سلطانی رفته به یکی از امرا
آشنا شد و رفته رفته بصحبت جهانگیر شاه رسید و در امتحان دقائق علوم خصوص مبحث شیعه و
سنی بر اکثر اقران فائق گردید کمالات جزئیه از خط و انشا هم بکمال داشت راقم حروف کتاب مصابیح
العباد را در تصوف بخط او یافته عجب خط نمکین شیرین پخته نستعلیق داشت که از اول تا آخر یک
قلم ده هزار بیت نوشته است قاضی ابوالقاسم ملا جمالی فرزند مولانا جمال الدین شالکوتی
است که ذکرش گذشت بفنون علم آراسته و بمتانت تمیز پیراسته بود اکثر علوم در خدمت والد
بزرگوار خود و عم عالیمقدار تحصیل نمود و در خدمت فضلای دیگر هم رسیده است او گفت که روزی بجهت
تنزه در یکی از قریات رفتم کسان من درخت کلانی را بریدند یکی از جنیان در خدمت والد من
آمد و استغاثه نمود والد بزرگوار از این کار منع فرمود این قاضی ابوالقاسم بعلاقه نسبت مصاهرت

قاضی صالح خلف قاضی موسی شهید مشرف شد و خدمت قضای کشمیر با قتدار دیانت و احتیاط انصرام امور مے نمود چون رحلت فرمود در مقبرهٔ والد بزرگوار آسود ملا حبیب[illegible] معدل در محله لنکر ته سکونت داشت و استفادهٔ علوم دینیه از ملا حاجی کنائی قدس سره جد پدری قاضی محمد یوسف کرده و از علوم غریبه و فنون فضائل حظی وافر داشته و در سفر هند علوم بسیار حاصل کرده و لیکن از مراجعت بوطن بتقریب خدمت میر عدلے با قاضی صالح ولد قاضی موسی شهید در محکمه فیصل خصومات میکرد و درس تفسیر بسیار میگفت و تفاسیر بسیاری از سفر همراه خود آورده بود و ملا ابو الفتح کلو و ملا طاهر کو چاجے و ملا یوسف خاموش و شیخه میر جو باجی و ملا حیدر زار بتو شاگردان او بودند ملا محمد طاهر صدر نواسهٔ اوست ملا است علی پشنک دانشمند معقول دان میانه قد بود و جهانگیر پادشاه او را است تنک گفته بهمان لقب شد صاحب حسن طبع هم بود تاریخ وفات اوست مصراع وای پست و بلند همت کو خواجه علی نور انیواری از خدمت ملا شمس پال و جامع الکمالات شیخ یعقوب صرفی اخذ علوم کرده مرید قدوة الواصلین مخدوم شیخ حمزه قدس سره بود با وصف مرتبهٔ فضیلت بهره یاب از معارف و دقائق تصوف هم حاصل داشت و از اصحاب صفا و تقوی بود در اواسط عمر بسفر اختیار نموده شده و به زیارت حرمین محترمین مشرف گشته و از شیخ ابن حجر سند و اجازت حدیث حاصل کرده باز به کشمیر مراجعت نمود و اوقات را صرف افاده علوم نحوی فرمود که غبطهٔ اقران شد و بصلاح و تقوی گذرانید چون رحلت نمود در جوار مسکن نمود در محله رانیواری مدفن یافت شیخ حیدر از احفاد امجاد حضرت مولانا شنگرف کنائی است که ذکرش گذشت بفنون علم آراسته و بصلاح و تقوی پیراسته بود در مقبرهٔ شیخ ابو العطا که از منسوبان حضرت بابا عثمان اوجب کنائی است او دعای نسبت صوری هم بخدمت شیخ مذکور و ورثهٔ شیخ حیدر دارند و بتبرک مے گویند که حضرت عائشه بے بی صبیهٔ شیخ ابراهیم که ذکرش گذشت در عقد ایشان بود و شیخ محمد امین جد مادری راقم و شیخ محمد شریف مشهور بخلیفه فرزندان ایشانند تعلق و تصرف محصول قریه که مسکن و معیشت حضرت بی بی است فلان بر صدق دعوے دارد والعلم عند الله ذکر شعرا و ارباب سخن که از عهد اکبر پادشاه تا اواخر دور جهانگیری بر منصهٔ روزگار بودند تا رحلت نموده‌اند ملا مظهری از مردم کشمیر است در شیوهٔ سخن گستری و آداب شعر و شاعری در همان زمان از مشهوران بود و در جلسے که رسیدن جوانیش در لباس عزت بود و سپاه بر باکر را از خیل مواد پس نمود و همت پای ثبات از آن عرصه برکنده بجانب ایران در حرکت آمد سیر عراق و خراسان کرده با محتشم کاشی و دیگر شعرای آن عهد صحبت داشته و پس از آنکه باشند باد

بسیاری از منازل رویدو سبان سحاب بر گردیسے از مراحل گردید حسب وطن بر ضمیرش مستولے شد
بکشمیر معاودت نمود و بعد از چند وقت در سلک بندگان حضرت شاهنشاہے منخرط گردیده در عینی
که کشمیر بتحت تصرف اولیاے قاهره در آمد بمیر بحرے این دیا که معظم ترین مهمات خطۂ تخمیس ان ارستنا
ممتاز و سرفراز گشت پس آزانکه دیوانش مشتمل بر شش هزار بیت است نظم فدلے آئینه کردم که دلستان
مرا + درون خانه به گلگشت گلستان مرا + مظهر بجهان چو بے نصیبان می باش + در گل بهوا
عندلیبان مے باش + با دیدن از خوبے عالم مے ساز + مهمان نظاره چو غریبان می باش
اقبال حسن کار تراپیش مے برد + ورنه صلاح کار ندانسته که چیست + سیری چنانکه ابر بنا رد
بر و گذشت + عزمے چنانکه باد نیارد بدو رسید + این اشعار که بلا فاصله نوشته میشود از واردات
اوست غزل که خلوتے که عزلت عنقا بر آورم + تا بام آسمان در دنیا بر آورم + چون کودکے که
خوے دی از شیر واکند + من دیده از ذوق تماشا بر آورم + چون نارسیده میوه که بادش بر افگند
از دل لعبت هیچ تمنا بر آورم + خون شد دل و خوشم که بهر جزو در رود + تا کار عشق تا از همه
اجزا بر آورم + هر صبح آتشے شوم و در خود او فتم + چون گل به خانه سوزی غوغا بر آورم + وله
لطفے نکرده دهر زد دیوانه پر شدست + حرفے نگفته شهر ز افسانه پر شدست + یک قطره از لب
ساقے فرو چکید + چندین هزار ساغر و پیمانه پر شدست + در خون خویش دست زد از غصه
مظهرے + کز شاخ سنبل تو کف شانه پر شدست + گلعذاران که لب از شکرشان نتوان بست
هیچ طرفے ز بهار در بر شان نتوان بست + چه کشاید دل از ین مردم بیگانه منش + کاشنائی بدل
کافرشان نتوان بست + جام جمشید دل مظهرے آسان مشکن + که دگر باره بهم دیگر شان
نتوان بستا + از شادی آن جامه که وے پوشیدم + چون چرخ بگرد خویش مے گردیدم +
پامال بزرگیم فلک میشد و من + در جامهٔ آسمان نمے گنجیدم + وله در عشق تا به ناله می باید
زیست + دل کرده نعیم حوالے با ید زیست + کاره کفن فگنده در گردن جان + کم مهلت
ز ناله مے باید زیست + ملا میر حسن بهره از علوم رسمے داشت و از خدمت مولانا میر علی
کسب خط نستعلیق نموده در اندک مدتے کمال این فن حاصل کرد و بے نظیر وقت شد خط
او را افتخار نثوران و ایران میبر و ند و سلاطین به کتابه مے نوشتند ملا محمد مراد زرین قلم که از مشاهیر
خوشنویسان ست شاگرد اوست بعضے بیک واسطه میگویند واللہ اعلم اوجی کشمیرے
مهر اوج بلاغت و هنر پروری بود در حکومت اعتقاد خان جعفر طالعش از حضیض میل اوج

محمود وپس از تقیر آن خان نکته دان هر جا کمے کہ دین و یار سے امداز خوان عطا و نوال او بهره مند میگردید و آن
سبو کش خمخانه معانے ساقی نامه رنگینے گفته و دُرر غرر مضامین بالماس اندیشه فکرت پیشه سفته گویند
مولانا محمد صوفے چون از ساقی نامه اوجی این بیت شنید که ~~بیت~~ مراد امن خویش زنجیر شد + مرا دست
در آستین پیر شد + آن منصف متصف باضافت انصاف از استماع این دو مصراع بغایت محظوظ
شد فرمود که اگر این بیت می شنیدم اراده نظم ساقے نامه نمیکردم در سنه هزار و سی و دو ستاره عمر
اوجی از اوج حیات سبل حضیض ممات نمود صاحب دیوان ست از اشعار اوست **بیت**
اوجی ازینگانه بے تقریب میرنجیم ما + دیده و دانسته ما را آشنا تاراج کرد + این چند بیت از ساقی
نامه آن باده نوش مصطبه معانی است **مثنوی** لب از هم بجز ناله ننهاده ام + بجانم
بکر توان زاده ام + مرا شیشه بردوش و باران سنگ + نه یارای رفتن نه پای درنگ + مرا
دامن خویش زنجیر شد + مرا دست در آستین پیر شد + اگر فے المثل حسن صد نو بهار + بر روی زمین
روی این سبزه زار + بخندد ز پهلویش از سال و ماه + بگهوارهٔ چشم طفل نگاه + چنان
در غمش دیده خونبار شد + که شب جاے خوابم جگر زار شد + بیا ساقے آن زادق تاک را + ضیا
بخش خورشید ادراک را + بده تا بدانم که آن نوش لب + چرا مے گریزد ز من بے سبب + نسیم سحر
خاطر انگیز شد + ز سیمای گل آتشم تیز شد + بیک نغمه پردازی ارغنون + دلم از زره
کوشش آید برون + نمی بینم اوجی در آفاق جای + سفر باید م کرد زین تنگنای + **وله**
اوجی چراغ عمر با فسانه سوختیم + کاری نکرده ایم و دمیدن گرفت صبح + و این اشعار هم از وست
بیت هر سر که تشنه و خم فتراک او بود + دانم بیقین که ز زور جزا سر خرد بود + از بس خیال زلف تو
در سینه جا گرفت + آهے که سر زند ز دلم مشکبو گرفت + نشسته عکس جمالت چنان بخانهٔ چشم + که
کسب نور کند مهر ز آشیانهٔ چشم + چو دیده باز کنم برخ تو از حیرت + کند نگاه فراموش راه خانهٔ چشم
بیا که بی تو همے تا بگردن اندر خون + نشسته مرغ نگاهم در آشیانهٔ چشم + بجای سبزه شرر سید مدر خاک
اوجی + بهر کجا که برافشانده ایم دانهٔ چشم + ابو المظفر شهاب الدین صاحبقران ثانے
شاه جهان معروف به سلطان خرم در زمان واقعه جهانگیر پادشاه در حد دکن
بود باهتمام و حسن سعی آصف خان بعد قلع و قمع برادران در سال هزار و سی و هفتم پادشاه شد چون
رسوم کفر را که سابق بران معمول بود برهم زد زینت شرع تاریخ گفتند صوبه کشمیر را با عتقاد خان
بحال گذاشت در سن یکهزار و چهل و سه ظفر خان بنظامت صوبه مقرر گردید و در سال چهل و چهارم

مسجد جامع که سوخته بود بعد هفده سال مرتبهٔ سوم باتمام رسید مدت هفت سال این مرتبه حکومت داشت
درین سال پادشاه متوجه جانب کشمیر شده چند ماه بسیر و شکار و ترتیب و تصفیهٔ باغات خصوصاً شالا
مار گذرانیده مراجعت نمود و فرح بخش را با فیض بخش منتظم ساخت بالجمله ظفر خان مردی عیاش و
خوش خلق بود باغ ظفرآباد که در جوار موضع بریه واره است و باغ گلشن که نزدیک پل تبتیان
است بنا نموده و دستانواع درخت میوه و اقسام گل از ولایت بسعی و تردد تمام آورده درین دو
باغ مذکور نهال نموده است خصوصاً گل زنبق و گل گلاب و میوه گیلاس که پیشتر در کشمیر نبود در عهد او
بهم رسید و اکثر بدعات سلطانی و بعض مخترعات مظالم اعتقاد خانی در عهد او دور شد و سر درختی
و بیگاری زعفران و تکلیف طرح آن و سایر ممنوعات شرعی به حسن سعی او مرفوع گشت چنانچه موجب
عرض او فرمان رفع این بدعات صادر شده نقل آن بر سر دروازهٔ مسجد جامع بر سنگی نوشته اند از آن
باز کالنقش فی الحجر شده از وقائعی که در عهد ظفر خان رو داده است اینست که به حسن سعی او قلعهٔ تبت
مسخر اولیای دولت قاهره شده مجلی زمیندار آنجا بکشمیر آورده اند و نخجامه بحضور فرستادند و نیز از جمله
واقعات شدیده که در عهد ظفر خان که در کشمیر رو داد قضیهٔ مردم اهل تسنن با مردم اهل تشیع است که اکثر
آن اول از موضع بابه صدره که جای تورت دار بود اشتعال گرفت مردم بجهت تورت خوری رفته بودند در
هنگامه و هجوم مردم بسیار شد در میان سنیان و شیعیان نزاع افتاده شیعه‌ها از روی بی پروایی
لب بسب کشودند مدعیان سب در صدمت قاضی ابوالقاسم و میر قاضی محمد عارف ظاهر کردند
اعلام شرعی بنام سابیان گرفتند در حضار آنها از طرف صوبدار اندک مساهله رو داده مردم عوام
بشورش آمده اند و قاضی را منسوب بمداهنه نموده خاص و عام بجناب ولایت و شرافت مرتبت
هدایت منزلت قدوهٔ ارباب شهود حضرت ایشان خواجه خاوند محمود قدس سره که از اکابر سلسلهٔ
نقشبندیه در کشمیر ساکن بودند رجوع آوردند و ایشان به حاکم شرع و ناظم صوبه را پیغام کردند چون
در تنبیه سابیان تاخیری بوقوع آمد حضرت خواجه بهفت چنار بر آمده نشسته اند ازین عمر ناظم
صوبه نسبت بحضرت خواجه انقباضها نموده و بالحاح تمام باز آورده و سابیان را بسزا رسانیده اند
لیکن ظفر خان نقار حضرت خواجه در دل آورده و در ضمن شکایت بمبالغه و تفاوت به حضور نگاشته
حکم پادشاهی بطلب حضرت خواجه صدور یافت مجرد ورود حکم از خانه حرکت فرمودند و منزل اول
در هفت چنار قرار دادند جمعی از اعیان شهر در رکاب ایشان شدند بعد زیارت بزرگان اصفهان
آبا و اجداد سلطان در لاهور توطن فرمودند و مرشد السالکین خواجه معین الدین را بجهت ترویج طریقه

و خانقاه بعد اجازت پادشاه به کشمیر فرستاده در سال هزار و پنجاه رحلت المخدوم الانام در لاهور واقع شده و مقبره
متبرکه ایشان در انجاست یزار و یتبرک چون تقریب ذکر حضرت خواجه درین صفحات اتفاق افتاد چه لازم
است که برای تزیین این رساله شمهٔ از احوال ایشان مرقوم شود بیت لازم آمد چونکه آمد نام او + شرح
رمزی از انعام او + مخفی نماند که جناب مقرب بارگاه معبود حضرت ایشان خواجه خاوند محمود از اکابر
سادات بخارا اند والد بزرگوار ایشان میر سید شریف است که به پنج واسطه بحضرت قطب الابرار خواجه علاء الدین
عطار قدس سره هم میرسد چون حضرت ایشان از اوان جوانی داعیه طلب به جوش آمد باشارهٔ غیبی در
خدمت حضرت خواجه محمد اسحق ده بیدی که از فرزندان حضرت مخدوم اعظم خواجه احمد کاشانی بسلوک راه
باطن مشغول شدند و در حقیقت جذبات روحانیت حضرت خواجه بزرگ مشکل کشا رضی الله عنه فائده رسان
ایشان بود در اندک زمانی بحالات عجیبه و واردات غریبه فائز گردیده بر اکثر اقران فائق شدند و رفته رفته
طی مقامات را بانتها رسانیده مسافرت از بخارا اختیار فرمودند و از گجرات اول به کشمیر رسیدند چندی
ارشاد بخشی فرموده متوجه هندوستان شدند و در انجا نیز مردم را به فیض رسانیده باز به کشمیر مراجعت فرمودند
و اراده سکونت نمودند در محله که اینوقت مسکن اولاد ایشان ست و خانقاه واصل آن مکان خانهٔ
حسین شاه پادشاه کشمیر بوده است تعلق به خادمان حضرت خواجه گرفت مسجدی مختصر بنا فرموده بودند
چون روز بروز رواج طریقه و کثرت اهل ارادت در تزاید شد ارادهٔ خانقاه وسیعی فرمودند میگویند در
باب از جناب نبوی علیه الصلوة والسلام مبشر شدند و خانقاه جناب قدوة السادات منبع
البرکات حضرت میر ویسی بابا در اشم در غایت تکلف و آراستگی و پیراستگی بود آنرا به جنس برداشته
آورده درین موضع نصب کردند تا از ویرانی بآبادی بیاید و انجا مسجدی مختصر بنا نمودند که الآن موجود ست
و درین باب فتوی از مفتیان و علما گرفته اند بالجمله ظفرخان باغ ظفرآباد در اکهتل و بشته نوعی معمور ساخته
که از نوادر کشمیر شده و آب جاری و آبشار و فواره و جوی و صفه سنگین نوعی بطراوت بود که مردم
به تماشای دیدنش میرفتند ظفرخان در آخر سال هزار و پنجاه تغیر شد شاهزاده سلطان مراد بخش
که پسر خورد شاهجهان پادشاه بود در تاریخ یکهزار و پنجاه و یک بر تخت حکومت نشست یکسال از آب
و هوای کشمیر منتفع گردید و علاقه زمینداران شاه آباد که بیشتر دختر آنها را در عقد آورده موجب اتهام
گردیده زودتر طلب حضور شده و در تاریخ یکهزار و پنجاه و دو وارد حضور گردید علی مردان خان
بنظامت این صوبه مسند عزت برافراشت و در مدت یکسال از آب و هوای کشمیر فائده برداشت
ظفرخان کرت دوم در تاریخ یک هزار و پنجاه و سه بر سر حکومت نشست تا مدت چهار سال نظم و نسق

این صوبه تعلق بوی داشت و چون خبر تغیرش شایع شد عزیمت سفر هند نمود احسن الله نام ظفر خان
خطاب داشت و در شعر و غزل احسن تخلص می کرد از خوانین شاهجهان پادشاه بود بهر طرف که
عزیمت می نمود شاهد فتح و ظفر نقاب از چهره می کشود سخندانی و سخاوت و جود گوی سبقت از اقران می ربود
در وقتیکه صوبه دار کابل بود صائب شاعر از ایران بدیدنش در کابل رسید در مدح قصیده در سلک نظم کشید
و این بیت از آن قصیده است بیت خان توسی کز تو زر برند بخوان + خانهٔ دیگران بیک کشمشی
خان مذکور رعایت بسیار بآن نکته دان فصاحت شعار کرد و از صحبتش بسیار محظوظ گردیده با سرانجام
تمام و سامان لائق روانه گردانید وقت رخصت میرزا صاحب غزلی در مدح او گفته که این مقطع از وست
بیت خانخانان ز ابر بزم و رزم صائب دیده ام + در شجاعت و در سخاوت چون ظفر خان تو نیست + هنگام
تحریر این نسخه یکدو شعر ظفر خان از خزانه حافظه بمنصه اظهار رسید رباعی جهان جوان شد محقق بهاری چه
بهار بای چمن زرنگاری بندد + مسافران چمن از رسیده در کوچ اند + شگوفه می رود و شاخ باری بندد
در تعریف کشمیر کلام بسیار دارد و در ایام صاحب صوبگی مملکت پتنه سنه ثلث و سبعین و الف از
دست ساقی اجل ساغر ممات درکشید و پیمانه عمرش لبریز گردید تربیت خان پسر صفشکن خان مقرر صوبه داری
می شد در تاریخ یکهزار و پنجاه و هفت بر مسند حکومت نشست و مدت دو سال ظلم و نسق و بند و بست بعمل
نمود هر چند که خیرخواه و نیک اندیش بود لیکن از قضا نقصان کلی ز غله در آورد و قحط پیدا شد مردم از تنگی
معیشت بلا ضیق و عسرت شکنجه الم بسیار یافتند و از نایافت قوت لایموت بلوی فنا می شتافتند
الله صمد سکنه این ولایت مرحله و جلای بسیار و بیشمار کشیدند و مدتی لب نانی ورودی ملهای
و پادشاه از کمال رعیت پروری غمخوارگی مردم کشمیر بسیار نموده و از اطراف کوهستان مثل گجرات و پنجاب
بلکه از لاهور رسد غله برای آبادی کشمیر مقرر نموده و برای این کار محصلان و سزاولان تعین ساخته و
در حضور هم حکم جاری کرده که شاهزاده و بیگمان و امرا اکثر خیرات بمردم غربای کشمیر که قحط زده بحضور
رسیده بودند رعایت کرده باشند بهر کیف مردم بمحنت قحط شد بد محنت زیادی کشیدند از ین سبب
صوبه دار آبروریزی شد و تغیر یافت **حسن بیگ خان** صوبه داری متعین شده تا مدت دو
سال حکومت نموده و در نوشهره تعمیر باغ فرموده و ایام حکومت کما ینبغی بسر برده طلب حضور شد
علی مردان خان کرت دوم در هزار و شصت و یک بصوبه داری تقرر یافت این مرتبه تا
هفت سال حکومت راند نسبت بسابق حکام خزانه بود و خرج و اخراجات بیشمار و طرح عمارات بسیار
می نمود حویلی سکنی بطراوت و نضارت طرف نوشهره بنا کرده با حوض و آبشار و فواره بر پا داشته

و در پرگنه بهاک در موضع تیل بل طرح باغی انداخته بدیوار پخته هر چهار طرف احاطه نموده بهشت آنجوی کلانی
از عقب کوه آورده است و حوضهای کلان در باغ آراسته که در کشمیر در هیچ باغی نیست از درختهای
میوه دار و چنار سفیدار پرست حاصل آن از در حساب وقف مشهد مقدسه رضویه نموده بود علی ساکنها التحیة
والثنا و در آمد و رفت این گلستان جوی آب تیل بل در میان است که دو طرفش سبزه مخمل و اشجار مثمر و
بید و بید مشک سر سبز است و در ایام بهار آبش لبالب می باشد سرد و گوارا لبعض اوقات مریضان
از آن شفا می آیند و علیلان بصحت می رسند و در وسط کوه پیر پنجال سرای بنا کرده و از راه تا
در برآمد بارهموله نیز نام هر دو علی آباد ساخته زیر کوه رهنهای کوهستان را مرمت نموده که جا بجا
خوف هلاک بود و شاه زمستان به لاهور که نیز در صوبداری او بود گذران می نمود و شها تابستان
بجنت نظیر می آمد درین آمد و رفت لکها خرج می شد بسیار تجمل می گذرانید و در خانه و بیرون بجاه و حشم
داد کامرانی میداد و در دیوان یکین و بسیار مردم قزلباش زرین پوش عصا و گرز طلا و نقره در
دست گرفته ایستاده می بودند و در ظروف طلا و نقره و چینی و غوری با دستار خوان زربفت
و کلابتون می بود این مرتبه در عهد علی مردان خان از واقعاتی که در کشمیر روی داد قصه سوختن مهادیو
پلتیکار ناظم است که به تقریب نالش قحط غله از دست عوام سیر دار حاجه باهم بظهور آمد باین جهت
از زدی شکایت ناظم مزبور سه کرد هامی کشمیر را بحضور طلب شد جناب ارشاد و ولایت دستگاه
میر محمد علی قادری هم در آنها بودند و بزودی مراجعت نمودند و ملا یوسف کاوسو صدر صوبه کشمیر هم
در آن میان بوده چون رکشناس دربار بود شاه جهان پادشاه از و استفسار منشا آن فتنه نموده گفت
که کاوس از کدام راه آمدی و از عوام و مهادیو کدام گناه دارد ملا یوسف گفت که از راه پنجه آمدم
و سوال دوم را المقتضای دانای خواست که چنان تمهید شاید که طرفین مورد عتاب نشوند
گفت که این مهادیو گناه دارد و نه عوام گناه دارند تا اظهار توجیه و تمهید میخواست بکند پادشاه غضبه شده
و گفت که هر دو فریق گناه ندارند پس گناه از من است که مثل تو حرف شده و مخل الخواص را
معتمد دانسته تخاطب نمودم واقعه راست است که از راه پنجه چه که از راه پنوچ آمده یا این عتاب
در انجا بالعالم عقبی شتافت نمود در تاریخ یکهزار و شصت و هشت تغیر علی مردان خان
بمیان آمد لشکر خان بر مسند حکومت قرار یافت و تا مدت دو نیم سال ایام سیر و شکار بسر برده
در رعیت پروری و آبادی شهر تقصیر روا نداشت و در عهد او ارزانی غله تا بحدی بود که در دهات
یک خروار دو نیم شاهجهانی نا شد یک مرغ می فروختند زمین مر خلق الله جمعیت و آرام یافت

داشتند در پرگنه بهاک طرف شمال کول ال طرح باغی بر بلندی نموده تا آبجو می و تا بشار و فواره جا ساخته
بودند مرجع و سیرگاه مردم شهر بود و در آن زمستان دریای بهت نوعی یخ بسته شده بود که اسپان باربردار بکمال
سهولت بالای یخ نسبت ازین سر دریا بآن سر میرفت در همین سال بندگان پادشاه بلند اقبال ابوالمظفر
محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر دار اقتدار ممالک دکن باراده صلح احمد ملکی که بسبب نادانی داراشکوه
برهم خورده بود ورده همت جانب هندوستان فرمود چنانچه بمحل خود مرقوم خواهد شد اگر درین مقام رشحه
از احوال شاهجهان پادشاه بطریق اجمال مرقوم گردد از سیاق تاریخ نویسی دور نیست تولد آن که ابتدای
عهد شاهجهانی بر منصه ظهور بودند یا دوران دور رحلت در کشمیر فرمودند بدین تفصیل اند حضرت
ابوالفقرا بابا نصیب از مشاهیر مشائخ این دیار است از خوردی باز باصناف ریاضات و صحبت
حضرات اشتغال نمود و گوی سبقت از اکثر اقران خود ربوده خلیفه برجسته حضرت شیخ بابا داود
خاکی است و سوای ایشان فقرا بسیار را دیده تمام عمر بترک لذات گذرانیده حتی ترک فواکه یعنی و ترک
آب سرد هم داشت عالم باعمل و مرجع اهل علم بود و مساکین در خدمتش رجوع تمام داشتند در وقت
خود ملجا و مآب غربا و بیچارگان بود و یکجا سکونت نمیفرمود باوجود ترک کل نفقه و جنس تعهد حال
فقرای خود با حضرت خضر اکثر صحبت داشته همیشه تجرید بود و تمام عمر بصیام و ترک حیوانی بسر برد و اکثر
مریدان طی مکان و تصرف اکوان و اعانت غائبان از شیخ دیدند و نقلها دارند یکی از مریدانش در
سفر بتهمتی گرفتار شد و برشید آمد و مردم آنجا مستعد قتلش شدند ازین گناه بی ملتجی بباطن شیخ شد
نصف شب در مجلس حاضر گردید و او را از آنجا برداشت و قدم با دو راه گذاشت پاسبانان در خواب بودند
و کسی آگاه نشد و در رفتن تبت هم همچنین باعث شد و راجه آنجا که مرید او را قید کرده بود سبب از شیخ منتبه
شده حبس اخلاص کرده باواز استدعای قدوم شیخ بالجمله اکثر در قریات و پرگنات بتقریب ارشاد
هدایت خلائق میگذرانید و در هر جا بنای مسجد و اجرای احکام شرع مینمود آخر قصد شهر آمده همه
مشائخ و درویشان عهد را دید و فرمود که شاید باز رسیدن و دیدن نخواهد شد از شهر رفته در قصبه بجباره
رحلت فرمود مردم شهر و خلفا خواسته بودند که در جوار حضرت مخدوم دفن سازند مردم بجباره
غلبه کردند سیزدهم محرم سنه هزار و چهل و هفت رحلت ایشان واقع شد و هو خیر الصالحین مولانا
ملا حیدر علامه چرخی که شاگرد وی بود فرمود و محمد مومن جمیل شیخ مومن گفته که معنی اعمالی ولا
ران وارد و الا اعتبار در ترکیب مرضی است راقم حروف گوید که بحسب اتفاق تحریر این صفحه در احوال شیخ
هم سیزدهم محرم الحرام اتفاق افتاد شیخ شمس الدین برادر بابا نصیب و مرید شیخ اسحق است

که خلیفه برجسته حضرت بابا مسعود نروری بود در ریاضت و استقامت از اقران خود ممتاز و بی انباز بود هرگز از عبادت حق و یاد معبود مطلق نمی آسود بعد وصال برادر عالی قدر چندی قلادهٔ وجود استعاره برگردن داشت و علم ارشاد در ازمانی کثیر افراشت چون برحمت حق پیوست مضجع در کنباره در مقبره بابا یافت سید ریشی بابا از خلفای برجستهٔ صاحب کمال شیخ اسحق مسطور است چون قدم در جادهٔ نابیدای فقر گذاشت خود را بفن زراعت بجهت حلاوت طاعت مشغول داشت از اصحاب شوق بود نعرهای دلسوز جان گداز در شبهای دراز بعجز و نیاز از وی سر میزد و اکثر اوقات در گریه می بود در هزار و چهل و هفت رحلت نمود در مقام موضع دارا اطراف شاله مار پرگنه پهاک آسود خواجه زین الدین دار سوداگرزاده بود شعله از آتش طلب در باطنش افتاد در خدمت حضرت حبیب الله نوشهری نهاد و بمراتب ولایت و عرفان و مناصب کرامت و ایقان فائز گردید و در خدمت مرشد بجان بسیار و خاکساری ادای حق عقیدت و اخلاص می نمود گویند که روزی براه عیدگاه بگذشت پیر حق آگاه هنیت در راه حضرت خضر علیه السلام دو چارش شد و اشاره بصحبت نمودنش نداد و عذر تا خیر ملازمت پیر پیش آورد لیکن در اثنای سلوک بجوش و خروش سکر افتاد و او را جذبه و استغراق قوی روی داد وجد و حال بتقریب نغمه و ترانه و سماع عاشقانه بر طبیعت شریفش غالب شد خدمت مولانا حسین غنیاز که ذکرش گذشت با او هم معارضات درین باب داشت بهر حال خواجه در کمال جوانی که از چهل بالا تر گذشته بود در سال هزار و چهل و دو رحلت فرمود در مسکن خود در محلهٔ کاتل آسود مقبره اش مشهور و به فیوض معمور است تاریخ وصالش عارف خاص ملا حسین کنائی در جوار مسجد جامع کلان سکونت داشت در خانقاه ملک جلال الدین تهکور درس می گفت و خدمت خواجه حیدر علامه بعض علوم از و استفاده کرده است حضرت خواجه حیدر تنبو علامه والد بزرگوارش خواجه فیروز نام داشت داد از ارادتمندان حضرت خواجه عبدالشهید احراری نقشبندی بود بتقریبی در جناب حضرت خواجه ظاهر کرد که چهار دختر دارم چون بی پسری نسبت تنگدل و بسیار عیال دارم خواجه دعا کرد و بشارت پسر عالی گوهر داد چون بوطن مراجعت نمود بعد انقضای مدت خدمت خواجه حیدر تولد فرمود در هفت سالگی مشغول بعبادات و ادای سنن شد از انوقت تا آخر عمر هیچ نفیلتی و سنتی از دست نداد اوائل در خدمت حضرت بابا نصیب تعلیم علوم یافت و ثانیاً بخدمت با برکت حضرت خواجه مولانا جوهر شتافت و ثالثاً بهره اندوز صحبت سراسر افادت قدوة المتاخرین شیخ عبدالحق دهلوی شد بمراتب علیه علم و عمل رسید و بر اقران خود فائق گردید در تجوید قرائت و التزام سنت سیدالثقلین و جان سپر علم و عرفان بود برهان ایمان و ایقان بود

واکثر اعمال ابورع کار سفیر موده با وجود تکلیف و سماجت حکام اجابت خدمت قضا هرگز ننمود و بخوف
اکراه آن را اختیار نمود و نام فرزندان خود هم محمد امین امر شد چون تعلق بدیگری گرفت بشهر باز آمد در
سال هزار و پنجاه و هفت رحلت نمود خیر الوری تاریخ رحلت اوست در مزار اسلاف آسود و خواجه یار تکلف
در تعمیر روضه و مقبره صلا نمود اولاد صاحب کمال داشت ذکر بعضی بمحل خود می آید خواجه عبید الله
غازی در انواع علوم مستعد و متبحر بود در علم طب خدمتها و تحصیل کرده و گویند که در طب التفات
مفیده دارد علم طب و عمل آن در کشمیر گویا آورده اوست دانشمند خان که یکی از امرای شاهجهانی
ست نیز درین شهر رواج این علم داده و منتشر ساخته ملا حیدر از مشهور علماء روزگار و متبحر بی
نظیر وقت بوده و اکثر امرا و علمای هندوستان از و استفاده علوم کرده‌اند ملا فاضل
دانشمند مدقق بوده بجدل و مجادله اشتهار یافته اکثر حواشی ملا عبد الحکیم سیالکوتی را رد می کرد
ملا عبد الرزاق باندی خواهرزاده ملا فاضل در معقولات بی نظیر وقت بود بر شرح تجرید حاشیه
نوشته و میگفت که تالیف مرا دانشمندان قرائت می توانند کرد تا بفهم چه رسد بعد تحصیل اتفاق سفر
افتاده شاهجهان پادشاه او را تدریس مدرسه کابل تفویض نمود و شبها بر مجالسات روم مینوشت خلل دماغ
گرفت حلقه بگوش زده شاگردان زنجیرش را بسته اند و استعفای تدریس کابل کرده بکشمیر آمد و فوت شد
در کوه جواری سکونت داشت ملا ابو الحسن معروف بشاه هم بابا در علوم مستعد وحید بود
اخوند ملا یوسف کنائی سفیر بود که در مجلس بعض ناظمان حفظ علما ساخته می شدند و عبارات تفسیر
قاضی بیضاوی و ملا عصام الدین محشی مثل قرآن بی درنگ می خواند و اکثر مذکورات ملا عبد الحکیم
را رد میکرد و گاهی التفات بجانب علمای حاضر نمیکرد حضرت حاجی بابای قادری
از قبیله کاتجو است که طبقه معروفه است از تجار کشمیر چون داعیه طلبش دامان زن شعله در دست
گردید خدمت و ارادت سید حق آگاه شاه نعمت الله قادری را برگزید و رتبه ارشاد حاصل نمود در
جهد بلیغ در تقوی و ورع و ادای سنت نبوی فرمود روزیکه والده اش رحلت کرد بعد دفن والده
راه حرمین گرفت در آنوقت شش سال عمر داشت و همت بر اقامت در حرمین برگماشت چون
سال بچارده رسید کشتی روضه محبوب ذو الجلال گنبد شبی در واقعه از جناب مقدس مامور معاودت
کشمیر و ادای سنت امر خطیر یعنی ترویج گردید و مبشر بمولودی عثمان نام شد بر طبق اشاره متمم
بشارت آمده ادای امر سنت نمود و خدمت بابا عثمان تولد یافت در هزار و شصت و شش رحلت
ز مهد روز برات افتاد سنه دین تاریخ است در جوار سید بزرگواری عالی مقدار و در حجله

شیخ بابا علی از خلفای برجسته حضرت خواجه مسعود پانپوری ست در تقوی و ریاضت بی
بدل و در وقار و تمکین و اظهار اسرار حقیقت ضرب المثل مظهر دقائق و مطلع حقائق بود آخوند ملا شاه بدیدن
بابا علی رفته بود او در خانقاه بر سر بوریا نشسته سبحه در دست داشت زمانی آخوند نشسته بود به خوان
آخوند زبان کشمیری را هنوز آشنا نبوده و بابا علی فارسی کمتر فهم میفرمودند گوری ناکرده آخوند
برخاست و روی بدروازه کرده با بند گفت که اینجا غیر از بوریا چیزی نیست بابا علی از حضار استفسار
فرمود که ملا چه گفت و رفت گفتند چنین گفت که اینجا غیر از بوریا چیزی نیست بابا علی هر دو دست در
مقام تاسف بهم زده گفت که اگر ذره معرفت و آشنای میداشت حق دید بوریا نمیدید گویند که آخوند
برگشته آمد و عذر خواست در سال هزار و پنجاه ه ه رحلت فرمود در حظیره مرشد است و شیخ
بنکر ریشی از خلفای باکمال خدمت خواجه مسعود پانپوری ست بصیام نهار و قیام شب تا رمانوس
بود عمری غار نشینی کرد و از زعفران زار قوت خود بکسب حاصل میکرد و در ماکول و ملبوس غایت احتیاط
بظهور می آورد از خواجه عبد الرحیم مانجو قادری که ذکرش می آید منقول ست که میگوید در اوائل سلوک
این راه بنابر ملال والد خود راه پانپور گرفتم و خود را در خدمت نیکر ریشی رسانیدم در غار بود استفسار
حال نمود اظهار آرزوی سکونت غار کردم فرمود که خوش باش من چند روز در کوهی زعفران میروم تو
درین غار بنشین و بر همین قوت من که کاک خشک بر تخت قناعت کن خود رفت و مرا در غار بهمین کار
گذاشت چند روز چنانچه گفته بود بعمل آوردم اقسام انوار و اسرار ملک و ملکوت بر من ظهور کرد روز
هفتم شیر برنجی از شهر گرفته پرسان و جویان نزد من رسید بی اختیار از ان غار بر آمدم بقصد اینکه این شیر
برنج را در پیش نیکر ریشی برسانم چون نزدیک بجائیکه او نشسته بود رسیدم پیش از انکه نظر من بر او
بیفتد با خود حرف میزند و میگوید که این نقال آماده که مرا بازی بدهد امتحانی کرده او را در غار نشانیدم
بی رخصت بمحبت خانه برخاسته آمد الطعام شیرین او چه حاجت است بکار و پیشه خود مشغول شود
که از دست او این کار نمی آید خجالت زده برگشتم که در همان غار باز بنشینم چون نزدیک بدر غار
رسیدم شیری مهیب بنظر من آمد چون از غار راه خانه میگرفتم ناپیدا شد و چون باز میل آن غار می
کردم شیر ایستاده و آماده بود مایوس و ملول برگشتم و راه خانه گرفتم ازین دست حکایت نیکر ریشی
بسیار ست از اغنیا و اهل دنیا بسیار مجتنب بود ازین جهت هم پیر خود حضرت شیخ نجم الدین یعنی
نحی ریشی بالو را که سعد الله خان وزیر مرشد او شده نیز معارضه می فرمود چون رحلت کرد در همان
مقام خود طرف پانپور آسود رحمة الله رحمة واسعة شیخ اهله ریشی نیز از خلفا حضرت خواجه مسعود شست

دریافت دکشف آنیے بود وہمت عجیب است از انہا اخبار رود اد عالم از خیر و شرے شدید
شنکر ریشے از مریدان حضرت بابا نصیب صاحب ریاضات ومقامات بود وعجائب وغرائب
این راه برو مکشوف شد وہمت بر اعمال تا دہ رتیبان بست و غارنشین شد با دیو ودد انس والفت
داشت ودرشد اند تایید واعانت حضرت معاینہ مے نمود از واقعہ رحلت حضرت بابا پیش از زندگی
خبر داده وتعیین مقام عالی ایشان کرده بود بعد واقعہ ۲ سابقہ دیده بود در ہمان روضہ عالیہ شود بابا
شمس الدین نا تک از خلفای حضرت بابا نصیب در صغر سن بنظر حضرت بابا راه یافت درو
لذکانات برتافت صاحب حالات وخدمات بود در پرگنہ برای امر معروف رفتہ بود وسکنہ آنجا
تغافل کردند اجابت نصیحت ننمودند بجلال پیش آمد وآب چشمہ آن پرگنہ خشک شد چون عجز والحاح
نمودند دعا کرد وآب چشمہ باز آمد وروان شد شیخ شمس الدین برادر مادری حضرت بابا نصیب
است در کمال حولنے تارک شد وریاضت انتہائے رسانید وبخلافت حضرت بابا بہ رتبت رفعت
رجعیت ہم رسانید توحید شہودی را مائل وقائل بود شیخ داؤد کوستہے ہم از مریدان حضرت
بابا نصیب است که عمر را در تجرید گذرانیده وامر معروف بت شکنے را بحد اتم رسانیده در میان کفرہ قریہ
باہمین کشتوار وکشمیر منزل ساخت وشعار کفر وبت پرستی را از ان قریہ برانداخت ہمانجا آسوده است
شیخ یوسف از خلفاے حضرت بابا نصیب است عالم بود وصاحب تصانیف وصناف کشف
داشت شیخ حاجی حسن از خلفاے حضرت بابا ست امام حضرت بابا در قرائت عجیب
دستے داشت بہ تجرید بسر برد وجہاد وحج اسلام بعمل آورد صاحب ایثار بود وخدمت فقرا و
مساکین بجان ودل مے نمود بابا صالح ساکن موضع گوا کوه پرگنہ اچہ از خلفاے شیخ ابوالفقرا
در قریہ مذکور در غارے نشست وکتابت قرآن مے کرد در اوائل سلوک ترک حیوانے کرده وبعضے
میخورد شیخ ابوالفقرا بتعریض فرمود که بعض یاران مرغ را با بال وپنجہ میخورند از خوردن ہمہ ہم
محترز شد سلطان دارا شکوه در شکار دانه ورا و در رفتہ بود بدیدن او آمد بابا چندان التفاتے نکرده
سلطان بجانب ہمراہان خود گفت بزبان ترکے که این مرد کیف کرده است او بفراست دریافت
وگفت حیف بر کسے که کیف کرده باشد وصد حیف بر آنکہ بے کیف باشد سلطان محظوظ وبکل
خوان زر سرخ وسفید حاضر ساختہ تکلیف قبول نمود بابا بعد الحاج ۳ سے روپیہ بر داشت وحمائل
بخط خود در خوان گذاشت وگفت ہدیہ قرآن من ہمین است گر نتم باسے رد کرد شیخ صالح و
شیخ درویش نیز از مریدان حضرت بابا اند در ورع وتقوے بی نظیر این چند کس قریب العہد

۲ [illegible]

حضرت بابا رحلت نمودند و جمعی دیگر تعبیۃ العهد اند در محل خود می‌ … ظاهر از سبار حضرت
خواجه مسعود پانپوریست صاحب ریاضت و سخاوت و مطلع درایت و ولایت بود و از اولاد خواجه
مثل او کم کسی برخاسته در حظیرهٔ جد بزرگوار آسوده است مولانا یوسف ترکی از مریدان مقرب
بارگاه معبود حضرت خواجه خاوند محمود نقشبندیست مرتاض و صاحب درد و ایثار بود در نفس کشی
و شکست این عنصری همتا نداشت بدین جهت قبول دل و ملامت بسیار میکرد و بآن محظوظ بود
و اکثر از ضروریات خاصهٔ خود ادای حاجت فقرا می‌نمود و شبها غائب میشد و بطریقی که هرگاه
بی اطلاع یاران باسینهٔ سوزان و دیدهٔ گریان می‌گذرانید مقبره‌اش در محله و یدهٔ مر بر لب جوی با
ست بابا مجنون نزوری جامع علوم ظاهریه و باطنیه شاگرد قاضی ابوالقاسم خلف مولانا
جمال الدین بود از خدمت مولانا جمال الدین هم استفاده کرده و از ملا عبدالله غازی طب اخذ
نموده و درین شهر منتشر ساخته حافظ محمد شریف کانی حکیم و خواجه عبدالرحیم اشیای کسب علم طب الطریق
یونانیان از خدمتش کردند بالجمله خدمت بابا مجنون سلوک راه طریقت در خدمت حضرت بابا مسعود
سهروردی بانصرام رسانید و صاحب حالات عالیه شد بی ریا و بی تکلف بود و مشائخ را بسیار
دیده و خدمت ایشان کرده و خود را جهت حوائج مسلمین وقف نموده بود و برای ادای مهمات محتاجان
هر جا تردد می‌فرمود و در اجرای کلمة الحق خوف لومة لائم نداشت با وصف این حالات از سوز و گداز
و عجز و نیاز بهرهٔ وافری داشت چون رحلت نمود در مزار اسلاف خود در نزوره آسود وفات ایشان
در خدمت حاجی بابای قادری قریب العهد در عرض یکدو ماه شد ازینجهت عرض تاریخ هر دو بزرگوار
چنین اتفاق افتاد ستون دین ملای علی الماس برادرزادهٔ ملا الماس مفتی شاگرد ملا جوهر ناتت
مرید شیخ ابوالفقراء بابا نصیب قدس سره بود در موضع اکهنو پرگنه بانکل مدفون گشت ملا
حاجی طوسی دانشمند بی نظیر بوده و در علوم غریبه و تنجیم و اصطرلاب ید بیضا می‌نمود و در بعضی
علوم شاگرد ملا جوهر ناتت است و مرید حضرت ایشان خواجه خاوند محمود بود قدس سره در مزار ولی آزار
قریب مقبرهٔ مولانا جمال الدین مدفون است ملا یوسف کاوسو تحصیل علوم در کشمیر کرده و در فن
انشا ماهر بوده و از کشمیر بسبب یکی از مقربان شاهجهان بادشاه باردوی او روانه هندوستان
شد اتفاقا نامه والی روم برای بادشاه مذکور در کوهستان پیرپنجال رسیده بادشاه حکم کرد که
زود جواب بنویسند و روان کنند منشیان سرکار حاضر نبودند مربی ملا یوسف بپادشاه ظاهر
کرده که با من ملای کشمیری هست باو حکم شد و به تسوید جواب نامه پرداخته بکمال ایجاز و ملاحت

م شیخ عبدالله خلیفه حضرت

وابهام نوشت بنظر پادشاه گذشته منظور شد و داخل منشیان سرکار گشته و با فضلای هند و سکرر مباحثه نموده دروش شناس شده و بتقریب صدارت بکشمیر آمده با اهل علم راجع می نمود و بدرس افادهٔ علوم مشغول بود چون در ایام نظامت علی مردانخان محفوظ شد و دیوان ناظم مهاد یونام تهمت انکار اشتهار یافته عوام الناس از راه ضعف لرخانه او را سوختند و غارت کردند این معنی بپادشاه رسید اعیان خطه بحضور طلب شدند ملا یوسف هم دران زمره بود و پادشاه از و استفسار آن فتنه نمود بمقتضای دانائی بنحوی مذکور فتنه را تمهید کرده که گناه نه بر عوام و نه بر دیوان ناظم لازم شود پادشاه عفو کرده و آخوند از راه ملال مبتلا باسهال گردیده در دهلی فوت شد و چنانچه این قصه به تفصیل در ادوار گذشته مرقوم شد ملا حسن کو جو در انواع علوم مشارالیه بود و حواشی او بر تفسیر بیضاوی فوائد بکمال عالیه افاده می کند ملا باقر صباغ برای تحصیل علوم بایران دیار رفته از فضلای آنجا بهره یافته و شاگرد میر باقر داماد شده در معقول بی نظیر وقت بود و بمحله کلاشپوره سکونت داشت ملا باقر ناره للو در معقول شاگرد ملا باقر صباغ بوده و در هندوستان با ملا عبدالحکیم و علمای پنجاب و پورب معارضه ها کرده و آنها را ملزم می کرد ملا یوسف چک مفتی و دانشمند بی نظیر بوده اکثر در صحبت حضرت ایشان خواجه خاوند محمود قدس سره بهره مند میشدند و دقائق علم فقه و تفسیر افاده می کرد و میگویند عجب واقعه داشت که او را کسی در مباحثه و معارضه مغلوب نتوانست کرد و ملا فاضل سحرو و ملا عبدالرزاق مدرس کابل لعلما گشته و کمال او معترف بودند و با او منیه است جدل علمی کرد پسر او ملا عبدالنبی نیز فقیه و دانشمند بی نظیر بوده در صکوک و سجلات مثل و بیهم مفتی ماهر بود قاضی عبدالله ملا رستی لقب نیز بی نظیر بوده و در سلطنت شاهجهان پادشاه اولاً مفتی و قاضی ابوالقاسم پسر حکیم دانا بنیرهٔ مولانا کمال الدین قاضی بوده و هنوز جوان بود در روز دیوان عدالت ملا محمد طاهر ننک به توسل صدرالصدور بحضور پادشاه استفتا کرد و بجانب قاضی القا نمود که شخصی قسم خورده است که نان نخورد اتفاقاً از بیرون آمده بخانهٔ خود گرسنه رسید و در طاقچه خوابی بود گفت اگر خورد نیست بمن بدهید چون اهل بیت معلوم داشتند که نان نمی خورد ندادند و قسم خورد که آنچه درین خوانست اگر نخورد کذا و کذا چون خوان بر او شستند در آن نان بود حالا خالف چکار کند تا حانث نشود از قاضی جواب حاضر نشده نظر پادشاه بر ملا عبدالله که مفتی بود و محاسن او سفید بود افتاد و گفت که این پیر کیست گفتند مفتی ستند پادشاه گفت پیش بیایید و جواب بگوید او گفت که از آداب فتوی این است که بعد ملاحظه کتاب جواب مسئله باید گفت پادشاه تحسین کرد و گفت ملا ستدین است

۲ خواجه عبدالله باندی از اکابران کشمیر بوده پدرش خواجه طالب چون در حضور پادشاه رفتند بخدمت قانونگوی سرفراز شده مراجعت نمود فرزند ارجمندش مردی متورع و حق آگاه اولاً از مریدان حضرت بابا داؤد خاکی بوده و ثانیاً بجذبهٔ حضرت محبوب الودود خواجه خاوند محمود در طریقهٔ عالیهٔ نقشبندیه بمرتبهٔ صاحب ذوق و منبع احوال شده چون رحلت نمود در محلهٔ خود نزدیک رسته شاهی آسود مقبرهٔ او

محل نبود منی برکت ست

همین مرد قاضی باشد از همانجا التفویض امر قضا بادشاه میر محمد باقر خلف الصدق میر حمزه که بیست
صاحب استعداد عالی بود کسب معانی از خدمت والد بزرگوار خود نمود بلکه از خدمت حضرت امیر محمد خلیفه هم بهره
اندوز شده است و منظر حضرت ایشان شیخ یعقوب صرفی هم قدست اسرارهم رسیده و خدمت آن
حضرت هم چندی کرده و در سیر تکلی در رکاب آنجناب بوده قبولیت بسیار یافته آخر وازهمه تافته
اشتغال بحسن اعمال فرموده در مقبرهٔ آبای کرام خود در موضع کرالسود ذکر شعراء و سخن سنجان
چه از مردم کشمیر و چه از مردم ایران و هندوستان که در عهد شاهجهان بادشاه در کشمیر سکونت داشتند
و رحلت گزین همانجا شدند هرچند دران وقت کثرت شعر بسیار بود اکتفا بر تحریر حالات چندتن مشهور
نمود ملا ذهنی شاعر از شعراء برجستهٔ کشمیر است با وصف کمال این فن از علوم دینی بهره ور بود و رطبی
به تقوی هم داشت و در عهد خود در فن سخندانی در کشمیر بی نظیر بود و هر وقت بزم آرای محفل
پیرای ارباب سخن می‌نمود و منقبت حضرات خلفای اربعه بسیار بمحبت گفته است چهار قصیده
طولانی برای هر چهار خلیفه بر حق موزون کرده و عنوانش را به تعداد اشیای کلیهٔ عالم که اکثری
بعدد چهار است خوش گفته و به نظر حضرت بابا نصیب گذرانیده و مورد تحسین و عنایات ایشان شده
بیت از مهر نشاید برگزیدن جز چهار + محبت آن بشنو از ذهنی که باشد یادگار + از ملائک وز کتب جز چهار نگزیدست حق
لیکن عدد و تحسن ست از روی معنی در شمار + نهر خلد و رکن کعبه اصل طبع و فصل سال + بین چهار ست و چهار ست و چهار ست و چهار

در منقبت حضرت عمر ابتدا باین طرز کرده است **بیت**

یعنی منم مدحتگر فاروق امیر المؤمنین
از اشعار اوست **وله**
دانشورم ز فیض سلی نکته دان خورشید
سرگرم ز انتخاب ز دیوان کس نیم
مانند نکته سر بگریبان نشسته‌ام
لب تشنهٔ اجازت دربار کس نیم **وله**
آنکه کند از جنون من بلبل را
شد بخدیشادیم فراموشش
گر عاشق صادقی بدست آرد
چون بلبل هرزه گوی مخروشش

آن برترا از درک غنچهٔ وا ما دو اما دستی
خرم دل از نسیم گلستان کس نیم
طفل طبایخچه خورد دلستان کس نیم
همت نمی فروشم و منت نمی خرم
دست طمع دراز بدامان کس نیم
گر با تو کشم آرزوی دیدن گل
چشمک زدن نرگس و خندیدن گل **وله**
از شوق تو زیر هر بن موست
جوشنده دل و زبان خاموشش
آن دل که خریده بصد لطف

مقبول شهر عمر نا شده هر دو در زود اندیز
قدرش چه داند اجنبی گو از حسد خون در نشین
روشن نظر ز شمع شبستان کس نیم
کلکم ز نظم خود همه شب بیت ندر غم
یعنی مراد دل طلب از خوان کس نیم
ذهنی چو آستانه مقیم در خود صم
آماده نگاه بر پرسیدن گل
تا حرف غم تو کرده‌ام گوشش
خوارهٔ اضطراب در جوشش
پروانه صفت بسوز و تن زن
اکنون بعتاب و ناز مفروشش

نیستی که ز دوست دور باشد
ار وده خر دل گمیه سر پوش
از نشئه جام عشق ساقی

خوشتر ز هزار چشمهٔ نوش
یعنی که ز آه آتشینم
دل بی دل گشت هوش بیهوش

ای حور بهشت روی زمین
اندیشه کن و لبهی کوشش
در محلهٔ قاضی بابا متصل محلهٔ کبیری

کرد وطن داشت حاجی محمد جان قدسی وطنش مشهد مقدس مذهب بصحبت انصرام بعض مهمات بهند آمده بود شهرت کمال او در است نگذاشت بصحبت پادشاه بار یافت و ملک الشعرای عصر شاهجهان شد شاعر صاحب قدرت بود در قصیده گوئی و غزل پردازی گوی بلاغت از اقران می ربود ظفرنامهٔ شاهجهانی را به فصاحت و بلاغت تمام ادا کرده چون دید که نام عبد الله خان بهادر فیروز جنگ در بحر شاهنامه گنجایش ندارد بان حسن تلاش ادا کرد **بیت** نهنگی که از غایت احتشام نگنجد به بحر از بزرگیش نام * چون فیل سفید از جای برسم ندرت و غرابت بدرگاه پادشاه زیور مزین ساخته آوردند حاضر بود بلا واسطهٔ خود رباعی گذراند **رباعی** بر فیل سفیدش که مبینا دگرند شد شیفته هر کس که نگاهی افگند * چون شاه جهان برو بر آمد گوئی * خورشید شد از سفیده صبح بلند بجائزه لائق مفتخر و مباهی گشت مثنوی در تعریف کشمیر و صعوبات راه بسیار خوب گفته از انجاست

این اشعار **مثنوی**
مگر زین راه باریک خبر نیست
خلد موی کمر در دیدهٔ خار
ره فقر از ره کشمیر پیداست
که کام اولست از جان گذشتن
رهی همچون دم شمشیر باریک
به تندی چون دم تیغ نهنگی
ازین پیمانهای زندگی آه

بود قطع ره کشمیر مشکل
که گوئی کوه را موی کمر نیست
گروهی دست از جان بر فشانند
که گام اول او ترک دنیاست
مسافر کی تواند زین بلا جست
جهان در چشم ره پیماش تاریک
ز بس در فتنش تدبیر کرده
که پیمیگرد از پیمودن راه

بهمچ عنوان رسید از راه بالا
ز بیم این ره باریک خون خوار
درین راه چون گره بر پا فتاده
ازین ره چون توان آسان گذشتن
مگر لغزیدن پا گیرد دست
رهی پیچیده تر از موی زنگی
فلک را فکر این ره پیر کرده
گوئید آن کمال و ملک الشعرای

روزی غزلی گفته پیش ملای مکتب داری می خواند چون باین بیت رسید **بیت** ساقی صبوحی قدسی پیشتر از صبح * برخیز که تا صبح شدن تاب نداریم * کودکی می شنید و گفت مولانا اگر بجای قدسی نفسی گفته شود برای صبح مناسبت تمام دارد حاجی قبول کرده در جود دست فهم آن کودک حیران ماند غزل بهجت عشوه کرد عربده سازست هنوز * چشم مخمور تو سر فتنهٔ نازست هنوز تازه شد دوستی لخطاره تو * نازکی نازکه آغاز نیازست هنوز * خاک شد پیکر مخمور ز تاثیر دعا

دل او در شکن زلف ایاز ست هنوز
گر چه محمود سر موی ز حقیقت خالی
اول شب مے کشد مفلس چراغ خویش را
دل دادن و سخن نشنیدن گناه من
چو آن سرخی که بر ناخن پس از رنگ حنا ماند
بامقدر که ببالین من سے نہے قدمی
کاش دل غنچه شود تا دل ما بگشاید
کجا تاب آورد پیش سرشک دیده و سایم
بصد برهنه دهد یک قبا و انهم تنگ
باز دل عارف نشود جلوه دهر
کی حاجت خود تواند اظهار کند

راه نزدیک حرم سے مرا باطل کرد
دل قدسے ز پی عشق مجاز ست هنوز
باز م نشسته تا مژه در دل نگاه کیست
دل بردن و گناه نه کردن گناه کیست
اگر و ستم دهد روز بجنب نہ اید خود بین
مترس سخت گیست مهربان نخواهد گفت
در چنین فصلی که بلبل مست و گلشن گل است
دوا اندیشه گر چون شمع مژگان تا کف پایم
دنیا معشوق عاشق دین نشود
آئینه ز عکس کوه سنگین نشود
خواهی شهرت عیان شود ستی جو

لیک شادم که ره عشق دراز ست هنوز
زود به کرم من بصیر داغ خویش را
روزم سیاه کرده چشم سیاه کیست
جوانی ز رفت و داغی ماند بر دل ما و گاه از وی
چو شمع آرم برون یکدسته زنار از گریبانش
عیش این باغ باندازه یک تنگدل ست
گر همه پیمانه عمر ست خالی خوب نیست
چو غنچه گل صد برگ اسمان و دو رنگ
شیدای آن شگفته این نشود
هر کس که سخن ز قدر و مقدار کند
خورشید فرود آید و لیس کار کند

در ایران بسر مے داشت محمد باقر نام در کمال جولانے قضا کرد حاجی محمد خان از غصه ترک سعادت بایران کرده در هند گذرانید آخرها به کشمیر آمد و متوطن آنجا شد و بسخن طرازی بسر مے برد و در کشمیر رحلت نمود بالا بلندی متصل خانقاه در کوچه چبوتره که نزدیک پلست در مقبره مشعرا آسود ذکر آنها سے آید طغرا شاعر خوش فکر و معنے یاب و منشی طبیعت بود بیشتر در انشا پردازے اوقات بسر میبرد در تعریف کشمیر و راه عبورش رساله نوشته داد سخنوری داده اشعارش نیز خالے از چاشنی مضامین نیست این اشعاره بیتها خوش انست که بزم آرا نشیند بر لب جو + خط پشت لبت چشم قدح را گرد ابروے + آبرو میرود از دست با بد شد غیر + چون حباب از همه جا بت ره کاشانه به بند + رقعاتش بطرز خیال بیدے و تعریفات باغ و اقسام میوه و گل و جام و مل و از هر جزو کل بکمال دلپسند مشهور ارباب خیالست از فقرات اوست درخت آلی از لبے آلی روے بهی ندیده نیز از وست که تحریر بر وصف ناسپاتی نماید صفحه کاغذ بنا سے از وست رباعی کشمیر بود فصل خزان عالم نور + بر طالب فیض دیدنش هست ضرور + گوئی که درین باغ چمن ساز قضا + آورده نهال شعله از خرمن طور + از نوکران شاهزاده سلطان مرادبخش بود قصیده در مدح شاهزاده گفته است اول آن قصیده این ست + بیت دارای عرش کوکبه سلطان مرادبخش + زینت فزائے سلطنت اورنگ آسمان + آخرهاے عمر به کشمیر بتحریک و رفاقت میرزا ابو القاسم دیوان مشهور قاضی زاده به کشمیر آمده در گوشه

بعضے بھی مشغول بود و استغنای عجیبی داشت در محلهٔ راینواری نزدیک ستر بند یا در یک دکانے دیوانه
وار سکونت میکرد چنانچه شاله بابا صالح حراج گفته مے شود چون رحلت نمود در صفهٔ مقبرهٔ شعرا که بر سر
بلندی پل در کجن آسود محمد قلی سلیم در زمان شاهجهان از ولایت بہند آمده و از خوش خیالی و معنی
یابی داد سخنوری داده در ملازمت نواب اسلام خان وزیر اعظم بسر گذرانید و شعرهای خوب برجسته و
فکرهاے دست بسته بر منصهٔ ظهور میرسانید از انجمله است بیت چشم تو ز بیماری خود بر سر نازست
مژگان تو همچون شب بیمار درازست + گدای کوی خراباتم دو عالم هیچ است + که باده آتش سوزان و کاسه چوبین
است + دل چو شد گرم زمے جلوهٔ معشوق کند + ماهی موم بآتش چو رسد آب شود + توان از داغها پے
سجده نشست + که دلها را بدلها نسبت راهے + در تماشای سوختن چون کاغذ آتش + داغهای سینهٔ ام
باهم بجنگ افتاده است + بسته کمر کینم از قبضهٔ کمان او + در کشتن من تیغش افتاد بیک پهلو + بجای
چشمش بتعویذ چه مینویسند + از مردهٔ چشم آرند خوبان ورق آهو + بعیش آباد هندوستان غم هیچ
نمیباشد + که نتواند لب مهرم کرا شد سفید آنجا + کمتر نیم از قیصر و فغفور که من + در هند سیه بختی خود شاه
سلیمم + مثنوی القضا و قدر را بسیار به تلاش گفته است و گوهرهای معانی خوشاب در آن سفته زبان
زد اصحاب کمال و هندلر با جنبال است بتقریب رفاقت بعض امرا به کشمیر آمد و چون طبع سلیمش
مستقیم شد از عالم فانی رحلت گزید در صفهٔ شعرای با تقدم مدفون گردید کلیم موسوم بطالبا
مولدش همدان است که از بلاد عراق عجم است و معاصر شیدا چون محمد جان قدسی را فردوس آشیانی
بزر سنجیدند بغیرت پیچید و بسیار رنجید و گفت تحفی را به خلق باید کشید عجب که او را بزر کشیدند و اوایل
حال آن عندلیب سخندانے در آغاز جوانی بشیراز شتافته بهره تمام از دانش و علوم رسمی یافته
رو بسوی هندوستان گردید اگرچه مدتے در دکن و دیگر ممالک هندوستان سیر کرد آخر بدرگاه
شاهجهانے رسیده و در سلک ملازمان منسلک گردید و از جهت نظم نمودن پادشاه نامه بکشمیر فرستاد
و همانجا بود تا نظم سلسلهٔ چرخش از هم گسیخت از اشعار است بیت تا شد مژه بے اشک قباد
از نظر من + اکنون چکنم رشته که دستے گهرے داشت + دوست بآتیم فروخت با تبه یاری یار دو
درین زمانه همین است بیت میان غمگساران سوزم از غم + چو آن کشتی که در دریا بسوزد + که دل
بر جا تواند داشت پیش چشم شهلایش + آئینه بیرون عکس را مژگان کمرایش + مفلسان را کس نمیخواهد
زمینا کن قیاس + تا تهی شد دیگرش کس دست در گردن نکرد + وضعی بهم رسان که بسازے
بعالمے + تا همتے که از سر عالم توان گذشت + بدنامی حیات دو روز نبود بیش + گوید ترا کلیم

آنهم چسان گذشت + یکروز طرف بستن شد باین و آن + روز دگر کشیدن دل ازجهان گذشت + تاریخ فوتش ازین مصراع استفاده میشود که مولانا طاهر غنی موزون کرده است غزل این است غزل

حیف کز دیوار این گلشن پرید	طالب آن بلبل باغ نعیم
رفت و آخر خامه را از دست داد	اشک حسرت چون نمیریزد قلم
بی عصا طی کرد این راه را کلیم	شد سخن از مردن طالب یتیم
هردم از شوق دل اهل سخن	چون زبان خامه میگردد دونیم
عمرها در یاد او زیر زمین	خاک بر سر کرد قدسی و سلیم
عاقبت از اشتیاق یکدگر	گشته اند این هرسه در یکجا مقیم

گفت تاریخ وفات او غنی — طور معنی بود روشن از کلیم

در مقبره شعرا که مسکن طالبا و همانجا بود آسوده فیل جنگ شاهجهانی را بسیار خوب گفته است اکثر کتبهای باغات در کشمیر از دست میر الٰهی از سادات ایران و از نوادر دوران بود در عهد جهانگیری بنکته سنجی و سخندانی شهرت تمام داشت و از انعام آن پادشاه دریا نوال پیوسته فیض یاب بود چون تخت و تاج بوجود شاهجهانی زینت و رواج یافت جانب گلشن کشمیر عنان عزیمت و توجه برتافت و در کشمیر جنت نظیر طرح اقامت انداخته و مدتی به گلگشت آن گلزار همیشه بهار پرداخت چون خلعت صوبداری بظفرخان عطا شد شاهجهان پادشاه در دیوان فرمود که از ظفرخان ضامن بگیرند که سکنه کشمیر را از خود راضی بدارد میر الٰهی حاضر بود بدیهه بعرض رسانید مصراع ع خدا ضامن رسول و چار یارش + پادشاه محظوظ شد و ظفرخان عرض کرد که حکم شود که میر الٰهی رفیق درین باشد منظور شد با ظفرخان در کشمیر آمده آخوند ملا شاه فرموده بود که بیت پادشاهی را گذار دوست آگاهی گزین + چون بآگاهی رسید هرچه میخواهی گزین + این بیت را بآب طلا نوشته وقتیکه بمیر الٰهی رسید بدیهه زیر همین بیت نوشت که بیت من نمی گویم گدای یا شهنشاهی گزین + خویش را بگزین و دیگر هرچه میخواهی گزین + این معنی موجب غبطه و غیرت آخوند ملا شاه کردند چونکه میر الٰهی وفات در مزار حضرت شیخ بهاالدین گنج بخش نزدیک مقبره ایشان جانب غرب مدفون یافته سنگی بر بالین قبرش استاده است در آنجا کنده شده بیت میر الٰهی مالک ملک نظم + بود در اقلیم سخن بیقرین + سال وفاتش طلبیدم ز عقل + گفت بگو بود سخن آفرین + ازینجا معلوم میشد که در سنه هزار و شصت و سه از دنیا رفته است والله اعلم بالصواب از منظومات اوست بیت یا الٰهی از الٰهی چه پرسی در کشمیر آنچه او کرد تو دیدی چه گفتن دارد + چشمت از هر گردشی با یار عهدی تازه بست + خط مشکین کتابت حسن را شیرازه بست + نشاءه از تندی و دارم که چاک سینه ام + چون خمار آلوده نتواند بپا خمیازه بست + ولهٔ نسبت هجران بس لبریز کلفت گشته ام ریزد + چو گرد از دامن مژگان نگاه حیرت آلودم + چسان از تاج زندگی تنها

میسیم از کف ٭ که گویا کاروان عمر کے ز بس ما را ٭ ملا ندیمی از شعرای جدید کشمیر است اوایل
کسب فضایل اشتغال داشت باقتضای لطافت طبع در صحبت مولانا ذهنی رسیده و اشعار خود را گذرانیده
در اندک زمانی برگزیدهٔ ارباب این فن شد ملا محمد صالح نام داشت از خواجه جلی تیوالی ساکن محله نوهته بود
و ندیم تخلص میکرد خوب گوی بسیار گو بود از اشعار اوست بیت از آه سرد آتش و غم فرو
نشست باد بلا وزید چراغم فرو نشست ٭ گردی چارسوی از این جست بر هوا ٭ برگشت در حریم
دامم فرو نشست ٭ افسرده گشت بر شره بخت جگر مرا ٭ شمع و قتیله بود چراغم فرو نشست ٭
پامال دست بر وختران غمم ندیم ٭ تار دگلی که خاست زباغم فرو نشست ٭ داغ دل ببزم ادای هوس اگر

چمن آرای گلزار رخش نتوان کرد
خاطرے دردگرین بادیه جانی مگیز
رو بسوی چمن از کنج قفس نتوان کرد
پیش با دانش و فرهنگ میا باید نشست
غنچهٔ سلطان که برا و رنگ میا باید نشست
کار پردازان دنیا رهزن دین اند

سیر عنقا به پر و بال مگس نتوان کرد
خنده عیش ندارد اثر ناله درد
گل غنیا و ندیم از همه کس نتوان کرد
جای گرم خاک عاشق را که بر خاکستر است
لعل بی باید شد و در سنگ میا باید نشست
گر گل مقصد ز گلشن آرزو دار ندیم

بندهٔ همتی از عشق طلب نی ز هوس
سخن عشق تو پیش همه کس نتوان کرد
اختر بد که بود گردش گردون چکند
یکزبان یکدل و یکرنگ میا باید نشست
رنج می باید کشید و صبر می باید نمود
دور از این مردم بصد فرسنگ می باید نشست
غنچه سان در باغ هم دلتنگ می باید نشست

پروانه گرد شمع شبستان کس نیم
پای هوس ببست قناعت بسنگ ام
همت ز بس که کرد مدد معاش من
از اشک و آه خشک و تری تدبیر م
بی برگیم بهار هزاران شگفتگی ست
دامان صلح گل ز دن آوردم بدست

بلبل فراز شاخ گلستان کس نیم
دست طلب بدامن احسان کس نیم
با صد گرسنگی مگس خوان کس نیم
بی آبرو در آرزوی نان کس نیم
آشفته سر بحسرت سامان کس نیم
سر غنچهٔ جعل گریبان کس نیم

مشکل گشا ز دست فضل خودم ندیم
طبع آزاد ز رقت دیوان کس نیم

دایم نصیب سینهٔ افگار کس مباد
بی نغمهٔ بلبل چمن از ذوق او
داغ دلم ز دیده و بی پرده رفت

این گل حیف داغ خمکده بار کس مباد
در سینه بی فغان و دل غنچه وار کس مباد
این ابر غنچه پرور گلزار کس مباد

صحبت در آرزوی دل اهل درد صرف — این غم نصیب دل افگار کس مباد
گر خود در آفتاب قیامت طپید دلم — منت پذیر سایهٔ دیوار کس مباد

صد دل بدرد وا نگشد از سخن ندیم
در کار شرح هجر تو گفتار کس مباد

نیست پروای کس از قید تعلق جسته را — هر دو عالم گر خورد بر هم چه غم وارسته را
بر سر مژگان من شد لخت لخت دل گره — بسته مینا از ندارد از گیاه گلدسته را
عشق و دردم دادار جان کاهش آگه نکرد — نسخی دارد طبیب افتان و خسته را
بی غم عشقت گشاد کار دل صورت نبست — بی کلیداری کسی نگشود قفل بسته را
دانش و دیوانگی هرگز نمی‌سازد بهم — از خرد باید بریدن با جنون پیوسته را

عافیت را نیست ره در بزمگاه ما ندیم
عشق هم صحبت نخواهد با ملا نشسته را

ز فیض دل قطره اشکبار گلریز است — ز تازه روی این باغ خار گلریز است
دلت ز هیچ نوا وا نشد چو گل ورنه — به نغمه هر چمنی را هزار گل در دست
چه تار سبحه و در ایام گل چه تار رباب — نسیم صبحدم از تار تار گلریز است
شگوفه نیست که ریزد بخاک از سر تیغ — که شاخ گل ز نسیم بهار گلریز است

بیاد کاکل مشکین ندیم در هر شب — بجای اشک ز چشم خمار گلریز است

پوشیده از بخت سیه داشت داغ ما — هرگز نگشت پرده در شب چراغ ما
آرد به دست داغ دل آن دیده کرام — دارد بعبارت گهر شب چراغ ما
در جستجوی ما نه نهد شفقی قدم — آوارگی کجاست که گیرد سراغ ما
بی غم نشاط در دل ما راه نیافته است — با هم نهد بهار و خزان رو بباغ ما
در حیرت است خانهٔ ما خانه کار نیست — هرگز خرام کج ننموده است زاغ ما

در تنگنای دل همه مطلب میسر است
فارغ نشین ندیم بکنج فراغ ما

رونق افزای کار خویشتنم — چون هنر مایه دار خویشتنم
اشک شوقم گره بمژگانم — غنچه شاخسار خویشتنم

تازه دارم بگریه چیده داغ
آب و رنگ بهار خویشتنم
شمع غفیر چشم بزم کسی
شمع شبهای تار خویشتنم
سینه زن ناله از رگ جانم
نغمه پرداز تار نغمه خویشتنم

زندگی را دوستم نه گردندیم
ورنه شمع مزار خویشتنم

سر زلفت که با بلا دربیط آشفته حالی را
بجوی عقده وا کرد آرزوهای حالی را
غمت ویرانه دل را بعد آباد چون گردد
ولایت پیشه معمور و پستی حالی را
دل از خون جگر لبریز چو ام داشت در محفل
کرانداز هندستان از نظر مینای خالی را
ز المها زبان چون سود بد خواه بیباک در کشور
که بازرگان نمیسازد عیان نقصان مالی را

ندیم از بیت ابر دیت غزلخوان غزالانست
که تحسین میکند اهل سخن مضمون عالی را

در کشور تو گل غمناک شاد باشد
حاصل چو شد تحمل بیداد و داد باشد
اسرار غیب دانی حل کن اگر تو دانی
در سر نوشت خوانی باید سواد باشد
تا دل و هم هوس را غارت کند نفس را
بر روز خانه کس را کی اعتماد باشد
در سینه دل همه تن از دور داز دم من
آنجا چراغ روشن اندر دو دیده باشد
از چشم فتنه بارت صد جور یک اشارت
از کو بر ای غارت ترک اوستاد باشد

از نفس پر خصلت او دل کن ندیم یکسو
باور مکن که بدخو نیکو نهاد باشد

ساز داز ناله مرا فوج غم انگشت نما
که سپهدار شود از علم انگشت نما
آزمان از دهن دوست بدبوسی دست
که وجود تو شود در عدم انگشت نما
دستی از تیغ شود شهره و دستی ز قلم
ای خوش آن دست که شد از کرم انگشت نما
مهر بایے کند شهره عالم چون کهر
که بدلجوی مه وصیت حرم انگشت نما
حسن در موسم طفلی ز تو عالم افروخت
آفتابی که شدی صبحدم انگشت نما

گر ازین دست ندیم از تو زند دستان سر
میشوان شده بر حسا زدعم انگشت نما

فصیحی از شعرای مشهور کشمیر است در دور شاهجهان چمن پیرای گلزار سخندانی بود و ندیمی مولانا
ندیم اختیار نموده صاحب دیوانست این چند شعر از نتایج افکارش مرقوم شد غزل حسن پیرایهٔ
دکان هوس نتوان کرد + شعلهٔ طور چراغ دل خس نتوان کرد + طوطیان کز لب دریوزه تحسرت بستند
شکرستان همه در کام مگس نتوان کرد + چون حیا پرده نشین شو که گل خوبی را + دست فرسود
نگاه همه کس نتوان کرد + بال در سوز که تا ثروت پروازی هست + برادر دل خود سیر قفس نتوان کرد
همه تن بال شو و تن پروانه گیر + تکیه بر گرمی رهپهای نفس نتوان کرد + چه طلسمیست فصیحی که ز میدان
وفا + پیش نتوان شد و در باز پس نتوان کرد + وله + آشفته تر از ناست لبی انجمن ما + بی نور شود شمع طرب
از لگن ما + بر ناصیهٔ غنچه بانقش طرب نیست + شرمنده برون رفته نسیم از چمن ما + ناشگفته بماندیم
بگذار شهادت ما + پاشیده مگر گرد غمی در کفن ما + از سوختن ما نشود هیچ تسلی + خوش بر سر لطف
آمده پیمان شکنی ما + فهمی از قران ندیمی ست فهمی عالی داشت و در مشاعره علم مقابلت با فصیحی
و ذهنی می افراشت از اشعار اوست غزل فکر سر زلف تو مرا بی سر و پا کرد + اندیشهٔ پابوس تو
ام پشت دوتا کرد + گفتم که بوصل تو رسم گر بودم عمر + نی وصل میسر شد و نی عمر وفا کرد + درد
که مرا مهر بیاموخت معلم + در مکتب خوبی همه تعلیم جفا کرد + تا رو به رهٔ بادیهٔ عشق نهادیم + صد گونه غم از
هر طرفی روی بما کرد + فهمی نتوان رست ز اندیشهٔ خوبان + زین گونه که در دل غم انطایفه جا کرد + +
فطرتی نیز از همکنان ندیمی و فصیحی ست ظاهرا او هم شاگرد ملا ذهنی بود فطرت بلند داشت
در وقتیکه میرزا فطرت به کشمیر آمده و اشعار او را شنید گفت که اگر معلوم میشد تخلص خود فطرت
نمیکردم از اشعار فطرتیست بیت از باغ و گل هوای دماغم فرو نشست + پای هوس بکنج فراغم
فرو نشست + پرتو فگند عشق فروغ خرد نماند + سر بر زد آفتاب و چراغم فرو نشست +
روشنی گلشنی مشتری سحر سوای ایشان شعرای بلاغت نشان نیز در آن وقت بر منصهٔ
ظهور بوده بجهت اختصار بر همین مقدار اکتفا رفت اما روشنی و کس اند یکی از آن همه نسبت روشنگر
الفاظ شبستان مناسبت این بیت از وست بیت در بزم ازان پهلوی خود جا دهد او + تا راست سوی او
نتوانم نگاه کرد ذکر مشتری شنیده نگارم اما مهری مشهدی بود دلش شهد مهر شاهدان معانی و کلامش
مقبول طبایع سخن سنجیست و گلشنی از عنادل نغمه سنج گلشن شیراز بود بسبب استشمام روایح گل مقصود بگلزار
هندوستان جنت نشان توجه نمود   از تذکره صبح گلشن ص ۲۸۰   فقیر الله عفا الله عنه ولوالدیه

مشتری از سادات محله خنده بون شاگرد ملا ذهنی است در شعر صاحب قدرت کامله بود بالجمله
هنگامیکه لشکرخان صوبه‌دار کشمیر بود و بندگان ظل سبحانی زینت بخش صاحبقرانی ابوالمظفر محی الدین
محمد اورنگ زیب عالمگیر بهادر پادشاه غازی از بلاد دکن برخاسته اراده بندوبست مملکت نموده
داراشکوه برادر کلان را بعد محاربات بسیار بقتل آورده بر سریر سلطنت جلوس فرمود و شاهجهان پادشاه
در قلعه اکبرآباد محبوس شد محمد شجاع و مرادبخش برادران را منهزم ساخت ع زیب اورنگ تخت پادشاهی
ظل الحق تاریخ است لشکرخان بحکم ظل الهی عالمگیر شاهی طلب حضور شده اعتقادخان بنظامت
کشمیر سرفراز گردید در تاریخ یکهزار و هفتاد و یک خان مذکور به کشمیر آمد مدت دو سال حکومت رانی نمود
مصراع ع هر روز نوبت اوست در عدل و احسان نوعی ساعی بود که خود متوجه قضایا شده
مدعی و مدعا علیه را پیش خود طلبیده جداگانه جواب در بیان نموده علما و فضلا را تعظیم و تکریم
می‌نمود و خود هم واقف کتاب مسئله بود و طرح باغ و عمارت در پیش روی خانه و عمارت ارادت
خان در روی شرق نموده بود و چون طلبش از حضور آمد در تاریخ یکهزار و هفتاد و سه روانه حضور شد
مخفی نماند که چون دور نوبت سلاطین گذشته بسرعت و عجلت منصرم یافته قلم وقایع نگار تحریر احوال
فضلا و شعرا و مشائخ کمالات شعار که بر منصه روزگار بودند بعد انقضای دولت هریک از سلاطین ایام
پرداخته حالا که عالم و عالمیان بجلوس پادشاه کامگار کامران رونق افزای اورنگ صاحبقران
طراوت گرفته علم و کمال و تقوی بوجود مسعودش افزون تر از ازمنه گذشته هزاران هزار درجه یافت
و حقتعالی این سلطان عالیشان را چنانچه برکت تامه در علم و عمل داد و بطول عمر و فرصت حکومت و
وسعت مملکتش سر منتهی بر عالمیان نهاده و در عهدش در هر گوشه عالمی از اهل کمال افتاده
ضرور شد که بحسب حکم قانون تاریخ نویسی بعد هر پنج و هشت و نه ساله احوال اهل کمال که
ملت ثانیه این نسخه همانست مرقوم میشود میر شاه بابا نبیره حضرت میر سید میرک طارقی دانشمند
بی‌نظیر بود و بعض علوم از ملا محمد قرارده للواخذ نمود و همیشه بدرس علوم دینیه اشتغال داشت در تاریخ
... رحلت فرمود خواجه مومن جمیل متخلص بنادری پسر خواجه ابوالقاسم جمیل است که رفیق
یوسف خان کشمیری بود و در علم موسیقی تالیفات دارد و این خواجه مومن استفاده علوم اول
در پیش مولوی ملا جوهر ساخت بعد آن از خدمت مولوی خواجه حیدر چرخی کرده و ترک دنیا نموده
بطلب مرشد سفر اختیار کرده و بادای حج موفق شده و از روضه شریفه جناب نبوت صلی الله

علیه وسلم مشرف شده که مرشد تو در وطن تست از آنجا به کشمیر آمده و دلش در صحبت بابا رشید بابا در پرگنه کاموج
قرار گرفته ودو هفته پیش او بوده واز و جواب یافته که تا نکه مشرف شده ای من نیستم شیخ تو ابو الفقرا بابا نصیب است
بنابر آن بخدمت ایشان رسیده متوجه شدند بدرجهٔ بلند رسیده تا حیات ایشان جا بود چون ایشان
برحمت الهی پیوستند باز سفر کرده در بغداد پذیرهٔ بسیار یافته و مرشد و مقتدای طالبان الهی شد
برادرش خواجه عبد الخالق بعد فراغ حج به بغداد رسیده و با او ملاقات کرده و چند صباح یکجا بودند
چون حاجی عبد الخالق بقصد وطن اجازت خواست وقت مفارقت فرمود که ای
حاجی عبد الخالق تاریخ یادگار که حفظ نماید طبع عالی داشته چنانکه تاریخ رحلت شیخ ابو الفقرا گفت شیخ
مومن از واردات اوست بیت ای باد اگر گذری در دیو دمهر + از من خبری نیز بآن دلبر بر
کشمیری دنابی اگر گوش نکرد + هندیش بگوی که او ترمیر او نزد عمر نیست درین رشته پریشان گشتیم
گفتیم کزان شویم واز آن گشتیم + در طالع ما کساد بازاری بود + آیینه فروش شهر کوران گشتیم +
ملا حاجی کنائی عرف رضوی اکثر علوم مدرس بوده اتفاقا بحضور رفته و در خدمت بادشاه
عالمگیر در ایام شاهزادگی ایشان باریاب شد پیش او عالمگیر بادشاه تلمذ می کرد بمنصب قضا می ارزد
بادشاه در وقتی که صوبدار اورنگ آباد بودند رسیده گویند که چون بسبب بی پروایی شاهجهان و
حرکات نامشروعه دارا شکوه قصد خروج نموده و فتوی از علمای اردوی خود خواسته
همه قاطبةً تصدیق خروج نمودند الا ملا حاجی مذکور صراحةً طرف شده و گفته که هرچند فسق و فجور از
سلطان بظهور آید خروج که موجب فتنه است خاصةً که مقابل پدر باشد جائز نیست الغرض به
حلیهٔ عدالت و حقانیت آراسته بود مولانا خواجه محمد توپکر و شاگرد مولانا جوهر ناتهٔ در
اکثر علوم مستعد بوده و بیشتر بدرس و بحث صرف و نحوی پرداخت و اکثر اهل علم این دو
علم را ازو استفاده نمودند شیخ داود المشهور به بته مالو ساکن دیارن و خانه در جوار
پل وزیار مروی ترانا نمود و نمک از تنهی آورده می فروخت چون خواهش خدا طلبی درو را
دست داد بخدمت خواجه یوسف کانجو که مردی پرهیزگار و تقوی شعار بود روی ارادت
نهاد و این خواجه یوسف در مزار بلبل که واقع مدفونست به توسط ایشان بخدمت دل آگاه الدرویش
بابا بی ججارمی که خلیفه حضرت ارشاد دستگاه هردی بابا بود رسید و بعضی تربیت بواسطه
ازیشان دید با آنکه امی بود و علم ظاهر نداشت صاحب باطن شد و علم لدنی یافت و معتقد حکام
معتبر گشت و یاران صاحب احوال بهم رسانید و بظهور خوارق گونه شهرت تمام در میان انام

یافت و مرجع خاص و عام شد با وجود آن بحکم حدیث اطلبوا الرزق من خبایای الارض کشت زراعت میکرد و خشاده
بذات خود مے فرمود و مکرر از زبان مرشد خود خطاب از خدمت ولایت مرتبت لوزه بابا سے پروانه که
خلیفه خاص بود شنود که پیر او در کشف و کرامات لو مخدوم شیخ حمزه قدس سره کمتر نبود لیکن احوال ایشان
کسی بقلم نیاورده روزے لوزه بابای مذکور مجلسے در پرده حسب حال خود مے گفت که در زمستانی در موضع مذکور در
خدمت تبه بالو شب احتیاج بغسل افتاد ایام شدت هوای برودت بود و جوے جحه کول یخ بسته بود
آخر بهیر بر جود قهر نمود و بر لب جوی حاضر آمده یخ شکسته بدلے آب بر بدن مکرر ریخت افتاد و بیهوش شد و کسی را
ازین مے خبر نبود چون وقت نماز شد در خدمت شیخ در آمد و شیخ سر آن درویش حرکت داد و گفت که
تیمم درین وقت روا است خود را چرا باید کشت چون ملاحظه نمود خود را در مسجد دید و از آنکه او را از سر جوے
آورده خبر دار شد و به مرشد راستیم از زبان دیگرے نقل کرده روزے شخصے بخدمت ایشان به تضرع گفت
که فلانے مرا رانده و از خدمت دور گردانید امید شفاعت دارم فرمودند بهتر چون برفت از صورت معامله
پرسیده شد فرمودند که فلانے ابدال بود و این را جهت نگهبانی زراعت این سمت مقرر فرموده
بود در خدمت مقرریه از تقصیرے واقع شد لهذا معزول ساخته اند اکنون باز مے خواهد که سرگرم کار شود
مرد صالح رقیق القلبے نقل کرد که من در سن چهار ده یا پیش بودم که در خدمت حضرت تبه بالو
حاضر آمدم ناگاه مردے صوفی نما آمده و تبه بالو او را دید و گفت که اینجا که آمده است این ابلیس پیش
تعظیم ادب آورد و دستے و شکستگی پیش نمود و گفت که من از دست تو کے بیرون شوم و هنوز خلاصے از تو بر
هر چه کنی رسن چاره ندارم گنهگارم نزار اشار و بگو که چشم بیاقل کرده که بشنو چه می گوید تبه بالو
گفت که وے مرد نامراد است چه میداند نزد تو مردم عمده و اهل عاجز اند پس اشاره بنما رگد ارن
تبه جیو نموده برفت ناقل گفت که صورتش چنان دیدم که گویا آتش از رویش مے بارید روزے مردے
از تصرفات جنی در خدمت شیخ شکوه نمود و بیمه او ازیشان کرده آن جن را بحضور طلب فرمودند و نرم
گرم نصیحت کردند و بآن مرد بسیار فرمود که همین مرد تا تصرف کرده بود اکنون خلاصے داد بسرعت تمامت
عقبش بدوید که وی را بگیرد چون بدر دروازه رسید که چیزے ندید و این هر دو صحبت در ایوان روزه بیشتر
گذشت مجمل مردم حکایات تصرفات و خوارق عادات از خدمت تبه بالو جیو بسیار بنهایت در هزار
و هفتاد رحلت فرمود و در مسکن خود مدفن یافت مقبره اش محل نسبین و فتوح ست بعد از رحلت
ایشان ملا محسن خوشنویس که مرید ایشان بود در فکر تاریخ افتاده تبه بالو جیو به خواب مثل آمده
گفت فلانی چه القصه نیست مے کشی تاریخ ذات شاهین ع ست هزار و هفتاد شده

غرق بحر توحید الٰه حضرت آخوند ملا شاه شاه محمد نام داشت از مردم بدخشان است از
خیدری آثار علوم استعداد از باطنش ظاهر بود در ایام تحصیل قرآن و در علوم غریبه و شعر بتقاضای اوقات
برخیاضی نمود چون براه فقر و انقطاع آمد و در اکثر عالم سیر کرد آخر الامر تربیت از خدمت حضرت میان
شاه میر لاهوری قادری قدس سره که از محبوبان مجذوب خدا بود یافته و مدتها سیاحت قلندروار
سیر نمود و در سطوات توحید سوز و گداز عجیب داشت در همان حالات بکشمیر رسید و این کوهساران کشمیر را
مسجد و مسکن ساخته صحبت شیخی و آوازه بزرگی او اشتهار یافته شاهزاده دارا شاه و بیگم بارادت آمده
خدمت مالی و بدنی بسیار بکار برده اند و تعمیر خانه و خانقاه سنگین و اماکن معروفه بعمل آورده هنگام
سکونت بکوهساران برادرانش پرسان و جویان احوال بکشمیر رسیدند و اتفاقا بخدمت ایشان آمده چون
نام و نشان وطن و آبا و اجداد بیان کردند فرمود که منم آن شاه که الحال مرا ملا شاه گویند اخوان و سائر
خویشان چون برادران حضرت یوسف علیه السلام با ایشان پیوستند بعد ازین دیگر خویشان و اقارب
آمده در دامنه این کوه جاهای گرفتند خدمت آخوند مسند تجرید آراسته و هرگز تاهل را نخواسته
امرا و فضلای عصر و بعض مشایخ در خدمت ایشان اکثر میرسیدند طبع موزون داشته و نشاه وحدت
را در کثرت یافته قریب لک بیت مثنوی بر لطائف در بیان حقائق و معارف تصنیف نموده با
وجود کمال عرفان لطیفه گویی را از دست نمیداد مشهور است که شاه جهان پادشاه پیش از ملاقات خود
موسوی خان صدر را برای امتحان در خدمت آخوند فرستاده چون بصحبت رسید آخوند صلاتش
به تعظیم و تکریم نداده خان مذکور حمل بر ناشناخت نموده گفت که من موسوی خانم آخوند جواب داد که
ما محمدیانیم موسوی و عیسوی را نمیدانیم ازین دست حکایات و لطائف از وی مشهور در زبانها مذکور است
غرق بحر توحید بود و کثرت موی سر مزاحمت حال باطنش میشد روزی کناره حوض غلو مرد سلمانی
دیده از سبب پرسید کسی گفت خدمت بابا نصیب بزیارت حضرت مخدوم شیخ حمزه قدس سره تشریف
آورده چون آخوند شوق دیدن بابا نصیب از مدت داشتند عزیزان خدمت بابا را امر نمودند بخدمت
ایشان آوردند مکالمه و مذاکره بمیان آمد آخوند از بابا پرسیدند که این کثرت چند وحدت است بابا
فرمودند که وحدت در کثرت است چون تخت و تاج سلطنت در سنه ۱۰۶۹ ابپادشاه جهان پناه اورنگ
زیب عالمگیر رسید مخالفان دارا شکوه سعی کرده آخوند را بحکم پادشاه بحضور طلبانیده آمد لاچار بلاهور
رسیده در آنجا چند سال بسته ایام بغربت بسر برده در خوف در جامه گذرانید و سفر نمود الحمد
اول و آخر من بغربت گذشت چون ایام مفارقتش از دار فنا نزدیک رسید متوجه شده در یاد الٰهی نشسته

در جوار مزار مرشد زمینی از مالکان بتجرید وصیت نمود که مدفن من آنجا باشد دیگر بیمار افتاده رحلت
در واقعه آخوند ملا محترم و میان اسمعیل لاهورے آمده و ایشان را مطلع از وفات خود ساخته تاکید بتعجیل تجهیز
خود نمود و این نقل را بلا واسطه محرر از زبان مرشد خود شنید که ایشان شفاهاً از جناب حضرت
میر محترم استماع نموده‌اند و تاریخ وفات خود را وقت نزع خود گفته تاریخ داده در توحید ملا شاه
جان + الحق که در فن تاریخ گوئے بے نظیر وقت بود بعض اشعار آخوند که درے شود رباعی مشهور ست
رباعی از علم نظر اگر باکسے خبر ست + قطره یارش به بر شاه پرست + از ذکر و فکر جهان را
از ست + قرآن نظر شوم که کار دگر ست + در مقام فنا گفته است + غزل شاه جهان دراز
جای مرا برگرفت تو بر خیز شاه جای تو شد جای ما صاحب دیوان و مثنویات ست واکثر
در توحید و معارف و بتقریب حالات سرگذشت خود هم موزون کرده است حضرت شیخ
نجم الدین المعروف بنجی ریشه بابا از تربیت یافتگان خدمت عارف بالله خواجه مسعود پاپوری
مد اصل از ده بود بعد کسب کمال الهی و اتمام سیر معنوی سکونت در موضع کهونمی پیره در زیر
دامان شاه کوت که بتخت سلیمان علی نبینا و علیه الصلوة والسلام معروفست فرموده مدتے تا
آخر حیات بریاضات شاقه شدیده مشغول بود قدم بتجرید و تفرید و صوم دهر و ترک حیوانے استوار
نمود چه یک کرته ده سالے کرد و بسیار کم میخورد و سالکان دوام اصلا نمی خواست مائل بعزلت و انزوا
بسیار بود اما آخر با تقدیر ربانے در اوان نزول رایات شاهجهانے بسبب آمد و رفت سعد الله خان
وزیر اعظم شهرت زیاده پیدا کرد و اکثر مردم مصدع خاطر شریف و مضیع وقت لطیفش میشدند سعد الله
خان روز رخصت طلب نصیحتے نمود چون بفارسی آشنا نبود فرمودند سعد الله خان را بگوئید که باین همه
علم و کمال طالب مولای حقیقی بی زوال نا شده خدمت مخلوقے گیرند کار ہائے نافع عام کرده
باشد و بسیار ست از انجمله سد قاضی زاده که بسبب فوت یافتن ناتمام مانده و تیم لختشان می شد که
عبور آدم کاران ممر متعذر بود و روزانه بکثرت لای و گل ترود می افزود خدمت با مبالغه خطیر
خرج کرده سنگریزه بر تمام آن ریخته درست کرد و اساسے برای مسلمانان و عامه مخلوقات
حاصل شد محرر از زبان مرشد خود شنید که روز ملازمت ایشان باتفاق والد خود حقائق آگاه
خواجه اسحاق ناد چو یک کرته در بر و حنیده بر سر و نعلین در پا دلباغ دیده شد چون ایام حیات
ایشان منقضی شد در سال هزار و هفتاد و دو در موضع مذکور مدفون شد صائم الدهر و صاحب تجرید
بود و با وجود امکان سواری پیاده میرفت رحمه الله تعالے ولی تکلفی بسیار داشتے در کمال معرفت

صوری که امرا و وزرا در خدمتش آمد و رفت داشتند تفقد احوال دوستان و همسایها بسیار می نمود چنانچه
فکر ذخیره برای وابستگان نمی نمود روزی خواهرش یک اشرفی از هدایا بامتحان گرفته
در سربند خود پیچیده گذاشت همان ساعت خواهر مذکور در دو شکم بهم رسانیده و اشرفی
را باز بخدمت بابا گذرانید با وجود این حالات بسبب تشویش آمد و شد حکام و اقران و همسایهاش حرف و حکایت
داشتند استدعای تعویذ می کردند چون امی بود مهری بنام خود کنده بودند این دعا نوشته
یا خفی الالطاف نجنی مما نخاف و همین مهر را بجای تعویذ هم می کرد و بر کاغذها و اسناد مردم بجای
نشانه می گذاشت راقم حروف آنرا دیده و بزیارت آن مهر کرده حضرت میر سید محمد علی قادری فرزند
برومند حضرت میر نازک قادری است از سه برادر عالی قدر خورد بود چون خدمت میر محمد یوسف در وقعه
وبا که کمال جولانی از دوار فانی انتقال فرموده و خدمت میر احمد بنا بر فرط شغل علمی اختیار سجاده نشینی
نمود جناب حضرت میر علی محمد بجای اسلاف کرام قائم مقام شد در علم و عمل آیتی بود از آیات رب
البریات ترویج طریقه علیه قادریه بسیار کرد و ظهور این سلسله درین شهر از انفاس شریفه ایشان بسیار شد
و اخلاف کریمه داشت در حسن صورت و سیرت جامع بود و تصرفی هم بسا اوقات ظاهر می نمود
چنین همه اجرای احکام می فرمود و در اثنای ذکر جهر طرفه جوششی و خروشی در حلقه ایشان ظهور می
نمود صبیه زکیه مولانا میر سردار داود در عقد داشت و هرگز نقش فرزند بر لوح تمنا
نگاشت تا جمعی از اصحاب بدرجات کمال از خدمت و صحبتش ارتقا می نمودند و مسند ارشاد
و هدایت را مزین فرمودند خدمت میر آخرهای عمر بتقریب سیر نامه مهادیو دمی که قصه آن در ذکر علی
مردانخان گذشت بشاه جهان آباد رسیده و در اثنای عبور سرهند حضرت عروة الوثقی شیخ
محمد معصوم فاروقی را طریقه محبت و صحبت ورزیده باشاره بشارت آنجناب همگی یازده روز
در لشکر مانده باز مراجعت فرموده در کشمیر رسیده در سال هزار و هشتاد و دو رحلت نمود روز چهارم اصحاب
ارادت طعامی بنام آنجناب با اهل شهر مهیا کرده در مسجد جامع ترتیب مجلس ضیافت نمودند
کثرت و ازدحام بدرجه شد که چهار کس در هجوم مردم جان بحق سپردند پیش روی والد بزرگوار مدفون
است گویا در کنارش وا خفته است رحمة الله رحمة واسعة ذکر بعض خلفای میر محمد علی بجای خود
مرقوم میشود ابراهیم خان پسر علیمردان خان در هزار و هشتاد و یک از پیشگاه خلافت
بحکومت کشمیر مقرر گردید تا مدت یکسال حکومت کرده قضیه آردت در باب مسجد میان اهل تسنن
و تشیع در افتاده بود آخر مسجد بدست سنیها افتاد چون نوبت با خر رسید تغیر خدمت شده با وشاه

دین پناه عالمگیر قریب بهمین تاریخ در اوایل سال هفتاد و سه کشمیر را بقدوم خود آراسته چون در برآمد کوه
متصل عظیم آباد فیل گردون شکوه برگشت و عالمی از اهل لشکر برباد رفت و از بنگیان و مخدرات هم جمعی
تلف شدند مزاج مبارکش ناخوش شد و همگی سه ماه بسیر این گلشن همیشه بهار فرموده مراجعت نمود
اسلام خان بصوبداری مقرر گردید در تاریخ هزار و هفتاد و چهار داخل ولایت کشمیر شد و تا مدت
دو سال حکومت راند و ترویج اهل اسلام نموده و با فضلا و علما صحبت می داشت در عهد خود در عید
گاه بنای مسجد مصلا کرده و دیوار پخته برداشته وسیع تر از آن مسجد یکه قبل ازین ساخته بود از چوب و
حطب علی مسجد آنرا از آن گویند که علی شاه از احفاد سلطان زین العابدین در عهد سلطنت خود آنرا
ساخته بود و هنوز هم بهمان نام مشهور است و صحن مسجد پر از درخت توت بوده اسلام خان درختهای
قدیم تا درا آنرا برید و مسطح نموده چنار زاری قرار داد و ستونی که در عیدگاه استاده است هم ساخته
اوست و این اسلام خان از اهل سخن بود و طبع موزون داشت و الا تخلص می کرد و میر ضیاء الدین نام اصلی
او بود تمام عمر در خدمت و استرضای خدیو خدا آگاه عالمگیر شاه صرف ساخت و مصدر خدمات عمده گشته از
عنایات شاهنشاهی داخل امرای چهزاری بود اشعار آبدار و منظومات بلاغت شعار دارد و این دو بیت
مشهور او بر السنه سخن فهمان مذکور است بیت بی تو شامم تا بروز با شبیخون میکند + مردم چشمم ز
گریه غوطه در خون می زند + وسعتی پیدا کن ای صحرا که امشب از غمش + لشکر آه من از دل خیمه بیرون
می زند + و بعد از صوبداری کشمیر که بنظم صوبه مستقر الخلافه اکبرآباد سرفرازی یافت در همانجا مسافر
ملک بقا شد و در حظیره صاحب المعارف و الایقان میر محمد نعمان که از خلفای حضرت مجدد الف
ثانیست قدس سره مدفون گردید و غنی کشمیری قطعه در تاریخ فوتش گفته که ماده تاریخ اینست تاریخ
مرد اسلام خان والا جاه و سیف خان پسر تربیت خان در هزار و هفتاد و شش بنظامت
کشمیر مقرر گردید سه سال حکومت رانی نمود مردی مهیب و ضابط و نساق بود با وجود آن از قید خمس
اوقات ملکه اوراد و اذکار خالی نبود پیمایش اراضی شهر و قصور زامین و تغییر و ترخیم طلبه از بدعتهای
اوست چون سیف خان داخل هیره پور شد زمینداران و منصبداران با جمعهم بموجب حکم او استقبال
کردند بطریق طرفه داخل شهر شد داد و دهش و اطعام طعام زیاده بر دیگران از میان حکام خاصه بود
بطرز بر جهامت او منصبداران و اکابر شهر لاحول گویان میرفتند مدعوی سندی مجروح البدن زیر
برج دارای که مسکن او بود خواجه محمد صادق نقشبند را استاده کرد و زیر گره گرفت تا حدیکه حبس و حرکت
شد چون بجان رسانند رحلت نمود از جمله وقایعی که در کشمیر در عهد سیف خان گذشت آنست یکی تسخیر

کاران سست که ولدل محل زمیندار آنجا بشرف اسلام مشرف شده خطبه وسکه بادشاه جاری ساخته بنای
مسجد درست نمود واقعهٔ دیگر اینست که مشیخت پناه تقوی دستگاه شیخ عبدالرشید چکنی دعوی نسب رفض
برحسین ملک چادر و ابن حیدر ملک کرده تفصیل اجمال اینکه شیخ مذکور باستانه چرار میرفت و ملک در دروازهٔ شهر
خانهٔ خود در چادوره بود بسببی درمیان گفتگو واقع شده صحبت منجر بمنازعه گردید در عین دست و گریبان
میگویند که بی ادبی از زبان ملک در شان اصحاب کرام سید الانام علیه الصلوة والسلام سرزده باشد
شیخ عبدالرشید چکنی استغاثه به حاکم نمود و سر محکمه استدعای اعلام کرد چون صوبه دار با ظهار اعیان شهر
که جمعی قرابت و اکثری خلطه او رعایت ملک داشتند در اجرای حد شرعی توقف نمود و روداد
بحضور نوشت و از روی وقائع همه کیفیت بعرض رسید بادشاه طرفین را بحضور طلب کنانید آنجا
هرچند بعض امرای حضور که مذهب تشیع داشتند سعی و حمایت کرده بودند پیش نرفت بعد
گفتگوی بسیار بادشاه عدالت شعار ملک را به حکم قاضی عسکر بقتل رسانید درین واقعه بعض اهل
تشیع جرأت کرده این شعر را موجب اتهام خود نمودند تلبیت شد از ظلم بیداد قوم یزید حسین
ابن حیدر دوباره شهید. سیف خان باغ سیف آباد را در کنارهٔ تالاب ڈل طرف مغرب آراسته
اصل آن باغ از پدرش بود و در عهد حکومت خود جوی آب و آبشار و حوض و فواره درست نموده
بود در همان نزدیکی جوئبار حکومتش خشک شده و خبر تغیرش متغیر ساخت مبارز خان در سنه
یکهزار و هشتاد و هشت بصوبه داری مقرر گردید تا مدت قریب سه سال حکومت نمود مردی سید
صالح بود با وجود صوبه داری کفش می پوشید بمسجد جامع حاضر می آمد در سفر هم وسعتی داشت
لیکن همراهیانش مردم اورنگ پرده حیا دریده بربی باکی بلکه ناپاکی با مردم سلوک داشتند و
اکابر و اصاغر را با هانت و خواری گذاشتند بلکه خونهای ناحق ریخته می شد ازین جهت مبارز خان
خط عزل بر صفحهٔ عمل خود کشید در ایام نظامت مبارز خان عبدالله خان والی کاشغر بجهت مخالفت پسر خود
بولارس خان وداع سلطنت کرده باراده حج اسلام بکشمیر رسید و بحکم بادشاه قدردان داخل
مزبور شد مبارز خان پنجاه هزار روپیه از خزانهٔ کشمیر داده باتفاق خواجه صادق بدخشی و دیگر ملازمان که
از آنجا بحضور آمد مهمانداری والی مسطور به کشمیر آمده بود در رسانیدن تحائف و انعامات و لوازم عنایات
بادشاهی از ملبوسات و ظروف طلا و نقره آلات او را مشمول اختصاص نموده در رفاقت عبدالله
خان بحضور رفت در عهد سیف خان سال هزار و هشتاد هجری سوم شهر صفر حادثه زلزله روداد از شام تا صبح
تمام عمارات کشمیر بدستور گهواره در تزلزل و حرکت بود و لیکن چندان آسیبی نرسید سیف خان

بنظامت کرّهٔ ثانیه مقرر گردید بناء عمارتی که باهتمام تمام آراسته بود نزول نمود سیف خان قاضی
عبدالرحیم را منصوب کرده استقلال داد قاضی ابوالقاسم پسر ملا محمد رضا که در عمل گذشته با سیف خان
کدورت داشت در حمایت مبارز خان ازین شهر بدر زد این مرتبه سیف خان سعی بلیغ در آبادی مرز و عمارت
نموده دفرق محمد آباد را احداث کرده آباد ساخت من جمله برکاتی که در عهد او رو نمود نفیست که در هنگام
حکومت او جناب عارف امجد محبوب الصمد مرشدنا و سیلتنا الی الله شیخ عبدالاحد قدس سره که از اعاظم
قدوم میمنت لزوم بکشمیر ارزانی فرمودند برادر کلان ایشان شیخ سعدالدین محمد با پسر خود میان محمد قطب
نیز همراه بودند چون خان مذکور ابا عن جد ارادهٔ داشتی باین خاندان داشت بلکه خود کشش پروردهٔ
فایض الانوار بود آداب خدمت و عقیدت را کما ینبغی ادا نمود و حضرت را متصل مسکن خود در
آتشخانه جا داد و خود هر روز بخدمت حاضر میشد و لوازم روز مره بجمیع جهات بکمال حسن عقیدت مهیا
می داشت جمعی کثیر به حلقهٔ ارادت حضرت شیخ عبدالاحد شرف اندوز شدند خصوصاً خدمت کمالات
منزلت مرشد کشیخ محمد مراد که ترک دنیا کرده لزمت دو سال در طلب مرشد صاحب کمال بود ارادت
عنایت و قرب علاقهٔ معنویه حاصل کرد و بواسطهٔ ایشان جمعی از فضلا مثل مولانا عبدالرشید زرگر
علامه مولانا محمد حنیف زیج و امثال ایشان در ربقهٔ ارادت حضرت ایشان در آمدند چون حالات آنحضرت
از نهایت شهرت محتاج به تذکار نیست با وجود آن احقر راقم هم قدری در کتاب اشجار خلد ثمرات الاشجار بعضی
آن نوشته درین رساله که محل آن نبود به همین قدر اکتفا نمود بالجمله سیف خان این مرتبه دو سال حکومت
کرده تغییر یافت گوشه گیری نمود افتخار خان در سال هزار و هشتاد و سه خلعت صوبه داری پوشیده
چهار سال حکومت کرد در حویلی مرزا محمد سلیم می گذرانید مسجد قریب ملا محمد پارسا که مشهور به منبر است مشهور
است بنای اوست ظاهراً واقعهٔ آتش عامه که اکثر شهر را با مسجد جامع سوخت در وقت افتخار خان بود
ابتدای آتش از کاده داره شد عالمی بر باد فنا رفت و مسجد جامع هم در آنوقت ثالثاً سوخت و بار سوم
اسلام باز تعمیر یافت قوام الدین خان از تغییر افتخار خان بنظامت تعلق گرفت در حویلی مرزا
سلیم نزول نمود از اکابر و صدر ایران و برادر خلیفه سلطان که وزیر شاه سلیمان والی آنجا بود در آخر سال هزار
و هشتاد و شش به کشمیر رسید و ضابطه دان و واقف مسائل شرعی بود برای تنبیه ارباب گناه تخته
کلاه از مخترعات اوست سمت عیدگاه باغی طرح نموده عمارتی ساخته در خریدن و تعمیر بنای آن
حاصل کرده زیاده از دو سال بنظامت گذرانید در زمان قوام الدین خان واقعهٔ آتش کلان که مشهور به
آتش کاده دار است بظهور آمد اکثر شهر بباد فنا رفت و در نظامت خان مزبور خدمت خواجه محمد شریف

ده بیدی و خواجه محمد صابر از اولاد حضرت خواجه محمد اعظم مخدوم زاده بیدی در کشمیر شرف نزول فرمود و این خواجه
محمد شریف برادر حضرت خواجه عبد الغفار ست نسب ایشان بحضرت مخدوم اعظم المعروف بسید
احمد کاشانی میرسد بسیار فیاض و عالی همت و از اکابر ولایت بودند ذکر بعض ارباب
کمال که درین چند سال بودند ملا محمد امین کاشانی علاء الدین پوری در اکثر علوم شاگرد بابا مجنون
و داماد ایشان بوده و پسرش ملا مقیم کانی از فنون فضائل حظی کامل داشته ملا عبد النبی
دیولسی ملدیمری استفادهٔ علوم از خدمت قاضی ابو القاسم خلف مولانا جمال الدین و خواجه
حیدر چرخی و ملا محمد توبیگری و ملا باقر ناره المولکرده موفق بسلوک او مولی شد و اکثر در خدمت آخوند
ملا شاه بمیرفت و از صحبت ایشان بهره مند میشد ملا رجب کنائی علاء الدین پوری دانشمند
بے نظیر بوده است و در حدیث و فقه شاگرد سوی حیدر علامه بود سیر او حافظ یعقوب فاضل
و حافظ قرآن و صالح بود حضرت خواجه محمد بزاز از قوم تجار کشمیر ست و بکسب بزازی اشتغال
داشت درین اثنا جاذبه طلب حقیقی دکانداری او را برهم زد و بخدمت ولایت مرتبت حضرت
شیخ موسی کبروی دلالت شود و از خدمتش کمالات طریقه حاصل فرمود و در حالت تغیر مدتے
در لباس تجارت بود رفته رفته نسبت باطنی مغلوبش ساخت و کارخانه اشتغال صوریه بالکل
برانداخت و تمام همت باهتمام امر معنوی پرداخت تا فوقیت نمایان بر اقران پیدا کرد و خانقاه مرشد
بزرگوار را که در محله کالی انه واقع ست رواج داد و با جمعی از اصحاب بضبط اوقات و تقدیم ارکان سنت
قدم استقامت استوار نهاد و در عهد خود معموری خانقاه را کمتر از شیخ بزرگوار نداشت و مدار کار
بر ریاضت و تقوی گذاشت چون ایام رحلتش رسید در مزار خانقاه معلی برمدفنه که حضرات
کبرویه آسوده اند بالای مقبرهٔ مشرکه حضرت شیخ بابا ولی آسوده خواجه محمد حسین جد راقم حروف
ارادت بجناب خواجه محمد مرقوم داشت و نقش عقیدتش را بر لوح سینه مینگاشت و این خواجه
محمد حسین باوجود ناخوانندگی در ورع و تقوی و صدق و صفا از مشاهیر تجار بود و از دیانت و
امانت و راستی او بدرجه اکمل عجائب و غرائب منقول ست شبی در خواب راقم حروف آمده و از نسبت
باطنی و ورزش اذکار که از خدمت مرشد بزرگوار حاصل داشت مذکور کرد الحق که صلاح حالش موجب
برکات کثیره در حق اولادش شد حضرت خواجه معین الدین نقشبندی النسب و
الحسب خلف الصدق مقرب درگاه الهی ولایت و ارشاد دستگاه حضرت ایشان خواجه خاوند محمود
ست همراه والد ماجد بهندوستان رفته چون حضرت خواجه کلان سکونت در لاهور فرمودند بجناب

بجهت ترویج طریقهٔ علیه و آبادی خانقاه معمور سجاده نشینی کشمیر شده این شهر را به قدوم مبارک مزین
فرمودند فی الواقع که تزیین خانقاه و ترویج سلسله و تعظیم علم و علما بسیار نمود با وجود صفای معنوی
نقای صوری بکمال داشتند حسن الوجه و احسن الاطلاق بود چنانچه ظل الهی چون شکل و شمائل ایشان را
دید خوش شد مردم ایران نزد او تحالف مذهب از جای محاسن شریف زیاده بر سنت که شیعه میشد
پرسیدند علامی فقیه مولانا عوض وجیه در جواب ایشان به حضور پادشاه گفت که علی الرغم اهل تشیع
معهذا ریش مبارک حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه طویل و عریض علما و فضلا و حکام و ارباب
عدالت در خدمت ایشان میرسیدند و گاهی هم به دعوت می‌طلبیدند فضائل پناه ملا محمد طاهر خلف
الصدق مولانا حیدر علامه و خدمت ملا ابو الفتح کلو و ملا یوسف مدرس و ملا محمد طاهر مفتی و ملا عبد
الغنی و ملا شیخ احمد مفتی و فضلای دیگر هر همه آمد و رفت بملازمت ایشان میداشتند و با تمام
علمای وقت فتاوای نقشبندیه را تالیف نموده بودند و غیر آن کتاب تالیفات دیگر دارند و رساله در
احوال والد بزرگوار خود به تفصیل تالیف فرمودند نسب خود را بحضرت قطب ارشاد خواجه علاء الدین عطار
میرسانند که دختر حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره العزیز در حباله ایشان بود مطابق روایت
صاحب رشحات و صاحب سلسلة العارفین آورده که در دست پسر ایشان بود چنانچه این روایت
رشحات هم روایت آنکه خواجه عبد الشهید داماد زاده حضرت خواجه عبید الله احرار بود قدس سره
در عهد خود مرجع ساختند و چندین رساله رشحات آورده تصحیح نمودند که بیان نسب اینست که حضرت
خواجه خاوند محمود ابن حضرت میر سید شریف ابن حضرت خواجه ضیاء الدین میر محمد نقشبندی ابن خواجه
تاج الدین ابن خواجه علاء الدین ابن خواجه حسین خلف خواجه علاء الدین و سند ارشاد خود بحضرت
مولانا محمد قاضی که خلیفهٔ حضرت خواجه عبید الله احرار بود قدس الله تعالی سرارهم باین طریق
درست نمودند خدمت خواجه خاوند محمود خلیفه خواجه اسحاق بود و خواجه .. اسحاق خلف الصدق
مولانا خواجگی تربیت از خدمت مولانا لطف الله که مرید مخدوم اعظم خواجگی احمد کاسانی است
یافته و ایشان خلیفه حضرت مولانا محمد قاضی اند و مولانا محمد قاضی خلیفه حضرت قطب العرفا خواجه
عبید الله احرار است قدس الله تعالی سره العزیز از وجود شریف والد ایشان طریقه نقشبندیه
درین صوبه رواج یافته است و هم یاران صاحب سعی درین صوبه و در صوبه لاهور از خواجه کلان
مرحوم بودند از انجمله در لاهور حافظ خادم مردی مشهور بود صاحب ظاهر و باطن و غیر ایشان
مردم دیگر که در دیوار خانقاه همسایه ایشان مکتوب است و احوال شخصی را حضرت خواجه معین الدین

در مقامات تعلیم آورده‌اند چون عمر مبارک حضرت خواجه معین الدین از هفتاد تجاوز نموده از آنجا عارض بدن عنصری
شده در سال هزار و هشتاد و پنج در ماه محرم رحلت گزین شدند و در صحن خانقاه فیض پناه جنازهٔ آنحضرت
گریبند هر سه فرزند ارجمند در حیات خواجه سفر آخرت گزیده بودند بجهت صغر سن تیمار حیات مخدرهٔ معظمه
بیگم صاحبه یعنی اهلیهٔ صفیهٔ حضرت خواجه متکفل پرداخت خدمهٔ خانقاه شدند و در آبادی کار مردانه
فرمودند و اطعام عمله و خدمهٔ روضه و خانقاه و وابستگان دیگر بنوعی فرمودند که یادگار اهل روزگار باشد
حاجی مصطفی مدوهی نقشبندی از مریدان دست و بیک واسطه مرید حضرت شیخ تاج کلی است
که از خلفای قطب الانفسی والآفاقی حضرت خواجه عبد الباقی است در کشمیر تنها بطریق سیاحت
تشریف آورده چندی در جوار پل صرافان بعبادت مشغول بوده بعد آن در اتصال مقام این شاه که مجذوب
معروف است باغی و خانه و خانقاهی بنا فرموده تا آخر عمر همانجا سکونت داشت مرتاض بسیار بود و شبها
هرگز کمر ولی مکرد و واقف اسرار عمده بود نام پیر ایشان خواجه باقی یمنی است که مرید شیخ مشار الیه بود
این معنی را از زبان مرشد خود و ایشان بلاواسطه از ایشان شنیده که الحق که صاحب جذبه و تصرفات
بود اما تعلیم طریقه بکم کسی کرده غنیمت وقت خویش بود چون پیک اجلش رسید در همان باغ مدفون شد
رحمه الله تعالی مولانا عبد الحکیم پسر خواجه عبد الکریم باندے بلدیمرے کسب فضائل عقلیه و نقلیه
کرده از ارباب استعداد بود و توفیق الهی او را بصحبت حضرت خواجه معین الدین نقشبندی دلالت فرمود و بهره
هم از خدمت سراسر سعادتش حاصل نمود حضرت خواجه حبیب الله کانی در جوانی ذوق خدا
پرستی بهم رسانیده در خدمت خواجه یعقوب داخل طریقه شده چون واقعه خدمت خواجه یعقوب
بوقوع آمد در همان اثنا جناب حضرت شاه قاسم حقانی از سفر حرمین مراجعت فرمودند خواجه حبیب را
از کمال التفات طلب نمودند و تربیت بذات مبارک کردند بنا بر حسن سیرت و صورت قبول تام
در جناب حضرت شاه قاسم بهم رسانید و از مقبولان خاص آنجناب شد و بکمالات طریقه بهره‌اندوزی
یافت و بعد واقعه آنحضرت کمال استقامت بر لوازم طریقه نموده رتبهٔ ارشاد حاصل فرمود و عمر بسیار
یافت صاحب تصرف بود و بدستور آن مسان تعلیم و تربیت جنه هم می نمود مکجیدی با هور رفته
سند سلسلهٔ علیهٔ قادریه از خدمت حضرت میان میر گرفت جدهٔ والدهٔ راقم حروف شرف فراش سعادت
ازدواج آنجناب یافته حکایات غریبه از کمالات آنجناب نقل می کرد بعضی از آن در کتاب ثمرات مرقوم است
و آنجناب عصمت قباب نیز تا آخر عمر تقید تمام در عبادات و اذکار داشتند واقعهٔ حضرت خواجه حبیب الله
در سال هزار و هشتاد و چهار هم رجب واقع شده در محله قطب الدین پوره در جوار خانه خود آسود + +

زاهد بابا ناکامو خلف الصدق جعفر شریف بابای ناکامو ست که ذکرش گذشت بملازمت حضرت
شاه خانی رسیده استفاده و تربیت از خدمت والد بزرگوار هم یافته وقت سفر حضرت شاه بجانب حجاز
تربیت آن شاه باز حواله حضرت خواجه قاسم بدستور دیگران شده و سرگرم استفاده و استرشاد بوده در شبها
مداومت ملازمت آخر شبی که بقصد تهجد بخدمت خواجه قاسم برفاقت یاران می آمد چراغی بدست داشت
بادی وزیده چراغ را گل کرد زاهد بابا انگشت سبابه را بآب دهن تر کرده مثل شمع روشن ساخت و سر او را
خواجه قاسم از روشنائی باز داشت چون در خدمت خواجه رسید فرمود که هرگاه اینهمه قدرت داشتی
چرا باد را نگذاشتی که چراغ را گل کرد حال تو مستور نماند میدانم که باین شوخی باتش بسوزی میگویند بعد
این واقعه بمدتی آتش در محله واقع شد و خانهٔ زاهد بابا هم سوخت بامر والده بجهت برآوردن صندوقی
رفت از بالای بام چند تخته آتش بر سرش افتاد و خرمن هستی را بر باد داد بیرون قلعه بالا تر از شاه عروکی
مدفون است رحمة الله علیه رحمة واسعة جمعی از فضلا و شعرا که درین مدت بمنصه ظهور بوده اند شیخ
محمد محسن فانی از اکابر کشمیر است از بنی اخوان حضرت جامع الکمالات شیخ یعقوب صرفیست فن شعر گوئی
غالب آمد و بشهرت علمی با ارباب مجلس پادشاهزاده داراشکوه شد و صدارت کشمیر یافت مرجع اصاغر و اکابر
بوده شاگردان کمال داشت چون رحلت فرمود در صحن بیرون خانه خود در جوار مسید در سال هزار و هشتاد
و دو بود و از اشعار آبدارش این چند بیت است که مرقوم میشود فانی تخلص میکرد غزل از بسکه دل ز
دست مرا آب میخورد + می نیک تصور اگر آب میخورد + پیوسته گرم و سرد جهان در پی هم است + شب اگر
باده خورد سحر آب می خورد + زاهد بسرزنش ز چه رونق نمیدهد + نخلی که خم شود بهتر آب می خورد + مردان چو
ترک لب جوی تیغ تیز + نامرد هم ز جوی سپر آب می خورد + در مجلس شراب دماغش نمیخورد + فانی اگر
باده مگر آب میخورد + وله سرو استاده به جوی تو رفتار میکنی + طوطی خموش به چو تو گفتار میکنی + کس
دل باختیار بمهرت نمیدهد + دامی نهاده که گرفتار میکنی + از خود چه فتنه که بچشمان نرگسینه
تاراج عقل مردم هشیار میکنی + از دوستی که دارم ز عبرت نمی برم + خشم آیدم که حسیم باغیار میکنی
با دشمنان بصلحی و با دوستان بجنگ یاری نباشد اینکه باغیار میکنی + تاریخ وفات شیخ محسن رحمة
یاد اید تاریخ رفته فانی بعالم باقی در مرض موت بتوبه و استغفار پرداخت و ندامت بسیار
توفیق یافت ملا محمد مراد زرین قلم سوداگر زاده بوده مائل بخط نستعلیق شده و مشق آن
خون جگری خورد و باصلاح ملا میر حسین که در آن وقت از خوشنویسان روزگار بود رسانید و باندک
زمانی فوقیت بر اقران حاصل کرد و یگانهٔ وقت شد تعلیم می نوشت بخلاف آقا رشید که او در آن وقت

در ایران طرز یا دلی داشت بلکه آوازهٔ کمال ملا محمد مراد بمسامع شاه جهان پادشاه رسید و داخل کتابه
نویسان دربار شد چنانچه کتابهٔ اکثر عمارات دولتخانه و باغات پادشاهی بخط مولوی است الحق عجب سحر
آفرینی و نازکی و شیرینی در تحریر گویا تصویر است بکار برده از جناب پادشاه مخاطب بزرین قلم شد +
ملا محسن شیرین قلم در حسن خط برادر خورد محمد مراد بود و آنچه در تحریر کتابهٔ عمارات بعد فوت برادر
کلاقش باقی ماند بود ملا محسن آنرا به کمال نزاکت در بیاضی صورت انصرام نمود بر رویه برادر سینوشت
با وصف کمالات صوریه میلی به تحصیل امور معنویه هم داشت و دست ارادت به خدمت قدوة المرتاضین
شیخ داؤد بنه مالو زده بود مولانا محمد طاهر غنی از قبیله اشائیهاست که لقب معروفیست در
کشمیر صاحب طبع عالی بود پایه سخنوری را بدرجهٔ کمال رسانده هر چند شاگرد ملا محسن فانی بود اما اتفاق
ارباب سخن است که از خطه کشمیر بلکه در تمام اقلیم هند دران عهد همچو او خوش خیال نازک بندی برنخاسته
دیوانش که سراپا انتخاب است مرزا محمد علی ماهر ترتیب داد اما اکثر شعرش بطرز ایهام است و غنی ابتدای تاریخ
شعر گفتن تخلص بانیش اوست روزی مطلعی تازه گفت پیش شاه ماهر میخواند بیت بیچراغست اگر بزم
خیالم غم نیست + مصرع ریختهٔ شمع است که در عالم نیست + شاه نظر بر طرز ایهام بندی او شوخی کرده گفت
شاید مصرع ریخته که گفته باشند همین خواهد بود چند شعر از دیوان غنی انتخاب نموده میر معز موسوی است نظم
فراغتی به نیستان بوریا دارم + مبادا راه درین بیشه شیر قالی را + کند در هر قدم فریاد خلخال + که
حسن گلرخان باد در رکابست + با دامن تر شدم بمحشر + گفتند در آفتاب بنشین + حسن سبزی بخط سبز مرا
کرد اسیر + دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم + می نوازد ساز عیشم آنکه طامع یافت قوت - باشد
از پای مگس مضراب تار عنکبوت + برنداریم ز اشعار کسی مضمون را + طبع نازک سخن کس نتواند برداشت +
جان بلب از ضعف نتواند رسید + ابروز ناتوانی زنده ام + ز ضعف تن بجز نامی نماند آخر ز من باقی
نگینی می نماید گر نهد آئینه در پشتم + قلم تحریر کرد از سینهٔ چاکم اگر حرفی + که مکتوبم ز صد جا پاره بال
کبوتر شد + میان نازکت همچو موران دلستان دارد + پر مور است شمشیری که بر موی میان دارد
چون آستین همیشه جبینم ز چین پر است + یعنی دلم ز دست تو ای نازنین پر است + سفیر شد به پدر پیرهن
خالی را + یوسف از دولت حسن اینهمه خود را گم کرد + اثر بر عکس بخشد سعی من از طالع واژون + ز
فریاد رسیدم چشم بد از خواب برخیزد + چو خاتمی که بر دست حبیب موم فرد + ز دهم چو بر در بیتی بلند شد
نامم + دل بهر دون نه غنی چو قامت گردیدم خم + بهر این خاتم است نگینی نیست چون سنگ مزار + جلوهٔ حسن
تو اثر در دل سنگ + تو خدا هستی و مرجنبی رنگین بجشم + یاران بردند شعر ما را افسوس که نام ما نبردند

رفیق اہل غفلت عاقبت از کار مے ماند + چو یک پا رفت دیگر پا ہے از رفتار مے ماند + فقیر کمال جہت
بعد وفات شیخ محسن فانی بہشت را تقضا کرد در سال ہزار و ہشتاد و دو این قطعہ در تاریخ وفاتش گفته
تاریخ از فوت فنی گشته کرده غمگین + ہر کس شده در ماتم او خانه نشین + تاریخ وفاتش از پی پرسیدم
بگو + پنہان شده گنج ہنری زیر زمین ۲ **خواجه ہاشم دیولانے** از اعیان شہر کشمیر است
با وجود اشتغال قانون گوی کل که تعلق با دداشت گاہے از راه صفای طبع خاطر بطرف شعر و سخن مے
گماشت خوش فکر و صاحب ذہن بود از تمام کلامش تحریر این رباعے اکتفا نمود **رباعی** که ز سیم تیغ تیز
خواہد دلم گو گرفت + ہمچو ابرو مے توان تیغ ترا بر رو گرفت + کثرت حسن و صفا سر تا سر او گرفت + خال جا
خالی ندیده و گوشه ابرو گرفت **وله ایضا** یکذره ز اختیار در دست تو نیست + لیکن معقول الطرفین
بست تو نیست **قاضی محمد عارف** خلف قاضی ابو القاسم + نبیره مولانا جمال الدین است
که ذکرش گذشت در زمان شاہجہانی بیاوری اقبال پیش آمده بعنایات سلطانی امتیاز حاصل
نمود و بتقریب وقایع نگاری سفارت ایران سلاطین انجا بحسن لطائف جوابش بود با وصف مشاغل
دنیوے بہره تامی از سخندانے داشت این رباعی را باستشہاد آن درین صحیفه برنگاشت **رباعی**
خواہم ازین نشیب و پستی برہم + در تنگ خودی و خود پرستی برہم + یک جرعه ز جام نیستی نوش کنم
از کشمکش خمار ہستی برہم + **وله** نه از آن دیر تر به بخشد کام که دید جلوه کبریائے + ازان توقف کند
کردریائے + ذوق دریوزه گدای را + چنانکه بمکتوبے از جناب حضرت عروة الوثقی شیخ محمد معصوم
سر افراز ست آن مکتوب در جلد ثالث مرقوم ست + **عنایت خان** ولد ظفرخان که ذکرش
گذشت آشنا تخلص مے کرد آشنای لجه سخنوری و سیاح دریای ہنرپروری بود بکمال جود و سخا ابواب
فیض و عطا بروی بیگانه و آشنا میکشود و از خواتین زمان بعلو فطرت و صفای قریحت طریق یکتائی
سپرد او آخر حال آثار تجرد و انقطاع پرورش یافته باختیار ترک منصب نمود برخصت پادشاه عصر بکشمیر
آمده بزاویه عزلت نشست و دستار نه بر داشت درسنه ہزار و ہفتاد و ہفت دامن از صحبت آشنا
و بیگانه برچیده رخت به نہانخانه عدم کشید صاحب دیوان است از اشعار اوست **بیت** نشین
بگوشه اگر آرزوی ز خلق + بپای شکسته تو بجا مے رفته است + گویند وقتی پادشاه عالمگیر یاد آن
آشنای لجه سخندانی بجہت ملاحظه او خلعت و دستار سر برہنه فرستاده و آشنا او را بیگانه از سخن
دید این بیت در سلک نظم کشیده بعرض آن پادشاه انجم سپاه رسانید **بیت** بر سر برہنه کرامات
تہمت کشفی کرد ہست از کشف عورت ست **استغنا** عبد الرسول نام در سلک تازه گویان انتظام

داشت متوطن کشمیر بے نظیر است در اوایل حال از سیر دور بید و غنی در نظر علم استغنا برافراشت و پیوسته
حرف قناعت و بے طمعی بر لوح خاطر مے نگاشت و آخر روے همت بتحصیل اسباب دنیا آورد و بخدمت شاه
شجاع فرزند عظیم شاه جهان پادشاه رسید و بمنصب و خدمت سرافراز گردید و شاه شجاع از قابلیت و
کاردانی او واقف شده در صدد تربیتش بود در اوقاتے که شاه مذکور سکه و خطبه بنام خود کرده از بنگاله
لوای تسخیر هندوستان برافراشت استغنا خدمت داروغگے توپخانه داشت و بعد از آنکه شاه شجاع
از دست برد شجاعان عالمگیری مملکت بنگاله را از دست داد و آواره دشت ناکامی گردید استغنا
بے سر و سامان از بنگاله ببلده اوده رسید مدتی نوکری بعض امرا بنوبت کرده آخر الامر عازم دار الخلافه
گردید و بوسیله بعض استادگان پایه سریر خلافت مصیر شرف ملازمت پادشاه دین پناه عالمگیر دریافت
و در سلک سایر ملازمان منتظم شد و در سنه هزار و هشتاد و دو ازین رباط ملال سپری بے زوال انتقال
نمود از منظومات اوست بیت فلک چرا کمر احتساب مے بندد + سزای باده پرستان خمار خواهد داد
دقتی مهمے داشت و هر چند سعی نمود تلاش و تردد کرد هیچ یکے از باریافتگان حضور لامع النور بر انجاح
همت آن نگماشت و مطلبش بعرض اقدس نرسانید آخر بجان قدردان سخن آور خان ملتجی شد بعرض خدیو جهان
رسانید و بیک توجه او را با شاهد مقصود هم آغوش گردانید و استغنا در آن وقت چند رباعی بنام او گفته
از انجمله این رباعی بخاطر فاتر بود رباعی ای خان بلند قدر کسیر سخن + قربان زبان تو خوانین زمن +
تا خاطر شگفته دلان جمع شود + یکبار بگو حرف پریشانی من + محمد رفیع منشی از مردم کشمیر است در
نظم و نثر طبع بلندی داشت اما بجهت گذران معیشت همت بفن انشا مے گماشت و باین تقریب
تن بملازمت حکام مے داد این رباعی از دست رباعی در سایه خویش جای آواره دهید + در چاره کار
دل بیچاره دهید + هر چند که کفاره ندارد نیکے + نیکے بدان کنید که کفاره دهید + وقتیکه تسلی
شاعر هجو مردم کشمیر بطرز بحر طویل کرد و سر دیوان سیفخان ناظم خواند خواجه عنایت الله حین که در آن وقت
ریاست کشمیر داشت بغیرت آمده اشاره جواب به محمد رفیع منشی کرد آن صاحب قدرت و استطاعت در
یکساعت جواب بهمان اسلوب موزون کرده روز دیگر در مجلس سیف خان خواند و تسلی را ملزم ساخته
از مجلس چنانکه از این شهر راند چون خالی از لطافتے نبود دست از تحریر اشعارش برداشته نگارش
آن بحر طویل اکتفا نمود لعنة الله بر آن تسلیم اصل تهه کار گنهگار که خود را بزبان دو سه اک آورده موزون
سخندان سخن سنجم مدار آنسته از فضل و هنر داد که گر باشے به هجوش بفشارند بقهر یاد بیارند جهانرا
لیک خفیفست کر اوقات چنین مردم پاکیزه دانائے نکورای خدا ترس حق اندیش که جز ذکر خدا فکر ندارند

شود صرف دسباز ندتر از خون سکسته تیغ زبان ما آنچه در حق حیطانغه پاک نادانی و بدبختی خود گفت همه
تهمت و بهتان و همه کذب و پریشان که خراش رسد از ایزد متعال درین سال تعجیل تا تاخیر گرز دست
شود خوب باین بے ادب خیره سر احمق نادان تا خراش بود این دو سه حرفے که برآید از زبان سن آشفته
حیران زره خشم و غضب زانکه چرا لایق که کند نسلے قلتاق تو ساق گدا خوی سیه روی بد اندیش عجب
بدگوی ابنای زمان عادت و سرگین خورد و کمده کند کام و دمان راکی رسد طعن تو بر مردم کشمیر که والا
خبر از حال تو و وضع تو ای بے خبر از خویش که در عهد جوانے بمیان بغل مردم بیگانه کلان گشتی و صد بار بگوش تو
ز عشاق رسید و رسیده است که از کشمکش کم متولن بود که دنباله کے در عقب اوست تا مدامیکه بدیدار
شد از طلعت تحت انوریش که شبی شود مپس باین طرز بدکاری و بد فعل گردہی ز عقب بود دلتو در پیش
خجل شو که زنے بے عصمتے خویش سبک باجه عمر گرارا بعد ازان ریش تو گردید مگس ران تو دار ندز دنبال تو فوجی
مگسی چند که عشاق که تو باشند بروز سه جویش لستی کہ الہی همه روز تو چنین باد نه بیے ز جهان هیچ کسے
ر رونقت کم شد و عشاق تو بیزار شستند دگر نستند ز عشق تو کس یک قدح بوزه برایت نفرستاد دگر کو
لبک ساغر بقوم کسی یاد وگر نیک که سیدارد کجا بود بحالت نظرے باده کشا ترا از پریشانے و عریانے
بے نامی و جبرانے بی عزتے و خواری و حصت که نصیب تو شد اندر وطن افتاد هوائے سفرت در سر ازانجا
بد نسلی که صد باجه خرباد مصیبت شد زحمت و چیز یکه ز املاک پدر یافته بودی یکی یکدو بیرزنگ دیبا
مونه و بدرنگ مسی کهنه و بس تنگ و فتیاده چرکین و یکے لاشه خر بیرز بون آنهم از تاخت نه ماکم
که بدست که افتاد دست کرد دست تصدق پدر تحیر رست ترا و براتو مهیا شده آن مرکب دا زقرچه
و برابر خود آمده با دو سه لک ز نکبت بحالی و افلاس گدائے بسوی هند که آخر باربن نیست خدارا
کے گمان بود که از گردش گیتی تو شوی ساکن کشمیر که در آب هوا رشک جنانست بیابے ز گدائی دو دسته
تر جامه رنگین و تنعم کنی از صدره ارباب سخا هیچ بخاطر نرسانی که کجا رفت ز دست و قم اچه بد باجه چه شد
آن باجه خرد دموزه صد ساله و فتیاده صد پاره و آن یکه بے قبضه که میراث پدر یافته بودی و دگو زید نشستیز
از کسون هیئت حسین عوت و لاف تو و اظهار سخنداے بجا شاعری کے تو واز ند مسلم بد نیاری کرد بود
شیر همه مردم بچاره لعبهای تو باکیزه و تر بهتر از شعر و سخنهای تو موزون تر و سنجیده و ترا ای احمق نادان نفهمیده
حیوان خود بے خبر و خیره سر و ابله و قلتاق کراره هست ز نجی زری کمتر و از سگ بتر و کمده تر از جانم
با باک که خود این هجو ترا کامه و عبرت دگران را ابراهیم خان از تغیر قوام الدین خان کرة ثانیة در
اوایل ۱۰۹۸ از ذهبیت ناور بصوبه داری کشمیر رسید ریاست امیا مرتبه در عهد ابراهیم ۱۰۹۸ و کشمیر واقعات عجیب حادثه

غریبه بر روداده دیگر حادثهٔ سیلاب که بطغیان آب خانهای مردم را بر باد داده عالمی تجالت
که عمارات مردم مثل کشتیها درمیان آب چرخ میزد گرداب سان سرگردان میرفت بسا اوقات خانه ازان
هم درین ورطه می بودند طغیان بیحد تاریخ ست دیگر حادثهٔ زلزله که بسیار بشدت بود وبعد مدید
بعد ازدست زلزله احوال مردم در تزلزل ماند زیاده بیک ماه این حادثه جانکاه در عمارت شهر وارد
بود باین تقریب هم ارباب وسعت وثروت زلزله خانها قرار دادند دیگر آمدن قلماق بقصد تبت کلان
واستعانت راجه تبت از حضور بوساطت ابراهیم خان و تعیین شدن افواج کابل مدد راجه تبت
بسرداری فدای خان پسر ابراهیم خان چون فدای خان و خوانین دیگر هزیمت فوج قلماق داده وتسخیر
تبت کرده مراجعت به کشمیر نمودند بر غنائم تبت را با غنائم و عمال بسیار همراه آوردند ناگاه فتنهٔ مذهب
بمیان آمد باعث آن اینست که از مردم حسن آباد که محله شیعه هاست عبدالشکور نامی با پسران خود صاد
نام یکی از مردم سنی را ایذا رسانید وخصومت منجر بطول نزاع شد در ضمن منازعت شیعهای مزبور
ظاهر از تکب افعال نامشروعه ومباشر اقوال مذمومه در حق حضرات صحابه کرام رضی الله عنهم شده اند با وصف
این مدعوی صادق مزبور که اعلام شرعی برده بود و در حمایت ابراهیم خان ماند از منظر ف قاضی محمد
یوسف بغیرت آمده عوام شهر هم بشورش بسیار نموده آتش فتنه وفساد مشتعل شد چون ابراهیم خان مدعی
علیهم را در خانهٔ خود نگاهداشت مردم عوام حسن آباد را آتش کشیدند با تحریکت فدای خان صلحته بجماعت
مردم حسن آباد بر آمده ازین طرف مردم شهر و خوانین کابل با فواج خود مثل مرید خان والف خان مرزا مقیم
وغیره که همه دوستیان بودند با تفاق بعضی منصبداران که سرکردهٔ آنها خدمت شرافت ونجابت مرتبت
خواجه محمد شریف ده بیدی خواجه محمد صابر مرزا سلیم ومرزا حلیم بیگ کاشغری بودند مقابل شده جمعی
از طرفین مقتول و بسیاری مجروح گردیدند عوام بسیار غلبه نمودند وسررشته از دست قاضی هم رفت
ابراهیم خان خود را عاجز یافته عبدالشکور وغیره را که دعوی شب بر آنها بود حواله کرد و در چبوتره محبوس
شدند و آخر الامر مشار الیه با دو پسر و یک داماد به قتل رسانیدند چون بعد از وقوع این قاضی ترک آمدور
خانه صوبه دار نمود و با وصف اعتذار او از خانه بر نیامد و اصلاح ملا محمد طاهر مفتی اعظم ثمره بر عکس داد و خانهٔ
ابراهیم عوام تاخت و سمار نمودند و در شهر شورش و دست برد عوام بسیار شد و بابا قاسم مقتدای
شیعه ها را در راه گرفته باهانت و خواری کشتند فدای خان بجهت تنبیه عوام سوار شد و برابر خانه مرزا سلیم مزبور
مقاتله رو داد مرزای مزبور با جمعی از عوام بقتل رسیده درین اثنا مشیخت پناه بقا بابا از اولاد عمر خان
دستگاه خواجه حبیب الله نوشهری اجتماع کرده حویلی ابراهیم خان را آتش کشید ناظم فوج خود فرستاده

بقا بابا و قاضی و وقائع نگار و بخشی ورود ساختند شهر مثل خواجه لاله کانی و خواجه حاجی باندی و خواجه
قاسم لنگر را گرفتار کرده محبوس نمود و مردم شهر را طرفه هراسی دست داد و بعضی از طرفین زر داده چون این حقیقت ملا کرد
کاست معروض پادشاه عالمگیر شد و حفظ الله خان ناظم لاهور بحکم پادشاه دین پرور دادگستر حق آگاه و دستار
و بیش بینی اعتبار ظل الله بر خیاح تعجیل خود را بکشمیر رسانید و ابراهیم خان معزول گردید محبوسان مذکور را
همراه گرفته روانه حضور شد در لاهور بحکم حضور محبوسان نجات یافته بوطن آمدند الا قاضی که باعتبار خود به
پرنور رفته بود در حضور رسید و بعد یک هفته رحلت نمود در سال هزار و نود و چهار این هنگامه در کشمیر رو داد

حفظ الله خان در هزار و نود و پنج بکشمیر رسیده در محله گلشن حویلی ظفر خان سکونت نمود و در
اصلاح فساد گذشته بسیار فرمود و دو سال تنظیم و نسق و حسن عمل و احسان بسر رضای خلائق گذرانید
چون بجهت تنبیه راجه جمون از حضور مامور شد **ابو الفتح خان** دیوان صوبه به نیابت حفظ الله خان سرافراز
گردید یکسال عمل کرده نیابت بنام شیخ ابو الفتح نامی که از منسوبان حفظ الله خان بود تقرر یافت یکسال
ادای نوبت خود بکمال تدین و احتیاط کرد در عهد او قحط غلات رو داده مردم تعب بسیار
کشیدند شیخ مزبور تغییر بکار برده بود باراده الله تعالی پیش نرفت **ذکر مشایخ و ارباب**
کمال که دین ده سال جلوه بخش ظهور بودند **بابا داود مشکوتی** در علم حکمت معانی و بیان
فقه و حدیث شاگرد خواجه حیدر چرخی اند ملقب بمشکوتی ساخته مرید رسید حضرت شیخ ابو الفقرا
بابا نصیب قدس سره و رفیق حضر و سفر ایشان بوده و در سلک مقامات تالیفات عربی و فارسی
دارد کتاب اسرار الابرار در احوال مشایخ و سادات عالیات و ریشیان کشمیر نوشته و اسرار الاشجار در تتبع
کتاب منطق الطیر شیخ عطار قدس سره نظم کرده بصحبت حضرت ایشان خواجه خاوند محمود رسیده در اسرار
الابرار در ذکر شیخ ابو الفقرا آورده که بواسطه ملاقات شیخ ابو الفقرا قدس سره و خواجه مزبور من بودم
مذکورات آن صحبت و تحقیق احادیث که حضرت خواجه سوال کردند و حضرت بابا جواب گفتند به
بسط نوشته است شیخ مومنان تاریخ وفات او است ملا ابو الفتح کلو در تاریخ او فرموده تاریخ
از پی حال و سال آن هادی و مقتدا + بود بابا شیخ الاسلام آمد از غیبم ندا + و هزار و نود و شش گشت
بسیار یافته بصحبت علما و فقرا گذرانیده در محله کندر پوره حوالی عیدگاه آسوده است رحمه الله رحمة واسعة

خواجه قاسم ترمذی بعد تحصیل علوم سلوک کرده در لباس فقر با والی خانه بیک حج
مشرف گشته و بعد سفر مبارک بطریق سیاحت در کشمیر در محله قطب الدین پوره وارد شده و شیخ قاسم را
دید که در آن وقت در خانقاه درس تفسیر میگفت خواجه داخل حلقه درس شده در میان نکات و لطائف

معانی بیان فرموده شیخ ازو راضی شد ملا بادی قبول کرد و بعد فوت شیخ بکاشغر رفته و پذیره
بسیار یافته و از انجا بکشمیر مراجعت نموده نوکر پادشاه هندوستان شده بتقریب یساق صوبه تهته
از کشمیر برآمده در راه بسفر آخرت پرداخت و لاشه او به کشمیر رسید و متصل قبر نالنے مدفون شده

ملا فاضل ظفرو فرزند ارجمند حضرت مولانا سید رحیم جیست به فضل و کمال و ورع و تقوی
اشتهار داشت و همت بر افاده و تدریس بعد والد بزرگوار برگماشت چون رحلت نمود در جوار والد
بزرگوار آسود ملا عبد الرشید زرگر شاگرد محمد افضل چرخی و ملا سلطان ناتجی و قاضی عبد الرحیم در علوم
نقلیه و عقلیه مستعد و لسان خوش تقریر و شیرین تحریر بود مسموع شد که سیف خان علما وقت
را برای امتحان تکلیف احضار کرده خدمت ملا ابو الفتح کلو و غیر ایشان به خانه خان مزبور در باغ جهان
آرای نشستند خان در برج دارای نشسته بود گفت که یکی را از زمین طالب علمان حاضر کنید اول
همین ملا عبد الرشید درآمده و بآواز بلند تقریر بخوبی کرده که فضلای ارد و شنفیدند و بعد فراغ
مباحثه ظاهر کرد که من کمینه شاگردان علمای بیرون هستم خان مزبور نادم شد و تکلیف احضار
کسی ننمود و این ملا عبد الرشید سیر عالم بسیار کرده او آخر عمر سفر اختیار نموده به لشکر عالمگیری
رسید و خدمت قضای برانپور یافت خالی از شغل باطنی هم نبود ارادت در جناب میر علی
قادری داشت و اشتغال ذکر و فکر همه از خدمتش کسب کرده بود حضرت میان محمد امین
وار از طبقه تجار کشمیر است به لاهور رفته نوکری شاهزاده مداغ دو اسپه داشت و هر که مدد خرچ
صرف فقرا می کرد چون میل براه حق نمود ترک نوکری کرد و دست از همه بر داشت رو به طلب
این طائفه آورد و از یاران خاص الخاص خدمت میان عبد الوهاب لاهوری شد و بکسب معانی
از میان اصحاب امتیاز بهم رسانید در رتبه خود را از اکثر اقران در گذرانید چون بکشمیر مراجعت فرمود در
محله اندرواری در خانه ناتجیان می بود و خواجه آشنای فتح کدلی بخانه برد و مسکنی متصل مسکن
خود تو ضم کرد چند سال به توالی و تواتر در زمستان بملازمت شیخ خود می رفت و اخذ فیوض
و صحبت و خدمت می نمود و این شیخ عبد الوهاب از خلفای حضرت شیخ عثمان جالندری است و
نظر خاصی برین بزرگوار داشته بحاصل خدمت میان محمد امین در وقت خود از اجله اهل کشمیر
بودند و سعی بلیغ در حفظ نسبت می فرمودند ازین جهت اکثر احوال ایشان بسکوت و خلوت
می گذشت آخرها مردم کشمیر چه فضلا و علما و چه فقرا و اغنیا جم غفیری از ایشان فیض صوری و
معنوی بقدر استعداد و استقامت گرفته اند اکثر ایام مریض می بودند بلکه مردم کم می دیدند هر چند

بعض اوقات با مردم زائر و وارد مے نشستند اما بالتحقیق خلوت در انجمن مے بود و کسے جرأت
سبقت در کلام یا اظهار مرام بے وقت مے نمود از زبان حضرت مرشدے مرادی یکه از محرمان خاص
ایشان بودند مسموع گشت که روزے جمعی از فضلاے عمدۀ شهر آمده بتقریب تحقیق مسئله کار بر هم سوت اندکی
کره اشاد متغیر شده فرمودند که یاران اینجا مدرسه وار وادند برخاسته خلوت نشستند مذکورات
علمے را این احتیاط بود تا مذکورات دیگر چه رسد سرا بالتصرف بودند بر علما شفقت زیادی داشتند
و مهربانیهاے فرمودند در رموز و اشارات بسیار بیان می آوردند در مذکورات حقائق و معارف
و میان آن مجویشن حروسن اکثر مرشدی مرادی را مخاطب ممتاز از دیگران می داشتند. سلوک به
و تخصیص تمام میفرمودند صحبتهای عامه و خاصه با ایشان بسیار داشتند گاه گاه ذکر صحبتهای که با حضرات
عالی درجات داشتند می کردند و کان مستقیما علی الشریعة والطریقة، رفع البدعت از غایت اهتمام
آنجناب مرشدی مرادے مے فرمودند روزے در عین قرائت رساله قطرات شبهه در بیان علامات ذکر اسم
ذات نموده شد قبول فرمود در همان مجلس بحضور یاران از آن نسخه مکلف آن کلمه را حک کنانیده
مطابق اظهار ما در حاشیه آن کتاب رقم فرمودند بعد انقضاے مجلس تنها فرمودند که این حرف
از من غلط نشده بود بلکه در اوائل که توجه و تصرف در دلهاے طالبان نموده شد چنین ظاهر
گشته بر بیاض نوشته بودیم بعد از سے سال از روی آن نوشته درین کتاب یاران درج کرده بودند
الحال چنین است که شما گفته اید در اکثر حالات کار فرماے غیرت بودند ظاهرا کسی که بسمع شریف
ایشان رسانید که خدمت آخوند ملا نازک نسبت فقر بجود و غنا با ایشان مے نماید فرمودند که حقیقت
فقر و غنا یا من فردا ے قیامت منکشف خواهد شد در اظهار کشف و کرامات اعتراض کلی داشتند
در آخرها با ظل سبحانی ملاقات کرده بودند و چندے آمد و رفت داشتند پادشاه دین پناه
از صحبت ایشان خوش شد روزے پرسیدند که هیچ کشف و کرامتے ظاهر مے گردد در جواب گفت
که اگر کشف مطابق شرع شریف باشد مانعت والا نا تمام الغرض در زمان خود در کشمیر از امثال خود
بے نظیر بود چون عمر شریف از هشتاد در گذشت مریض شده بکمال حضور و آگاهے یازدهم صفر
سنه هزار و نود و نه روح پر فتوحش جلوه پرداز عالم بالا گشت رحمة الله رحمة واسعة یکے از یاران
در تاریخ رحلت ایشان باین مصراع ملهم گشت تاریخ یازدهم ماه صفر رفت میان از جهان
لاله ملک که از خلاصمندان ایشان بود تاریخ انتقال ایشان چنین یافت که تاریخ عرش بود مسکن
روح الامین + دیگرے گفته تاریخ دل بیک مصرع سنه تاریخ وصال پیر گفت + فنیح و تف ز و محال

صاحب فن ذکر هم + کتاب تقطرات در رسالهٔ ضروریه وغیره تصنیف ایشان ست خواجه محمد
امین صوفی قبل از بلوغ در ملازمت گرامی حضرت بابا نصیب رحمة الله رسیده بود در سن دوازده هم
بود که خدمت بابا رحلت گزین شد موصی الیه بملازمت علمای عصر بتحصیل آشنا شده در راه خدا در آمد
چند سال بکنج خلوت گزیده بوظائف و طاعات مداومت می نمود تا قبول بهم رسانده دست بیعت بمردم
نمی داد چندی در خانهٔ کلوها و چندی در محلهٔ کنکن می گذرانید چون قبول خلائق بیشتر شد از خانهٔ مذکور
بجوار مسجد جامع آمده و متاهل شده بر طبق سنت بابا در دیهات برای توبه و بیعت میرفت و زن
دوم خواسته صاحب پسر و دختر شد و از خانه تا به خانقاه شمسی چک که نشستگاه حضرت مخدوم
بود قدس سره برای خمس الاوقات میرفت و در آن وقت حجرهٔ خلوت خاص حضرت مخدوم رحمه الله که
زیاده از بیست سال آنجا بودند موجود بود بالجمله موصی الیه متشرع و مؤدب بآداب بود حضرت مرشدی
مرادی میفرمودند که روزی بسیر تالاب نل باتفاق رفته بودیم دیده شد که تمام روز بدو زانو نشسته ذکر او
مقبول و معقول می نمود و در دعوت اسما هم دستی داشت و اعمالش اثر می داد و جواب استخاره هم
می گفت آخر روزی که قطبی مرشدی حضرت شیخ که عبدالاحد مدظله بهفت چهار برآمده اند در خدمت آنحضرت
مبایعت نموده بتوسط مرشدی مرادی ذکر قلبی وغیره گرفته و استمداد طلب نموده رخصت شد یاران صالح
و ذاکر هم داشت که ذکر جهری می آید مثل بودی بابو و حافظ داود و خدمت خرم حافظ وغیرهم آخرها
از فقر صوری به فنا آمده بود بارد بسرقه تلف شده و قدری بجنبیت الیه پسرش رسید و چون شربت
کل نفس ذائقة الموت چشیده در مزار ملاکواه که از کلوها بود مدفن یافت حضرت مرشدی مرادی گاهی بر
قبرش میرفتند و بعض صحبتهای حاضر نقل می فرمودند لوزه بابای پکلی ساکن بازار بتو
فروشان از مریدان بابا محمد علی پانپوریست مدتها در خانقاه پانپور گذرانیده مردی بود بقدم تجرید
تفرید صائم الدهر و تارک اللحم رقت قلب و علو احوال بمرتبه داشت که چون نظرش بر صور جمیله یا بر سبزه
و گل و گلزار می افتاد بی اختیار بگریه در می آمد و اشک از چشمانش می رفت هر ساعت آه سرد از دل
گرم میکشید و آوان قدوم میمنت لزوم حضرت مرشدی شیخ عبدالاحد مرشدی به کشمیر اکثر بملازمت میرسید
ضیافت بسیار به تکلف بخادمان حضرت ایشان کرده و شبها که در خدمت می بود مهمان و ضیافت
میرفت ایشان برعایت خاطرش میفرمودند چون اجل موعودش رسید در جوار مسجد لب آب ناله مار مدفون
شد یارانش نقل خوارق و کمالاتش می کنند مولانا خواجه ابو الفتح کلو از نجبای کشمیرست در آوان
ظهور شباب بتحصیل علوم توفیق یاب شده از خدمت مولانا العلامه خواجه حیدر چرخی بهره اندوز کمالات

و دری حسینوی گردید با وصف شان علمیه و نقلی حظ فراوان از ورع و تقوے ہم داشت در عبادت و قناعت از امثال خود ممتاز و در استخراج مسائل فقهیه در وقت خود بے نیاز بود و آخر عمر خدمت قاضی کشمیر تعلق بوجود شریفش گرفت کتاب سیف السابین در رد شیعه از مولفات اوست سوای آنهم تالیفات و تعلیقات دارد تاریخ وفاتش ازین بیت مستفاد است بیت خواجه ابو الفتح با هزار کمال ـ رفت لنور هزار گشید سال در صحن دوم مقبره سلطان زین العابدین آسوده است حضرت آخوند ملا نازک تاشوانی مرد نیک نهم بود و از علم ظاهر بهره داشت و بوضع ملایانه نوکری می کرد تا آنکه خدمت حاجی فتح محمد سیالکوتی بعد از کشمیر رسیده و از خدمت ایشان تصرفے یافته رو از همه تافته براه طلب شتافته بر طریقه مستقیم شد و از تردد ها بگذشت خدمت حاجی مذکور بکرر بکشمیر برای تربیتش آمده و مولانا هم در خدمت ایشان به سیالکوت کرد رفته تربیت واقعی حاصل نموده قدم در دائره فنا بنهاد و یاران مستعد بهم رسانیده و بتربیت ایشان متوجه شده تاثیر قلوب ایشان نمود و تصرفات غریبه و حالات عجیبه تا بهار رسے سید او سرگرم کار بود و جوش خروش صحبتش روز بروز مے افزود و در عین گرمے احوال ناگاه سیر رشیدی که داشت طالب فقیر و سالک بے نظیر شیخ محمد باقر نام که صاحب حالات عالیه بود رحلت نمود بعد ازین مصیبت احوالش متغیر شده در رش ممتد بهم رسانده لذ توجه و تصرف یاران باز مانده حضرت مرشدی مرادی با ایشان بارها ملاقات نموده و صحبت داشتند میفرمودند که روزے در خانه حقائق آگاه صوفی محمود مغل با ایشان صحبت داشتند از حدیث الفقر فخری و حدیث کاد الفقر ان یکون کفرا پرسیده شد تطبیق درخواست جواب شافی روزی دیگر بخانه ایشان با مرالد خویش رفته چنان تواضع داشت که مرید پیر و ادر کتاب نفحات آورده شیخ عبد الصمد مخدوم را الغر شو تا بخوانده و درین اثنا دیده شد که نسبت بمریدان تواضع بمرتبه بیننا که گویا وی محتاج ایشانست القصه عزیزی خدا پرست بود و نیت خالص داشت چون برحمت حق پیوست در جوار خانه خود در تاشوان در مزار حضرت سید محمد منطقی قدس سره مدفون گشت مخلصان گنبده بر قبرش تعمیر کردند خدمت آخوند ملا نازک طبع موزونے هم داشت این چند بیت نعت تسوید این رساله از خزینه حافظه منصه تحریر آمد **نظم** نازک طره او نقد از دل ها دزدید + گر نه دزدد چکند حال پریشان دلها سکوش نگر جهر گر مرد حنفی + کز بهر شود تمام نور دو هر حنفی + خود ذکر خفے ز جهر پیدا کردد + زان گونه که آتش جلی خط خفی + و این چند شعر هم از واردات مولاناست **شعر** انت مطلوب و منظور لنا + انت معبود و مقصود لنا + لا نری فی الکون الا وجهک + انت مشهود و موجود لنا + ذهب الذ او صعوت لهم + مشرب العشاق محمود لنا + ان وعدتم باللقاء فی الآخرة + و هو فی الکونین مشهود لنا + لا رد ل

عارضین للعارفین + نازکی انظر محبوبنا + ولم قدرنا بالیوم انوار الحبیب + لاتکن فیها شهدنا
من مریب + نحن نشرب دائماً خمر الودود + لیس للزاد من هذ الغیب + نحن ندعوا حاضراً فی
حضرتک + یا دلیل الحائرین رب الحبیب مات فی بابک غریب نازکی + یا رحیم ارحم لاحوال الغریب

حافظ صادق مجذوب حافظ قرآن بود و خدمت مسجد حضرت میر نازک قادری قدس سره
داشت اتفاقاً به بلخ رفت و در صحبت بابرکت مخدوم زادهٔ آفاق قدوة الاولیا حضرت خواجه عبید الله
معروف به حضرت خواجه خورد خلف عالی حضرت شیخنا و وسیلتنا خواجه عبد الباقی قدس سرهما
رسید و شرف ارادت حاصل کرد و جذبه یافت و مرخص بوطن گردید و در بی پروایی و جوش شکر بر آورده
و شد و عالمی را متصرف به نیرنگ خود کرد گاهی بیهوش هم می بود در آن وقت تقید باحکام شرع
می نمود اما در اتباعش بابی قیدی و حالت بی پروای سجده می سرایت کرد که جای صلاح نماند از
واردات طبع اوست **بیت** یکچندی بی زینت و زیور گشتیم ٭ در عهد شباب + یکچندی دانش و دفتر
گشتیم با کردیم حساب + چون واقف انجهان ابتر گشتیم ٭ نقشی ست بر آب + وست از همه شستیم
قلندر گشتیم ٭ اینک در یاب + **خواجه محمد هاشم** ملو که از طائفه سوداگران شهر ست مرد
مرتاض و جانباز و ذوقی و سماعی بود و شعار غیر مکرر در احوال خود می گفت از جمله پنج بابی ست که در
وجد حال مشهور بود و چندی به تفرید بود آخر متاهل شد از یاران خدمت آخوند ملا مهدی علی کبروی است
انچه که نشاءٔ بلند داشت و در وجد نوعی حرکات و اصوات می نمود که دیگری هم از ان متاثر می
شد در جوار پل علی شاه بر زمین وقف می بود خانه و خانقاه از خود نساخته خدمت مرشدی مرا گو
سیفر مودند که در ایام شدت مرض باتفاق شاه محمد فاضل قادری رحمة الله علیه بعیادتش رفته در همان خانه
وقتی بیهوش افتاده بود و طاقت جواب و سوال نداشت چون روح از قفس بدنش بدار البقا
شتافت در کوچه جواره قریب مسجد جامع مدفن بیافت در شب قدر سنه ۱۱۰۵ **خواجه حسن تکل**
بهره و علم ظاهر و باطن بود و بصلاح و تقوی معروف از یاران خدمت بابا نصیب رحمة الله علیه
تا مدتی لب بابا زیست متاهل و متوکل و صاحب عیال بود مردم از خدمتش حالات غریبه نقل می
کنند امور شعر لعبت بمزار السیاد مرشدی می داشت چون رحلت فرمود مدفن در جوار پل تبتیان بیافت
رحمة الله رحمة واسعة **شیخ حسن لالو** و لالو ازان گویند که در مسجد لالو که قبیله مشهوریست
امام بود اصلش از موضع انس پرگنه لار ست پدر کلانش خواجه عطار نام مرید حضرت سید جمال الدین
بخاری و هم پیر حضرت مخدوم شیخ حمزه قدس سره بود و پدرش تجارت بزازی می کرد به تقریبی

واردات در خدمت میر نازک علی شاه قادری

هندوستان رفته بعد مراجعت در خانقاه راجوری ماجی مانده ذوق خدا طلبی بهم رسانده بخدمت
بابا نصیب رحمه الله مشرف شد مدتی در خدمت ایشان بود بر قدم تفرید و تجرید و از خدمت ایشان
بهره ور گردید اما آخر متاهل شد بابا درین راه طالب بهم رساند و شیخ هم در حجاب شده از ملازمت
باز مانده در محله کالوما برزمین وقف حجره ساخته بامامت محله پرداخته عمری بسر برد و مایل صدقات
و هنگامه بنود و بوظائف و دعوات اشتغال نمود و بتوکل می گذرانید و از مریدان اندک نوشته
که میر سید بران قناعت داشت با وجود کبر سن و ریش سفید که به مدرسه آخوند ملا ابو الفتح
کلو حاضر میشد استماع مسائل می نمود و گاه میگفت که دولت مرا داشت رفته عبادت می کردم مریدانش
نقل خوارق می کنند چون ایام رحلتش در رسید و عمر گرانمایه اش بسر آمد مدفن در جوار روضه حضرت
مخدوم قدس سره در دامنه کوه ماران یافت سنه هزار و   بعد از چندی هم برادر در حلقت
گزین شده مدفن وران دامنه یافتند و یوسف بابا نیز مقبره جدا ساختند رحمهم الله تعالی رحمة
واسعة **عارف امیر ریشی** در موضع کوچه مولا می بود در پرگنه اولر و زاد و بود مشش لزان موضع یک
کروه بالاست که آنرا موضع لوره کام گویند وقتی که مراهقه ذوق طلب بر عنایت نمود ترک عز
کرده وزن و پسر را رخصت داده در جنگلی دور از آبادی بریاضت مشغول گردد ملازمت درویشان
هم گاهی میرسید و بطرسی از خدمت حضرت بابا لوچیه یافته با مرایشان روی از هر چیز یافته در صحن
مسجد موضع کوچه مولا چشمه بود آنجا بدست خود حجره ساخت و در تحت آن غسل خانه قرار داد و پای
اقامت آنجا محکم نمود صائم الدهر و تارک اللحم بر قدم تفرید و قناعت بود همانجا تا مدت پنجاه و سال
بسر برده گاهی بر مدت یکماه یا دو سه ماه باز هم بجنگل میرفت باز می آمد بر اندک چیزی آنجا روز
میگذرانید در تسلیلی نکاری می نمود بر خلاف ماضی کرد آن وقت بسیار مخور و حیا که مشهور بریشی
شمنو در زبان کشمیر شده بود و گاهی دو سه روز در حال هم میداشت بظاهر اگرچه در خدمت بابا لو
و مشائخ دیگر رسیده در خدمت بابا نصیب رحمة الله علیه دیده و در مجالس این اعزه نشسته بود
لیکن حق تعلیم و تربیت سلوک از کسی نداشت اویسی بود دارلو و رشیه بابا که از ان قریه
مذکور یک کروهی بالاتر است او از مشائخ قدیم و هم صحبت خدمت هردی ریشی بابا رحمة الله علیه
چندی تربیت یافته و از جدی ستایش میکرد که روایت حضرت شیخ نور الدین هم نسبت چون نام
ذکر لو ورشیه بابا جدا نشد بتقریب یکی از خوارق عادتش مرقوم میشود که بابا هی خبر عذار ایشان میگرفت
بعضی مریدان پیش بابای مذکور عنیت پور در پیشه بابا میگرد و هر گاه این حکایت بگوش ایشان رسید

بود دانشی

ایام شکوفه بیستم شعبان به نیت اربعین در حجره با یک شاخ گل بادامے
در گنبد فرمودند که دروازه حجره از بیرون به گل بند کنید و از شام روز عرفه تا صبح عید منتظر باشید هرگاه از
درون صدا شود دروازه را واخواهید کرد روز عید اول صبح از درون حجره صدا شد دروازه را به خوشی تمام
واکردند بعد ادای نماز عید یا پیش از نماز اکثرے بزیارت آمدند بعضے باخلاص و بعضے به نفاق هر یکے را
ازان شاخ یک یک سیب پخته که در آخر پاییز میباشد بطریق تبرک دادند منافقان تسلیے و اخلاصمندان را حب
ازدیاد یقین شد **مهدی ریشه بابای کاکاپورے** در جوانی در ایام طلب سرگرم کار طریقه از خدمت کادرسے
سیادت پناه حقایق آگاه میر محمد باقر نقشبندی اخذ کرده بود اجداد میر باقر در عهد سلطان زین العابدین باین
ولایت آمده بودند میر مذکور را سکنه موضع بنیوه از راه اخلاص آنجا بردند هم دران موضع کدخدا شده توالد
و تناسل بهم رسانید اولاد ایشان درآن دیه مے باشند سیما پسر ایشان میر فاضل نام مردے صالح بود و
خدمت مولوی ملا حیدر چرخی هم از ایشان تعلیم طریقه گرفته بود بالجمله این مهدی ریشے مذکور بعد از
پیر مرقوم تا مدت چهل سال در مسجد کاکاپور بیاد گاہے بشهر مے آمد رقت قلب بسیار داشت و اکثر
حالش گریه و درد و سوز مے گذرانید عمر بسیار یافته چون وقت موعودش رسید تعلق جسمانی گذاشته قدم
بدار البقا نهاد و رو حانے شد در حدود هزار و نود و اند و در جوار مسجد آسوده گشت و بر قبرش تعمیرے شده
برسم عموم مکرر زیارت نموده شد و برادر کلانش شیخ علی ریشه بابا هم از خدمت میر مذکور تربیت
یافته بود و در قریه کوئل مدتے لوازم ریاضات شاقه را ملازم بود **و محمد بابا** نام مردی مرتاض
نیز از یاران میر مذکور در خانه روح الله بیگ مے بود انجا رحلت نمود و در جوار خانقاه انجاے که بنا کرده
روح الله بیگ است مدفن یافت در محله کوته پوره قریب احمد اکدل بعد از موت برادرش مقام کوئل را رفته
نیز تربیت می کرد و چندے در خلوت انجا مے نشست و از یاران ریشے بابا شیخ یعقوب نام مردے
در محله جماله صالح و ذاکر و گوشه نشین است **حضرت لاله بابا** خواهر زاده شیخ نجم الدین ریشی
تربیت معنویه از خدمت خال بزرگوار خود یافت و در اندک زمانے بمقامات عالیه شتافت و بعد از
وصال شیخ نجم الدین قائم مقام او شد و در ریاضت و عبادت کمتر از مرشد نبود صائم الدهر و قائم
اللیل و صاحب تقوی و حالات و مصدر حسنات و مورد فتوحات و الدر اهم حروف در طفولیت
لکنت زبان سجدی غالب داشت که تکلم بغایت متعذر بود بخدمت لاله بابا بردند فرمود دست شفقت بیالید
بمالید یک بار رفته بقیه از طعام خود خورانید مرتبه دوم نیز چنین بعمل آمد لکنت زبان بالکل زائل شد
خوارق عادات بابا مذکور بسیار است در سنه هزار و یکصد و پنج رحلت فرمود در موضع زوکره

شود رحمة الله تعالی رحمة واسعة **شیخ محمد فاضل** از قبیلهٔ شاه محمود است که مردم شهور
و ساکن کوته مار در مین جولنی و ایام کلام اینی مرید خدمت شیخت پناه عارف بالله خواجه محمد بزاز
خلیفهٔ خدمت شیخ موسی کبروی شده به تحصیل علوم ظاهری نیز متوجه بود، و بعد چندی بزیارت حرمین
شریفین رفته در اطراف هند به علما و فقرا رسیده در خدمت ملای نامعروض چنانچه هم جز و کشی نمود چون
به ملک آمده در موضع سیک و کنارهٔ تالاب دل بعبادت مشغول شد بعد تزویج به نیت تعلیم اطفال نشسته
آمده در محلهٔ جینه و بون در جوار آستانهٔ خدمت بابرکت حضرت ملا بابای معروف خانه ساخت تا آخر
حیات در انجا بر قدم توکل بود و بیدعات طریقت و شریعت بدکانداران شیخان مقلد مایل نبود و دو
بادیه فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا ایام بسر برده مرید هم میگرفت گرفته و ساخته بود و خود ان
و بشاش می بود تا آنکه دست اجلش گریبان گیر شد و در جوار خانقاه ملا بابا مدفن یافت رحمه الله تعالی
رحمة واسعة حضرت مرشدی مرا دیگری میفرمودند که در مرض اخیر برای عیادتش رفته شد چون از مرض
و طبیب پرسید گفت طبیب را تصدیع نمیدهیم هرچه مولی میخواهد می شود و خواهد شد عزیزان را
دعای حسن خاتمه باشند **حاجی الحرمین حاجی کهر ام** از قبیلهٔ نجاران بود توفیق الهی
ذوق سلوک نامتناهیش در گرفت و از یاران خدمت بابا نصیب صائم الدهر و تارک اللحم ساکن
موضع بهرو بود و در تجرید و تفرید عجیب شیوه داشت و در تحقیق مسائل سنت ذهنی از خدمت آخوند ملا حسین
کرمری داشت تقوی شعار و مرتاض خدمت بابا نصیب رحمه الله بود پیش از حاجی بسفر آخرت
رفته گشته در موضع مذکور مدفون شده خواهرزاده رضاعی شیخت پناه شیخ عبد الله بسر نیست بالجمله
حاجی معزالیه در اخفای احوال و استتار کشف و کرامت بسیاری کوشید و فتوح مردم نذر و نیاز
کمتر قبول می نمود و از کسب برادر خود که نجاری میکرد لقمه ی خورد و در اکل و شرب رعایت تمام
مرعی می داشت حفظ الله خان پنجاه روپیه نذر برده بود بهزار سماجت یک روپیه برداشت بسبب اجتناب
پوست و استخوانی مانده و سال دوازده ماه با نعلین چوبی که بهم آهستس از کاه می بود میگردید
و از آب سرد غسل و وضو میکرد و در جای وضو ایشان چشمه بهم رسیده بود که در ایام سردی
آب گرم میداشت حضرت مرشدی اکثر بصحبت حاجی میرفتند و حکایات او بسیار نقل میکردند می
فرمودند شبی اتفاق چنین افتاد که استاد زاده به زیارت غفران پناه شیخ احمد جاکلی رفته شد بعد
مراجعت باتفاق ملاقات حاجی افتاد و در راه یاران خواهش یاری کردند ای معروفت کردند مجید
رسیدن ایری حاضر آمد و برای نماز عشا تکلیف امامت کرد چون وقت متسع بود عذر ماندگی راه آورد

ما خیر سے کرده شد گفت اینها سخن در وقت دارند بیایید ما خوانده رویم صبح تا جای آنست
شد طعامی بی تکلیف آورده بقدر اشتها خورده شد فرمود که باز باید خورد گفتم که حالا آنقدر اشتها نیست
فرمود که خدمت بابای مرحوم روزی تربز هدیه آورده بودند همان روز بزیارت حضرت بابا شکر الدین رفتند
چون بکوه برآمدند طلب تربز نمودند گفتم اینست نتیجه رد آن هدیه بعد مبالغه تتمه طعام خورده شد گفت
کسی اینجا طرف سوپور خواهد گذشت چنین شد و سه فلوس برای غلاف کلام الله قبولی فرمود گفت
که کرباس از سوپور بیارند پارچه کرباسی بدست همراه بود حاضر کرده شد که این را غلاف نمایند زود یک
تنکه برگشته داد که من این را چکنم پارچه کرباس باز گرفتم و تنکه حواله ایشان نمودم خود تا به کشتی همراه آمد از آنجا
رخصت شد و یک پنبه از آن پنبه به ملاح داد پرسیده شد که هدیه مردم چرا قبول نه دارید گفت احتیاج
نداریم و اینها محتاج اند اینها را بدهند گفتم برادر شما نیز محتاج است و خبر مسافران بگیرد گفت دعای برکت
بوی کنم و این شبهه ایشان قبول نداریم درین اثنا چادر کوهی که داشت بر دوش کشید از راه کمی طول و
عرض بر دوش نمانده گفته شد اگر هدیه قبول می کردید چادر دراز می بود فی الحال چادر را کشید و بزور از طرف
راست بر دوش چپ نهاد و گفت اینک دراز است در پیر و مریدی و ارشاد و صلاح و انبوه بکسی
امانت نسپرد الا ما شاء الله چنانچه اوائل حال از بیم مردم در پیش آخوند ملا حسین مذکور در موضع هفت
لنکو [illegible] ماند و هر که استدعای توبه و انابت می کرد نشان بآخون می داد بعد فوت آخوند سکونت
در ده سیهپور که مولدش بود اختیار نمود و نیز حضرت مرشد می فرمودند روزی باتفاق سیادت پناه
شاه محمد فاضل بزیارت ایشان آمدیم و ایشان پارچه سفیدی جهت کفن حاجی برده بودند آنرا هم بحضور خود
قبول کنانیده بود یکم کسی چه داند که آنرا چه کرد روزی گفت که خدای عز و جل ذکره وَفِي السَّمَاءِ
رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ یاد کرده طالب علمان آنرا خوانده و معنی فهمیده چرا در طلب رزق اوقات
تضییع ضائع می کند پرسیده شد که سبب زیارت حرمین شریفین چه بود گفت در کشمیر قحط شده
بود بواسطه عسرت بهند رفتم از انجا تا مکان شریف رسیده شد والا مارا بحج چه مناسبت و حاجی گفتن بدم میبرد
بهرام بابای گفتن خوش می کرد هرگاه کسی از امور دنیوی و اخروی از وی می طلبید و صاحب حاجت
می نمود و استدعای فاتحه می کرد تکیه کلامش خدا خوشنود بود و بتکرار همین عبارت از خود رفته
میکرد چون امور تبیشش در رسید مرض بهم رسانید در عمر نود سالگی بدار البقا برد و در حدود هزار و
یکصد دانند و در جای که اول دفن کرده بودند از آن موضع مردم غرضمند در صورت اخلاص بشب کشیده
و بتصدیع تمام در ده خود بردند که از وطن ایشان اندکی دور است و بمسجد موضع نو سپرده بمحنت تمام

بعد از شتابزدنی اینجا مدفون شد الآن در اینجا است زیارت و تبرک رحمه الله تعالی رحمة واسعة
خواجه عبد الرحیم با تجو از طبقهٔ سوداگران از محلهٔ حبالته است در حولسنطالب و آدر ربانی شد
بهرجا تردد می داشت بیکی از جذبات بخدمت نیکه بابا ریشی بانیوری رسیده چنانچه در احوال او مرقوم
شد ارادت در خدمت میر محمد علی قادری کرد و سلوک راه حق زیر تعلیمش مے نمود تا آخر عمر استقامت
نمود و از جناب شاه ابو الحسن قادری نیز بهره مند و رشد عارف متشرع و لی متورع شیخ خداآگاه و خدا
پرست و نیز بادوست و بنه نکات و تعیین عالی همت و صاحب باطن بود و هر چه بود مے عائدے شد
بمحتاجان مے داد و طبهرا و در دعوت هم دستی داشت امر معروف و خیر خواهی خلائق بسیارے کرد
چنانچه در ایام میر رز خواجه محمد امین صوفی که بمردم زیادتے شده بود خود رفته به خواجه مرقوم مت هم
وعظ و نصیحت نمود القصه عمر رہے خوش گذران بود قانع و یاران و قت بیان خوارق ایشان بسیار
مینمایند چون اجل رسید و تبیش در رسید در محلهٔ خود مدفون شد زیارت و تبرک والعلم عند الله تعالی
خواجه حبیب الله المتو از مردم اصیل و نجیب از جملهٔ تلامذه آخوند ی ملا ابو الفتح کلو بوده و تربیت باطن
در صحبت شریف میر محمد علی قادری یافته و روی از مشاغل دنیوی برتافته و در اثنا طلب به جاهای دیگر
هم رسیده او هم شیخی از طالب علمی و ساده و ضعی بر نیامده فاضل و بتقوے شعار و صاحب ارشاد بود و فوت
خواجه مذکور در سنه الف و مائه و خمس واقع شد و در حوالی خانه خود بر لب دریای بهت مدفون شده بود برد از آن
رخنه در آمی وفا رسیده بود بعد سے سال لاشه مبارکه اش از آنجا کشیده در صحن خانه سرای او مجددا مدفون کردند
تقوی شعار شیخ عبد الغفور غازی مردی نوکر پیشه و منصبدار بود بعد از مدتے
از اے تا حصلی مد امید طول گشته از خدمت قطب الاقطابی شیخ محمد معصوم سرهندی قدس سره
تعلیم ذکر و طریق سیر لطائف لامکانی گرفته ترک نوکرے کرده بوطن مألوف آمد و بریاضات آرام گرفت
چندی در بابر قوتلمه ملا شاهیے و چندی در خانه خویش در حجرہ گذران داشت و صاحب طبع موزون
بود و حسب حال خود بنظم آورده و در ذکر مشائخ وطن خود نیز جزوے منظم کشید بزبان فصیح نقلهای غریب
و لطائف نفیس در بیان آورده و چند سال در فقر باطنی فقر ظاهریش نیز همراه بود آخرها در مرض موت
کبوترے با هو جون در پیش داشته مشغول بود و دیگر ز ظاهر انتقال خود از دار فنا بدار البقا نمود و در بام
باام برحمت حق پیوست **شیخ جلال کننده کاری** مردی ذوقی و شوقی بود با وجود عدم
علم تصوف را دوست میداشت و لا اسئلے میکرد حضرت مرشدی میفرمودند که روزی در خانهٔ صوفی
محمود نقشبندی از خدمت ایشان ملا نازک در میان این دو حدیث الفقر فخری و کاد الفقر ان یکون کفرا دم

تعلیق پرسید شد شیخ جلال هم حاضر بود بغیرت آمده گفت که از من چرا نپرسید چه بهتر تقدیم تمام عمر در تصرف
و توکل گذرانید فقیر را بر غنا دوست میداشت چون پیک اجلش در رسید همانجا در محله خود در شهر دبوره
مدفون شد **بابا عبد النبی کبیر** و خلف بابا نانک مردی درویش و تقوی شعار بود دست ارادت
بدامن آخوند طریقت ملا مهدی علی نوشهری متوکل و صاحب وجود بود بسبب آخوندی در عقد آورده اشغال
قلبی و اجازت طریقه هم از ایشان یافته و از خدمت عزیزی دیگر هم فوائد بر داشته بهره ها حاصل نموده مجاز
شده خوش طبع و خوش لباس و شیرین زبان و صاحب شوق بود گل و گلزار و باغ و صحرا دوست می داشت
و بسماع و رقص هم می آمد و آشنائی بجناب هم داشت در آن وقت از مشائخ سلسله کبرویه مثل او در غیرت و تمکین
کم کسی بود شیخ محمد امین جد والده راقم حروف بعد عروض مرض حابله قدیمه که جد والده راقم است همشیره خواهر
زاده بابا عبد النبی را بعد فوت یکدیگر منسوبیت در عقد آورده بودند و از ایشان نیز فرزندان شده بابا عبد النبی
در حظیره حضرات کبرویه در جوار خانقاه مدفون است **شیخ یعقوب سیادی** از یاران خدمت بابا
نصیب رحمه الله پیش از دخول طریقت پیشه قصه خوانی و طبل نوازی داشته چون بخدمت بابا
مشرف شد و طریقه گرفت کمر ریاضت سخت بسته بنیاد هستی را شکسته در مجاهده و رنجید و جهد تمام کوشید
و جام لبالب معرفت را نوشید و صاحب احوال شد و جذبات بهم رسانید شیخ داود مشکوتی در کتاب
الاسرار نوشته که شیخ یعقوب را در حجره دیدم کسان گفتند که ده روز است تا که پیش که در اینجاست و
چیزی نخورد در روزی بخانه زمینداران پیر پنجال رفته چون شب بسیار گذشته بود کسی در وا نکرده بیرون
در برف نشست و تا صبح مشغول ذکر دل نفس ارب است بسبب حرارت ذکر قلبی او برف آب شده
رفت و زمین خشک شد اما چون آشنائی بجناب نداشت اعمالی که در قالب شریعت نمی آید از و
صادر میشد حسن زنان می دید زنگوله بر پای خود می بست و پر مرغی بر سر می نهاد هر چند بابا این
امور منع می کرد فائده نمی نمود چون پیک اجلش در رسید مکان رودان قریب اسلام آباد مدفون شد
شیخ مومن برتهتی برادر شیخ شریف برتهتی برتهنه موضعیست قریب به شهر جانب غربی هر دو برادر
مرتاض و صائم و تارک حیوانات بودند و بر قدم تفرید و تجرید و توکل ایام بسر می بردند و احتیاط شرع
بسیار داشتند باین درجه که شیخ مومن روزی از مفتی وقت استفتا نمود که در زیر تخته تنور ناپاک سوخته
بران تخته نماز توان خواند یا نه شیخ شریف از ده برای نماز جمعه در شهر می رسید شیخ مومن در آخر در شهر
آمده متاهل شده و اهلیه اش صالحه و قرآن نویس بود اولاد صالحه بهم رسانید در همانجا برحمت حق پیوست
شریف بابائی نیز در آن ده آسوده است غفر الله تعالی و لهم **شیخ فیض الله زرگر** طالب بود

بظاهر بحجره متوسط گذرانید در ایام نزول رایات عالمگیری در کشمیر کار رزرکری به ابو الحسن کوکی فاضلخان میر
سامان بیکر داز انجا شخصی وقف صلاح او شده نشان بخدمت خواجه عبد الله قادری که بعنوان منصبداری
همراه لشکر میگذرانید داده متوسل الیه تا اقامت پادشاه درین شهر مدامت در خدمت این عزیز بسر برده
و از خورستعداد فوائد حاصل نمود وقت معاودت پادشاه همراه مرشد شد و از عرض لاهور رخصت وطن یافت
و در مقام از دو آمد و اشتغال و المواظ طریقت از ان عزیز یافته استقامت نمود چنانکه علیه اثر التوحید و نطق با مور
سکر بسیار از شیخ سر زد با وجود آن اجرای طریقه کرده مردم را به فیض رسانید و جمعی از خدمتش مستفید شدند
چون رحلت نمود در دامن کوه ماران طرف سنگین در دروازه آسوده است شیخ یوسف کمهوه میر و خدا
کشائی زاد و بود شش موضع نامکام در جوار سه مهیک روزی خدمت حاجه بابا خلیفه حضرت بابا نصیب
در خانه مرید خویش که مردی مشهور بود بضیافت وارد شد این یوسف کشائی که شامل بود اظهار طلب نمود و نیز
واقعه خویش را که شیر دیده بود بیان نمود بابا نصیب بشیر کرد امر آباد و شد و فرمود بعد مدتی بموجب آن در کوه ماران
گوشه گرفت و مشغول ریاضت گردید بعد از آن مکانی بالاتر از مکان سابق طرف شرق بنا نموده و بعد از
کنده باستقامت و صلاح گذرانید و همانجا مدفون شد طائفه دیگر هم از زمره ابرار روزگار بمنصه ظهور درین ایام
بودند که ذکر احوال همه موجب تطویل این رساله است مثل خواجه حسن بخاری قادری مرید آخوند ملا شاه و میر حسن تائب
نبیره حضرت میر نازک و خلف امجدش میر محمد مومن و شیخ آفتاب رانیواری صاحب ریاضات و شیخ عبد الشکور
و شیخ عبد الرحیم در بیلی و شیخ صادق هر سه کس خلفای شیخ نور محمد پردانه و سوختی ریشه بابا ساکن بیته چک
و علی ریشه بابا برادر مهدی ریشه بابا کاکه پوری و عاشور بیگ منصبدار ساکن پل ودیلمان از اصحاب حال
و توحید و خواجه علی المالس از مریدان حضرت بابا نصیب که بزرگ صاحب ورع و تقوی و شیخ عبد المعروف
به اهل بابو از خلفای حضرت ملا محمد مهدی علی کبروی اصحاب ذوق و شوق و ورع و تقوی بود فرزند ارجمند
حضرت آخون ملا مهدی علی کبروی بود چون مسجد عالی اش از تصرف مردم شیعه اهل سنت چنانچه
گرفته اند غیر بر همین تبرک اشیا از تکلیف داوند مسجد مذکور بقدوم خود منور ساختند تا الحال بعد فوت هم در
انجا مدفون شد تاریخ فوتش شیخ کامل آداب دان و خواجه یعقوب نگلی مرید شاه گدای میر سیر گنه و بابا
عبد اللطیف ساکن مسجد عدالت و صوفی محمود نقشبندی از خلفای حضرت سرهند منظور حضرة عروة الوثقی
رسیده و حواله حضرت شیخ عبد الاحد آنحضرت شده بیرون قلعه آسوده است صاحب ریاضت و کشایش بود
و علی شیخ ساکن کنه موه لزاولیای مستور و صاحب خدمت باطنی و حافظ عبد الله متمکن لی سهروردی
صاحب جذبه از یاران خاص حضرات آخوند ملا طیب صاحب جذبه و کرامت و کشایش در هر ارد کنید بخ رفته

و محمد ہی بابو برادرش در مقبرہ برادر خود بر سر تحکل آسودہ و صاحب تقوے و ورع بود در الم حرف ... اور اویدہ و خواجہ حسن تمل بوبہ کہ لے از مریدان حضرت بابا نصیب و شیخ احمد چاکلے و شیخ موسے ... نقشبندی مرید حضرت آخوند ملا نازک و فیضہ بابا حرف کدلی و بابا طاہر کاسنے مرید شاہ کہ بجذبہ ... دنیا کردہ خدمت نمودہ بخلافت در سید و شیخ عبد الصمد خان و بابا نور اللہ خلف بابا مجنون از کاملان وقت و ملا طاہر بو جواری کبروی از مریدان حضرت شاہ قاسم حقانی خواجہ اسحاق نا و جوکہ صاحب ورع و علم بود جملہ پنج تابی و تنہا یکتابی . از کاملان وقت بود در سالہ در اجوزل سادات کردہ ہست در مقبرہ وی . کہ بر پشت روضہ میا حضرت میر سید بابا و یسی سنت آسودہ است و مولانا محمد شریف و خلفا و ملا محمد مراد از فضلای کثیر العلم و ملا محمد طاہر تنگ مفتی و ملا عبد الغنی مفتی و مولانا عبد اللہ کاوسی کہ عالم نحریر مدقق بے نظیر بود با وصف کمالات علمے در فن انشا ہم قدرے داشت و مولانا عبد اللہ شاہ و مولانا محمد امین قاضی و مولانا عبد الرزاق ۲ چون ذکر علما و فقرا و شعرا کشمیر بقدر حال بطریق اجمال تا انقضای سنہ ہزار و یکصد ہجرے بانصرام رسید ضرورست بتحریر حالات حکام و نظام کہ از سنہ مزبورہ کار فرمائے حکومت و نظامت شدند پرداختہ اند مظفر خان پسر شایستہ خان از تغیر حفظ اللہ خان بنظامت صوبہ کشمیر سرفراز گردید در سنہ ہزار و یکصد و یک بمکان خدمت رسید مرتکب افعال شنیعہ و مخترع بدعات بدیعہ از جوتا ئے و زر دام داری و شکار و بالا دستی و اقسام ظلم و تعدی بسیار یکیک سالی با ہچنین اعمال گذرانیدہ بعدالت پادشاہ دین پرور داد گستر تغیر یافت و بدنامی دین و دنیا ازین شہر بجائے دیگر شتافت ابو نصر خان برادرش از تغیر او بحکومت اواخر سال ہزار و یکصد و سہ منصوب نظامت شد و ابو الفتح خان دیوان تا رسیدن او بنیابت کرد عہد ابو نصر خان ہم در کشتہ امور کمتر از برادرش نبود مشہورست کہ بدعت جوتای در عہد او بجائے رسید کہ شخصی دعوے کلام اللہ شخصے کرد بعد اثبات حق کلام اللہ مستر شد عوض جوتا ئے چند سیپارہ را از ہمان قرآن بریدہ بسرکار واصل کردند جناب قدوۃ الاولیا شاہ محمد علے رضای سرہندی فاروقے در عہد او کشمیر را از مین بقدوم خود کردند در عہد او در سنہ ماتو مدعوی سب شہادت باباہاسو بیوک بحکم قاضی عبد الکریم بقتل رسید او اہل عہد ابو نصر خان پابیش از ان در نیابت ابو الفتح دیوان در ماہ مبارک رمضان سال ہزار و یکصد و سہ عجب واقعہ در کشمیر رو داده مجمل آن اینست کہ میر حسین نام سرداری وارد کشمیر شدہ نزدیک بکوہ تخت سلیمان سکونت اختیار نمودہ تکیہ قرار دادہ و بتدریج در مرور ایام آمد و رفت خاص و عام شدہ و استقرار یافت در ماہ مبارک رمضان بتقریب چراغان ہنگامہ آرای بہ خاطر آورد اکثر مردم شہر بجہت تماشائی

رحلت نور صادق

سکناہی

و محمد مفتی و ملا محمد طاہر ... نوشتہ ...

ابو نصر ...

تن تقریب سیر سید اکرده در کشتیها متوجه بها نظرت شدند از دو تمام و غلو کشتیها بسیار شد و مردم بی باکیها
نمودند بعد از نماز پیشین تلمد باد و باران و غلبه رعد و برق بحدی اتفاق افتاد که تاریکی تمام چون شب دیجور
الظلام در تمام شهر رو داده مدتی همان قسم ماند تا آنکه مردم غروب آفتاب تصور کرده همه افطار نموده
و اطعمه با بذوق تمام تناول فرمودند بعد دو ساعت گرمی باد و باران دور شد و آفتاب عالمتاب نمایان گردید
همه خجالت و انفعال کشیدند هست این امر اجل شناعت فعل آن مبتدع شد چون قوانین و ضوابط ...
محضری در باب تقرر وجه معیشت او درست کرده بحضور پادشاه فرستاده بودند در همان اثنا خبر
فعل شنیع متصل بعرض اعلی رسید پادشاه دین پناه حق آگاه عاقبت بینی را کار فرما شده حکم اخراج
او نمودند نایب صوبه مجبور و حکم سلطانی محصلان دنبال کرده اخراج نمودند سبحان الله چه نیک انجام
و چه داد رسی و بچه درجه اهتمام و جریان شرع ابو نصر خان قریب شش سال نظامت کرد فاضلخان
از تغیر ابو نصر خان بحکومت کشمیر سرفرازی یافت این فاضلخان میر برهان نام داشت برادر زاده فاضل
خان سامان که آخر وزیر هم شد و بود در شهور اوایل سنه یکهزار و یکصد و نه خان مذکور بکشمیر رسید در غایت
احسان و فیض بخشی سلوک نمود و اعزاز علما و مشایخ بسیار فرمود و اکثر با آنها صحبت می داشت رفع بدعات
و ظلم حکام گذشته کرد در زمان او روز عید وقت رفتن بمصلی میان شهسوار بیگ دارو غه توپخانه حضور
و خواجه محمد طاهر دو بیتی به تقریب سابقه غبار سهلی که با هم داشتند گفتگو واقع شده خواجه محمد طاهر شهسوار
بیگ را به بهانه مصافحه عید سر سواری اکشت مومن بیگ شیر برادر شهسوار بیگ همان ساعت خواجه محمد طاهر را هم
زده به قتل رسانید بالجمله در عهد خود فاضلخان همه مردم را بخیرات و مبرات و ظائف بهره اندوز کرد و نه بنای
مساجد و رباطات و سراها و اکثر جاها فرمود و سد بندها کرد و ترمیم و تزیین باغات نهایت نمود و مردم
کشمیر را تجویز مناصب کرد و همه در حضور پذیرایی یافتند عموم منصبداری مردم کشمیر گویا در عهد او ست نتیجه
رفاه رعایا خبرهای نمایان در مدخل صوبه داری که حکام سابق آنرا داخل حاصلات میکردند قبول نمود
و آنرا معاف داشت مثل حاصل غلک که شصت هزار تنکه بود و دام داری و امور دیگر که مبلغها از رعایا
گرفته می شد همه موقوف فرمود و سه هفت چنار و سرای اچی و خانقاه حسن آباد و چوکی لنگر و مدرسه
حمام متصل مسجد سنگین بنای او ست سوای آن مواضع دیگر هم از باقیات صالحات او ست اکثر مسجد در
جامع و مقابر بزرگان عمارت نمود در سه سال و شش ماه با من و نظام گذرانیده خود استعفا نموده روانه حضور شد در عهد
خان مذکور از برکات و مواهب عظیمه الهی نزول فیض نامتناهی ست که بلده کشمیر بآن اختصاص یافت یعنی
ورود سعادت لزوم موی مبارک مقدس نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه که غرت و سعادت

خواجه نور الدین معروف باشبری در بیجاپور محبت بسیار حاصل نموده بود چون واقعه خواجه مذکور در حضور رشید
این تبرک عالیمقدار را نقش بکشمیر آوردند راقم حروف دران وقت در سن هفت هشت سالگی بود یاد می
آرد که وقت دخول این آثار نور بار جمیع مسلمانان بیجان نثاری تمام هجوم کرده بودند گرد در و مشغول بوده زن
و مرد بکمال اخلاص و محبت بجوش آمدند گویا سیلابی در میان در هر کوچه و بازار که عبور آن کثیر الانوار بود
شور و شورش می آمد علما و فضلا و مشایخ و فقرا بذوق و شوق فراوان سعی و اهتمام می کردند که محمل مبارک را که
حامل آن صندوقچه همان بود بر سر و دوش بگیرند بهزار ترد د و تعب نوبت می یافتند قلندر بیگ که در آن وقت
از شعرا آزاده بود این تاریخ بقید نظم آورد تاریخ محتاج ابو قت حاجت طلبی + موی مدد ستیا رسول عربی
تاریخ نزول با یکی هاتف گفت + کشمیر مدینه شد از موی نبی + اصحاب کمال و ارباب حال قاطبة برکات
و فیوض این آثار فائز الانوار قایل بلکه متفق اند راقم حروف بلا واسطه از زبان فضائل و شرافت مرتبت سیادت
و کمالات منزلت خواجه نور الدین محمد آفتاب نقشبندی که بقایای خواجگان عالی شان اند شنیده که حضرت
ولایت و ارشاد پناه صاحب حالات صوری و معنوی خواجه احمد یسوی بعد زیارت این آثار که مدتی مراقب
بودند فرمودند که جناب مقدس معلای نبوی حاضر شدند و در جواب استفسار کیفیت این آثار بر زبان وحی نشان
آوردند که موی گیسوی مبارک ماست از طرف راست و ازین قبیل حکایات بسیارست که ایراد آن موجب
تطویل رساله هست فضلا و مشایخ که از ابتدای عهد ابو نصر خان تا اواخر دور فاضلخان سرگرم بازار
افاده و استفاده بودند بدین تفصیل اند اگر چندی بتفاوت کم و زیادت مدت ظهور مرقوم شد عند آن
نزد متتبعان فن تواریخ مسموع خواهد بود شیخ میر حیدر تاجو فاضل مستعد بوده و از خدمت خواجه
حیدر چرخی و خواجه محمد توبیکر و غیرهم استفاده نموده و علم بسیار یافته تا آخر عمر بقناعت و فقر در درس
علوم دینیه مشغول بوده فاضلی در تاریخ وصال او گفته تاریخ آفتاب فضل شد زیر زمین + سال
فوتش آه شیخ العالمین + آه در حساب است هزار و یکصد و یازده مولانا محمد امین کاشی
بلدیرسی از مهره علمای مدققین بوده و در اکثر علوم تالیفات مفیده دارد و بر کتب متداوله حواشی نو
و در علم فرائض بنظم و نثر رسائل موجز تصنیف نموده است و اوقات شریفه در قناعت توکل بدرس و
بحث علوم مصروف داشت و اکثر علما محققین مثل ملا عنایت الله شال و ملا محمد محسن شاگرد
او بودند در اواخر عمر برای جهاز دو دختر که بحد بلوغ رسیده بودند برای جهاز سفر هندوستان اختیار
کرده در کشمیر هر دو دختر بغلط دوای مسموم خوردند و مردند اثنا راه در رویا در عالم منام مشاهده
دادند که مهم ترا کفایت کردیم باید بکشمیر برو و بدرس علم مشغول باش از هند بکشمیر آمده در شهر

لیلة القدر برحمت الهی پیوست در سنه هزار و یکصد و نه خالی از ظرافت طبع نبود مشهورست که چون
قاضی عبد الکریم از سفر هند برگشت و مدت تمنای کشمیر آورد ملا محمد امین بملاقاتش رفته بود بنابر
طول مدت مفارقت ظاهر اشناخت و بعد حصول معرفت اعتذار کرد مولانا گفت معذورید اذا اجابة الصم
عمی البصر خواجه عبد الرزاق کبروی فرزند برومند حضرت خواجه محمد زاهد است که از جملهٔ خلفای
جناب حضرت شیخ موسی کبروی بود در عبادت و خداپرستی عمر بسیاری فی نیته و خانقاه والد بزرگوار را
که در محله ملچمر ست آباد داشته در شهور سنه هزار و یکصد و چهارده رحلت فرمود چون در صفه که مقبرهٔ
خلفای این خاندان در صحن خانقاه معلی ست جا نبود در مسکن خود مدفون شد مرشد کشمیر تاریخست
ملا طاهر کوجانی بتحصیل علم از خاندان مولانا محمد حمید جرخی نموده در اندک مدتی سرآمد
اقران شد با وصف شان علم بهره ور ورع و تقوی هم بود قاضی محسن اندرواری از اولاد
قاضی موسی شهید و از خاندان علم و ادبست در فنون علم معقوله و منقوله بین الاقران ممتاز بود و اکثر
اوقات صرف تدریس و اشتغال علمی نمود و طبع مستعد عالی داشت ملا یوسف کنایی
از قبیله کنایهاست که از مشاهیر قبائل کشمیرست قدری تحصیل علوم در وطن نموده بنابر فرط شوق
اختیار کرده در صوبه لاهور بصحبت بعضی از کنای فضلا رسیده و بهره اندوز استفاده گردیده بر اقران
خود تفوق حاصل نمود و با کمالات رائقه رجوع بکشمیر فرمود مدتی سرگرم افاده و افاضه بود در
هزار و یکصد و هفت رحلت گزین شد ملا عبد الرحیم بعد تحصیل بهره ضروریه از علوم رسمیه از کشمیر
آمده رفته بحضور رسیده باریاب ملازمت پادشاه شد و بامر ظل سبحانی بتعلیم و تربیت یکی از نواده
نثار خان میر توزک حضور رتبه روشناسی حاصل نمود در همان اثنا خان مزبور بسفارت نزد عبد العزیز خان
والی ماوراءالنهر رخصت شد و مولوی هم رفاقت نمود بقبة الاسلام بخارا رسید و بخدمت اعلم العلما
سیدنا و مخدومنا مولانا محمد شریف الحکیمه بحضور پادشاه آنجا مباحثه نمود و بر اکثر علما آنجا در بحث غالب
شد مدتی کامیاب خدمت سراسر افادت مولانا بود چون بکشمیر معاودت فرمود بتدریس خانقاه حضرت
خواجگان مشغول شد در هزار و یکصد و هفت رحلت نمود سید خداداد و سید میر شمس الدین نوشهری
از سادات عالی درجات ست چون ذوق سلوک راه حق در دل حق منزلش جا کرد بخدمت مولانا
مهدی علی کبروی پیوست و کمر همت را بر عبادت و خداپرستی تمام بربست و ریاضات شاقه به
فقر و فاقه بعمل آورد با وصف خلق معنوی طلاقت وجه و قبولیت صوری هم داشت حبیب الله از نسبت
عقیده سید سید محمد فاضل قادری شده بود میر مسطور در شهور سنه هزار و یکصد و نه رحلت فرمود در

خانهٔ خود که از محلات نوشهره است مرمت اختیار نمود خانقاه و مسجد ایشان همانجاست ملا عبد الشکور
تیلو از طبقهٔ تجار این شهر بود در آوان جوانی که ایام کامرانیست مشغول تحصیل علم شد و از خدمت اخلاف
حضرت خواجه حیدر چرخی و فضلای دیگر استفاده نمود و در اندک مدتی بدقائق و حقائق علوم فائز شد
اکثر به درس منقولات اشتغال میفرمود با وجود کمالات علمیه بمراتب صلاح و تقوی آراسته بود در اکثر
اعمال کارفرمای احتیاط میشد در تقسیم زرکه از پادشاه عالمگیر برای علمای کشمیر رسید همت بکار برده
اصلا قبول نفرمود در شهور سنه هزار و یکصد و دوازده روز شنبه رحلت فرمود ابراهیم خان بعد از
استعفای فاضلخان کرة ثالثة بنظامت کشمیر سرفرازی یافت مشهورست که در اثنای راه فاضلخان
میرفت و ابراهیم خان می‌آمد سر راه همدیگر را دیدند و ساعتی نشستند خواجه علی اکبر وقائع نگار حاضر
بود این بیت خواند شعر عید رمضان آمد و ماه رفت + صد شکر که این آمد و صد حیف که آن رفت
بالجمله ابراهیم خان اینمرتبه سعی رعایت رعیت و رفاه خلائق بسیار نموده کافه برایا را بتدارک گذشته
از خود راضی داشت و چندان تفاوتی در تخفیف شیعه و سنی نکرد در عهد او دو سه امر روداد یکی ظهور
شخصی در پرگنه کامراج بصورت شاه شجاع بهادر برادر پادشاه عالمگیر چون او را پیش ابراهیم خان بسیاست
مجبر دیدن رخصت داد مجمر و پیر بود میگویند ابراهیم خان نظر بر تردد او خود تجاهل کرد دوم آمدن
ارسلان خان برادرزادهٔ عبد الله خان والی کاشغر که بعد خروج پسرش بحضور رفته بجهت تسخیر کاشغر
بامر پادشاه دین پرور مشار الیه در اوائل هزار و یکصد و سیزده به کشمیر رسیده خان عالیشان تاریخ ورود
اوست چون او را با ناظم برهم زدگی شد ناظم کیفیت و فور خروج این خطیر مهم و تعذر طریق ضبط و حفظ
آن بر تقدیر تسخیر و قلت مداخل کاشغر به حضور نوشت که این امر را موقوف کنانید در جواب دستخط خاص
شد که مرد آخر بین مبارک بنده است و ارسلان خان تعین افواج کابل که شاه معظم بهادر شاه فرمان روا
بودند شد سوم اینکه بعد رفع هنگامهٔ راجور راجه زاده آنجا به کشمیر طلبیده باسلام آورد و مسمی
بلطف الله شد دیگر بعد دستگیر ساختن پربت سید و عبد الفتاح گوجر پدر عبد الرزاق را در همان ایام
سر شورش و سرکشی بر داشته بود بخواری مقید ساخت حکایات دادرسی و رسائی او در امور ملکی
اینمرتبه بسیار شائع است اما از آن موجب تطویل رساله است بالجمله ابراهیم خان بحسبا و کسری بحکومت گذرانید
بنظامت احمد آباد تغیر شاهزاده بیدار بخت تعین شد نوازش خان رومی تعین نظامت کشمیر گردید
نیابت بنام مشرف خان مرحوم مشهور به ملا اشرف که صدر و دیوان بود فرستاد تا خبر زیادی در رسیدن
خود بظهور آورد چون آخرهای زمستان بود در راه باره موله گرفت هنوز داخل شهر نشده بود که خبر رحلت پادشاه

حق پذیر عالمگیر رسید عالمے در بیم و امید گردید چون قلم عبرت رقم در احوال نگاری بے اختیار رسید
مناسب حال این نمط که شمه از احوال پادشاه دین پناه مرقوم مے گردد تولد ایشان در سال هزار و بیست و
هفت بوده آفتاب عالمتاب تاریخ است از ابتدای سن تمیز کمال رشد و حسن تدبیر و تهور و بهادری و علم و
صلاح و حق پرستی و متانت رای از سیمای عالم آرای ایشان ظاهر و هویدا بود در اوان شاهزادگی کارهای
عمده که تصور آن از حیطهٔ عقل بشر بیرونست بانصرام رسانیدند مثل تسخیر بلخ و فتح قندهار و صلاح ممالک
دکن که شاهزادهاے عالیمقدار و امرای شجاعت شعار در آن باخته و کارے نساخته و مایوس گشته بودند
ایشان بتایید رب العباد و یاوری بخت و رای خداداد باندک توجهے این امور مشکله را باحسن وجوه سرانجام
نمودند بر السنهٔ خاص و عام مشهور و در کتاب مآثر عالمگیرے مذکور است که در هنگام تسخیر بلخ صفوف
محاربه با والی توران قائم بود وقت ظهر از فیل فرود آمده در خیمه رفته نماز را به طمانینت و تمکین تمام
ادا کردند و برادر خواجه عبد الغفار ده بیدی که رفیق نماز بودند ناقل این حکایات اند از ثبات قلب
و کمال حضور ایشان در ملک بیگانه در عین اشتداد حرب و قتال با وصف جولانے که سن شریف در آن
قریب بیست سال بود مدت العمر تعجب و تحیر ظاهر مے فرمودند باستماع این معنے والی توران از جا رفته تن
بصلح داد حکایات آن مظهر آیات بینات ازین دست بسیار است بالجمله در سال چهل و یکم از عمر شریف
جلوس بر تخت سلطنت نمودند آفتاب عالمتاب تاریخ گشت بعد رفع تردد برادران و بعض فرزندان
که در خیال سرکشی بودند و تنبیه آنها بواقعی کرده بنای امور سلطنت اکثر بر احکام شریعت نهادند و
معدلت و انصاف داده رفع بدعات قدیمهٔ شنیعه و ضم مقدمات شرعیه بکمال فرمودند و در کمال
سلطنت عظمی مراعات زهد و تقوے می نمودند هرگز از مطالعه و مذاکرهٔ کتب دینی و وظائف و اوراد یقینی فارغ
نبودند از جمله آثار خیر و برکات آن پادشاه دین پناه ترتیب کتاب فتاوی عالمگیریست که باجماع علمای
وقت و صرف مبلغهای خطیر این کتاب بے نظیر را در جمع مسائل فقهیه درست کرده یکجا نزا از اکثر فقهیه
مستغنے نمودند قریب دو لک روپیه صرف آن کتاب مستطاب شده چندے از کتاب کلام الله المجید
بقوت انفس خود مے کردند و آخرها تا لیسے زمین را بتجویز علما و امرا جدا گذاشته حاصل آن صرف ماکولات
و ملبوسات مے ساختند بعد تسخیر حیدرآباد و بیجاپور تا انقضاے ممالک دکن قلعه گیری نمودند جهاد را
با کفار رو برو نموده همیشه دل آسودهٔ شهادت بودند در آخر عمر که نود و یک سالگی رسیده بودند دقیقه از دقایق
ضوابط سلطنت و مراعات امور ملت و اعمال زهد و تقوے و احترام مشائخ و علما فرو نگذاشته
بنفس نفیس شانے می نمودند با سادات عظام و مشائخ کرام و علمای اعلام مراعات مراسم اعزاز و احترام مے کردند و در نماز شب بکمال

رسوخ انصاف داشتند بمذهب حنیف امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه صلوة مفروضه را اول وقت در مسجد و غیر مسجد با جماعت و جمیع سنن و نوافل و مستحبات بحضور و خشوع تمام ادا می کردند و پیوسته با وضو بذکر کلمه طیبه و اذکار و ادعیه ماثوره رطب اللسان می بودند روزها بعض پنجشنبه و دوشنبه و جمعه صائم بود و نماز جمعه را در جامع با کافه مسلمین می گذاردند و در لیالی متبرکه باحیای شب پرداخته و از غایت حق طلبی شبها در مقصوره مسجد دولتخانه صحبت با اهل الله میداشتند و در خلوت اصلا اتکا بر مسند نمی نمودند و زکوة شرعی آنچه قبل از جلوس والا برای صرف خاص از وجه عدم شبهه بهم رسانیده بودند و هرچه در ایام سلطنت بسبب جبه ساختن برخی از مواضع دار الخلافه و دو سه محل نمکسار بران افزوده بوده هر سال به ارباب استحقاق میدادند و از اولاد امجاد نیز حساب نموده بمستحقین میرسانیدند در ماه مبارک رمضان را ادای سنن و تراویح و ختم کلام مجید و فرقان حمید بجماعت تا دو پهر شب با جماعت صلحا و فضلا مشغول می بودند و در عشره اخیره در مسجد معتکف میشدند و ادای مناسک حج که منتهای مبتغای خاطر قدسی مظاهر بود اگرچه بسبب موانع و عوائق بحسب صورت در پرده توقف ماند لیکن در تدارک آن بمجاوران حرمین محترمین آنقدر رعایت میشد که بمثابه حج اکبری تواند بود و در مدت سلطنت مبلغهای خطیره گاه هرسال گاه بعد دو سال و سه سال برای مجاوران حرمین شریفین می فرستادند و جمع کثیری در آن بقعهای شریف بنیابت طواف و حج و سلام رسانیدن و تلاوت در مصحف مجید که بخط آن پادشاه حقائق آگاه در مدینه منوره است و ادای دیگر عبادات موظف بودند و آنحضرت از طلوع صبح تمیز از جمیع ملاهی و مناهی مجتنب بوده از کمال عفت نفس جز با حلائل محترمه مقاربت نجسته اند با آنکه بزم آرایان نشاط و نشاط افزایان بساط از مطربان خوش آواز و سازندهای دلنواز در پیرایه سریر خلافت مجتمع بودند و در اوائل جلوس گاه گاه سامعه افروز طرب میشدند و بغایت دقیقه یاب این فن بودند لیکن از کمال تورع و پرهیزگاری از استماع آن احتراز کلی نموده بودند و هر که از خوانندگان و نغمه سرایان و مطربان تائب می شد بروزانه زمین مدد معاش خوشنود ساختند که در حق وصلان لباس نامشروع پوشیده اند و بظروف طلا و نقره مطلقا استعمال نکرده و هرگز در محفل قدس منزل حرف ناشایسته از غیبت و ضبط و کذب مذکور نشده و به استماع حضور موفور السرور تلقین یافته بودند که وقت عرض در لفظیکه شائبه غیبت باشد بعبارت حسنه تعبیر نمایند و در ایوان عدل و داد با کشاده پیشانی و نرم خوئی هر روز دو سه نوبت استاده شده داد طلبان را بی مبالغه ببارگاه معدلت جوق جوق راه میدادند و از غایت توجه حضرت

بے شائبهٔ خوف و هراس عرض مطالب خود مے نمودند و اگر اطناب و مبالغه در کلام یا ادائے خارج
از ضوابط سر بر میزد و صلابے و داغ مے شدند و بارها باریافتگان حضور پرنور جهت اهتمام از صدور چنانها
معروض ارقام نمودند منفسر بودند از استماع چنین کلمات و وقوع امثال این امور که خالے از فاهیت جمهور
باشد از آنحضرت بظهور نمے آید و طوائف فواحش از دار الخلافه مخرج شده بودند و در کل ممالک جمیع
امصار و اطراف ولایت محروسه جریان این حکم محکم نفاذ پیوسته بود و امور احتساب بر کافهٔ انام از
خواص و عوام بنهایت در تنفیذ بود و هرگز باقتضائے قوت غضبی و استیلای نفس بانهدام و تخریب بنا
حیات ذوی از افراد انسان حکم نمے فرمودند و احدے را هم یاراے آن نبود به سیاس باطن فیض مواطن
آنحضرت دین حنیف و ملت منیف در سواد اعظم هندوستان بحدی قوت و رواج گرفته که در زمان هیچ یک
از فرمانروایان پیشین باین شان صورت نیافته و جمیع معابد کفار و بتکدهاے عظیم آن فجار که عقل ظاهر بینان
از شکست چنین کارهاے دشوار متحیر بود منهدم و مندرس گشته بجای آن مساجد عالیه اساس بنا یافته
و آنحضرت جمعے از کفار را که بدلالت سعادت جبلّی انوار شرف اسلام بجبین هدایت ظهور مے آمد خود
تلقین کلمهٔ طیبه فرموده بعنایت خلاع و دیگر عنایات کامیاب مے ساختند و در اواسط ایام سلطنت اخذ جزیه
بر هنود مطابق شریعت غرا قرار یافته چنانچه در ممالک محروسه بعمل آمد و همچنین جشن غریب در هندوستان
ایجاد از منه بوقوع نیامده و شرائف خیرات و مبرات و ادرارات انعام بعرض وقوع در وقت ظهور رسید
که از سلاطین ملوک ماضیه عشر عشیر آن واقع نشده در ماه مبارک رمضان شصت هزار روپیه و در
ایام دیگر کمتر از آن بمستحقان مے رسید و لنگر جاری ستند در دار الخلافه و امصار دیگر برای قوت عجزه و مساکین
مقرر بود و هر جا که بجهت نزول مسافران و مترددان رباط و سرا نبود احداث یافته و ترمیم مساجد ممالک
محروسه از سرکار فیض آثار روا امام و مؤذن و خطیب معین بوده چنانچه مبلغ خطیر و زر کثیر مصروف این امر
میشد و در جمیع بلاد و قصبات این کشور رسم فضلا و مدرسان بوظائف لائقه موظف ساخته برای طلبه
علم وجوه معیشت در خور حالت و استعداد او مقرر فرموده بودند و همگی باج غلات و حبوبات و دیگر امور
سائر خصوصا حاصل تمباکو که مبلغ خطیره بود و علاوه آن ضبط طرد بے سیر پیاے ناموس مردم باحتمال نخفے آوردن
تمباکو مے نمودند و در کل ممالک محروسه از فرقه مسلمین خصوصا عفو کردن بعضے وجوه مذکوره از کافه
رعایا عموما که مجموع آن هر ساله زیاده بر مبلغ سی لک روپیه میشود و مطالبات اعداد و آباد و اگنه اشتن
متروکات امرا عظام که مطالبه دار سرکار والا نباشد از عقاب آنها که متصدیان پادشاهے در ایام
سلاطین سابق بر فراوان احتیاط ضبط مے نمودند فیوض و برکات و ملکات آن پادشاه ملکی صفات

تا لے بتحریر نتوان آورد اینقدر که نوشته شد شمه از دریا و گردی از صحرا دو سه حکایت از احسان و انصاف آن
پادشاه معدلت انصاف برای یادگار مرقوم میگردد در هنگامیکه رایات عالیات بتقریب دفع شورش
افاغنه جانب حسن ابدال در هشتر آمده بود مستعد خان محمد ساقی تاریخ نویس هم در لشکر بتقریب
رفاقت مقرب الخاقان بختاور خان سکونت داشت حکایتی که بتحریر برآورده است بهمان عبارت در آن
نسخه مرقوم میگردد مینویسد که بعد دو سه روز که باغ حسن ابدال بود و کرامت آمود بهشتی درخت دو
و فضای بهارستان اقبال بود کسان راقم بطریق شکوه وانمودند که زیر دیوار دولتخانه پادشاهی پیره
زالی آب آسیا دارد و گردش او از آبیست که از باغ بیرون آمده بنالهٔ میرود چون آن مکان متعلق
اهتمام عملهٔ نظارت است بدست بستی آب بند کرده اند و هم مردم را از دستخوش شدن آرد درماندگی
رو داده و هم در تحصیل روزی پیره زال تعطیل افتاده بنده بی قصدی این حرف بخدمت خان توفیق
نشان بختاور خان نقل کرد ایشان که به حضور پرنور رفتند معروض جناب اقدس نمودند بر زبان
شفقت ترجمان نمودند رحمت رحمان گذشت خود بروید و راه آب بکشائید و قدغن نمائید که کسی متعرض
احوال پیره زال نگردد موجب حکم بعمل آوردند شب که پس از مرور یک و نیم پاس خان بخانه آمد و حضرت
بر خاصه نشستند و وقت طعام هیچ کشش شرفی بشیخ ابوالخیر ولد عمده فضلای کرام شیخ نظام
که او هم از باریابان بود حواله نموده فرمودند پیش بختاور خان برو مسکن پیره زال میدانسته باشد دلالت
خواهد کرد بآن ضعیفه سلام ما برسان و معذرت خواه که تو همسایهٔ مائی و از آمدن ما ترا تصدیعه رسیده بحل
کن شیخ نزد خان آمد بعد پرس و جو پیاده میدانست که برشتهٔ دیگر دیهی و نعمت در آنجا کلبهٔ اوست
بنصف شب شیخ را برد کنده پیره را از خواب بیدار کردند مراتب معذرت و بحلی بجا آورد روز دیگر بدربار خان
ناظم حکم شد که سواری پالکی فرستاده بطلبید محل بفرستد او در تمام عمر در پالکی ننشسته پالکی و پالس نقره
کی دیده آوردند حضرت تفتیش حالت فرمودند عرض نمود دو دختر ناکدخدا و دو پسر برهنه سر و پا دارد و
شوهرش نیز زنده است دو صد روپیه عطا کردند دو شب در محل بود آن مردم را هیچ به دست آمد و نقد و
زیور و لباس از همگنان یافت چه از کسی شنیده باشد که این کس بتقریب او بخدمت بختاور خان نموده
بود پیش تنبوی من آمده استاده دو شاله بر دوش و پیشواز اطلس کناری و در دامنی با دله و سر
شلوار کمخواب در پا دستی پر از اشرفی و روپیه و زیور طلا بازو و بیجا خم یافته و چشم ندیده گفتم کیستی
گفت من آنم که بدولت تو و خان تو باین دولت رسیده ام گفتم مبارکت باد نزد خان بروم ایشان هم
رعایتی کردند بعد دو سه روز ناظر حکم شد او را با دختران بیارند خواجه سرایان پالکیها بردند و آوردند این مرتبه یک هزار روپیه

و همه گناهان مرحمت شد مردم محل در چند اول نقد و زیور و انواع پوشاک داده و دو آب بهت یابی
دیگر بدان نواحی انجام شد ناظر امور گردید اسناد معافی محصول و عدم مرحمت از جمیع ممنوعات درست
کرده باز رسانند حکیم موجب ایداوای حشیم سبحانه ادمیر رفت بعد ازین سبحانه پادشاه زاده محمد سلطان و محمد
معظم و محمد اعظم و محمد اکبر و اسعد خان و ملتفت خان کشش بر دند از دولتمندان معتبر معزز گردید دختران که عزیز کرد
پسران عریان را حلهای زر لفت پوشیدند شوهرش توان تاب شباب بهم رسانید چشیخ و پیش لیے
دیشمنان نام برآورد لیت الشباب یعود کما میت بی ریب بالیقین مشاهده شد که این معجزه زنجانم
بدولت یوسف زمان جوان گردید بے مبالغه گنجا کث نم یافته روی او بر طرف بر شده و دو شیرینه گرگ
پیدا کرده دویده و رید کشیده او روشناسی پذیرفت آری ثروت میدان نشاتین فزود که از بے دولیسان
نگریز چون تیر سر از کیسه صاحب دولتان گیر انتهی و نیز خان مورخ مزبور در تاریخ مآثر عالمگیری در
هنگام تسخیر بعض قلاع دکن که بسبب غلبه باران و طغیان آب لشکر پادشاهی اکثر تلف گردیده بود
همان حالت افواج غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ از رسد غلات بکومک رسید و این عبارت
تعلیم آورده است در اثنای قطع این منازل چهار کروه مسافت جریب از هند تا انتها دراز بود
میان لشکر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ منظور آفتاب منظر پادشاه پادشاهان قبله سلاطین زمان
در آمد سعری لیه محلدرا از بنه گاه اسلام پوری بار آسکے نمایان ذی توزکے شایان و بر هیئت آراده
حالت لومیان عظیم الشان و توپخانه مافوق طاقت سپه سرداران که از هر جنس پیشکش وارا
فرستاده بود بنجماران یک تیجه بدرجه قبول رسید و غازی بچه نامش مقرر گردید و اکثر توپخانه در سرکار والا
منضبط شد و موجب حکم قضا امضا ضابطه بالفعل وگرفت که امرای دو بیری توپخانه نداشته باشند چون
نقل نقره دستخط خاص که از روی آن حسب الحکم ارشاد مواد شاهزاده بیدار بخت بهادر نوشته شد
مناسب مقام است محمله که خان فیروز جنگ که هشت هزار بیست از خانه خود نمود و توپ و گجیال دفتر را
دگهورنال و همه چیز که آنقدر ما غلل نیا مسوای آنچه از سرکار پادشاهی با و تعین است و هشت چه شما
مضاعف او می بایدش را ضایع می کند و بی مصرف صرف می نماید بیت آنچه در کوسه
بود ساختنش خود ما نسینه + اند که باند خواجه غره هنوز + هیچکس فیست که در فکر دل خود باشد
همه مردم همه در فکر شکم می گردند + انتهی کلامه و واقعه وصال پادشاه ملکی خصال اول روز جمعه بیست و
هشتم ماه ذی قعده ... داد و در مزار فایض الانوار حضرت سید زین الدین محمد زر بخش در [illegible] روضه
دولت آباد آسوده اند عمر پر برکت نود و یک سال و سیزده یوم مدت سلطنت پنجاه سال و دو ماه

روز تمام شد آفتاب زیر زمین - تاریخ رحلت دخل الجنة نیز گفته رحمة الله تعالی و احمد سرهند
ایام از از جمهر بزبان حق ترجمان آن پادشاه سعادت نشان گذشته بود که ریحان بر تربت گذاشتن
مرغوب است در عین دفن ایشان بسبب هجوم مردم خاک کمی کرد تردد آن داشتند در آن اثنا شخصی یک پشتاره
ریحان گرفته آمد گفت تربت تا که اندکی خاکی مانده بود ریحان پر کردند روح در ریحان خجسته نسیم
تاریخ وصال ایشان شد پنج پسر والا گهر از آن پادشاه دادگستر حمیده سیر روی کار آمده بودند سلطان
محمد که در سال هزار و چهل و نه هجری متولد شده صاحب داعیه در شاوت بود و شجاعت و مردانگی بسیار
داشت در ابتدای سلطنت مصدر کارهای نمایان شد چون پادشاه عالم مطاع در جنگ سلطان
شجاع مخالفت نمود بحکم سلطانی برفاقت سلطان مراد بخش محبوس قلعه گوالیار شد بعد چندی
در حضور نقضا رخود رواه عالم آخرت قدس سی هفت سالگی گرفت سلطان معظم شاه که ذکر ایشان
باستقلال می آید محمد اعظم شاه که در هزار و شصت و سه هجری بوجود آمده زبان والد بزرگوار صاحب
رشادت و اعتبار واقتدار بود با پادشاه صحبت خاصی با او داشت بعد فوت پادشاه در ممالک دکن
جلوس بر تخت کرده با لشکر پادشاهی و دیگر افواج نامتناهی از حدود دکن در حاشیه بداعیه سلطنت
با کبر آباد آمد بحسب تقدیر در محاربه سلطانی از دست کسان سلطان معظم بعد از بنگه داد و مردانگی
بمعرکه بیانی داده بود در صرف لوازم لشکر شکنی و خصم افگنی تقصیر نکرده بسبب استاد با قهر الهی
که بر روی افواج او آمد شکست عظیم خورده با اکثر پسران بقتل رسید سلطان محمد اکبر که هزار و
شصت و هفت هجری تولد یافته در صغر سن آثار رشد ظاهر داشت در مهم راجهای اجمیر رو گردان
شده در عین آمادگی محاربه با لشکر پادشاهی که یک و نیم کروه فاصله در میان بود طاقت تقابل
نیاورده فرار اختیار نمود و بتعاقب افواج پادشاهی راه ایران گرفت بامر شاه سلیمان والی
ایران در فراه اقامت کرد و همانجا پیش از واقعه پادشاه بیک سال درگذشت و در آستان مشهد
مقدسه رضویه آسوده است پیش از وفات خود بیک دو سال عریضه داشت بحضور کرده غرض که احوال استدعا
و عفو تقصیرات نموده بود در جواب وعده عفو و عطا صوبه داری بنگاله بر تقدیر حرکت از ایران در رسیدن
بسر حد هندوستان بقلم آمده در همان نزدیکی رحلت نمود از این خبر بعرض پادشاه رسید و لعنایه
ترجیح فرمودند که فتنه عظیم هندوستان فرو نشست و شکر کردند که در ملک مخالفان مذهب
بر ملت اهلسنت و جماعت گذشت سلطان محمد کام بخش که در سنه هزار و هفتاد و هفت
بظهور آمده که از میان همه پادشاهزادها بغیرت بود بعد واقعه پادشاه در حیدرآباد استقامت

۲ عفو تقصیرات اکبر پدر بهمان ایام در حضور

نمود و از راه ساده تدبیر و جلد فرسی بقتل بعض ارکان دولت خود باندک شبهه مبادرت فرموده بالجمله
اکبر هزار هم نیز رسید مقابل لشکر محمد معظم بهادر شاه که از فزون از ریگ صحرا و زیاده از قطرات دریا بود شد
و داد مردانگی و بهادری داد و بعد ادای لوازم تهور و محاربه زخمی بسیار خورده و نیم جان اسیر شده و پیش
بادشاه رسیده گذشت سوای اینهم چند پسر بودند چون بسن تمیز نرسیدند ذکر آنها ضرور نیست نوشت
حضرات اهل کمال که در عهد سنه هزار و یکصد و سیزده تا جلوس بهادر شاه در کشمیر سند آرای افادت
بودند و ازین عالم رحلت نمودند حضرت خواجه احمد یسوی نقشبندی از اولاد حضرت سلطان
خواجه احمد یسوی ترکستانی قدس سره عزیز خویش با ذات و اکابر منش بود چون بصحبت پدر از وطن
جدا شده اطراف و اکناف عرب بیت المقدس و شام و بغداد وغیره سیر نموده از انطرف به هندوستان
رجوع نموده رفته رفته بکشمیر ولید در آمده اکثر این همه سفر را بر قدم تفرید و تجرید داشته اوائل بر کوه ماران
در مزار میرزا شیر بیگ ملاشاهی میگذرانید بعد از چند سال خواجه نظام الدین احمد نقشبندی مرحوم
مطلع بر احوال کرامت منوال شده خود رفته از کوه ماران فرود آورده در همسایگی خویش جای بودن مقرر
نمود چون خواجه نظام الدین برحمت حق پیوسته خلف الصدق ایشان فضائل و شرافت مرتبت
کمالات منزلت خواجه نور الدین محمد آفتاب که امروز بقیه حضرات خواجگان عالیشان و جانشین سند
ایشانست آمده و تعهد بیش از بیش نموده و اشتغال باطنیه طریقه نقشبندیه گرفته و مردم شهر همواره
داخل طریقه شده و استمداد از ایشان در هر باب می نمودند خدمت خواجه احمد از اول تا آخر بر یک موضع و تکیه
بودند عین تنهائی که فضل بر اوقات شد حجم نداشت و ایام رجوع وقت تفرید را مخالفت نبود و نفی
صحبت و خلوت در فیوض و اثر یکسان بود از جبهه ایشان علامات بزرگی هویدا و از کلام شریفش آثار
فیض و جذبه پیدا میشد در تعلیم مردم افراط نداشت و در خورش آمد اهل رجوع مبالغه نمیکرد بهر حال
مصداق آن بود که بزرگان فرموده اند بیت تکلف گر نباشد خوش توان زیست + تعلق گر نباشد
خوش توان مرد + راقم حروف بنابر صغر سن شرف صحبت خواجه احمد در نیافته اما سر راه دیده و
دیدار پر نور ایشان را دیده که طرفی سواره میرفتند و خواجگان دیگر هم همراه بودند در لقمه تنها
زیادی داشتند چون دست اجل گریبان حیاتش گرفت سوم ذی حجه سنه یکهزار و یکصد و چهار
روز جمعه وقت عصر رحلت فرمود و جای در بیرون مرقد شریف زبدة الاولیای خواجه خواجگان
معین الدین نقشبندی بیافت رحمة الله تعالی رحمة واسعة مریدان قبر سنگین
ساختند و عجائب غرائب از حالاتش نقل می کنند الحق که مظهر حق و خدمت با برکت

اگاه حاجی عبدالله البلخی از رفقاے جناب محرم راز خواجه نیاز نقشبندی که رفیق سفر حضرت خواجه احمد بودند
عداد صاف ایشان را از خواجه نیاز شنیده بشوق دیدن خواجه مذبور شائق سیر کشمیر شده بودند و به کشمیر رسیده
لیکن خدمت خواجه احمد را در نیافتند و چندے سکونت همانجا فرمودند و جناب خواجه نیاز هم پیش ازان
بمدت درین شهر عبور کرده بودند و مدتے تمکن فرمودند **تقوی شعار شیخ عبدالرحیم**
قادری از مریدان حضرت میان میر لاهوریست قدس سره از قدیم آشنای ظاهر و باطن داشت
لیکن اکثر بستر گذرانیده و در تعلیم اطفال و مکتب داری کلام الله خود را محفوظ داشته تمام روز در اشتغال
باطنی بوده مستقیم الاحوال مے گذراند و بیعت و تعلیم طریقه هم میداد اما نه بطرز عموم و فور خدمت
میان محمد امین دار میفرمودند که شیخ عبدالرحیم خود را در لباس قرآن مستور گذاشت و ما از پرده برآمده
مشهور شدیم در خدمت خواجه حسن بیگ تربیت یافته است و این خواجه مرقوم از خدمت ملا شاه هم بهره
ور شده بود بلکه حق تربیتش بواسطه ازیشانست بالجمله شیخ مرقوم صاحب کشایش بود و بمرتبه ارشاد رسیده
در طریقه شریفه قادریه و در سلسله علیه نقشبندیه و سهروردیه نیز مریدے گرفت پسران طالب علم داشت
آخرها بمرض فالج مبتلا بود چون پیک اجلش در رسید دوم صفر المظفر سنه ۱۱۱۵ یکهزار و یکصد و پانزده
جان شیرین تسلیم حق نمود در جوار آستانه حضرت خواجه صدرالدین معمار جامع متصل زینه کدل مدفن یافت
راقم حروف در صغر سن بعض تقریبات آمد و رفت خدمتش داشت و زیارتش بسیار کرده رسید و از
برکات نظرش مانده **حضرت شاه محمد فاضل قادری** نسبت ایشان بحضرت غوث الاعظم قطب
العالم شیخ السموات والارضین میرسد بدینصورت شاه ممدوح ابن سید شرف الدین یحیی ابن سید
شهاب الدین احمد ابن قاضی القضات سید عماد الدین ابن سید ابی صالح النصر ابن سید تاج
الدین عبدالرزاق ابن غوث الاعظم رضوان الله تعالی علیه اوائل ایشان تفرید و تجرید بود و مجد ملکه
خطره مناکحه و توالد بر خاطر مبارکش گران مے نمود پس مصداق آیه کریمه فانکحوا ما طاب لکم من النساء
مثنی و ثلث و رباع متاهل گردیده در هزار و نود و چند بکشمیر رسیدند قریب صد کس از اهل و عیال
و خادمان و مسافران در سایه عاطفتش مے گذرانیدند گویا مقتدائے ارباب توکل بود که از صد تا هزار
هر چه مے رسید در همان زمان بحاضران میرسانید و گاهے با وجود مدیونے و احتیاج عسرت اولاد
و ازواج چیزے ذخیره نکرده هر چه از قوت و کسوت مردم مسافر و صادر و وارد با خبر بود و قسمت رخصت
خرجی بقدر منزلت و مرتبه مسافر در رعایت و تحمل طبقه خواران جاهل و عالم نوعے مے فرمود که
موجب عبرت زمانه مے شد تا تحمل ایذای یار و دوست و اهل حقوق و سایر مردم چه رسد حضرت شاه مرشد

ربط تامی با ایشان داشتند و حکایات غریبه از بزرگی ایشان مذکور میکردند میفرمودند که بتحریک
شاه ممدوح استفسار حالات باطنی ایشان از جناب مرشد برحق کرده شده بود از مکاشفه احوال ایشان
این فقرات را به قلم آوردند چند نوبت از احوال شریف سیادت پناه و حقائق آگاه محمد فاضل استفسار
نمودند مجدد با تقوی و استقامت و توکل ایشان دلالت بر بزرگی ایشان دارد از این قبیل الصفات
احتیاج استکشاف نبود والله المتقین لیکن چون استفسار شما تکرار یافت مکرر صفحه باطن ایشان را
تصفح و تفحص نمود چند چیز مفهوم گشت اولا باطن ایشان را منور و متجلی بتجلیات علیه طریقت یافت و فنای
وجود و نفی صفات وجودیه مفهوم شد ثانیا فنای نفس که نزد مشائخ کرام اعتبار تمام دارد منکشف گردید
ثالثا عنایت غوث الاعظم بلکه انتساب ظاهری نیز هویدا گشت رابعا این بیت حسب حال ایشان یافته
شعر چون به هستی که ظل گیتی + فارغی گر مروی وگر زیستی + و بعضی امور دیگر هم بود اما تا وقت گذاشته
وفا نکرد والله اعلم دیگر فقیر در دعوات ترقی ایشان ست و هم از خدمت ایشان امیدوار دعای حسن خاتمه
ست تم کلامه الشریف و چون حضرت مرشدی مرتبه سوم در سرهند بملازمت پیر بزرگوار خود رسیدند
شاه فهم فرمودند که در حین روحانیت حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه لفظ یا ولدی نسبت بایشان
شنیده شد کما ذکره والله اعلم و حضرت مرشدی می‌فرمودند که خدمت شاه ممدوح روزی فرمودند که مرا اوائل
و حالی بود که با وجود کبر سن در صورت طفل شیرخواره که بر دستها گیرند ظاهر می‌شدم و باز عود بوجود اول
می‌نمودم و گاه در لب دریا ایام زمستان بدعوات مشغول می‌شدم و آن جا بهای تر بر بدن خشک
می‌نمودم و در ایام تجرید در راههای مخوف تنها میگذشتم و تعلق خادم و زن و فرزند که تا فاقه
داشتم علی هذا القیاس احوال عجیبه بیان می‌فرمودند فروتنی و جود و سخاوت و رضای ایشان را احتیاج
بیان نیست که عیان بود و چون عمر مبارکش از شصت متجاوز شد مرض موت عارض جسم گردید رخت
البقا کشید کان تسع عشر من جمادی الاولی سنه ۱۱۱۱ روز چهارشنبه آخر روز بقبر رسیدند بابا صنعت و تقوی
دستگاه بابا عبد الصمد زاد و بودش از پرگنه اوراز موضع لار میلریست چون ذوق طلب خدا آن
زمان آتش در وجود او شد در خدمت حاجه بابا خلیفه حضرت بابا نصیب رسید و مراتب سلوک را بتمام
رسانید میگویند که در صغر سن حضرت بابا نصیب بالهام ایده است مرد درویش و آگاه و طالب علم و تارک
و ذاکر بود بر سنت سنیه مشائخ خود ذکر در نواحی شهر و قری امر معروف می‌نمود بنای مسجد و پل و غسالخانه
فرموده و طلبه از مسئله و فتوای سنت میکرد و مردم قریه از کفر باسلام می‌آوردند و از اسلام باصلاح می‌برد و مردم
بخواهش و آنچه بوده بر خانقاه میسپردند و قبول نصیحت و نصایح میکردند آخر با جذبه بهم رسانید و تا مستغرق شده

بشهر کشمیر می آمد پرسیدند که بشهر چرا در نمی آیی گفت از دست طالب‌علمان و مورخی مبتر سیم که مبادا
از زبان من کلمهٔ محتمل بر آید مردم از ایشان نقل تصرفات و اظهار کرامات می نمایند در وطن خویش در
مکان کل ورد هنه کوه بر سر چشمه تکیه ساخته و بنای مسجد نموده با جمعی آنجا بود و گذری فرحت بخش
و مسرت افزاست همین دستور در مواضع متعدده تصرفات نموده مؤید دین متین بود و تایید اسلام
می نمود بعد از چندی در میان همت با این ایام حیاتش باخر رسیده در سنه ۱۰۰۰ شربت کل نفس ذائقة
الموت چشیده بعالم بقا رفت رحمة الله رحمة واسعة ایسه بابی رامیواری از یاران خدمت بابا
نصیبت و چون بابا در صغر سن وی برحمت حق پیوست بخدمت او نزبا با تربیت یافته او خلیفه حضرت
شیخ داؤد خاکی علیه الرحمة بود در پرگنه کروهن آسوده است و این ایسه بابی بعد از مرشد خود مدتی
زیسته مردمی بر قدم تفرید و تجرید بود و پاکیزگی بغایت دوست میداشت چه در لباس و چه در مسکن
مدتی برین وضع بکمال خدا پرستی بسر برده در میان محله اهیولری مدفن یافت برادرش دولت بابی نیز
مرتبط او بود و مرید خدمت میر علی محمد قادری شده نیز همانجا مدفن یافت و این ایسه بابی مرید علی
شیخ نام در موضع اوُن از پرگنه وهی داشت و از مقتدا و منجاوز بر قدم تفرید و تجرید و صیام و ترک حیوانی
و ضبط اوقات مستقیم بود حضرت مرشد او از و تفکها می کرد و بعد از چندی در سنه ۱۰۱۱ رحلت نموده در صحن
خانه مدفون شد رحمه الله تعالی رحمة واسعة ریاضت و تقوی شعار لاله ریشی بابا
وابهه ریشی عرف تهک ساکن موضع کته موه از مریدان نیکه ریشی بابا اند که منسوب بخدمت خواجه
مسعود پانپوریست و تکیه ایشان بر شهریست کناره دریای بهت که مرجع مردم زعفرانست
مردم صالح و عابد و مرتاض بودند و بر قدم تجرید و تفرید تارک اللحم و صائم الدهر کم پوشش و کم خور
روزی خواجه علی سود بملازمت ایشان رفته اوضاع پسندیدهٔ ایشان قبول خاطرش افتاد
طریقهٔ ایشان قبول نموده بیک صحبت ایشان ترک زن و فرزند داده قید متابعت ایشان در پای
هوس انداخت حیات لاله ریشی بابا در میان ده می بود چون رحلت نمود برادرش ایسه ریشی
بابا در محله چهاجل آمده عمارت شتاب دیوار خریده در انجا سکونت اختیار فرمود و چیزی
نقد که حاصل روزگارش قبل از تغیری بود ماده توکل نوساخته در باب خانه بالین نهاد که
میگذرانده جیبه باسی که داشت در دست بیگانان خود آنها را ترجیح نمود و مراسم خلاص ز
لوازم مریدی و خدمتگاری وجائی نسبت بایشان بجا می آورد چون رحلت نمود مقبرهٔ بتکلف
برای مرشد تعمیر نموده و در جوار آن مسجد حسن الاوقات بنا نموده است قریب جبل بیان زنجا

سکونت داشت و بر قدم تفرید و تجرید سلوک داشتند و شغل باطنی هم می پرداخت بعد از چندی رحلت
یافته در همان مقبره آسوده گشت رحمهم الله تعالی رحمة واسعة حضرت بابا عثمان قادری
از جناب خلف و خلیفه والد بزرگوار خود بودند بیعت ولایت مرتبت حضرت بابا حاجی محمد قادری و مجمل
احوال این حاجی بابا سابق مرقوم شد لختی ازان برای حفظ سر رشته سخن باز مجدداً مرقوم می شود
ایشان از قبیله کانجو باکه از سوداگران معروف کشمیر اند بوده از صغر سن میل بصلاح داشته و گاهی
متاهل نشده و در آن ایام که جناب سید السادات منبع البرکات شاه نعمت الله قادری کشمیر را
بوجود شریف خود مزین فرمودند خدمت بابا حاجی محمد توفیق یافته در سلک ارادت حضرت ایشان
در آمد و این شاه نعمت الله از اجله حضرات قادریه بود و در علم ظاهر و باطن امتیاز تام از اقران داشته
مکاتیب عروة الوثقی قطب الاولیا حضرت شیخ محمد معصوم سرهندی فاروقی قدس سره در
جلد اول بنام ایشان مرقوم است بالجمله حاجی بابا سلوک راه باطنی در خدمت ایشان کرده هنگام
مراجعت ایشان بهندوستان بخلافت سرافراز شد با وجود مرتبه خلافت چندان به شیخی تن نداد
و بکسب ورع در خدمت والده ماجده خود می گذرانید و آرزوی طواف حرمین محترمین زادهما الله
شرفا بسیار داشت اما خدمت والده اگذاشته راضی بحرکت نبود روزی که والده اش قضا کرد نعش او
را دفن ساخته برگشته بخانه خود نیامد و از راه کمال شوق راست بخانه خدا روانه شد و در آن وقت
سن شریفش قریب بشصت رسیده بود بعد زیارت بیت الله الحرام بمدینه سکینه سید الانام علیه الصلوة
والسلام رفته و همانجا توطن فرمود و اکثر خاک پاک آن قبله پاکان را بریش خود جاروب می نمود از آن
درگاه بهشت بنیاد مامور شد که ترا بوطن باید رفت ظاهراً عرض کرد که آرزو دارم که بقیه عمر در جوار فایض
الانوار بگذرانم بوساطت امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه خطاب والا شد که بوطن رفته باید که
متاهل شود فرزندی که از تو می شود یادگار ماست او را عثمان نام خواهی کرد بدین جهت بوطن
آمده تاهل اختیار کرد و این فرزند سعادتمند که بابا عثمان است بوجود آمد چون به بلوغ رسید حضرت
والد شریفش رحلت فرمود بابا عثمان مشغول بتحصیل علم و کسب صلاح و تقوی بود و در خدمت
خواجه محمد طیب چرخی و خواجه ابو الفتح کلو و غیرهم فرزندان و شاگردان حضرت خواجه حیدر چرخی استفاده
علوم فرمود در مرتبه اشتهار در علم و ورع و اتباع شرع از سایر اقران افزود و حق تعالی در عمر و کمالات
صوری و معنویش برکت بسیار داد و صلای دل بر تمتعات و تلذذات نفسانی ننهاد و چون حضرت شاه
ابو الحسن برادر کلان شاه محمد فاضل قادری درین شهر نزول فرمودند خدمت بابا رجوع بصحبتش نمودند

بلکہ رابطۂ معنوی ہم حاصل کردہ بے تعیینی و بی تقیّدے بحال واشت و حکایات زہد و احتیاطش را تا کجا
توان برنگاشت وقتی خواجہ محمد اسحاق جد مرحوم راقم کہ از اسخیاے روزگار و برگزیدہاے پروردگار
بود بیمار شدہ خدمت بابا عثمان را بجہت تلقین استغفار آوردہ بودند صورت مبارکش ابا و دارم
نور مجسم بود مذکورات احادیث نبوی کہ بر زبانش جارے شد طرفہ اثر بخش و لطافت ہدیہ حضرت کہ
حاضر کردند قبول نفرمود و گفت کہ محض بقصد ملاقات این عزیز کہ از صلحاے وقت ست آمدم نیست
من حلل مے پزیرد واقعۂ وصالش در ماہ جمادی الاخرہ سنہ ۱۱۱۱ ہزار و یکصد و ہفت شدہ است مرقدش
با بابا این بود کہ در محلۂ قدیم در بلبل لنگر زیر قدم والد بزرگوار مدفون باشد و مردم جچہ پل راضی نشدند و
یک پسر و زوجۂ ایشان نیز بہمان طرف مائل شدند و ہمانجا در جچہ پل مدفون کردند باین جنایت در ہمان
آتش واقعہ شد ہم خانہاے مردم محلہ و ہم زوجۂ بابا سوخت و ہم پسر مذکور بیجان و خانمان خراب
گردید بابا اسمعیل قادری اجاری مردے بود امی اولا در خدمت خواجہ حبیب اللہ نوشہری ارادت
کرد اشتغال باطنی گرفت و مدتے بخدمت و صحبت او سرگرم شغل قلبے و تیز رو راہ معنوے بود و
تقیدہا بریاضات بسیار نمود آخرہا بسبب بعض تردوات از آنجا جدا شدہ بصحبت مولانا العلامہ خواجہ
ابو الفتح کلو پیوست و در خدمت او باستقامت ظاہر و باطن نشست مسائل شرعیہ و احکام
فقہیہ را بکمال ذوق و صحبت تحقیق مے نمود و موافق آن عمل مے فرمود و کشف تندی داشت در جائیکہ
دلکش شد اگر دوست و فرش خلاف شرعی مے داشت بالقا و الہام آگاہ مے گردید و ازان احتراز
مے ورزید اول و آخرش بفقر و استغنا گذشت اواخر عہد عالمگیرے رحلت نمود و در موضع اچار
آسود رحمۃ اللہ علیہ شیخ محمد مراد رفیقی از اولاد خواجہ رفیق سہر وردیست مردی با تمکین و
تقوے آئین اما شغل علم ظاہر و سائر احوال باطنش شد در علوم فقہ و حدیث رتبۂ عالی
داشت و کتب عربیہ از ہر فن را بسیار بہوش و تکلف برنگاشت خالی از درد و سوزی ہم نبود
بہ پیری نارسیدہ در سن شباب رحلت فرمود لالہ بابو بیہہ ملے از مردم موضع چندہ بارہ ست
کہ قریہ است بالاتر از بانپور طلب خدا بہم رسانیدہ و در خدمت زاہد بابا ناگام مرید و سلوک
راہ معنوی اشتغال ورزید و ریاضات بی نہایات بکار برد و صاحب کشایش شد آثار صلاح
منیتی از دیدار نورانی ظہورے نمود و در صحبت و گذران بغایت بی تکلف بود جمعی کثیر از فیض
صحبتش بہرہ یاب شدند و بجاے رسیدند در شہور سنہ ۱۱۲۲ ہزار و یکصد و بیست و دو رحلت نمود و در
مسکن خود آسود شیخ عبد الرشید جکنی قادری از مرتاضان وقت بود در راہ طلب خدا

سفر هندوستان اختیار فرمود و بصحبت شاه بدرالدین قادری که از اکابر اولیا بود بهره‌ها اندوخت
بعد مراجعت به کشمیر غارها و کوهسارها از عقبات و خلوات بفقر و فاقه تقدیم رسانید و داد ریاضت
داد آخر باشهر آمده درون قدیم غارے کنده و جایگاه خود قرار داده ذکر و فکر و مراقبت علائق بگزید
و در میان این حالات بتقریب فتنه حسین ملک چادوره که در احوال سیف خان گذشت بخصیص همه
قریب هفتاد سال عمر یافته بیست و نهم ذی حجه سنه هزار و یکصد و نوزده سفر آخرت فرمود بعض اصحاب
بصلاح و تقوی گذشت تقوی شعار میان محمد هاشم چشتی خانیاری رحمة الله تعالی علیه از قبیله
سوداگران بود در عنفوان جوانی سودائی شده به پتنه رفته از آنجا بخدمت سراسر برکت حضرت میان
یحیی چشتی کشمیرے که از قبیله کوتوالان بود ولد میان حسین مرید شد گویند که در خدمت بابا نصیب
این میان حسین مستفید بود رحمه الله از زبان ایشان روزے اشاره شنید که از نصیب تو نیست اما
رو آنجا نومی الیه رفت باز به کشمیر آمده در خدمت بابا اظهار نمود که من در آنجا کسی را نیافتم فرمودند نظر
دریاے رفتی اینطرف دریا پتنه است آن طرف حاجی پور باز رفته در حاجی پور شاه تمکین نام مردی را
دریافت بعد از نظر در قبول او باستقامت نموده بتربیه متوجه شد و معنی بخشید و امر بنگام شرکے
ارشاد نتیجه این میان یحیی مذکور القصه میان محمد هاشم بعد از مدت مدید از خدمت پیر مرخص شده بوطن
خویش رسیده در خانیار توطن گرفت به اذکار و اشغال که مامور بود باستقامت ورزید بعد چندے تاهل
بهم رسانده صاحب بنون و بنات شد و خانه و خانقاه ساخت اولاد را بصلاح و علم دلالت فرمود
یاران نسبتش اظهار خوارق مینمایند چه در کشمیر و چه در پتنه چون یک فایض ارواح بسر حدش رسید در جوار
خانه که احاطه نموده بودند مدفن یافت در حدود سنه هزار و یکصد و هژده بابا یوسف مسعود اندر مرد صحرا
بود عمرے در شهر سکونت کرده با مردم شهر محشور شده ظاهر از خاندان حضرت بابا مسعود پانپوری و
یاران ایشان نظرے یافته رفته رفته بجذبه کشید و منقلب الاحوال شد اکثر ترک نمازے کرده و
گاہے افراط در نماز داشت هر وقت زیاده بر ضابطه نماز بجا مے آورد مردم حمل بر قضا و سابقه می
کردند مصدر خوارق هم بود یکباری در محله‌اش آتش در گرفت بالای بام خانه رفته دامن برداشته
گرفت بهر طرف که شانه آن رسید از آنجا آتش فرونشست وقت رحلت نفسی چند مشتمل بر مبارکباد
که تا عده عروسانست خود موزون کرده حاضران را فرمود که بدستور مجلس عروسان بسرایند در مقبره
بابا ادهم شاه آسوده حکیم شاه مجذوب در جوانی جذبه بهم رسانید و سکونت در محله از محلات
حول بالا از حویلی محمد سلیم کاشغرے اختیار نمود صاحب جذبه قویه بود و گاہے به تعرض غرضمندان

خبر از حالات مستقبله هم میداد با ارباب علم و اصحاب مستی صحبت به جوش میداشت و اکثر مردم عوام حرف
با شاره و کنایه میزد و از انجا معنای مدعای می نمود در شهور سنه هزار و یکصد و هفده رحلت نمود و مدفنش انجا
است و یوسف شاه مجذوب هم در مذکورات کمتر از حکیم شاه نبود در همان نزدیکی ازین عالم رفت
حکایات دیگر هم در انوقت بر صفحه روزگار بوده بهمین مقدار اکتفا رفت و تحریر حالات بعض ارباب سخن
پرداخت محمد زمان خان فیض برادر ملا طاهر غنی است بصحبت شیخ محسن فانی در صغر سن رسیده
و بهره وری معانی از خدمت برادر کلان خود گردیده تا آخر عمر بعد ازین و دواوین اشتغال داشت و
اعلام سخن گستری برافراشت این چند بیت از واردات طبعش وقت تحریر به خاطر بود بیت بگیر لذت
دنیای شور و شر زده را + مزاج زهر بود نعمت نظر زده را + شنیدم از لب فواره این صدای بلند + که کر بهما
ست ثمر خنده های برزده را + قدم شمرده گذار ای خیال بیهده گرد + بخانه دل ما هست سر زده را +
ایضا منه سحر ای بهر تکلم مرحبا میزیبدت + جان فدا میزیبدت سر مزو پا میزیبدت + پیک
راه ربود حابه مسطر میکشد + از نسیم گل قبای تنها میزیبدت + سرکشی با آن پری شهید کیستی + این غلط
اندازی و بازی بما میزیبدت + تیهوی از پرده رموزی جام بلور + چهره سازیهای رنگین از حنای
رزیبدت + پیر گشتی نافه انگورت هاسان شب تا سحر + خرمن های در آغوش دو تا میزیبدت + تا آخر اقعه
تا فهم دهر هزار و یکصد و نوزده شده است میرزا داراب جویا بسیر ملا سامرست صاحب سخن و معنی
یاب بود و در فن سخن پردازی تتبع مرزا صائب می نمود با محمد سعید اشرف و ملا علی رضای تجلی صحبت
داشته این هردو شاعر مذکور مشهور همراه ابراهیم خان بنوبت در کشمیر آمده و از استادان بودند مرزا
داراب از شعرای عهد خود امتیاز داشت و صاحب دیوان فصاحت بیان است در ینوقت این چند
بیت از حافظه به صفحه تحریر برآید قطعه عین دریای وصالست بهر چشم زدن + چون حباب
آنکه هوا تو بود در سر او + مے توان یافتن از ناله قمری که مدام + آتشی هست نهان در ته خاکستر او +
دل جویا نخورد زین غزل آرای آب + منقبت سنج بود خامه مدحتگر او + شاه مردان جهان آنکه زبان
قلم + زین دو مطلع شده پیوسته ثنا گستر او + بدو عالم ندهم ذره خاک در او + عالم و هر چه درو جمله بگرد
سر او + هر که شد تاج سرش خاک در قنبر او + بر فلک ناز کشد بلکه ببالا تر او + بعد قنبر ز غلامان علی
تو نشست + کس نیارد دگری بود جز او همسر او + مرتبه آخر که ابراهیم خان ناظم بود قرب بسیار داشت مرزا
داراب در شهور سنه هزار و یکصد و هژده سفر گزین عالم آخرت شد چون در مرتبه بعض اکابر اهل سنت و
جماعت تحمل گوی شوخی کرده چنین گفت بیت بر سرش گل باد گر زان شین + بر تنش نار جهنم نور باد + در

هنگام رحلت مرزا شعرای سینه هم در تاریخ وفاتش جواب ده شدند و چنین شوخی گردند تاریخ رحمی
تاریخ جویاست دهنش بود کم + چونکه گر کردند او را گشت تاریخش درست + هر چه عوض دارد گله ندارد
کامران بیگ گویا برادر مرزا داراب جویاست مشهور است که شاعری از ایران آمده بود کامران
بیگ به او بنا بر ادبی برخورد آن شاعر طاقت نیاورده گفت که لعنت بران سامری که مثل تو گوساله را
گویا کرده است دیگری در صحبت این هر دو برادر وارد شد و از تخلص هر دو پرسید یکی گفت جویا و
دیگری گفت گویا فرمود که تخلص طالب کلیم را هر دو برادر خوب تقسیم کرده برید زاده کامران بیگ است
لاله ملک شهید از مردم کشمیر بود در همان وقت او هم راه سخنگوئی می پیمود در تاریخ یابی
قدرت خدای داشت او این امر را بغایت مبتذل کرد و بتقریب تهنیه و تعزیه هر کس و ناکس تاریخ
میگفت گویا تاریخش بازاری شده بود و شعر هم مینگفت این دو شعر او در خزینهٔ حافظه بود بنگارش
رسید **شعر** لام قد من بالف قد تو لا شد + سینه کردم و بوصال تو فنا شد + در ماتم نشسته
خوش از فراق دوست + چون غنچه‌های لاله سراسر دل گلوست + ده مجلس تهنیهٔ عهدار هم چار را
موزون کرده است از خوش طبعان وقت بود **خواجه ضیاء الله دولوی** خلف الصدق خواجه
هاشم است در اخلاق و اطوار بر پدر خود تفوق و بغایت حسن طبع و خوبی اوضاع داشت و اکثر اوقات
همت بر فقرای اهلسنت و جماعت میگماشت گاه‌گاهی میل بشعر پردازی هم می نمود این رباعی از اوست
رباعی مردم به جنون زنگیر گرد خویش اند + خود را بهتر ز غیر خود اندیش اند + این بر خر خود نماز دو
آن بر زر خویش + این مرده دلان زنده به ضبط خویش اند + وقتیکه مختص شد وصیت کرد که بدستور
اهلسنت و جماعت او را تکفین و تجهیز و غسل نمایند بهمان طریق عمل شد **حاجی اسلم سالم** تخلص
پسر ایمال بیت که از اعیان هنود کشمیر بود باتفاق برادر دیگر در خدمت شیخ محسن فانی شرف اسلام
یافت و عنان همت بتحصیل کمالات انسانی یافت و بنظم اشعار آبداری ترقی از اقران بیش برده و متوجه
هندوستان شد و در سلک نوکران شاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه انخراط بعد جنگ سلطانی
بکشمیر مراجعت نمود و تا رسیدگی ناهمواری و فهم و سلامت طبع و اظهار استخر فرمود و فیل جنگ
شاهزاده را بسیار به تلاش موزون کرده است چون صاحب مآثر عالمگیری آنرا بجنس آورده درین نسخه
بجهت تطویل دست از تحریر آن باز داشته اکتفا باین یک غزل که در نعت گفته است از واردات فکر
دقاوت بخش نمود **غزل** بلوح برده شرع نو دین قویم را + پیوند کرد و نخل خط مستقیم را + چون تا به
که منظر انوار مصر شد + نطق تو تازه کرده کلام قدیم را + در شش جهت تبسم صبح هدایت است + روشن نمود

معنے خلق عظیم را + ار شفاعتت که همه بحر رحمت ست + تفسیر کرده آیه عفو کریم را + لطف تو بر سر همه افراد
کائنات + قسمت نموده سایه فیض عمیم را + شاید بدل شود به هیولے مدینه ات + از خاک هر سحر بلک آرد نسیم را
از بسکه در ازل شرف بیعت تو یافت + پوشیده دست نور الٰهی کلیم را + از امر و نهی شرع مبینت دو کعبه
است + میزان عدل محشر امید و بیم را + لطفت نجات عالم عاصی ست روز حشر + باشد شفاعت تو
شفا این سقیم را + سوای این دو جماعه مزبوره جمعی دیگر پرورش داده کمال و تکمیل ستکلی بودند مثل حاجی حیدر
جیدبلی و ملا فائق و ملا بینش و آذری و ملا ثابت و حاجی بابا اسیر حاجی حیدر که معنی تخلص می کرد
و از میان اقران در لطف طبع و حسن تلاش بغایت ممتاز بود قصهٔ واقعه کربلا را بغایت خوب موزون
کرده است چند بیت از آن بقلم می آید **بیت** دل آتش ز جوش گریه دریاست + رگ گوهر آب را در دل
گر بهاست + از دود داد شد آتشین رنگ + چمن از غنچه لبریز دل تنگ + چه پیری زخاک پاک طینت
کردار دیک جهان گرد کدورت + اگر سنگ ست آتش در دل اوست + وگر کوه است دارد ناله را دوست
تو غافل داغ جانکاهی نداری + فروغ شعله آهی نداری + برا از پرده همچون برق ناله + لباس شعله
در بر کن چو لاله + بهارستان داغ و سیل خون شو + ز جوش گریه طغیان جنون شو + نداشتکی که ریزد
در غم آتش + جهان مغفرت باشد سر آتش + بگوش دل سخن پرداز گشتم + فروغ شعله پرداز گشتم +
که از بار پر دوت حصم خونخوار + بود خاموش شمع ناله زار + ترا زد آتش خاموش ناله + زبان داغ ست
همچون برگ لاله + ز دست فتنه بیدار در خواب + نمیگرود نگهد دیده ها آب + عیان گردیده در عهد
ستمگر + بجائے گل قیامت بر دامن تر + چو طفل اشک در عالم بدیدم + بجز مژگان سیه پوشے ندیدم +
زبس پیچیدن بر خصم بد خواه + چو داغ لاله در خون شد آه + فغان مانند دل در خون طپیده + بجائے ناله جان
بر لب رسیده + مشهور ست که وقت آمدن ابراهیم خان مرتبهٔ اخیر بکشمیر حاجی بابا که رفیقش بود بحضور
رفت و همراه ناظم بکشمیر نیامد حاجی حیدر پدرش وقت ملاقات با ابراهیم خان گفت که نواب این
مرتبه بی معنی بکشمیر آمدند بنا بر اختصار اکتفا بر همین مقدار نمود و خامه سرعت شمامه توجه بتحریر حالات سلاطین
نمود ابو النصر قطب الدین محمد معظم شاه عالم بهادر شاه پسر دوم پادشاه عالمگیر ست احوال
ایشان اینست که در هزار و پنجاه و سه تولد یافت از حفظ قرآن و علوم قرائت و فقه و حدیث
و کمالات بی نهایات انسانی حظ کامل حاصل نموده در اوائل سلطنت عالمگیری ترددات نمایان فرمود
مگر بکشمیر ملا دکهن و مهم ایران وقت حرکت شاه عباس ثانی بجانب خراسان مامور شده در کمال
جاه و اقبال بحسب تقدیر لایزال از صحبت رفقای عاقبت اندیش فریب خورده در مهم حیدرآباد خیال

سرکشی به عاطر بادشاه و موافقت با والی آنجا بخاطر آورده تحسین به پسر بادشاه بر قید افتاده زیاده بر شش سال
بصعوبت مذلت محبوس ماند تادیب باکثر اولاد بود بعد خلاصی از حبس به فرمان روائی کابل و پیشاور
و ملتان و لاهور مامور شده قریب ده سال در آن حدود گذرانیده چون خبر واقعه بادشاه در پیشاور شنید
بلوریز بهندوستان آمده باهتمام شاهزاده عظیم الشان بهادر پسر دوم خزانه بنگاله گرفته بحضور رسید و در حسن
تدبیر خیر خواهی منعم خان دیوان کار لاهور بر جناح تعجیل به اکبرآباد رفت لشکر گیری بسیار شد دران طرف
محمد اعظم شاه با لشکر بادشاهی و افواج خود و پسران که هر یک در بهادری نظیر رستم داستان بودند به تهور
جلال و غرور عجیب وارد نواحی اکبرآباد گردید و بر قوت و اقتدار خود بسیار می نازید و در اطراف اکبرآباد در تیغ
دهم محاربهٔ سلاطین اتفاق افتاد هر چند بظاهر غلبه از طرف اعظم شاه بود آخر به مدد بادی عظیم از جانب لشکر
بهادر شاه وزید کار زار مردم اعظم شاه معکوس شد تیر و تفنگ که بجانب خصم میزدند باز بر انها می گشت در اندک
ساعتی بباد فنا رفتند و فتح و نصرت با اولیای دولت شاه عالم بهادر ارزانی شد هژدهم ربیع الاول اعظم
شاه در عین محاربه به زخمهای بسیار براه عدم شتافت و تخت و تاج زیب و بازیب بوجود مسعود محمد معظم شاه
عالم یافت نوزدهم ماه مزبور جشن عام فرمودند شعرا و فصحای آن عهد عربی و فارسی بسیار موزون نمودند از ان
جمله عزیزی از مردم کشمیر خواجه لطف الله نام تاریخ جلوس را چنین یافته و از نظر گذرانیده مورد تحسین و انعام
شد تاریخ قدسیان تهنیت سال جلوس + بشه مرشد کامل گفتند + عرفهٔ جشن شهنشاهی را
محفل خلد شمائل گفتند + سال تاریخ همایون سعید + جشن شاهنشه عادل گفتند + راقم مروت شاه با خبر
یافته پادشاه بر احوال اولاد اعظم شاه و نوکرانش رحم فرموده بعد امور دلطافت نموده مطلق العنان گذاشت در زمان
ملازمت در حرکت و سکون بیداشت بعد ضبط و ربط امور ملکی آخر سال دوم جلوس متوجه دکن شده سلطان
کام بخش که با معدودی چند مقابل شده بود مجروح و نیم کشته اسیر کرده باز بجانب ممالک هند توجه فرموده بعد
تنبیه کردند بدشکوه کفار کور و کرار اطراف لاهور تا سرهند هجوم کرده باخت خرابی قصبه جات به تخصیص سرهند
شده بودند و طرق و شوارع راه تسدود و موقوف نمودند و بارادهٔ سیر کشمیر به لاهور رسید بالجمله نواب سنجان
که در آن وقت صوبه دار کشمیر بود وقت عبور بادشاه از پیشاور در لاهور بملازمت باتفاق منصبداران شده بود عدد
کم خرجی منصبداران و مهمات کوهستان نموده حقیقت حال به حضور نوشت تا صدور جواب قادر بر دخول
نشد و روزی چند گذرانیده بعد ورود امر بتوقف داخل شهر شد یکسال در کشمیر بنظامت گذرانیده و تحریرات
و خط ثلث و شعر دستگاهی عجیبی داشت این شعر از دست بدیت دلربوده آن غنچه نگارین دست +
سختی که دل ناخم زند این ست + جعفر خان پسر جعفر خان کلان بصوبه داری کشمیر سرافراز شده تا رسیدن

خود خواجه عبدالله دو بیدی را نایب کرد چون خود به کشمیر رسید پای از دایره عدالت و انصاف بدر کشید و بعض
ابواب ظلم و تعدی را بر مردم بکشاد از جمله وقایعی که دران وقت رو داد اینست که در زمان جعفر خان عوض نامی
از اطراف پکلی در کشمیر آمده در محکمه قضا اقرار بصدور کلمه که مستلزم قتل او میشد نمود هر چند عمله محکمه اندرای
حد نمودند راضی نشد و بقتل رسید در همین سال نقش اقضی القضات قاضی حمید معروف به قاضی خان که
در آخر عهد عالمگیری و اوایل سلطنت بهادر شاه باستقلال و اعتبار تمام قضای حضور بانصرام رسانید
و بعرض یکسال قضا کرده به کشمیر رسیده و در باغ مدفون شد در هم عوام بسبب ظلم کسان جعفر خان بستوه آمده
خانهای بعض پیشکارانش را سوختند و تا خفته خان مذبور اکثر بشرب خمر مبتلا بود و بسبب افراط
آن از آزارمند شده در همگی دو سه روزی نهال حکومتش که در عرض یکسال و سه ماه کشید صرصر خزان
مرگ وزیده از بیخ و بن برکند جان جعفر خان به جحیم تاریخ شد نعش او را امانت گذاشته آخر به هند بردند
عارف خان معروف قاضی محمد فاروق نبیره عارف خان کلان از متصدیان شهر بعلاقه دیوانی
نایب صوبه کرد تا ابراهیم خان که ناظم کابل و پیشاور بود و بخطاب علیمردان خانی مخاطب گردیده
از انتقال جعفر خان مرتبه چهارم بصاحب صوبگی کشمیر سرفرازی یافت و درین اثنا طبل عمرش رسیده
شد آواز فرو نشست و رخت انتقال بعالم دیگر بربست و عارف خان مذکور نیابت نظامت بتقدیم می
رسانید نوازشخان بار دوم خلعت صوبه داری پوشید و عارف خان دیوان صوبه که از دیار دعملی
نایب خان مزبور شده بود بنظم و نسق پرداخت تا بکمال دیانت و حسن خدمت عنایت سلطانی
او را بخطاب امانت خانی نواخت اوایل سال بیست و سوم هجری نظامت صوبه از نوازشخان تغیر
شد از جمله وقایعی که درین یکدو سال بظهور رسیده یکی حادثه سیلابست که بسبب کثرت بارش طغیانی
شدت کرده اکثر خانها و مزروعات برهم خورد و اواخر سال در تابستان حادثه آتش از محلات باره
صرافان رو داد تا محله ... و اطراف آن قریب بیست محله زیاده بر سی چهل هزار خانه سوخت بانعزم
بحادثه آب و آتش عالمی با خاک یکسان شده برباد فنا رفت عنایت الله خان که در
حضور خانسامان بود بصوبه داری کشمیر تقرر یافت باین جهت نیابت امانت خان که از اقارب
قریب و معتمدان عنایت الله خان بود استحکام گرفت از جمله وقایعی که دران هنگام رو نمود
یکی واقعه قتل خلیل بیگ کرده است که بتقریب اعلان رفض و بسبب شورش عوام بحکم
قاضی محمد اکرم نایب قاضی شده بود دیگر عوام شورش و هجوم زیادی بر خانه سود ... در
بعلت پیشکاری جعفر خان مصدر بعض جرائم شده بود کرده مشار الیه مضطر شده در صوبه نایب ناظم

دست خواجه نورالدین محمد آفتاب ملقب به نقشبند باز زندان شرف اسلام مشرف اند ذکر دیده درماه شوال سال مذکور خان مذکور در کمال عروج و اقبال بمرض چند روز براه ملک بی زوال رفت و نیابت صوبه بشرف خان که میر نعمت الله نام داشت و داماد عنایت الله خان بود تعلق یافت شرف خان مذکور سه چهار ماه به نیابت صوبه اشتغال نمود داماد در امور ملکی بسیار بی پروائی نمود در هنگام نوزدهم محرم سنه هزار و یکصد و بیست و چهار واقعه وفات پادشاه صحاح و دادشاه عالم بهادر بسیار رحیم دل و صاحب جود و احسان بود و مستعد آمدن بکشمیر بود و حکام مرمت و طیاری دولتخانه و باغات پادشاهی صدور یافته هفتاد و یک و یکسال عمر داشت علم احادیث را بسیار ورزیده بود آخرها تذبذبی در مذهب بهمرسانیده و ذکر بحث بردن مذکورات بحث تفصیل افتاد در همان ایام براه آخرت شتافت پنج سال یک ماه سلطنت کرد چهار پسر شایسته داشت یکی سلطان معزالدین المخاطب بجهاندارشاه دوم سلطان عظیم الدین المعروف بعظیم الشان بهادر سوم سلطان رفیع القدر مشهور برفیع الشان بهادر چهارم سلطان خجسته اختر ملقب بجهان شاه بهادر بعد فوت پادشاه هر چهار برادر قابو جوی یکدیگر بودند آخر الامر جهاندارشاه با دو برادر خورد متفق شده شتم صفرشاه عظیم الشان را که در دولت و جاه و تدبیر و کار و ملک و رسائی و جمع خزائن از همه فائق بود از میان برداشت بعد رفع تردد بحسن سعی امیر الامرا ذوالفقار خان میر بخشی پادشاهی کار دو برادر دیگر هم ساخت یکی بیست روز بعد فوت پادشاه هرکدام ازین سلاطین زادها که از اولاد و احفاد زیاده بر سی کس بودند فرصت حیات یافته در عرصه ده روز معا و قدر همه در ورطه هلاکت انداخت بعد کشته شدن اکثری و حبس بعد السیف در سریر سلطنت متمکن شد امیر الامرا را که میر بخشی بود وزارت کل تفویض نمود و پدرش آصف الدوله معروف باسد خان را وکالت مطلق داد لقب خود ابوالفتح جلال الدین جهاندارشاه پادشاه غازی و نام پادشاه مرحوم خلد منزل قرار داد عنایت الله خان ناظم کشمیر را بستور بکان خدمت شد از تغیر او پسرش هدایت الله خان را که در عهد خلد منزل نیابت وزارت متخاطب بخطاب وزارت خان بود بخدمت خانسامانی حضور نواختند و بخطاب مخاطب سعد الله خانی اوخر ربیع الاول سنه هزار و یکصد و بیست و چهار بکشمیر وهشت و نه ماه بضبط و ربط صوبه گذرانید در وقت نظامت او اکثر خدمات صوبه باقارب او تعلق داشت در عهد او محمد مظفر که از نوکران سلاطین یکلی بعد برهم خوردن آنها تسلطی حاصل نموده متصرف مرضع دراو کرناو که از تعلقات پرگنه کامراج ست گردید چون هر دو ده در جاگیر صوبه داری بود عنایت احوال عنایت الله خان
الله خان مردم خود و افواج پادشاهی را برای تنبیه و دلاسای مردم غنیم تعین کرد در همین اثنا .

انقلاب سلطنت روداده کار ناتمام ماند و محمد مظفر علیه کلی حاصل نمود در ایام [illegible]
که صوبه‌داری از تغیر عنایت الله خان می‌آمد و در کوهستان رسید عنایت الله خان با وجود تشتت خاطر
که در آن وقت از کشته شدن سعد الله خان پسر رشیدش و برهم زدگی مقدمات خود بغایت داشت ثبات
قلب و استقامت مزاج را کار فرما شده اورا باطل داشته مردم خود و افواج پادشاه را در باره مولهٔ برای
مدافعهٔ او فرستاد و این امر اصلا وجودی نداد چون سلطان فرخ سیر پسر دوم عظیم الشان مرحوم که در
عهد خلد منزل ناظم بنگاله بود به دعوی وراثت خروج نمود بحسن سعی و خدمت و جان فشانی بارهه قریب
باکبرآباد رسیده جهاندارشاه بعد انهزام پسرش سلطان اعز الدین خود متوجه شده در اکبرآباد جنگ
سلطانی پیوسته خان جهان بهادر کوکلتاش که میر بخشی بود بجهت مساهله امیر الامرا کشته شد و امری دیگر
بتخصیص بغلبه رگ و پی بجانب امرای سلطان فرخ سیر درست کرده دیده و دانسته در امر محاربه مدد
نمودند ازین جهت وهن عظیمی در لشکر جهاندارشاه روداده شاه مزبور مجبور و مشاهدهٔ قتل خان جهان بهادر
رو به هزیمت نهاد و راست بشاه جهان آباد در خانهٔ اسد خان آصف الدوله رکن السلطنت رسید
متصل آن امیر الامرا پسر آصف الدوله نیز آمد برای رفاقت پادشاه به پدر محرک شد پدر صلاح کار در
رفاقت جهاندارشاه ندانسته شاه را نظربند گذاشتند و سلطان فرخ سیر بی مانعی در اکبرآباد جلوس
بر تخت سلطنت نمود والملک لله المعبود. ذکر حضرات سادات و علما و مشائخ که از آخر عهد عالمگیر
تا ابتدای جلوس پادشاه محمد فرخ سیر در کشمیر رحلت فرمودند شیخ عبد الرحیم هندو بود
از قبیلهٔ چودریان و بخدمت بابرکت شیخ نجم الدین معروف بچی ریشه بابا مشرف باسلام شد
با ترک اوضاع دنیاداری نمود تعلیم و تلقین یافته سالها بر آن استقامت داشت تا آنکه از
بابا رخصت یافت قریب مدت چهل سال بر طریقهٔ خود مداومت کرد کفر قدیم زیر پای خود
نموده بنای اسلام و مسلمانی را استحکام داده بفراغت و انزوا بسر می‌برد چون متأهل شد
جا در رانیواری ساخته و اولاد بهم رساند و مقبرهٔ قبل از موت بر لب آب در جوار آستانهٔ میان نانک
مجذوب بنا کرده آنجا می‌بود می‌گویند که آخرها از خدمت آخوند ملا شمس الدین کبروی نیز نظری یافته
بود و بهرهٔ این طریقهٔ علیه گرفته قید سکوتش مابین عصر و مغرب لازمه وقت داشت مردم مخلص عجب نقل
و وقعات و کرامات از ایشان می‌نمایند در ماه شوال سنه [illegible] در مقبرهٔ مذکور شربت کل نفس ذائقة الموت
چشیده بیاسود رحمه الله تعالی رحمة واسعة. مشیخت پناه سید حسین پکلی کبروی که بیک واسطه
از خلفای برجستهٔ حضرت میر محمد خلیفه بود صاحب اوصاف شایسته و حالات عالیه در زمان سابقهٔ هم

بکشمیر آمده است بعد از آن بحرمین محترمین رسیده مناسک حج ادا نموده و بتجدید ارشاد و تعلیمی در اطراف
وطن خود نشسته و بشغل خود کامل و سرگرم باطن و ضبط الاوقات و قاری الدعوات بود شاه عالم بهادر
شاه به خدمت خاصی بهم رسانیده و بعد مدتی مدید در ماه شعبان سنه ١١٢٢ در کبر سن باز بکشمیر آمده دو ماه
مانده معسکر پادشاه مذکور وقتیکه پادشاه رفته از آنجا بیمار شده بوطن آمده اند در آنجا رحلت نمود در
سنه ١١٢٢ اکثر اعزه که بهره ور صحبت خدمتشان شده از کمالات باطنی ایشان حکایات عجیبه مذکور دارند میگویند
که صاحب بروز و کمون بودند و تصرفات غریبه داشتند و حسن خلق و نیستی و شکستگی و دید قصور از جمله
لوازم ایشان بودند شیخ محمد مراد تیتبقی از خلفا حضرت خواجه رفیق اشانی است که ذکرش گذشت
با وجود عنوان درویشی و کسب باطنی ذوق تحصیل علم بهم رسانیده از فضلای وقت خود استفاده نموده
شهره نامی از علم منقول حاصل فرمود و کتب با هوس و اخلاص بسیار درست کرده غیر از صحبت کتاب و
اهل علم و کمال کاری نداشت خالی از ورع و تقوی نبوده در عین جوانی درگذشت و اعتقاد صغیره
گذاشت میرزا حیات بیگ از مریدان معارف آگاه شیخ محمد است برین تقدیر بیک واسطه مستفیض
بارادت خدمت غفران مرتبت ولایت و عرفان منزلت شیخ آدم بنوری بود قدس سره ایشان را هم
دیده شیخ آدم از خلفای رشید حضرت مجدد الف ثانی قطب ربانی شیخ احمد سرهندی اند رضوان الله علیه
این حیات بیگ بعد از آنکه نظری ازان بزرگوار یافت واقف طریقه شده و استقامت نمود
در کشمیر رسیده بمنصب تلقین گذاشته اند و مستقیم طریقت مروج درویشی شد صحبتش خالی از تاثیر
نبوده خوش اوقات بود و صاحب کشایش و از اهل فنا و نیستی قانع بود گویند وی واقف کار
و طریقت شعار حرف توحید هم بقدر استعداد بیان می نمود در طی درجات تقوی می گذرانید و عمر
را بنهایت رسانید از صحبت اغنیا تا امکان مجتنب و مستغنی بود و علو همت داشت و در حالت افاده
و ارشاد بود که پیک اجلش در رسید در سن هشتاد سالگی بدار البقا شتافت در ماه ذی حجه سنه ١١٣٠
و در باغ حسن آباد که خریده خود وی بود مدفون شد خورد بود را و میر محمد هاشم مردی بود بدل
آشنا خوش صحبت با عزت و نجابت آشنا بود سیادت پناه و فضیلت دستگاه میر محمد افضل
از اولاد سیادت و حقیقت دستگاه سید میرک اند بدو سه واسطه و ایشان معروف و مشهور بودند
هم صحبت شاه گدا این بزرگوار در زمان شاه سکندر در این دیار آمده مسکن در محله طارته گرفته بنا
مدفن هم ساختند نام جد ایشان میر احمد سیوی بود ... ایشان جمعی به موضع ... رفته بوده سکونت
اختیار نموده و هم آبا و اجداد ایشان آنجا آسوده اند و بسیادت معروف اند خدمت میرک میر بعد فرصت

والد خود میر شمس الدین خفر صوری بسیار داشت و مرتبهٔ اویسیه مربی او شده بتوکل و استقامت گذرانید
و دران اثنا رسل و رسائل از شاه نعمة الله قادری بایشان رسیده صاحب حال و مقتدا شد خدمت شیخ داود خاکی
معتقد سیادت و ولایت ایشان بود و در کتب خود بشارها و مناقب ولایت و سیادت ایشان بسیار نوشته و این میر
محمد فضل با وجود کمالات موروثی در خدمت سیادت پناه شاه ابو الحسن قادری آمده همانا که دست
بیعت هم داده و مصحف هدیه نموده معهذا در متابعت سنت جد امجد خویش علیه افضل الصلوات والتسلیمات
سعی زیاده داشت بصلاح و تقوی آراسته متشرعی و خانه نشین بود و کتابت کلام الله میکرد
و از ان قوت حاصل می فرمود بسیار متورع بود و سیادت ایشان و سیادت سید برخوردار درین شهر متعارفست
موصی الیه در شهور سنه ۳۴ انقضا نمود و در جوار آبا و اجداد خویش بیاسود رحمهم الله تعالی رحمة واسعة
ملا عبد الرزاق کوچواری معروف بشاه جیو در صغر سن نظری از خدمت خواجه حیدر چرخی
یافته بود بعد آن تلمذ در پیش فرزندان و شاگردان او کرده بهرهٔ موفور از علوم عقلیه و نقلیه یافته بتعلیم
و تعلم می گذرانید و حتی المقدور در ورع و تقوی میکوشید بعضی را عقیده اینست که میل کلی بمذهب
شافعی داشت بلکه عامل آن بود و اکثری میگویند که بنا بر شدت احتیاط گاهی بعض اعمال شافعیه
هم مباشرت می نمود از بسکه عمر بسیار یافت قریب بنود سالگی رسیده بود راقم حروف هم مکرر بدیدار
سعادت آثارش فائز شده یکبار همی بملازمت حضرت مرشد مرادی که بعیادت مرض اخیرش رفته بود نیز دیده در
شهور سنه هزار و یکصد و بیست و دو یا ۳ رحلت فرمود مولانا محمد عابد بهکرو جامع منقول وان و از معقولات بهره
وافر داشت عالم عامل و متورع کامل بود عمر با عزت گذرانیده هرگز تن بصحبت اغنیا نداد احتیاط در معاملات
بسیار داشت بعد تعمیر خانه باشر کار درخت امرودی بهم داد آمده تحقیق از باغبان کرد که نهال این درخت
از کدام باغ بود صاحب آنکه میوه زرنیه بود پیغام کرد که بهای درخت بگیرد یا بجنس مراد درخت را بجنس خواست
بی تحاشی بریده داد استرضا نمود ازین دست حکایات ورع او بسیار منقول است زیاده بر هشتاد عمر یافته
در شهور سنه ۲۲ رحلت فرمود مکرر بدیدار مونر بارش شرف اندوزی حاصل شد رزقنا الله من برکاته ملا عنایت
الله چیاو در وقت خود از میان محصلان امتیازی داشت و تحصیل علوم در خدمت فضلای وقت نموده با
گمنامی و فراغت و آزادگی بسر میبرد چون اجل موعود متقاضی او شد در شهور سنه گذشت قاضی عبد الکریم
از قبیله جواو هاست والد ایش کرمه مولانا یوسف است تحصیل اکثر علوم در خدمت مولوی ابو
الفتح و اقران ایشان کرد بپایه مولویت رسیده بمعسکر عالمگیری رفته مدتی گذرانیده از تغیر قاضی یوسف به
منصب قضای کشمیر سرافراز شد قریب بمدت بیست و چهار سال نفاذ امر قضا بکمال تمهد و استقلال کرد خالی از

صلاح و تقوی و شب خیزی بود و از مقدمات و اردات قضا اکثر کرامی نمود و اواخر عهد عالمگیری از
خدمت قضا معزول شد بالکل اشتغال بعبادت و استغنا نمود و در همان یکدو سال درگذشت مولانا
ملا محمد محسن کشمیری از خدمت ملا محمد امین کانی و فضلای دیگر کسب علم نموده در اندک زمانی در اقران
فوقیت بهم رسانیده خصوصاً در علم معقول ملکه مولویت حاصل کرد و عهد خود معقولات را بدقت و تبحر درس گفته
و صحبت درس او فیض عجبی داشت کم کسی از تلامذه منتهی بی بهره ماند بر اکثر کتب خصوص مطول و هدایه حواشی
و تعلیقات دارد امروز انتساب اکثر طلبه علم که بمرتبه افاده رسیده اند بواسطه بجناب ایشان است از خدمت آخوند
ملا نازک شغل باطنی هم یافته بود در سن هزار و یکصد و نوزده هنوز بعمر پنجاه نرسیده بود که درگذشت و در محله
ناستوان در مقبره حضرت سید محمد کرمانی که بالای حظیره حضرت ملا نازک است مدفون شد ملا محمد اشرف متوطن
از احفاد حضرت خواجه حیدر است خلف الصدق خواجه محمد طیب بود که از اولاد بلا واسطه حضرت خواجه است خود
طبع و دقت ذهن و استقامت مزاج بسیار داشت بعد تحصیل از بزرگان خود در خدمت مولانا محمد محسن که ذکر
مرقوم شد تلمذ نموده تحصیل علوم رقیقه و غریبه فرمود و بسیار به تبحر حاصل کرد و تصنیفات رائقه در علم قرائت
آورده و سعیه بعضی فنون نمود و بمحاوره و بلاغت کلام در تصانیف از اکثر اقران ممتاز و مستثنی است در
آغاز سن کهول در شهور سنه ۱۱۲۰ رحلت نمود ملا کاظم خوش از بنی اعمام قاضی عبدالکریم است تحصیل
علوم ضروریه نموده بدرس اشتغال داشت متورع بسیار بود و حصول التقاطی بمردم روزگار نمی فرمود و
انقطاع و انزوا اکثر می کرد حالی از ضیقی در قبی نبود در اوائل عهد بهادرشاه در سنه ۱۱۲۰ درگذشت
قاضی حبیب الله خان از قبیله بیاقست در صغر سن موفق به تحصیل علم شده اکثر در خدمت مولوی
عبدالرشید نگر تلمذ نموده با وجود عسرت شدید که در آن ایام داشت همت بر تحصیل علوم گماشت و بجد
و کد بلیغ از متبحران اکثر علوم شد و بانقلاب روزگار مفارقت وطن اختیار نموده به لشکر عالمگیری
رسید و از آشنایی بسیادتخان صدرالصدور بهم رسانیده رفته رفته آوازه دانشمندی او بمسامع پادشاه عالمگیر
رسید و باریاب ملازمت پادشاهی شد و اکثر در مجالس تحقیق مسائل شرف حضوری یافت و چندی
به تعلیم و استادی پادشاهزاده عظیم الشان بهادر و چندی بقضای شاهجهان آباد مشغول بود و اخر
در رفاقت پادشاهزاده مذکور در بنگاله خدمت قضا به تقدیم می رسانید قریب یکسال باین امر بکمال
اقتدار اشتغال نمود و مامور بقضای حضور گردید قاضی القضات شد با انتقال از انجا بجهت قضای
حضور شد و بحضور رسیده در همان اثنا واقعه پادشاه عالمگیر بمیان آمد در دوره بهادرشاهی هم قریب
یکسال باین منصب کامیاب و کامروا بود در اوائل سنه هزار و یکصد و بست و یک بمرض اسهال [illegible]

جلوس فرخ سیر پادشاه

نقش او را از وطن بکشمیر آورده در باغی که بیرون شهر داشت دریچه پوزه در اوراق بالا بقلم آمد دیگر از
عزیز اینکه درینوقت تفصیل هر کدام موجب تطویل است از انجمله خواجه باقی قادری ساکن درون قلعه
وقت ملاقات راقم قریب نود عمر داشت مرتاض بود و مغلوب الحال در هزار و یکصد و بیست و دو
در گذشت دیگر شیخ مومن سهروردی پوته کام پوری عزیزی صاحب کشایش و حالات بود همانجا
آسوده دیگر خواجه مومن اسلام آبادی صاحب جذبه و استغراق دیگر ظفر بابا بی همدانی نبیره حضرت
شاه قاسم حقانی عزیزی برنگ پیش منضبط الاوقات صاحب تمکین موفق بعبادات و تارک
صحبت ارباب دولت دیگر بودی شیخ عزیزی مرتاض و مستقیم از مریدان شیخ یعقوب سهروردی صحبت
و امثال اینها جمعی که ایراد همه فرصتی در دفتری باید و از علما حافظ حبیب الله که در محله جمالته می بود مردی
عالم باعمل و ملا ابوالحسن قاضی ساکن کاوه واره خلف ملا محمد امین قاضی فاضل متورع هر دو عزیز بنهایت
رسیده و لذت علم و عمل چشیده رحمهما الله و ملا ابوالحسن لولو ساکن بلبل لنگر مردی فاضل صاحب
طبع جامع جزئیات **ابو المظفر معین الدین عالمگیر ثانی محمد فرخ سیر پادشاه**
غازی پسر دوم سلطان عظیم الشان از دست خادمه کشمیریست که شاه او را العقد آورده بود در
ایام رحلت شاه عالم بهادر تقریب نظامت صوبه جات بنگاله حاضر نبود بعد برهم خوردن
شاهزاده و جلوس جهاندار شاه از بنگاله حرکت کرده لشکر گیری فرمود چنانچه در اوراق تحریر رسید
اواخر هزار و یکصد و بیست و چهار بر سریر سلطنت در اکبرآباد جلوس نمود و عالم را باحسان فراوان
شادکام فرمود شعرا و بلغا تاریخها یافتند از انجمله یکی گفته تاریخ مژده بگوشم رسید از ظفر پادشاه
از پی تاریخ آن شکر خدا گفته ام + راقم حروف چنین یافته تاریخ چو فرخ سیر شاه والا همم + براورنگ
شاهی نهاده قدم + جهان را باحسان خود تازه کرد + برافگند بنیاد ظلم و ستم + سزاوار اورنگ و
دیهیم اوست + شناسای اسرار تیغ و قلم + بسال جلوس همایون شاه + زده کلک ارباب معنی
رقم + از انجمله گفت اعظم کرم رموز + سلیمان ثانی بعدل و کرم + بعد از انهزام لشکر جهاندار شاه
و قتل خان جهان بهادر معروف بکوکلتاش خان پادشاه جلوریز بشاه جهان آباد آمد جهاندار شاه
و امیر الامرا را بقتل رسانیده و اکثر شاهزادها را مکحول بلکه مقتول کرد و بعد چند روز که بند و بست نمود
بعض امرای دیگر را نیز حکم قتل فرمود از انجمله است سعدالله خان میر سامان پسر عنایت الله خان که
چهار روز محبوس داشته کشت عنایت الله خان از منصب و خدمت صوبه کشمیر معزول شده سادات خان
بهادر معروف بمیر محمد تقی که از نجبای امیران بود بنظامت کشمیر بدستور عنایت الله خان مقرر

یافت و عترش در خانهٔ پادشاه بود و دیگر خدمات عمده کشمیر هم تعلق بخویشان و منسوبان او یافت بالجمله
علی محمد خان از طرف سادات خان نایب آمده عنایت الله خان طاهر الله و از آنجا بحرمین محترمین
رفت از جمله وقایعی که در ایام او رو داد سیاق مظفرآباد است که بعض رؤسا و منصبداران فوجدار
در او کرنا و احداث کرده بقصد تصرف آن سمت مردم کوهستان از شورش آوردند محمد بیت پسر محمد مظفر
بی اعتدالی بکار برده آنها را گرفتار ساخته از نجیبت عبدالعظیم خان دیوان صوبه که از اکابر ایران و منسوب زاده
کربلا و صاحب کمال بود بر نایب صوبه غالب سلوکی نموده متوجه تنبیه و اصلاح شد چند ماه صرف این مهم ن حایت
کرده گرفتار مزبور را خلاص ساخته و محمد معزالدین پسر محمد بیت را بمو خالی آورده به فتح و نصرت برگشت
و عبدالرزاق پسر سید الفتاح زمینه ار پونچ را گرفته آورده خراج و باج و پیشکش را بوالی قبض گرفته و بدستی
در شهر سرگردان نموده مرخص ساخت کسان نایب صوبه دست تطاول دراز کرده ور زمینهای و بدعات
دیگر قرار داده اکثر را رنجانیدند چون بعد دو سال و چندی پادشاه دین پناه از نالش کشمیریان متأثر شده
اعظم خان را از تغیر علی محمد خان نایب سادات خان بکشمیر فرستاد و اکثر منسوبان سادات خان را
معزول ساخت اعظم خان کمتر از یک سال در کشمیر گذرانیده باز نیابت صوبه تعلق بعلی محمد خان
گرفت قریب یکسال دیگر بسر برده احترام بخشی منصبداران کشمیر که خویش قریب سادات خان مذکور بود نایب
صوبه مقرر شده علی محمد خان روانه حضور گردید احترام خان چگی سفده روز نیابت کرده بود
که صوبه داری کشمیر از سادات خان تغیر یافت عنایت الله خان که از حرمین برگشته و مورد تفضلات پادشاهی
گردیده کره ثانیه بنظامت کشمیر تقرر یافت و نیابت بنام آقا بیگ خان دیوان صوبه فرستاد
و نایب مستقل میر احمد خان پسر میر احمد خان کلان را که در شجاعت و ضبط و ربط شهرتی داشت
نمود خان مذکور در سنه هزار و یکصد و بیست دو به کشمیر رسید الحق که قریب سال بکمال نظم و حسن
داد رسی فراوان خلائق را گرویده خود ساخت متمردان و متغلبان و فاحشات را به خواری و
ذلت از ریشه اعتبار انداخت اوائل سال هزار و یکصد و سی و یک پادشاه دین پناه به سبب ابرام تکی
مردم با رسید که در این شش و هفت سال سلطنت همواره غالب سادکی را کار فرما بودند و پادشاه
همیشه از دست آنها ستردد دلتنگی بود از راه قصور تدبیر داران تقدیر محمد مراد خان میر توزک پیش
آوردند اعتقاد خان بهادر تمام الدوله خطاب داد و حل و عقد سلطنت را برای او نهاد و سادات
بشورش آمدند و امیر الامرا سید حسین علیخان از اقصاء دکن معین الدین نام شاهزاده جعلی را
با فوج عظیم آمد اعتقاد خان مذکور بر قسم آنها اعتماد کرده بند و بست پادشاه را بر داشته درون و بیرون

قلعه و دولتخانه را بطور کسان آنها نداشت و پادشاه را از قسم آنها تسلی نموده بود و دولتخانه غدر و دغا ورزیده پادشاه را گرفتار ساخته بقید آوردند میل در چشم نمودند زیاده بر یک ماه محبوس بود. بعد یک ماه غذاهای شدید کشیدند نهم ربیع الآخر سنه مذکور بشهادت رسید. عجب پادشاه دادرس دین دارے بود و قدردانے اهل کمال از هر طائفه چه علما و چه شعرا چه متصوفه و ثقات شان بسیار ے فرمود و صلحا را دوست مے داشت جود و احسان و عبادت خالق بسیار پیشه خود گرفته بود اهل عالم از واقعه او ماتم گرفتند و اقم کرا این واقعه موجب ظهور فتن در اکثر بلاد و ممالک دیگر شد. و از آن مدت باز تفرقات عالمیان روز افزون است و صلاح و اصلاح امور را ابی درین عصر صورت نمی بندد شاعرے درین واقعه گفته **تاریخ** دیدی که چها شاه گرامی کردند + صد جور و جفا زراه خامی کردند + تاریخ شهادت شهنشه دل گفت + سادات بوی نمک حرامی کردند

تاریخ دل با سر حیف گفت تاریخ + تجدید فساد کربلا شد + ۳ از دغاے ستمگران شهریر شد گرفتار پنجه تقدیر + شاه فرخ سیر معین الدین + وارث تختگاه عالمگیر + افتش میل چشم حق بین شد + هست نقش روان بجاے سریر + چشم مردم تمام خونریز است + از غم آن شه کرم تخمیر + نشو و اشنا بخانه چشم + نگه از عبرت اندرین تشویر + سال این حال پادشاه جوان خواست اعظم زپیر صاف ضمیر + دیده در چشم زخم عالم گفت + سالش از نور چشم عالمگیر و نیز قاعتبروا یا اولے الابصار بخلاف الف زائد و نیز تاریخ میل در چشم کشیدنش شد راقم حروف تاریخ میل کشیدن چشم و شهید ساختن پادشاه را چشم زخم عالم یافته فی الواقع این واقعه موجب تشویش و تفرقه اکثر عالم شد + **احوال صاحب کمال** که درین مدت در کشمیر بوده ے روزگار بودند باین تفصیل است **ملا عنایت الله شال** در خدمت فضلاء وقت خصوصاً مولوے ملا ابوالفتح کلو و ملا عبدالرشید زرگر تلمذ نموده و از مدرسه بعضے فرزندان حضرت خواجه حبیب رح تحصیل نیز کسب علوم فرموده در اندک زمانے بر اقران فائق شد و در علم حدیث و حفظ طرق و اسانید آن لاسیما درس صحیح بخارے نظیر نداشت میگویند سی و شش بار مذاکره صحیح بخارے من اوله الی آخره کرده بود متقی و متورع بسیار بود و بسیل تعلیم تقوی سعی نمود اکثر بزهد و توکل مے گذرانید و در جناب حضرت میان صبغة الله سرهندی فاروقی در ضمن طریقه شد و توجه ایشان گرفت در صحبت اول تاثر قلبی رسید بوعظ نو مسجد که جامع مسجد است برو برد خانقاه معلی روز جمعه اشتغال مے کرد طبع موزون هم داشت شعر صوفیانه درد مندانه مے گفت در

سن شصت و هشت در سنه هزار و یکصد و بیست و پنج در ماه شعبان رحلت نمود حافظ حسن اثمی
ازده آمده در شهر در محله قریب باستانه حضرت سیدنا وسندنا بابا میر محمد امین اویسی سکونت
نمود اولا در جناب حضرت میر علی محمد قادری قدس سره مرید شد و اخذ تعلیم کرد ثانیا به خدمت حضرت
آخوند ملا نازک نقشبندی نسبت حاصل نمود و باستقامت و ورع عمر خود را بسر برد با وجود عدم عذر
چشم و ضعف پیری اکثر خمس اوقات در مسجد ادا می‌کرد و پنجگانه اهل روزگار هرگز غیبت و شیوه
تقوی و ورع پیش گرفته شب و روز بعبادت می‌گذرانید در سال هزار و بیست و پنج قریب سن
نود عمر درگذشت میر ابوالفتح قادری قدس سره از طبقه تجاری بیوپاریهاست که از تجار عمده کشمیر اند
والده ماجده اش عفیفه صبیه حضرت میر علی محمد را پسری نبود او را متبنی کرده تربیت ظاهری
و باطنی نموده و تعلیم علم و ادب و تقوی کرد هنگام حرکت شاه جهان آباد در سن پانزده سالگی
او را قائم مقام کرد و بعد مراجعت از دهلی همگی همت بر تربیتش بسته وقت رحلت با وجود مخالفت
و ممانعت اقران بخلاف خودش نشانید بعد آن میر مسطور به کمال تمکین و تقوی و خانه نشینی
ظهور فرمود و تا بود به فضل و تقوی آراستگی داشت و اکثر اولاد را ترغیب به تحصیل علم و
تقوی نمود به رتبه فضیلت و افادت رسانید در سال هزار و یکصد و بیست و پنج در ماه شعبان
رحلت گزید و در جوار مسکن خود آسود سلطان میر جیو برادرزاده حضرت شیخ نور محمد پروانه
است و تربیت باطنی هم از خدمت او یافته در جوانی با وجود ریاضات و عبادات تحصیل علم
نمود و فقه و حدیث آشنا شده بعد وفات حضرت شیخ نور محمد بر مسند خلافتش نشسته تمام
عمر بعبادت و تقوی و قناعت و آزادگی و بیرنگی گذرانید و خود را وقف خدمت خلائق
تقدیم و تعلیم نمود و تا بود به طریقهٔ تواضع و تشرع و نیتی مستقیم بود حضرت میان محمد امین دار در ملفوظات
خود نوشته که از سلطان میر بوی فنا می‌آمد در سال هزار و یکصد و بیست و پنج رحلت نمود۔
حکیم عنایت الله کاسی خلف حافظ محمد شریف طبیب که ذکرش گذشت تحصیل
علم ضروریه نموده بفن طبابت مشغول شد در اندک زمانی بلکه فراوانی حاصل نمود و حذاقت
عجیبه داشت و از علوم غریبه خصوص رمل و نشانه باخبر بود و حکایات نادره از آثار و ثمرات این
علم از و منقول است راقم حروف در خدمت مرشدی مرادی نشسته بود که محمد طاهر کنت آمد
نقل کرد که حکیم عنایت الله دیروز در مست کوهیامه با یاران وارد شده بحضور من شانه گوسفند
را صاف کرده ملاحظه نموده حکم کرد که از این شانه معلوم می‌شود که مارا مراجعت بشهر زود درست

ویکی از اهل مجلس از اسپ مے افتد و ترشح باران میشود و یلے در شهر از کلان [illegible] بعد نماز پیشین
همان روز جلدوار بطلب حکیم آمد که جعفر خان صوبدار بیمار ست بمجرد رسیدن خبر سوار شدند و ترشح آغاز
کرد و حکیم خود از اسپ افتاد و برسیدن در شهر جعفر خان قضا کرد و کمالات حکیم در طبابت بسیار بود و حسن
صورت و سیرت داشت در شهور هزار و یکصد و پنج بمرض خناق در گذشت حضرت شیخ محمد چشتی
عرف راد و در صغر سن توفیق خدا طلبی یافته در چهار سالگی بتقریب فاتحه مکتب نشینی بنظر حضرت مولانا
حیدر چرخی رسیده و موفق به تحصیل علوم و آداب شرعیه بعبادات شده اوائل بتقریب تعلیم کتاب
نوکری مے کرد چون جاذبه طلبش بهم رسید در خدمت شیخ علی محمد چشتی رفته تقیید تام و استقامت
کامل نمود پایے توفیق محکم گذاشته بجذب سلوک کار کرد و در توکل و استقامت و کثرت عبادت
بکمال ریاضت و تحریر تصانیف مفیده ضرب المثل شد در همان اثنا زیر بار عیال آمد اما باز بوضع
قدیم مے گذرانید بشهرت و خودنمای و دنیا دوستی آشنا نبود بطریقه علیه چشتیه عامل ذکر جهر بود بعض
مردم هم به تعلیم باطنی از خدمتش مستفید شدند و انوار فنا و بقا و آثار ولایت هویدا از دیدار نور بارش
میگردید الحق مظهر حقایق اسرار و مطلع دقائق انوار بود و باوجود شدت ورع و تقوے هرگز از در درویشی
نمی آسود چون عمر مبارکش از هشتاد متجاوز نمود شانزدهم شوال در هزار و یکصد و بیست و شش رحلت
فرمود راقم حروف هم از و بشرف زیارت و عیادت استجابت یافته به فاتحه و نظر خاص مفتخر شده از
اکابر اولیائے عهد عرفائے وقت خود در ریاضت و تقوے و مجاهدت و ضبط اوقات و کثرت
عبادات امتیاز کلی از میان اقران داشت و فرزندان صالح و طالب علم بجائے خود گذاشت در
جولر خانه که بحضور خود مدفن قرار داده بود آسود حضرت قاضی دولت شاه حسینی بخاری
معروف بحضرت ایشان مولد و مسقط رأس و سیرام از بلاد اروس ست چون نشو و نما در بخارا یافته منسوب
بآنجا شد در اثنائے تحصیل بجناب سیدنا و سندنا حضرت مولانا میر محمد شریف البخاری الکلکینی
قدس سره رسیده به تربیت ظاهر و باطن یافته بکمالات صوریه و معنویه فائز شده بمرتبه تدریس علوم
ظاهریه و خلافت ارشاد باطن سرفراز و ممتاز گردید عمرها در ولایت ما در النهر و حدود ترکستان
بافاده و افاضه طالبان مشغول بود و بهر جا نشر فیوض و معارف نموده آخرهاے عمر بارادهٔ حرمین
محترمین از حدود ترکستان حرکت نموده از راه کاشغر در اواخر شهور سنه هزار و بیست و سه بلده
کشمیر را بقدوم شریف مزین ساخت و زیاده بر سه سال لوائے تربیت و ارشاد درین شهر افراخت
و جمع کثیرے از اهل علم و صلاح به خدمتش شتافتند و بهره اتم از انظار تمام انوارش یافتند آخر الامر

بقصد طواف بیت الله براه هندوستان متوجه شده چون بدهلی رسیده بنابر التماس بعض امرا
رخت اقامت چند گاه آنجا کشیده درین اثنا پیک اجلش دررسید و بمنزل اعلی رسانید این واقعه
در پانزدهم شوال سنه هزار و یکصد و بیست و شش بظهور آمد و مصداق آیه کریمه و من یخرج من بیته
مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله شد لله الحمد که سعادت دیدار فائض
الانوارش مکرر دست داد و صحبت خاص هم اتفاق افتاد اللهم ارزقنا من برکاته وارفع درجاته
میتوان گفت که طریقه علیه جلیه یسویه را جناب ایشان بکشمیر آوردند حضرت شیخ محمد مراد نقشبندی
قادری رضی الله عنه بجناب خلف ملا محمد طاهر مفتی معروف‌اند بعد تحصیل علوم ضروریه از معقول
و منقول در کمال عنفوان جوانی ذوق معرفت بجائی بهم رسانیده قریب دو سال پیش از وصول
بمرشد بریاضات شاقه و عبادات زائده اشتغال فرموده چون بکشش طلب ایشان حضرت مرشد
عالم شیخ عبد الاحد سرهندی فاروقی کشمیر را مزین نمودند بعد خدمت و انابت و تحصیل
لوازم طریقت دست از اشغال دنیوی با وجود غنای صوری و کثرت علائق برداشته بسرهند
رفته چندی در خدمت مرشد بزرگوار گذرانیده زوائد فوائد حاصل فرموده بامر آنحضرت باجازت
ارشاد باز بوطن آمدند بعد سه چهار سال باز بخدمت مرشد رشید رفته و آنجا بدار شاهجهان آباد
رفتند و از خدمت حضرت حجة الله خواجه محمد نقشبند که از حرمین می آمدند هم بوساطت مرشد
آگاه بهره‌ها گرفتند زیاده بر یک سال در خدمت گذرانیده باز بکشمیر آمده این مرتبه ترک خانمان
کرده بر لب جو متبار در مسجد معروف مجه یار انزوا فرمودند قریب چهارده سال بهمان حال گذشت
باز از جناب مرشد طلب آمد با وصف کثرت علائق و شدت عوائق و حدوث آفات و نزول
دوره و متاعب و محن روانه سرهند گردیده و بخدمت آنحضرت در شاه جهان آباد رسیدند
در خدمت گذرانیدند اما مرتبه بکمالات خاصه خاندان احمدیه فائز شده با هزاران عطیات و عنایات
پروردگار بکشمیر توجه فرمودند و ارشاد بطریقه نقشبندیه و قادریه باجازت حضرت مرشد جاری
می نمودند و از خدمت قدوة الاولیا حضرت شیخ محمد علی رینه که دران اوان کشمیر را بقدوم
مبارک رشک فردوس برین گردانیده هم بهره‌ور شده رخصت طریقه کبرویه و سهروردیه و چشتیه یافتند
ازان تاریخ باز تا آخر عمر مبارک بصبر و قناعت بر جاده شریعت مصطفوی و سنت نبوی
استوار نشسته شب و روز غیر از عبادت الهی و دستگیری تشنگان بحر نامتناهی کاری نداشتند
و طالب طالبان بودند و هرگاه بوی درویشی می شنیدند بدیدنش میرسیدند با وجود کمال [illegible] صاحب کار

بسوز وگداز هم مے فرمودند وشبها تا روز آهها ے جگرسوز مے کشیدند
آثار آن اکثر باصحاب هم سرایت می کرد جمع کثیرے وجم غفیرے از فیض نوال
آنصاحب کمال خوشحال شدند حتی بعض عورات هم بجذبه رسیدند و در وقت کمال احتیاط
داشتند بدنت خود تا آخر عمر کشید وتفقد وغمخوارے یاران در جمیع امور زیاده بر پدر و مادر مے نمودند
واکثر محتاج بقرض وام مے شدند هرگز روے وسعت وسیرے در مداخل ندیدند و درین باب از
محفوظان الٰهی بودند این عاصی سعی کرده بقدر سه صد روپیه از سرکار پادشاهے عوض طلب ایشان
که چهار تنگه روزینه داشتند بجا گرفته بود وآنحضرت هم براے اداے قرض اهتمام وصول آن فرمودند
تا حیات آنحضرت سعی بجا نشد تا چشم از دنیا نپوشیدند زر مذکور نرسید فدویت ومحبت وفاے
پیران خود قسمی که از آنحضرت مشاهده کردم از مشائخ دیگر ندیدم سوخته محبت حضرات بودند و درین
باب کار بعبرت مے فرمودند آخرها باوجود ضعف پیرے در تهجد هزار آیه مے خواندند وحلقه
سکوت بعد فجر بلاناغه مے کردند گاهے حاضران از چهل هم زیاده مے بودند وگاهے همگی یکدو
کس مے رسیدند بعد اشراق که بطول با نماز تسبیح مے خواندند توجه یارانے که نوبت حاضرے
بودند فرادے با معاملے مے پرداختند پس تلاوت کرده بتکرار کلمه طیبه مشغول مے شدند و درین بین
تفقد وارد وصادر مے نمودند و اوقات تمام شب و روز به همین دستور مصروف وتعیین بعبادات
مخصوصه بود که تحریر آن گنجایش این مختصر ندارد و در خانه وصحرا وسفر وحضر این امور را توقف نبود
تفصیل احوال آنحضرت در رساله فیض مراد که تمام احوال آنحضرت است نوشته ام منه هم رجب
سال هزار ویکصد وبیست دیگر روز چهارشنبه در سن هفتاد وپنج رحلت فرمودند رضی الله تعالے
عنه وارضاه وجعل معالے القرب مثواه تاریخ وصال آن مقبول ذو الجلال بعض یاران نظم و
نثر گفته فقیر حقیر به بعیت اصحاب حضرت مجدد هفتاد وپنج تاریخ موزون ومنثور عربے و
فارسی با نقط وبے نقط فکر کرده وهمه آنرا در رساله فیض مراد آورده اینجا بچند تاریخ خود اکتفا رفته
لمحرره حیف از دهر بے وفا بگذشت + قبله عارفان حق آگاه + متحد شد بوحدت مطلق
آنکه بوده بملک عرفان شاه + چون گل سبز سر زباغ جهان + دست بر دست بے فنا تا
درگاه + بعد از و ملک ماحل خلل بگرفت + حال ارباب شوق گشته تباه + سیلانزاز شوق
فرقت او + کرده اندر نگاه وست ناله وآه + گفت تاریخ وصل او اعظم + وارث کامل رسول الله
ایضا از جفاے سپهر غم بنیاد + سرکنم با دل حزین فریاد + چشم از سیل گریه جیحون ست

وهمن آسمان همه خوبیست + شاه دین شیخ آسمان درگاه + مقتدای زمانه مرشد راه + اختر برج طلع
مع اللهی + گوهر معدن حق آگاهی - بندهٔ از قید آزاده + نقشبندی ازین وآن ساده + علم خویش
بر سپهر افراخت + رفت احباب را ز غم بگداخت + سال این تشریف او بجلد برین - گفت دل نقشبند
ثانی دین + گوهر فکر را چو می سفتم + باز شیخ الکبین همی گفتم + باز در دشت فکر گردیدم + آه از
شیخ راه شنیدم + ایضاً شد قیامت آشکارا دورنیست + ماتم درویش سلطان همت است
سال تاریخ وصال است آن امام + گفت هاتف او مراد وحدت است + ایضاً در خیال سال
وصل مرشد عالیجناب + کرد دل در چار مصرع هشت تاریخ انتخاب + شیخ اهل علم و حال خازن اسرار
هو + قطب شیخان جهان و صاحب خلعت بباب + قدوه اهل شریعت گفتم و غواص دل + باز
بحر الفیض و شیخ دهر بود آمد خطاب - از سادات بخاراست تلمذ در جناب حضرت مولانا
مرشدنا سید شریف کچکینی کرده بهند آمده و در خدمت باسعادت میان عبد النبی نقشبندی سیام پوری
که یگانه مشائخ هندوستانست سلوک را و باطن حاصل کرد در تتبع آثار سنت نبوی و تقید امور
شریعت مصطفوی علی صاحبها الصلوة والتحیة عجب مبالغتی داشت اوائل عهد فرخ سیر
بکشمیر وارد شده جمعی از طلبه علم بخدمت بار یافته اکثر تدریس علوم دقیقه می گذرانید در سال
هزار و یکصد و سی رحلت نمود در کشمیر در محله کوته پوره که سکونت داشت آسود + شیخ
اکمل الدین محمد کامل المشهور بمیرزا کامل بیگ + بدخشی از اولاد حضرت سلطان خواجه
احمد یسویست جد ایشان از تاشکند آمده در بدخشان متوطن شد بدخشی از آنجهت گفتند در عهد
اکبر پادشاه بهند رسیده نوکری اختیار کرد چندی ناظم کشمیر بود ملک محمد خان خطاب
داشت بالجمله والد ماجد میرزا ممدوح عادلخان در صغر سن قضا کرد در طفولیت منظور نظر حضرت
خواجه حبیب الله شد در دوازده سالگی شرف انابت آنجناب یافت و کمر مجاهده و ریاضت سخت
بر بست ترک نوکری پادشاهی نموده در کنج فقر و قناعت نشست در خدمت و فدویت مرشد
بزرگوار بمال و جان نمود بپایه مردان رسید در بیست و پنج سالگی بخلافت آنجناب فائز شد و بر
مسند ارشاد بطریقه علیه تمکن فرموده چشمه معارف و معارف از دل حق منزلش بجوش آمد و بتبعیت
شیخ بزرگوار فرید الدین عطار و مولوی معنوی جواهر اسرار بمنصهٔ اظهار آورد و چون طبع شریفش
موزون بود نظم معارف فرموده جامع معارفش کتاب بحر العرفان است که چهار جلد مرتب
و مکمل شده و سوای آنهم معارف موزون درین رسالها چند از قصیده مسمی به مخزن الاسرار

چون بدیدم دو جهان را که سواد الوجه **قصیده** که در اثنای سیر و سلوک بنظم آورده تمنای ارد
چشم پوشیدم و بره دل نظر بکشادم + خویش و بیگانه بلا منکر و من دلشادم + هیچ در گوش نمی آید ازان فریادم
فکری اندل متوالد شد و بر اصل رسید + رستم از باطل و حق راه بحق بکشادم + سر بسر ذات توی خود مانده ام از
فکرت + دل مطلم شد و تعلیم تصوف دادم + تلخ شیرین شد و غم شادی و وسواس برفت + مرکبم را نفس
و من چو یک ذره ایادم + آتش عشق و چشم از غیر سجان و دل داد + کرد از ظلمت کثرت ز جهان آزادم +
فتح کارم شد و امراض بصحت پیوست + ذائقه نیز بحال آمد و لذت دادم + شد تمیزم که چه تلخست و چه
شیرین ز غذا + چیست نافع بدنم و آنچه مضر افتادم + طاعت و ذکر غذا گشت بجانم چو ملک + نیست
آرام شب و روز بجز اورادم + آکل نور شدم نیست غذایم خاکی + لله الحمد که من در چه مقام افتادم
خلعت فقر که فخر ست مرا بخشیدند + چون بخاک در مرشد سر خود بنهادم + سالها خاک درش را چو
بمژگان رفتم + تا که بالغ شدم و چشم خرد بکشادم + دید مرشد که شدم پخته و آماده بکار + در همه
قید تعلق ز جهان آزادم + جبر و قسمت ازین پیش منازل در راه + گوش دل جانب من کن که بشرح
افتادم + ناگهان گفت که بی مرگ نخواهی ره یافت + در زمان مردم و مردانه براه افتادم
مردم از خویش و لی زندگیم حضرت اوست + جان باقی عوضم داد چو این جان دادم + قالبم قلب شد و
روح صفت کیمیا رست + بر قدم آنچه نظر داشت درین راه دادم + اصل ثابت شد و از فرع منزه شده
ام + لا زوال است خود دیدم ز اندل شادم + من چه هر کس که بدل کشت تو ابدال شناس + خیر
مقدم همه عالم که بخیر افتادم + لذتی یافته ام من که کنون سی سالست + جان من مست همان نشست
و بر وقت لذیادم + کاشکی هر مویم به تنم جان بودی + کاندرین راه بشکرانه آن میدادم + تا دو
سه سال درین حال بسر می بردم + نه ز ماضی و نه مستقبل ازان در یادم + و این قصیده طویلست
بنابر اختصار در رساله بهمین مقدار اکتفا رفت چون جده والده راقم در عقد پیر بزرگوار ایشان بود خاندان
جد مادری راقم ارادت خاص بجناب ایشان داشتند در خوردی نظر عنایت و التفات بر راقم حروف
می گماشتند بعد واقعه حضرت مرشدی مرادی پنجاه برابطه خاص مداومت ملازمتش میسر شده مورد
لطاف مخصوصه گردید و صحبتهای با امتیاز حاصل نمود و در خلوت و جلوت مخصوص ببعض عنایات
آن مظهر کمالات شده انتخاب اوائل سال هفتاد و هفتم عمر شریف امراض بدنی بهم رسانیده در شدت
مرض کمال بی پروائی و صبر و شکیبائی داشت بست و نهم شهر ذی الحجه سنه هزار و یکصد و
سی و یک بمرض حبس بول که منجر بامراض دیگر شد بوصال لایزال فائز گردید تاریخ رحلت آنجناب با

اختر الامم جنیں یافت - ز عالم پیر کامل رفت گفتم - دیگر هم چندی از اصحاب علم و حال بودند که
تفصیل ایشان موجب تطویل است مثل شیخ داود اسلام آبادی عالم عامل و متورع کامل ملا
محمد بابی صاحب سهروردی و شیخ حبیب الله کاسر متورع و شاه افضل چشتی مسند
تارک عارف اکثر کتابت کلام الله قوت میکرد و ملا عبد الرشید دادر و قادری ساکن درون قلعه
و اسمعیل بابی صاحب کدلی رو و خدمت میر ضیاء الدین نسیم عالم با عمل متشرع و متوکل صاحب
تمکین و مروج دین و محتاط در معاملات و ماکولات و حافظ شاه محمد قادری ساکن احمد اکدل
متورع و متوکل خادم قرآن مجید و خواجه عبد الله موکبروی تارک متورع ساکن موضع هنی واری
و خواجه محمد سعید نقشبندی از خلفا بابا شاه مسافر از اولاد امجاد حضرت مولانا زاهد چشتی و میر
محمد مراد تنکوکبروی و بابا حاتم لوجاری کبروی و خواجه صادق مانجو قادری برادر حضرت
خواجه عبد الرحیم مانجو و برادر دیگر خواجه محمد مومن مانجو و شیخ حمزه رفیقی سهروردی و حامد صحرائی
سهروردی و میر عبد الله قاضی ساکن پل بوماران و شیخ داؤد چشتی خلیفه و برادرزاده جان محمد
هاشم مردی آزاده و صاحب ترک کل و تمام بشاشت مولانا و استاذنا ملا عبد
تحریر روزگار و عجوبه صنع پروردگار بود و در حدت ذهن و دقت طبع و جودت ادراک سرعت فهم
و شدت ذکا عدیم النظیر و در فنون علوم معقوله و ریاضی و اقسام کمالات عربیه عالمگیر بود
از خط و انشا هم حظ وافر داشت هر چند نا بر استعداد خداداد هر کسی از اهل دانش بوی
شمیدند بذوق کسب کمال میدویدند و از فحول دانشمندان وقت چه از مردم توران و ایران
که در آن وقت وارد این شهر می شدند و چه از مردم کشمیر که زینت بخش مسند افاده بودند
بهره علم و ادب می اندوختند اما اکثر حالات انظار اکتساب خود بجناب مولانا محمد محسن کشمیری
که ذکرش گذشت می کردند اکثر عمر بقناعت و توکل گذرانیده از صبح تا شام بلکه قدری از
شب هم گرفته بدرس می پرداختند و عالمی را بهره اندوز فیض صحبت خود میساختند
کم کسی از تلامذه بلکه حضار مجلس ایشان محروم مانده باشد و تعلیم مدرسه انجناب خالی از
برکتی هم نبود و لیکن زیاده داشت علاوه این امور لطافت طبع و حسن خلق انجناب برای
حضار نعمتی دیگر بود بحسب تقدیر در عین گرمی هنگامه افاضه و عامه دل از این دیار برداشته
و طلبه را بیدل و بیکس گذاشت و سفر اختیار کردند و در حضور رسیده با وصف اینکه بعسکر
پادشاهی در آن وقت بسبب فقدان پادشاه فرخ سیر مجمع فضلا و ارباب کمال بود و تقدم

جناب مولوی دید به دیگر و ار د بود و داد و ... و امن ... ار رجوع به خدمتش اثنا و از جناب بادشاه
مامور بتر جمه عالمگیری شده بود که حادثه شهادت بادشاه بظهور آمد راقم حروف از کمال بی استعداد کے
لیاقت آن نیست که خود را در سلک تلامذهٔ ایشان منعقد سازد و همین قدر مفتخر ست که در آوان
جوانی با وجود کثرت مشاغل نفسانی زیاده بر سه چهار سال اکثر حال بهره اندوز صحبت کیمیا
خاصیتش در مدرسه بود بقیه احوال ایشان در اوراق آینده مرقوم می شود مولانا عزیز الله
از فضلای عهد بجودت طبع و حدت امتیاز داشت در کمالات عربیه و فارسیه و خط و انشا فائز بود
جسته جسته شعری هم می گفت قانع تخلص می کرد بنابر تشتت روزگار ذکرش لیل و نهار
در عهد بادشاه فرخ سیر به شاه جهان آباد رفت بهره از دنیا نیافت و در خدمت خواجه محمد
سعید نقشبندی شتافت درهمان اثنا بحالت غریب در شاه جهان آباد رحلت نمود مولانا
امان الله از سوداگر زادهای این شهر بود چون والد ماجدش خواجه ابو الخیر هم حظ وافر علم داشت
باقتضای حسن استعداد در صغر سن بتحصیل کمالات رایت همت را بر افراشت در اندک زمان
مجود اقران شد و در علوم معقوله و منقوله قدرت کامله حاصل کرد و با وصف این مناقب میل کلی
بورع و تقوی داشت سفیر بود و از حسن اخلاق و عموم اشفاق آشنا و بیگانه اسیر می فرمود
در عین گرمی هنگامه تدریس بنابر واردات دنیوی ماوراء النهر رفت در رفته رفته
بآوازه کمالات با امیر الامرا خان دوران صمصام الدوله ربط کلی بهم رسانید و باین تقریب
هم واسطه فیض صوری و معنوی محتاجان شد ذکر حسن عاقبت آن کمال مرتبت در اوراق
آینده مرقوم کلک حسرت سلک می شود ملا عبد الشکور و ملا ابو الفیض هر دو برادر از
علوم معقوله و منقوله بهره ور و در بحار دانشمندی و دقیقه یابی شناور بودند در آوان تدریس
غرائب تدقیق و عجائب تحقیق ظاهر می نمودند در علوم غریبه هم مثل هیئت و امثال آن مهارت
داشتند و مدت العمر بقناعت و خمول گذرانیده اشتغال تذکار علوم داشتند و همت
بر افاضه و افاده می گماشتند اواخر عمر ملا عبد الشکور متهم بتردد ی در تفضیل حضرتین
شیخین بر جناب حضرت شاه اولیا خاتم الخلفا علیهم الرضوان ساختند مردم بهانه جو از این کوز
غلغله در جان ارباب علم انداختند فقیر حقیر از زبان اکثر محرمان مولوی شنیده که تهمت محض و
افترای بحت خدمت مولوی بود زیاده برین نداشت که در بعض احادیث صحیح بخاری که متغیر به فضیلت
ست بعض شبهات کرده بود و ملا ابو الفیض اول قضا کرده بعد چندی ملا عبد الشکور هم آخر ها

عهد فرخ سیر شاهی به رحلت گزین شد میر نورالدین شارق از سادات ایران و بجلسی پادشاه
بتقریب قرابت قوام الدین خان از هند آمده بود و مدتی در همان حدود گذرانیده چون میر سنی
برادرش مدیولی به کشمیر امتیاز یافت میرزا نورالدین هم وارد کشمیر شد باز به هند مراجعت نمود و در
زمان پادشاه فرخ سیر داروغگی دفتر دیوانی یافت بار به کشمیر آمد مرد صاحب اخلاق جلیله
بود و بصحبت میرزا صائب رسیده و با محمد سعید اشرف امثال او صحبت بسیار ورزیده شعر را
هم اکثر گاهی بطرز ایهام وگاهی بطرز خیال بندی و اکثری مضمون تحتی میگفت و دیوانی
درست کرده راقم حروف بهره یاب اصلاح شعر از خدمتش بود در شهور سنه هزار و یکصد و بیست
و هفت رحلت نمود این چند بیت از واردات طبع نقاد و فکر رسا او بقلم می آید بیت نقیض بیکسی
چون صبح برجسته مختارم + هلال آسا بیک بال آسمان سیر است پروازم + این غزل را برای
قزلباشان که سید تخلص در وقت اراده آمدنش بکشمیر بتقریب قرابتی که نوشته بود غزل کی نبود
دل و دیده گریان کاغذ + که شود بحر سیاهی و بیابان کاغذ + از سخن کام دهان چه ملاحت
دادی + شده از طوطی نطق شکرستان کاغذ + همچو فوارهٔ من از رشک بخود میپیچم + چون رسم
رشت این غنچه خندان کاغذ + نامه از سوز دلم کاغذ آتش زده است + باشد از خون دل و دیده ام افشان
کاغذ + قاصد آورد با سید روان کن شارق + که نگردد دل از سرزد عزیزان کاغذ + قطعه سخنی جان نشیب
کمانم کرده است + چرخ سست کش زشت استخوانم کرده است + رشتهم در سلک معنی طبع نظم شاهیست
دشمنان را عاجز انده تیر عالم کرده است + از حکایت جیحون سنگین دل نه بیند هیچکس + آنچه باز از مهربانیها
بجانم کرده است + عمرش از هشتاد تجاوز کرده بود خواجه نورالصمد دیوانی از اعیان شهر کشمیر است
در علوم تحصیلیه بدرجه مولویت رسیده بود شغل تدریس داشت بهره مند از فنون شعر و انشا
بود رحمة الله علیه میر کمال الدین از نجیب زادهای کشمیر بود در عنفوان جوانی
کسب عنوان سخندانی داشت دستی در نظم و نثر بهم رسانیده و ضبط نستعلیق شکسته را درست کرده
در سلک ملازمان شاهزاده سلطان اکبر انتظام یافته بخدمت ارباب مجلس کارکنان ارباب انشا هم
در سرکار مذبور بود و بعد واقعه خروج شاهزاده که از هندوستان بجانب ایران بکشمیر رسید دعاسی
بتعلیم خط و انشا بهره مند گردید بتجویز فاضلخان غائبانه نوکری پادشاهی و عالمگیر حاصل کرده به
قناعت تمام میگذرانید رقعات رنگین با نکات دلنشین ازین میر کمال آمیز با لسنه خاص
عام مذکور است اما او یک تحریر در رساله اکتفا نموده که در باب رسید طلبی عسل که میان حضور نوشته

زلال آب اسرو غلش
بجای آن بازرنده فرستاده بود رقعه رباعی - ماریکه مخا
چون طفل بشیرینیش از راه مبرد + زهر مارست در حقیقت عسلش + طبق اصل صفا که از شهر بنجانه
خلوت آن عطوفت انتما حصهٔ تلخ کامان خلطستان اختلاط ابنای زمان شده بود ذائقهٔ ناامید
را شیرین ساخت و سنگ در زنبور خانهٔ شوخی این روستا پروزده بی باک انداخت بحکم الاثار
بهر شجر بیانیه حقیقت مسطور بر منصهٔ ظهور جلوه نمود با خود گفتم جو فروش گندم نمایی شنیدیم زهر فروش
شهد نما هم دیدیم باز نظر بر آنچه افعال بزرگان خالی از حکمتی نمی باشد جاسوس فکر را بهر سو
دوانیدم سراغی ازین مدعا نیافتم گاه تصور می کنم که آنچه سالکان طریق بیشتر از آنست که از
کثرت ذکر یا قهار تصور یاری برآمده آنگاه خیال می بندم که زنار مشرکان خفی ست که از
شدت سیاه کفر باطن رنگ سیاهی درون شان گرفته گاهی حداثت سن ایشانرا منظور
داشته میدانم که بمقتضای مقوله الصبی صبی ولو لقی النبی از طفل فرج سن در غلط افتاده بازیچه
ترسایی بخاطر آورده از تن غافل که این فقیر بصورت حقیر در نابودن چنین این نوع اوهام حالی
همان حال عصای موسی دادم و گاهی ریاضت و جهاد ایشانرا ملحوظ داشته بخاطر میگذرانم
که تو هم کشتن مار نفس که در طفلت چنین حلقهٔ عکس زده کردند ازین بی خبر که کمیا از آن معرکه
جهاد اکبر صید لاغر نفس را قابل فتراک علو همت خود نمی شمارند حاصل که هر چند بار اندیشه از غصه
عدم دریافت گنج حقیقت این الحذر بر خود می پیچید بسوراخ مطلب راهی نمی برد مگر خود ارشاد می
فرمایند و این عقده بناخن بیان بگشایند واقعهٔ میر کمال الدین در آخر هزار و یکصد و سی و یک
تا اوایل سی و دو اتفاق افتاد خواجه علی اکبر از اکابر زادگان مردم خاف و باورد ست
و نزدیک بهرات واقع شده در اواخر روزگار شاه عباس ثانی از ولایت بقصد هند برآمد
بنابر بعض واردات که خود در نسخه بقلم آورده است مراجعت کرد ثانیه باز بهند رسید و در سلک
ملازمان پادشاه منسلک شد به تقریب بعض خدمات بکشمیر آمد هر چند در میان اتفاق سفر اکثر
افتاد اما تا آخر عمر سکونت و توطن در کشمیر قرار داد با وجود تقید بصلاح و عبادت مردی صالح طبع و
سخنور و تاریخچات و خوشنویس بود و نظم و نثر داشت رقعات رنگین و منشآت دلنشین یادگار
از ماند. است اینچند شعر که بلا واسطه براقم حروف رسید مرقوم میشود — یاد آن روز که دل
در خم گیسوی تو بود + محو گردیدن و بیخود شده افتادن من + از غنی از نگه چشم سخنگوی تو بود +
بی سبب رنجه شدن در نظر انداختنم + اینچه لایق ز تو طبع جفا جو بتو بود + دل ربود از من و

وگر از نظرم + چشم لبت تیغم کز از نرگس جادو بود + تا لب لعل تو گویا نشود + دهن
تنگ تو پیدا نشود + بگشا چهره از پیشانی + قطره تا داخل دریا نشود + گو دم تیغ نه بینم ز دست
گمی مرگ گوارا نشود + سرو را زنده ادا رکنی + کار چشمت ز مسیحا نشود + سعی بیهوده مدار حاصل
سیل ز غیبت که دریا نشود + چشم مست تو مرا داد شراب + چون دگر نشه دوبالا نشود + دگر از غرائب
مصنفش که مشتمل بر نقلیات و غرائب مجلسش که تمام ذوقیات بود خود معاینه کرده شد کسی تا کجا
نویسد و عمرے بابرکت و حلاوت یافت زیاده بر نود سال رسیده و بکمال تمکین و آسایش
گذرانیده و اواخر سال هزار و یکصد و سی و یک درگذشت و در مقبره که بیرون خانه مثل مسجد
بنا کرده خود ساخت آسود **سلطان رفیع الدرجات** پسر شاهزاده رفیع الشان است
سادات بارهه بعد قید محمد فرخ سیر او را از حبس برآورده پادشاه ساختند وارث تاج تاریخ
تولدش بود چهار پنج ماه سلطنت عاریتی کرده بمرض دق درگذشت برادر دوش که سلطان رفیع
الدوله نام داشت برآورده والی کردند و ملقب بشاهجهان ثانی شد او بدستور کلان پنج شش
ماه شکلے بر وساده سلطنت بے استقلالے بود وقتیکه لشکر پادشاهے بر سلطان نیکوسیر
و سلطان اکبر ابن عالمگیر پادشاه که در اکبرآباد خروج کرده بود متوجه شد در اثنا راه واقعه
رحلت شاهجهان ثانی نیز رو داد اواخر سال هزار و یکصد و سی و یک بود ابو الفتح ناصر
الدین **محمد شاه پادشاه غازی** ابن جهان شاه نام اصلی ایشان سلطان روشن اختر
است سادات بارهه و امرائے حضور بندگان ایشان را شبا شب از قلعه شاهجهان آورده باکبرآباد
رسانیدند تخت و تاج را بوجود مسعود آنحضرت مزین ساختند راقم حروف ظل حق تاریخ یافت
جلوس پادشاه اوائل سال یکهزار و سی و دو بود از جمله وقائعے که اوائل جلوس رو داده
اینست که نظام الملک بهادر فتح جنگ اکثر حکام دکن را که از طرف سادات بارهه بودند مغلوب
و مقتول ساخته متصرف آنجا شد سادات مهم دکن را پیش نهاد خاطر داشته حسن علیخان
برادر قطب الملک که میر بخشی و امیر الامرا بود در رکاب پادشاه بجهته دفع این غائله از اکبرآباد متوجه
دکن شد و قطب الملک که برادر کلان و دیوان اعلے بود هنگام مهم نیکوسیر در شاهجهان آباد
برائے نظم و نسق ملک هند توقف نموده بود میر حیدر خان از منسوبان محمد امین خان بهادر
بخشی دوم که از مدت باتفاق امرائے دیگر از غلبه سادات متردد شده قابوجو بودند بامر محمد امین
خان سر راه بهانه التماس طلب درعین سواری امیر الامرا خنجر بشکم رسانیده بیجان گشت

بسان امیر الامرا او را ریزه ریزه کردند بقیه سادات که در لشکر بودند با افواج مستعد پیکار شده بمقاتله
آمدند محمد امین خان پادشاه را بیرون آورده خود در رکاب پادشاه متوجه محاربه آنها شده و از
شجاعت دمر دانگی داده سادات را مغلوب ساخته بوزارت اعلی و خطاب و اعتماد الدوله
سرفراز شد قطب الملک سید عبد الله خان برادر کلان در شاهجهان آباد باستماع این سلطان
ابراهیم پسر کلان شاهزاده رفیع الشان را از قلعه برآورده خروج نموده و فوج عظیمی فراهم آورد
ازین سبب لشکر پادشاه عازم دهلی شده و آنها نیز استقبال نموده در اثنای راه
محاربه رو داده فتح و نصرت نصیب اولیای دولت گردیده سلطان ابراهیم و قطب الملک
اسیر شدند سلطان باز بمکان خود رسید و قطب الملک بعد حبس شدید مدید مقتول شد
و پادشاه در جهان آباد متمکن شد چون غرض از تحریر این رساله وقایات کشمیریست خامه
حسرت شمامه بتذکار مجملی از واردات فتنه افروز ملک سوز که مخصوص این شهر بود
حیرت افزای ارباب اعتبار میگردد در ضمن این تذکار قدری اشعار از مثنوی آبدار
خواجه حسن الله حبی المعروف به فصاحتخان که در بیان این شهر آشوب بقلم فصاحت
رقم آورده است بمحل ایراد می یابد بسکه ندارد خلد با کشمیر نسبت + عیانست این بر ارباب
بصیرت + درین گلشن ز رندان قدح نوش + که خون سحر بید و الم بر سر جوش + چنان
مے هر طرف آب سبیل ست + که دریای که دو چون نهر جیل ست + چنان در شهر و کویش
آب جاریست + که هر یک خواجه او جویباریست + درین گلشن بپرس از چهره سبزان + برگ
بار آورد باغ سلیمان + ترا و چهره سبز از بعد ریب + مفرح وار کیفیت ز ترکیب + چو
میخانه است دائم بسکه شاداب بود هر گل ز سیلش عالم آب + بوصف این زمین و دلیش
جمهور + سخنی تمثیل بود این بیت مشهور + بهشت آنجا که آزاری نباشد + ز شور انگیز
جندی بی نمک شد + ز لوح سینه نقش عیش حک شد + عجب هنگامه گردید ظاهر +
ز جنگ شیعه و سنی و کافر + مجمل این تفصیل و خلاصه آن قال و قیل انیست که میر
احمد خان نائب عنایت الله خان قریب سه سال حکومت کشمیر را بنظم و نسق و دیانت
حتی المقدور کار فرما شده و به نیکنامی و ضبط و ربط واقعی بسر برده بحسب تقدیر و قضو
طالع مردم کشمیر در آخر حکومت او که اوائل جلوس پادشاه در کشمیر هنگامه مذکور در سبب میان
محتویجان و هنود واقع شد صورت واقعه اینکه محتویجان المعروف بملا عبد النبی که عالم د

بعد از چندی در هنگام اقامت شاه عالم بهادر شاه بممالک کابل و پشاور در فوج شاه
رفته رفته بجوار الطاف حضرت شاه رسانید و در مذکورات علمی هم رتبه خطاب و سوال و جواب هم
رسانیده چون شاه ممدوح بسلطنت رسید خان مذکور منصب و جاگیر کشمیر یافته آخر ایام
سلطنت بوطن آمده در ایام سلطنت پادشاه فرخ سیر اکثر جاگیرش رفته باز روانه عسکر شد چون
بجای جاگیر صورتی نگرفت رجوع القهقری نموده توقف در وطن اختیار کرد اوائل سال
۱۱۳۲ جلوس پادشاهی بعض حکام و زمینداران اطراف هند و دکن داعیه سرکشی بدست
آورده بقصد خروج شدند خان مسطور در کشمیر بنا بر بعض تقریبات روزگار اظهار مسائل و احکام
شرعیه که در باره هنود و اهل ذمه وارد است نموده میر احمد خان التماس اجرای آن کرد

حریف میگسار صدق آهنگ + چنین زد شیشه این قصه بر سنگ + که از کفار آنجا محتو سنگ نام
بتقصیری شد از دل دشمن جان + منادی کرد بکسر اینکه و دستار + فرود آرند از سر از کفار
دگر بر اسپ ننشینند اینها + نشان قشقه شویند از جبینها + زپا هم کفش چرمین دور سازند +
شکسته تا دل رنجور سازند + مقرر شد کلاه از بهر کفار + نشان از نام ظلمت شان ز دستار +
کله هم گاه گاهی مید بدست + نسان بدرمای سید بدست + غلبه هنود که در حضور کشمیر

داشتند میر احمد خان صورت پیشرفت آن ندانسته و متعصبان کشمیر بلکه اکثر اصحاب لاسیما ارباب
محکمه متصدیان شرعی مخالفت ای محتو سنگ نامه جمع اجرای این مسائل و احکام شدند
اجتماع طلبه علم و عوام الناس در خانه محتو سنگ بسیار شد ملک دو ماه میر احمد خان از جای عیان
کرده بود چون سر رشته از دست رفت و حرف بدست عوام افتاد میر احمد خان بمشوره متعصبان
محتو سنگ را طلبیده بمواعظ و نصایح سنجیده اشاره بسکوت ازین مذکورات نمود یکی از عمده‌های
متصدیان محرر این صفحات را که در آن مجلس حاضر بود آهسته گفته که بگوش نایب ناظم مخفی رسانید
که اگر این وقت محتو سنگ را سر بازد به ازین سوخته تواند آورد هر چه میشود در همین جا و در همین مجلس
احقر دستیار انابه بمراعات امر ملت صریح در اظهار نه دیده عذر بعدم امکان اظهار بجهت ازدحام
بسیار آورد بهر کیف محتو سنگ آن روز بعد ضعف و نقاهت آزار از خانه میر احمد خان مخلص یافت
بمجرد خروج از صحن عام هجوم عوام از حد گذشت و مثل مور و ملخ هبط سواری او شده دیگر روز
غلبه عوام در ترقی بود مردم بازاری را و هرجا هنود و سی را میافتند از اسپ سواری آورده
و تهدید و تنبیه می کردند رفته رفته منجر به تخریب خانها و تطاول اموال آنها شد تا بخ مغلوبی هنود

۲ . کافران یافتند میر احمد خان بمشورهٔ منصدیان فوج بطلب محتو بیجان فرستاد مجرد رسیدن
آنها مردم عوام بغیرت آمده در محلهٔ قلاشپوره فوج مذکور را شکست دادند و اکثر را عورات شهر از
بامهای سنگ و چوب و شالی کوب زده گشتند و آتش عظیم در افتاده محلات بسیار را سوخت
و عمل میر احمد خان سست شد چو این هنگامه بر اوج سما رفت + ازین راه میر احمد خان
زنجا رفت + روان فوجی پی احضار خان کرد + که هر یک بود در مردانگی فرد + همه از پای تا
سر غرق آهن + تو گویی گرد طغیان آب جوشن + چو این آواز در هر سو سمر شد + بخان معدلت آئین
خبر شد + که فوجی شد روان مانند سیلاب + ز شمشیر سپیر ها موج گرداب + ز فرمان خود از بیم خرابی
کسیکه کو بود آتش گشت آبی + پی تسکین مردم بی تشویش + قدم بیرون نهاد از مسکن خویش
نداد بیش کس ره از بیگانه و خویش + خدایش خواند زان در خانه خویش + محتو بیجان باستماع خبر
تعین فوج خود را بکس و بی پناه یافته اول در مسجد محله جا گرفت و بتضرع و الحاح بسیار جات بسیار نمود چون از
هجوم مردم شد به خانقاه معلی آمد **نظم** ازین پر دلان از حربه و جنگ + بکف نبود فلاخن دار
جز سنگ + بمردان صف شکن در عرصهٔ کین + ندیده کس بدینسان فوج سنگین + چنان از
زنده پوشان احتراز است + که گویی غزوه ذات الرقاع است + چو شد نزدیک فوج خان
ناظم + در آنساعت قیامت گشت قائم + بسان شمع از باد سحرگاه + تزلزل یافت در پیر و جوان راه
نشد یک تن مقابل از پی جنگ + نیامد کس برون شان بجز سنگ + ز بام خانها چون بر سر شان
چکس کرد از دو جانب سنگ باران + فگندند از دو جانب تو جو لرزی + براه چون قصه خوانان هم دعاگو
چو آهن پوش مردان سپاهی + در آن هنگامه از قهر الهی + فرار از بیم سنگ انداز کردند +
زبان خبث الحدید آغاز کردند + در آب جویباران کشتگان را + بیفگندند مردم بی محابا + ز قتل
نوختان چهرهٔ گلگون + چه جدول بی تعلم شد سرخ از خون + از حضور نیابت عنایت اسد خان
بنام خواجه عبید الله خان ده بیدی تقرر یافت و میر احمد خان بحضور رفت چون عمل خواجه عبید الله
۲ تاراج خان غلبه عوام و تاخت و تاراج شهر بیشتر شد و علاوه آن بکنکاش منصدیان محتو بیجان جمع محال صرف
خاص را بطور خود گرفت از حضور مومن خان را نایب صوبه فرستادند مشار الیه در هیره پور رسیده بود
که محتو بیجان بعد ملاقات خواجه عبید الله خان در خانهٔ شاپور خان بخشی صوبه برادر کلان میر حمید
خان که ذکرش گذشت بجهت ملاقات در آمده چون سید اطهر خان دیوان بیوتات و جمعی از
منصبداران کنکاش داشتند و محتو بیجان را با جمعی از عوام بقتل رسانیدند این حالت آخر روز چهار شنبه بیست و یکم

شهر ذیقعده یکصد و سی و دو بود شهید سرگذشت شیخ الاسلام تتمیه تاریخ ایشان است پس از
یکچند روز دیگر مردم عوام تغیر آمده بر سر محله جدیبل ریختند و مردم شیعه را که در ایام مفسده هنود
اتفاق اجتماع کرده مورچال عظیمی بسته مضبوط بودند و الحال بکشاکش قتل محتویخان متهم شدند
تاراج و تاخت نمودند اکثر را از زن و مرد و صغیر و کبیر بقتل رسانیدند و ننگ و ناموس آنها تباه
کردند بعد از آن خانقاه میر شمس عراقی مرشد شیعه ها را مسمار نمودند از ابتدای عمارت تا الیوم
این قسم حادثه بر جدیبل و فرقه شیعه واقع نشده بود و هنود بلکه بعضی اعیان مسلمین هم مقرر را
و مجدداً بطریق آفات رسیده   پس از یکچند خان صدق تخمیر + دل خود جمع کرد از اهل
تزویر + برای دیدن بخشی روان شد + اجل در پرده با او همعنان شد + چو بود از زمره اتراک بخشی
شگون در قتل جان کرداشت + پس شصت چشم از دهر پوشید + قبای هستیش صد پاره گردید
پس از یک لحظه خلقی شورش انگیز + شدند آتش صفت هر سو علم ریز + زدند آتش بجان و مان بخشی
مسلم حیف لیکن خان بخشی + نمودندش مکان بی اعتدالی + ز روبه بازی قوم شغالی + دگر جعفر تا
قاضی دویدند + چو آتش خفیف آنجا رسیدند + بجرم بیگناهی خانه‌اش را + کشیدند آتش و کردند یغما
بعد دو روز از این واقعه مومن خان داخل سواد شهر شده چون مردم عوام خدمت ملا شرف الدین پسر
محتویخان را که وقت واقعه پدر مختفی شده بود برآورده بجای پدر نصب کرده بودند رجوع و هجوم
مردم زیاده بر سابق رو داده امور ملکی چندان جاری نشد و در اکثر امور مداخلت بود عنایت الله
خان که نائب وزارت اعلی هم بود در حضور اظهار بیدخلی نائب کشمیر کرده استعفا نمود +
سیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ از گذشت عنایت الله خان نیابت
کشمیر تعلق گرفت سند نیابت   خود را بخواجه عبد الله خان ده بیدی فرستاده چهار پنجاه
مومی الیه نهایت کرده خلعت رفقا و توابع ملا شرف الدین از تمشیت احکام عاجز شده نیابت
هنود و شیعه سیف الدوله بحکم حضور از لاهور برخاسته با فوج عظیم بکشمیر آمد اول محرم سال
هزار و یکصد و سی و چهار داخل شهر شد ملا شرف الدین را با جمعی از رفقا و معاندان بحسن
تدبیر گرفتار نموده و دستار بستن و بر اسپ سوار شدن و لباس فاخره پوشیدن هنود را که
یک و نیم سال ممنوع بودند باز بعمل آورد تنبیه مالی باکثر اعیان اهل شهر و مطالبات مردم هنود
شش ماه در کشمیر گذرانیده اواسط رجب روانه لاهور شده و ابو البرکات خان پسر قاضی محمد کاظم
عارف خان را که برادر کلان عنایت خان مذکور بود برتبه نیابت کشمیر و مبلغ خطیر حاصل کرده نشانده

عالمی بسر برده بسبب سعایت مردم تغیر شد نجیب خان اخراسے به نیابت سیف الله
از دست ابوالبرکات خان مزاحمت کشید قریب یکسال کارگذاری کرده بود که نظامت
صوبه کشمیر از سیف الدوله تغییر یافت اعظم خان بهادر که ذکر او گذشت بنظامت
صوبه تقرر یافت نیابت سادات خان سابقاً تا رسیدن خواجه عبید الله خان دهبیدی را
نایب مقرر کرد اعظم خان اوائل سال هزار و یکصد و سی و شش بکشمیر رسید از وقایعے
که در عهد او در کشمیر رو داد یکی خروج منصبداران و بعضی اعیان شهر برداشت که بجهت
بی اعتدالیهای کس و کوسے شورش کردند و اجتماع نمودند آنرا بحسن تدبیر رفع و تدارک
کرده در رفع نمود دوم که سخت تر از همه است وقوع قحط عظیم در کشمیر است هر چند آغاز آن
در نیابت ابوالبرکات خان شده بود لیکن در عهد اعظم خان قسمی بکمال رسید که از قرون سابقه
هم تکمیل مثل آن کم وقوع آمده است پس هشت روپیه خرواری شالی بدست نیامد بحدی که خلق
هلاک گشت مردم بسبب گرسنگی فوج فوج هلاک شدند راقم این نسخه مثنوی طولانی محتوی
بر حالات آن ایام نوشته بود چند بیت ازان مناسب حال مرقوم میشود مثنوی زبس در
خطر ارزند اهل کشمیر + غم خود هم نخورده هیچکس سیر + ز سوز جوع ازبس آتش افروخت + بیاد
دانه چندین اشتها سوخت + چو چشم مردمان از قحط برگشت + گرفته انقلاب از شهر تا دشت
نشان غله پیدا نیست یکسر + بغیر از جنس گندم گون دلبر + ترقی منحصر دانند مردم + در افزونی
نرخ و کال و گندم + تنور آسا شکمها گشته بریان + بسوز آرزوی یک لب نان + بجز نانی که
دل فارغ ز نعم داشت + سیر نان آسیب از نورهم داشت + ز ماکولات حاصل غصه خوردن +
بهای مشت شالی جان سپردن + ز انبار کسی گر دانه چینند + بپای یک کال صد دشنام
بینند + اگر جای ظهورے کرد مهمان + نمکدانش بود از شور و افغان + جهان پامال سر
جنبگ جفا شد + ز قحط آب و دانه کربلا شد + ز پا افتادگان سست حالی + همه سر خنک خوار
مشت شالی + بیاد کال از زن محو خاکند + برای چه چو گندم سینه چاکند + چو گندم اگر ز ریش
کسی هست + چو شانه بر ندارند از دو دست + شده هر فرقه غرق بحر تشویش + نخورده بهره
غیر از حسرت خویش + خلائق بر سر دریا و بازار + چو مور دانه جو خوار لکد خوار + چو مار گنج قوت
هر که دمه + بغیر از خاک نیست از شهر تا ده + سپاهی بیک داده تن بمردن + غنیمت بیشمار
زخم خوردن + هزاران بیت شاعر سر زد + ز بیت المال یک مشت نیامد + نپندید هر دو

بے جواب + لطفل جو شین از شیر مہتاب + نوید کاتب را مہر شلے + برنجی یا بیت اصطرلاب
خود را + حسرت گفت خادے بخاتون + نماند در گیم جیچ یجهٔ چون + طبیب لرزیدن اہل
مرض سیر + زجستن ہیچ نبض رده جا گیر + مگر نسخہاے نان و حلوا + بنجم نفس را دادہ شلے
سپاید چون بکار قوت زرہا + بہ بیچ و جو ازان بہ در نظرہا + غذاے اہل سو لو غصہ خوردن +
محالست از تجارت سود بردن + ہمہ افتادہ در فکر محالند + ز شب تا روز محو این خیالند +
کمیت فکر ہر سو سیدوانند + غیر از سنبلہ برخے ندانند + شدہ رمال انگلیس مجسم + نکرد از اجتماع
فاقہ و غم + طریق قبض و داخل رفتنش لزیاد + فرج در قرعہ اش ہر گز نیفتاد + گدا یابد اگر
حب الملوکے + کند شاہانہ با ہر کس سلوکی + ز فقر و فاقہ طبل پس نوا کرد + دگر بار بہ گل
اکتفا کرد + نبرده سوره رلبے بشکر + بجز شیرین لب تو خط دلبر + الی آخر الابیات بعد چندے
آتش قہر قحط بآب باری فضل و احسان الہی فرو نشست و از ضرورت سندی با مانند
امدتہا اثر آن باقی بود بالجملہ اعظم خان قریب یکسال بنظامت گذرانیده بنابر نالش مردم
از خدمت صوبہ معزول شد ارباب کمال کہ از ابتداے عہد مبارک محمد شاہ تا سنین حال طراوت
بخش سند افضال در کشمیر بودند باجمال مذکور میشود حضرت میر محمد ہاشم العادی حسنا و نسبا آنجناب سیادت
مآب قدوة المتورعین شیخ الواصلین کوه راسخ عبادت بحر مواج ہدایت صاحب المناقب
والمکارم بود در شہور سنہ ہزار و یکصد و سی و پنج غرہ شعبان بکشمیر نزول فرمود بحر معارف و کوه
مستقیم فی الحق و ریاضت بود شبانروز دو ختم قرآن و گاہے یک و نیم و ہمیشہ یک ختم
در نمازے فرمود ازین جہت از صحبت و آمد و شد مردم بالکل فراغ داشت و اصلا خاطر قدسی
مناظر را بجانب نیک و بد خلائق میگماشت بعد نماز تہجد تا اشراق و بعد عصر تا مغرب و گاہی
آخر شب و بعد جمعہ ذکر جہرے کرد و فقیر عاصے در اوائل رسیدن آنحضرت بملازمت مشرف
شدہ عنایات بسیار فرمودہ و فوائد خاصہ طریقہ علیہ قادریہ محض عنایت بے سابقہ اظہار کرم
مرحمت نمودہ چون احوال آنجناب را ہم در ثمرات الاشجار نوشتہ اینجا باید او سلسلہ ایشان
قانع شد آنجناب مرید و فرزند حضرت سیادت و عرفان منزلت میر سید محمد علیخان اند ابن
میر سید عبد اللہ ایشان ابن میر سید احمد ابن جناب میر سید عمر ابن جناب میر سید ابراہیم ابن
جناب میر سید حسین ابن جناب میر سید محمد جرمولی ابن جناب میر سید یوسف ابن جناب میر
سید عبد الرزاق ابن جناب میر سید میمون ابن جناب میر سید مسعود ابن جناب میر سید محمد ابن جناب

جیلانی

میر سید حسین ابن جناب میر سید محمد صالح ابن جناب عالیحضرت غوث الاعظم قطب العالم شیخ السموات
والارضین امام محی الدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین بنسبت صوری و معنوی ازین حضرات عالیه حاصل
کردند آخر شوال آزاز تب بهم رسانیده اند در ابتدا فرموده که جعفرے پیدا میشود عرض کرده شد که برائے
حیکار فرمودند که اگر کسے بمیرد در آنجا تواند تا روزے که خادم استغنا بر جواب مکتوب فرزندان ایشان که در
اکبرآباد بودند کرد فرمودند بنویسید که سید عمر در ایام مرض که بشدت و حدت رو باسمان کرده افتاده مے بودند
غیر از تلاوت تعجیل و سرعت کارے نبود خصوص روز اخیر که بسیار سرعت داشتند گویا قصد بآخر رسانیدن
وزود بکارے رفتن معلوم و وقت رحلت اسم ذات بطریق اره و غریدگے تمام از سینه مبارک مسموع
میشد وقت غسل دست ابن عاشے بر کتف آنجناب رسید و تر شد بعد تفحص ناسور کلانے بقدر یا دو نخان
که حرکت کرده بود تعجب حاضران رو داد که درین مدت مرض اصلا ازین دانه با این شدت و صعوبت ظاهر
نکردند گویا بزبان حال مے فرمودند ــ گر تیغ بارد در کوے آن ماه + گردن ادیم الحکم لله + بلست
و هفتم شوال با هزاران برکت و اجلال دفوت حال سال هزار و یکصد و سی و پنج رحلت فرمودند عزیزے
از درویشان که در حال غسل حاضر بود گفت تمام آن شب می بینم که گویا غسل جسد مبارک حضرت غوث
الثقلین میدهم تاریخ رحلت ایشان فقیر حقیر چنین گفته است تاریخ سرور زمره سادات بهشت آرا
شد + نیر اوج کرامات فلک پیما شد + در بر تو خورشید چو شبنم گردید + گوهر کان ولایت همگی
دریا شد + جامهٔ عاریتے چون زبدن بیرون کرد + خلعت وصل الٰهی بقدش زیبا شد + ذره بندگی
حق چو دو تا عمرے بود + در بحر قدم امروز در یکتا شد + مدتے بود طراوت ده بزم ارشاد + این
زبان در غرف خلد سر آرا شد + در حریم حرم وصل الٰهی جا یافت + عین سرچشمهٔ توحید بیک صهبا شد
دیدے اعظم سبز تربت او در روز عزا + سوز صد حشر برار باب ولا بر پا شد + بهر تاریخ شدم روز و صباش
ملهم + طوطی دل بدو مصراع ازان گویا شد + نور حق هادی دین میر محمد هاشم + گوهر علم و یقین میر محمد هاشم

زبدهٔ اہل ارشاد شیخ محمد مراد نقشبندی معروف بمتو از نجبائے کشمیر بود در صغر سن ترک
اشغال دنیوے کرده بطلب الٰهی مسافر و بخدمت بابرکت مصدر کمالات علیا صاحب مقامات قصوی
میر محمد صادق دهلوے که از مشاهیر مشائخ دهلے و جامع کمالات صورے و معنوے با وجود کسب فوائد
از خدمت حضرت خواجه خورد فرزند ارجمند حضرت خواجه بیرنگ و مربائے حضرت مجدد و اویسی المشرب
هم بودند رسیدند و مدتے در ملازمت ایشان مانده و فائز بکمالات طریقه گردیدند بعد واقعه پیر بزرگوار
بکشمیر آمده و انقطاع از علائق فرموده شب و روز سرگرم تقویت نسبت باطن بودند و سالیک عمر شان

طالبان می نمودند و حرکت بیجا نمی کردند از علوم رسمی بهره داشتند و شعار شان تطهیر تصوف و وعظ
گاهی می گفتند فقیر بعد واقعهٔ حضرت مرشد مراد در خدمت ایشان رسیدهٔ یا دو ربع سال بهره اندوز نظر
آن عالیشان گردیده و ترک کلام فضول و عدم التفات بغیر ضروریات و استغراق بوجه اتم و بی تکلفی
و دوام مراقبه آنجناب را از مشائخ دیگر ممتاز و مستثنی دیده و در سن هفتاد و پنج هفتم ماه شوال سنه هزار
و یکصد و سی و چهار رحلت فرمودند بعبادت و عنایت در آخیر و حضور غسل و حمل جنازهٔ ایشان
مشرف شد رفع الله درجاته و رزقنا من برکاته شیخ اکبر تاریخ ایشان یافته اند تاریخ دیگر را که کسی
نیافته بود فقیر باشارهٔ عامل عارف کامل مولانا ابوالفتح سلمه الله قائمقام آنجناب موزون کرده بدین صورت

تاریخ شیخ آفاق و مراد عشاق + آنکه سرخیل ولایت بوده + بود او عین بصیرت الحق + چشم بر
غیر خدا نگشوده + اضرار وحشت کثرت یکبار + گنج سان زیر زمین آسوده + همچو خورشید ده عالم
قدس + سربسر بی سر و پا پیموده + شده تاریخ وصالش مسموع + محرم راز خدا او بوده ++

شیخ عبداللطیف قدس سره عالم عامل کامل الواصل الی الله معروف بکوسه از تجار این شهر بود
و عنوان تجارت داشته و کسب علم ظاهری میکرد و بهره در علوم ظاهریه بخوبی شد و بجاذبهٔ الهی
سلوک راه نامتناهی پیش گرفته و بخدمت عارف دستگاه شیخ اسمعیل انبور حسینی آمد و این شیخ
اسمعیل امی بود و بوساطت ولایت انتبا و حضرت خواجه حبیب الله منسوب به خدمت میر محمد علی
قادری شد اما بزور ریاضت و استقامت کار خود بجای رسانیده که در زمرهٔ رجال باکمال
منتظم بود کشف کونیه هم بسیار داشت و هر جا لقمه مشکوک شبهه دار دید نزد و از غیب
اطلاع یافت اجتناب می کرد تا بحرام چه رسد احتیاط حدود شرعیه بسیار میکرد و بدین جهت
بخدمت مولانا الاعظم خواجه ابوالفتح قدس سره که از اکابر منسوبان حضرت مولانا حیدر علامه اند اکثر می
گذرانید ملکه فوائد طریقهٔ قادریه از خدمت زبدة المتاخرین شیخ عبدالحق دهلوی علامه از ایشان
بمولانا رسیده گر شیخ عبداللطیف ترک دنیا و خانمان کرده یکبارگی بظاهر و باطن بریاضات شاقه و ترک
عادات رسمیه استقامت و استحکام بحد کمال نمود و در موضع انبر حل سکونت اختیار فرمود حضرت مرشدی
مرادی بتقریب آن طرف وارد بودند فقیر در رکاب بود و از احوال ایشان شنید و زیارت کرد در آن
وقت ابتدا بنیت سه چهل چله نشسته بودند عجب احوالی داشتند یک چهل چله بسکوت تام گذرانیدند
کرده بودند و بقدر ضرورت آیه و حدیث و جواب مسائل می گفتند بعد آن قریب یازده سال حضرت مرشد
مراد در قید حیات بودند اتفاقا صحبت آن بزرگوار بعتبا و یک سال بتقریب مکرر رفته شد واقعه حضرت

درشدی در بیان اشاره و اذ و بعد آن سه سال اکثر در خدمت آن روشن ضمیر می رفت در آن وقت از سه
چله چله فارغ شده بودند یک لحظه از گریه و ناله و آه فراغ نداشته و غیر از آیه و حدیث و کلام صوفیه ذکری
نمیکرد فنا و نیستی و فروتنی با ایشان سجیه حال بود با وصف آن همه انقطاع و ستر حال و تواضع گاه گاهی
کشوف کونیه که کنایه بود خصوص در ایام رحلت حضرت ایشان مکرر معلوم نموده شد فقیر عاصی مورد شفقت
ایشان بسیار بوده و بقدر نصیب اخذ فوائد صحبت شریف ایشان هم نموده در هزار و سی و چهار بتاریخ
پانزدهم شعبان رحلت گزین شدند شیخ اکابر تاریخ ست **میر شرف الدین قادری** فرزند
برومند میر ابوالفتح قادریست از همه اولاد ذکور خوردتر بود در عنفوان جوانی با کمال کامرانی سلوک
طریقه باطنی را پیش گرفته اشتغال باوراد و اذکار نموده است از معاملات صوریه برداشت باوجود صحبت
والد بزرگوار دریافت عزیزان دیگر هم نمود بعد وصال میر ابوالفتح بر مسند خلافت اسلاف متکی شد
استقامت تمام کرامت دریافت در وجود حسن خلق و بشاشت وجه و خدمت واردین و ضبط اوقات
از اقران خود ممتاز بود دیدار مبارکش از صفای باطن خبر میداد بتخصیص ذکر جهر عجب فیضی و حلاوتی
بر منصه ظهور می نهاد در ماه شوال آزار بهم رسانیده راقم حروف که منظور عنایتش بود بعیادت سر سعادتش
فائز شد خواننده زمزمه غزلی میکرد در خدمت ایشان بسوز و گداز عجب گریه بشوق می نمود و آه جانکاه بیاد
الله میفرمود روز دیگر سال پانزدهم ماه شوال سنه هزار و یکصد و پنج در کمال خبرداری رحلت فرمود
اتفاقات حسنه آنکه تاریخ واقعه وصال میر ابوالفتح و سال خلافت شرف الدین را خلیفه شاه جیلان یافتند
و تاریخ رحلت میر شرف الدین خلیفه شاه جیلانی شد. و شیخ نور الدین برادر کلانش تحصیل علوم معقوله
و منقوله در خدمت فحول علمای وقت نموده و فوقیت بر اقران بهم رسانیده در حیات والد بزرگوار در کمال
جوانی قضا کرد و احوال برادر کلان بمحل خود مرقوم خواهد شد **حضرت خواجه عبید الله
نقشبندی** اجمال احوال آن صاحب کمال در اوراق بالا گذشت بعد کسب لوازم طریقت تجرید و تفرید
اختیار کرده اکثر بلاد هندوستان را دیده و بحرمین محترمین رسیده قریب هفت حج گذارده بکشمیر سه بار تشریف
آوردند اول و آخر سلطنت پادشاه عالمگیر ثانیا در اول پادشاهی محمد معظم شاه عالم بهادرشاه که سنین
هجری بهزار و یکصد و نوزده یا بیست رسیده بود در آن وقت فقیر حقیر در خدمت حضرت مرشد مراد
بصحبت ایشان رسید اجتناب تمام از دیدن مردم داشته اکثر در را بند کرده می نشستند در اثنا
خلوت بودن جناب شیخ ملکوت پرواز خواجه نیاز به پشاور بنا بر طلب بهادرشاه رسیده برای دریافت
ایشان در کشمیر آمدند چون جناب حضرت خواجه نیاز زود به لشکر بهادرشاه رفتند خدمت خواجه عبید الله

راه حرمین گرفتند و مدتے بہمانطرف بودند بعد چند سال بولایت بلخ آمده بسبب تجاوب ظہور فتن در آنجا
بلد وآرام نگرفته در آخر شصت ہزار و یکصد و سی و دو بکشمیر آمدند و زیاده از پنج سال درین شہر گذرانیدند این
مرشد از پیران فقیر کسی در قید حیات صوری نبوده صحبت وخدمت ایشان غنیمت دانسته شد و ضبط
اوقات واخفا ر حالات و مراعات آداب طریقت و تادیب طالبان حقیقت و کمال استغنا و تجرید و انقباض
و تشریح تمام و ترک فضول کلام در وقت خود در کشمیر بے نظیر بودند قصد سکونت درین شہر فرموده بودند
آخر بسببے ملول شده اکثر مے گفتند که خود را در اماکن متبرکه از حرمین و مسجد اقصے که مکرر در سیاحتها
دیده بودند در خوابہا مے یابم اوائل سنه و ہفت ہجرے از راه ہند بحرمین رفتند و ہنگام برکوب
جہاز این غزل خود برائے احقر مخلصان فرستاد **غزل** ز ہر گلے که نه ز بوے او نشانه من + نشانه دور
ساز م که شد نشانه من + بسوزن مژه از زا ہسار اشک رقم + خیاله از لبے بجنیه ز د بجانه من +
ز ہر گلے که ورز د بوئے او بمن نرسد + نشانه در نمایم که شد عمامه من + ز اوج قدس چو روح الامین
کند پروانه + کبوتر ے که برد سوئے یار نامه من + ز پیچ و تاب خم جعد او سر پیچید + قضا ز دست
قدر سحر بر عمامه من + ز چار موجه طوفان نوح باکم نیست + چو باد شرط شود بادبان کسلامه من
بکشتی که خدا نا خدا ست رفته عبید + رسد بکعبه مقصود حج عامه من و بعد ادائے حج بمدینه مطهره رسیده
آزار مند شده در اوائل سال سنه و نہم ہجرے بیست و نہم محرم اول روز جمعه بکمال ہوش و خبرداری
غسل کرده نماز خوانده رحلت فرمود بر فقیر عنایت خاصے داشتند دران ایام که ایشان بحرمین
رسیده بودند فقیر در صدد تحریر احوال مشایخ بود و رساله اشجار خلد را تحریر مے آورد روزے بعد نماز
فجر در خانقاه معلے بروحانیت حاضر شده و بعد صحبت طولانے اشاره بتحریر احوال خود کرده فقیر
متحیر شده بعد سه چہار ماه خبر واقعه ایشان از حرمین رسیده نور الله مرقده رحمة الله رحمة واسعة
عنایت الله خان مرتبه ثالث از تغیر اعظم خان بصوبه داری کشمیر رتبه اعتبار یافت
نیابت بنام **فخر الدین محمد خان** دیوان بیوتات کشمیر مقرر نمود مشار الیه زیاده بر
یکسال حسن عمل بتقدیم رسانیده ہنوز یکسال نگذشته بود که واقعه ناگزیر عنایت الله خان در حضور
روداد وکان ذلک فی شہر سنه الف ومائة وسبع وثلثین چون ذکر عنایت خان بعض اقارب
او که درین شہر حکمرانے کردند بتقریب درین رساله شد ضرورست که شمه از حسب ونسب آنہا قلم
مخفے نماند که عنایت الله خان ولد میر شکر الله ابن میر مومن ابن قاضی صالح از اولاد قاضی موسی
شہید که ذکرش در ضمن احوال چکان که والے کشمیر بودند گذشت والده عنایت الله که بی بی مریم

نامزد داشت بعلاوه والده خود جان بی بی دختر ملا شریف میر عدل که بتقریب معلمی و اتالیقی بیگمان
و عفت سمات در سرکار شاهجهان پادشاه نوکر بود در هنگام ورود در ایالت عالمگیری دختر
خود مریم بیبی عزیزه را باریاب دولتسرای پادشاهی گردانیده رفته رفته کارش ترقی یافته
کمال محرمیت و اعتماد در سرکار نواب زیب النسا بیگم صبیه ارجمند پادشاه حاصل نمود و برادرش ملا محمد یار
در حضور همراهش بود میر عنایت الله پسر خود را بحضور طلبیده بتدریج و مرور بیاوری طالع خداداد و قابلیت
و استعداد او از مناصب علیه سایید و غایت قرب و محرمیت در جناب عالمگیر پادشاه باختصاص و اعتماد
خاص حاصل کرد و محسود عمده های حضور شد بهره وری و حظ کامل از ادراک و نیکوئی معاشرت و ضابطه دانی
و تهذیب اخلاق و ضبط اوقات و شغل علم و عمل بدست آورده بود در حسن صورت و سیرت کمال فهم
و مکنت امتیاز تمام داشت حکایات حسن تدبیر در رایت رای صواب نمای او داستان مذکور و در خاص
و عام مشهور بسیاران گفت که مثل او در اقبال و دولت و شعور و فطرت کم کسی از مردم کشمیر برخاسته
است چنانچه بر عالمیان ظاهر است امتیاز و قربی که خان معزی الیه در جناب عالمگیر داشت بر
کسی پوشیده نیست یک حکایت تمام غرابت شاهد این مقوله بعینه از کتاب مآثر عالمگیری بهمان
عبارت مرقوم می شود از سوانح این ایام که در مقدمه مبنی از شمه حفظ مراتب خانزاد پروری و قدر
دلی و پاس مراسم قربانی دقیقه ها سنج پادشاه عادل کامل تجربه ساحل حروف غنیم باطل
شوبات کارساز ضعفا خانه برانداز اقویا خدیو جهان کشا خداوند حکم قضا امضا جوهر تیغ دعا گوهر دریای
سخا سالک مسالک بینی و حق دانی موافقت بلند و پستی بسلک تحریر می آرد که هنگام نزول
کرامت شمول خیام فلک احتشام در یک مقام کیف ما اتفق دیره امیر الامرا در زمین پستی واقع شد و خیمه
عنایت الله خان دیوان خالصه و تن بر بلندی مرتفع پس از چند روز که خانه کور محوطه هم جای
سراپرده ما محل سرا ساخته بود سعادت خواجه سرای امیر الامرا گفته فرستاد از این مکان برخیزید خیمه
نواب اینجا استاده خواهد شد خان جواب فرستاد خوب است با جای دیگر نشان کنا گزیر فرود آمده
ست بهم رسد معنت یابد خواست خواجه سرا نیز ترک جواب گرده که هم با کام در همان نزدیکی ها
خیمه را بمکان دیگر نقل نمود و خیمه امیر الامرا بدان مکان استاده شد این مقدمه از افراد خلاص
کیش واقعه نویس کچهری وبولی مطالعه قدسی در آمد بهادر وقت حمید الدین خان بهادر حکم شد
کور رفته بامیر الامرا بگوید خوب واقع نشد شما بجای قدیم یا جای دیگر بردید کسی که پیشتر خیمه داشت
بجای خود باشد خانه کور رفت و ابلاغ حکم نمود امیر الامرا در قبول این معنی تعلل کرد خان بهادر از

پیش ایشان برخاسته از راه اخلاص بخانهٔ عنایت الله خان آمده سرگذشت بیان
نمود و گفت بهتر آنست که نزد امیر الامرا رفته بگویند که برائے من جا بهم رسید راضی نیستم
که تبدیل مکان نمایند عنایت الله خان گفت شما حسب الحکم نزد ایشان رفته بودید من بے حکم
چگونه توانم رفت خان بهادر بحضور در آمده تمام مراتب را بعرض اقدس رسانید و در آن وقت دیوان امیر الامرا
بحضور آمده با تمام خان قول حکم شد امیر الامرا بخانهٔ عنایت الله خان بروند تا معذرت آنچه رفته
خواهد حالا امیر الامرا چند جان داده و که سر از حکم امرا بر آید مثل مشهور است گفت بجاده فرمانبرداری
بمکان رفت میر خان از دخان راقم را برای ابلاغ این پیام نزد عنایت الله خان فرستاد که چنین
حکمے صادر شده است اما صلاح آنست جلد عرضی بکنند که آمدن ایشان موقوف شود و لطف روز رفتن بنده
و آمدن امیر الامرا بخانهٔ خان مذکور مطابق اتفاق افتاد گفتم من موقوف نماند از اتفاقات عنایت الله خان در
حمام بود امیر الامرا آمده در دیوانخانه که هنوز فرش درست نبود نشسته خان جلدے بر آمد امیر الامرا دست مودت
البته گرفته برخاست و سوار شده بخانهٔ خود آورد و یک لقوه زیاده جدا آمده است گویان بخان مذکور تکلف نموده
هیچگاه هیچ چه تا انتهائے مدت صحبت در خاتمه اظهار کلمه بے دماغی نمود و مهربانی و دلداری
افزود و چنین کسانیکه بزیر آسمان بودند مراحل عمر باین طریق ای نمودند الحمد لله الاولی و الآخر و که
وزارت خان خطاب یافته نائب وزارت اعلی شده و اکثر خدمات کشمیر تعلق بخاندان آنها
داشته و بعد فوت شاه عالم بصوبداری کشمیر و خدمات کلیه با قابل رسید شرح آن گذشت *

عقیدت خان از تغیر عنایت الله خان بصوبداری کشمیر سرفرازی یافته از اولاد خلیل الله
خان عالمگیر شاهی بود نیابت از والد بزرگ کامل خان جهل بخود قریب سال بکار امرائے مشتغل در نظم
امور ملکے بود اواخر سال هزار و یکصد و چهل بسبب نالش مردم خطه عقیدت خان از خدمت معزول شد

آغر خان دیده شغل نیابت کشمیر رتبه افزائے فخر و مباهات و شوکت شد میر آغر خان کلان
در صوبداری او همراه عنایت الله خان بکشمیر آمده بود و تا رسیدن خود میر صدیق بخشی اکو نواسهٔ شادی خان
است ذکرش گذشت نائب کرد آغر خان اوائل ذی حجه سنه مسطوره داخل کشمیر شد نیم شش ماهے باستقلال
زمام کار فرمائے بدست بود و اظهار حسن نیت و صفائے طویت مے نمود و اکثر نزد راقم حروف که
منتسب گذرانیدن تاریخ قدوم و مذکورات شعر و سخن مربوط بسیار بود در خلوت این شعر مے خواند
الهی چو بر غنچهٔ آگهی * چو نیست بخیر است نیرم دهی * بحسب تقدیر چندے از عزیزان بر کمین
رانبرے ادرشده طمعش ابا بخرابات آورده و در طریق ضلالت و غول بیابان جهالت گشته

دائرهٔ سامعه اش ابدعویهاسے بی سر و دم از هوش بردند و تا کره طائفه اش را بو عمدهٔ خون هردم بخویش
آوردند پیش برگشت و خلاف عهد و قول و قسم که بحضور راقم حروف کرده بود پیش گرفت او کار
طبع موزونے داشت این غزل وقت تحریر مناسب دروغگوے و خلاف عهد او بقلم آمد غزل

بخم ابروے نگار قسم + بدم تیغ آبدار قسم + خط تو آیت هدایت شد + بسر مصحف غبار قسم +
کار شمشیر مے کند ابرو + بعلی و به ذوالفقار قسم + دیدهٔ غیر تر است نبیند + یک قسم صد قسم هزار قسم +

عمدة الملک امیرخان تعلق از تغیر اعزخان گرفت و نیابت بابو البرکات خان که بحضور رسیده
بود مرحمت شد مشار الیه تا رسیدن خود بکشمیر خلیل الدین خان برادر یادگار خان را نائب کرد اوسط
سال چهل و دوم ابو البرکات خان بکشمیر رسید قریب دو سال نیابت بخاطر خواه خود بتقدیم رسانید
احترام خان که ذکرش گذشت از تغیر ابو البرکات خان نیابت امیرخان تقرر یافت موے الیه
بکشمیر رسیده اتفاقا قلت غلات و وارد و صدور دخول او بکشمیر عوام بسبب کمی نالش آنها هنگامه آرایے
کوچه و بازار شد و احترام خان از راه نادانستگی خود بغولے مردم آنجا که بعض نقوش برائے پیش
آمد خود و خود خواهے پروا بے خرابے شهر و بے آبروے حاکم و هر کرده این کار را هر وقت پیش
گرفتند معقولش نمودند بجهت غلات متعرض بهر کس شده شهر آشوب طرفه بعمل آورد و عوام الناس بارکه
باضطرار خود و قدرے بتحریک اهل افساد و اغوا از دست رفته متوجه بخانخان مردم شدند و سر رشته
از دست رفت واقعهٔ دیگر که علاوه هنگامه فساد آن است روداد این است که اوباش بد قماش
بنابر خباثت ذاتے یا بتحریک ارباب غرض و حسد طغیان اول روز جمعه مولانا عنایت الله معروف
به فضیلت الله خان که خدمت میر عدلے و داروغگی عدالت شرعیه داشت و مولانا محمد مشرف
مفتے اعظم بتقریب داخولے و استدعائے اصلاح گیر لے غله از خانه برآورده بمسجد جامع بردند
و درانجا هنگامه و غوغاے کرده بے تحمل و تحاشے هر دو فاضل را بشهادت رسانیدند و خانهای
مردم بسیار که به غله دارے متهم بودند سوزانیدند هر دو فاضل از غرائب روزگار بودند مولانا
عنایت الله خان هشتاد سال عمر بدرس و افاده گذرانیده تجربه زیاده گذاشت در هندوستان
و کشمیر خدمات پادشاهے را بتقدیم رسانیده اکابر را دیده بود مولوے محمد اشرف نیز بدستور جامع
علوم وقت طبع و ذکاوت و فطرت بود و استعداد عجیبے داشت و در ورزش قضایا و مسائل فقهی از
میان اقران علم امتیاز مے افراشت هر دو بزرگوار با بیحالت درجه شهادت یافتند از ریخته دلها
بدر آمده و در شهر شورش عظیم شد تاریخ شهادت هر دو بزرگوار انفرادا و اجتماعا راقم حروف چنین

بصیرت من غائب بودند سوت خود را شرط حیات آنحضرت احتیاط می کردم و این آرزو را گویا از حضرت باری می خواستم وَکَفَیٰ بِاللّٰهِ شَهِیْدًا بیت جیبار زوی
من باخر نرسید انکه هرگز رسید تمنای دست بوس آن حضرت موجب هزاران هزار
گرفتاری و آوارگی و بدنامی من گردید ذٰلِكَ تَقْدِیْرُ الْعَزِیْزِ الْعَلِیْمِ

قدوة المتقین و زبدة عشق حسند تاریخ وصال کرامت مثال آنحضرت است عدد بعض صحابه کمال که درین چند سال افاده بخش بودند بدین تفصیلست بابا محمد یوسف سوداز خاندان حضرت خواجه حسین خازمردی موحد و عارف خداپرست بیرون قلعه قریب مزار حبشی ما آسوده شیخ محمد گکو از منسوبان حضرت اخوند ملا طیب عزیزی صاحب کمال مستقیم الحال شیخ یعقوب کرایه باک از منسوبان حضرت مهدی رشید بابا مردی مستقیم الحال شب بیدار عمر با تشناست وجد شیخ عبد اللطیف تمباکو فروش از منسوبان حضرت بابا عبد النبی کبروی مردی مستور الحال در دی اهل بازار سربابرد شیخ عبد اللطیف کول قادری از خلفای شیخ نیفه بابا ندگر عزیز پاکیزه حال صاحب وسعت مشرب توحید منش عمر در آزادگی گذرانید در دامن کوه مزار مرشد آسوده خواجه محمد محسن خنده پوشی از یاران خاص حضرت اخوند ملا نازک عزیزی صاحب تمکین کار کرده و راه رفته بعزلت و راه رفته بعزلت و غربت خو کرده قریب بهشتاد و صد سید در صحن خانه خود مدفن یافت خرم حافظ عزیزی فاضل عمر در علم و عمل گذرانید و تربیت از خدمت خواجه محمد امین صوفی یافته آخر مغلوب الحال شده از صد سالگی تجاوز نموده چون در گذشت در صحن خود آسوده شیخ ابو القاسم توتی سهروردی مردی مرتاض قناعت پیشه بفقر و فاقه خو کرده تربیت از شیخ یعقوب سادو اقران او یافته در بیرون ملائی گگذرانده صاحب شان بلند و معارف ارجمند بود و هرگز میل آسایش و راحت نفس نمود عالی همت و متعالی نهمت بود شیخ معین الدین رفیقی خلف شیخ حمزه مردی فاضل و متقی و آراسته ظاهر و باطن بوضع هموار و طلاقت گفتار صاحب اخلاق برجسته بصورت و معنی وارسته شیخ عبد الصبور قادری معروف بمستقل مردی مرتاض جانباز و آزاده وضع امی کثیر المعارف محمد رضای مشتاق تخلص از قبیله ناجی ها بست که بد محلات نوشهره ساکن بودند اکثری شغل خطاطی و کتابت می نمودند موصی الیه از ابتدای عنفوان شباب بعزن استکتاب بگذرانید و در ضمن آن کمیت فکر را در میدان طبع آزمایی جهانید

چون طبع وقاد و استعداد خداداد داشت در اندک زمانے پایهٔ سخندانی و نکته سنجی را بمعارج ترقی رسانید و بنظم آراسته دل آزادی حاصل کرده بود و قوت خود را از کتابت خصوص مثنوی معنوی کسب می نمود و اصلاً بتقریب مدح حکام و اغنیا از گوشهٔ انزوا متحرک نشدند تا آخر عمر بتفرید و قلندر مشی و آزاده وضعی بسر برده چون این شعراے صاحب کمال بگوش راقم شکسته بال رسید آرزوے ادراک خدمتش بهم رسانید هنگامی یکبار بدیدار آن معدن اسرار فائز شد شعرا نیست **شعر**

پامال جفا شدیم این بود + در عشق تو سر نوشت ما را + تمام غزل باین تقریب مرقوم مے شود

غزل عشق تو چو مے سرشت ما را + رو کرد سوے کنشت ما را + نے میوه ور و نه سایه داریم + دهقان بچه کار کشت ما را + گلدستهٔ مطلبے نه بستیم بیفایده چرخ رشت ما را + زاهد باشیم بے تو باشد + گر آرزوے بهشت ما را + گر بد گفتی نکو نه گفتے + خوبان گفتند زشت ما را + پامال جفا شدیم و این بود + در عشق تو سر نوشت ما را + یارب که بهشت منزلش باد + هر کس نعمت بهشت ما را + بر آتش سنگ طفل سنگے + آشوب جنون برشت ما را + دیوان محبتیم و مجنون + از خون جگر نوشت ما را + هست از خم باده بشت بر کوه + مشتاق بسان خشت ما را + **ایضاً وله**

کردیم سیر گلشن با ما و یار هر دو + گشتند بلبل و گل بے اعتبار هر دو + چشم سیاه مستش لعل قدح بدستش + از عاشقان ربودند صبر و قرار هر دو + از خواب ناز برخاست از عشوهٔ جام مے سوخت چشمان دل فریبش مست خمار هر دو + زلفین تابدارش بر گلشن عذارش + خوش حلقه حلقه کرده مانند مار هر دو + آیا بود که روزے این آرزو بر آید + خسپند مست باهم مشتاق و یار هر دو + در فن محاوره از شعراے وقت ممتاز و بے نظیر بود در سال یکهزار و یکصد و چهل و سه رحلت فرمود

دل دلیر خان که از مردم پاسے بیت بود و توسل بمنسوبان جهان شاهے داشت بنظامت کشمیر از تغیر امیر خان رایت اعتبار افراشت مشار الیه هر چند باراده کشمیر روانه شده بود اما در لاهور مکث طویل نمود و ابو البرکات خان را نائب کرد بعد چند ماه دل دلیر خان در لاهور قضا نمود از جمله حوادث کلیه که دران هنگام در کشمیر روداد اول حادثهٔ سیلاب است که اوائل سال چهل و هشت هجری با فرط طغیان نمود مدتے آب بسیار در صحرا و خانها بیرون شهر ماند و مردم تعجب کشیدند در آخر همان سال شب بیست و دوم شهر ذی قعده زلزله عظمے که نشان قیامت کبرے بود بظهور آمد خانهاے بسیار در شهر و دیهات افتاد و بنیاد هستی عالمے را برباد داد قریب یکماه این زلزله ظاهر بود اما بعد اوائل شدت نداشت و شبانروزے چند بار

لرزه می شد بحدی که مردم مانوس بآن شدند این زلزله را بعضی اصحاب طبع از آیه کریمه
ابتلی المؤمنون وزلزلوا زلزالا شدیدا اقتباس کردند الحق که از معجزات
کلام خالق البریات است بعد رفع این حادثه مفسده اهل کشمیر با نایب ناظم بمیان آمد تفصیل آن آنچه
این است که ابوالبرکات خان بعد وقوع این حادثه باره موله که سابق گذشت محمد جعفر کنت را
با جمعی از برادرانش و مردم خود تعیین دفع کسان محمد حبیب زمیندار از مظفرآباد کرده بود آنها
بدست کار دست بسته کردند و مردم مظفرآباد را که مشهور بقوم بنبو هستند دفع نمودند چون
محمد جعفر وغیره فراخور خدمت سلوک ندیدند بی دلی بهم رسانیدند. واز محافظت درباره موله پهلو
ماندند بلکه بتغافل گذرانیدند بمداهنت آنها مردم بنبو از سر شورش برداشتند ابوالبرکات خان
منصبداران پادشاهی را قاطبة بدفع غنیم روانه باره موله کرد و پسر صغیر خود را همراه آنها داد منصبداران
بعد چندی بنابر بعضی توهمات و تحریکات بی اجازت برخاسته آمدند چون اهل شهر هم از بعضی اطوار
نایب دلگیر بودند همه متفق شده اشراف و اجلاف یکدل و یکزبان بخصومت نایب کمر بستند و راه
عبور پلها را شکستند غره رجب محاربه جانبین اتفاق افتاد و شکست بر مردم نایب رو داد و
نایب هر جا قدرت یافت آتش زیاده بر پانزده بیست هزار خانه در عرض یکروز بحرف سوخت اکثر
عداوت طرفین و مخالفت جانبین بیشتر افروخت اوایل رجب سنه هزار و یکصد و پنجاه و سه این
هنگامه برپا شد تا سه ماه صف آرائی قائم بود اما جنگی نشد دیگر در میان اشتهای فرمائی بسیار
بوقوع آمد و مردم شهر را بسبب طول مدت سستی راه یافت و محمد جعفر مذکور با برادران خرد خود نیز
از منصبداران جدا شده قدری از مردم بنوچ را باعانت خود آورده به تحریک محمد قادر
خان پسر امانت خان که با ابوالبرکات خان با وصف عم زادگی مخالفت داشت چهاردهم محرم
سنه هزار و یکصد و پنجاه قتال فریقین رو داد چون عوام شهر هم در کار بودند نایب صوبه هزیمت
خورده خود را غنیمت دانست خانه اش را سوختند و اموالش را تاراج نمودند ابوالبرکات خان
بلاهور رفت و نیابت حضور بنام جلیل الدین خان برادر یادگار خان تقرر یافت مدتی الی چند
ماه نیابت کرده در عمل او هم بسبب مذکورات غله شورش عوام امثال سال رفته و فساد رو داد
ملا ساطع پسر ملا غالب است عبدالحکیم نام داشت و طالب علمی میکرد چون طبع موزون داشت
میل شعر بطبعش غالب شده و با ملک شهید که ذکرش گذشت صحبت داشته و اصلاح شعر هم
از وی گرفت بعد حصول قوت و ظهور تربیت نمایان از ملک شهید مستفید و بجودت طبعش را

معلوم کرده خود را در تربیت او نیافته اشاره بخدمت میرزا داراب جویا فرمود و بامر او در صحبت میرزا
آمد و شد می نمود و در اندک زمانی ترقی نمایان کرد و بر اقران فائق شد و به پیشاور در اردوی
شاه عالم بهادر که در آنوقت ناظم آن ممالک بود رفت و در اثنای راه با ملا محمد سعید اشرف که عمده
شعرای روزگار بود صحبت داشت و اصلاح اشعار خود از خدمتش یافت و بعد جلوس پادشاه در
اردوی معلی ملک شعر خصوصاً قصائد بسیار بهم رسانیده و در دور پادشاه شهید محمد فرخ سیر
بیش از بیش رتبه حاصل کرده باریاب ملازمت پادشاه شده در حضور پادشاه اشعار خود بعرض میرسانید
و آنرا وسیله تقرب و امتیاز و انعامات میگردانند بعد شهادت پادشاه مراجعت بکشمیر فرمود و با
این همه کمالات وسعت مشرب و حسن خلق و انبساط عجیبی داشت از اشعار آبدارش که همه بانمک
است اینچند بیت مرقوم میشود **بیت** شراب عشق تا از اولین جوش + مرا شد نشاه تمکین از
دل فراموش + نه گفتم زجام عشق مستی دادند + کین نیستیم بقید هستی دادند + سرمایه هر آنچه بود
دادم از دست + ارزان بمتاع تنگدستی دادند + **غزل** بچندین رنگ گشتم از گنه چون خار
ماسی (?) + شدم موی جز این صورت نمی بندد به پیمانی + قفس زندانی خود را بکن دیگر نگهبانی +
گذر رفت این ناتوان چون گل بتاراج پرافشانی + رعونت بیشتر داری در آغوش دل تنگم +
برنگ غنچه میشد تنگ این جامه چسپانی + زمن آموز آداب محبت شهره عشقم + اگر فرهاد
کهساری و گر مجنون بیابانی + **وله ایضاً** در برافشانان معنی من + از رقم جامه قلمکار است
وله در چنین عهدیکه اوضاع جهان نادیدنیست + دیده که تصویر اگر بارست جای حیرت ست
گرد بر صفت شمع رخساری زود پروانگی + خامه در معنی شود صورت نگار آن نگار + سنبل شعر
موشگافی زین بیاض بسته مانده است + شانه گشت استخوان چون زاهد شب زنده دار + تا گرد جوی
غم باشد اهل درد را + دیده بغل سیپاره دل مصحف خط غبار + دشمنت را در فشار پنجه مژگان غم + باد
دل از خون سیه سرمایه خون افسرده بار + بهر جم باده ادب بنشین ازین معنی باشد + تو در کنار
من و من زخود گرفته کنار + ترا غرور بصورت مرا بمعنی خویش + کمال حسن ترا و مراست حسن
کمال + در نثر هم بی نظیر وقت بود در کمال جوش و خروش بزم سخنوری میبست در یکهزار و یکصد و
سال چهل و سه هجری برحلت نموده عالمی را از خویش و بیگانه گرفتار تأسف و تلهف فرمود بتخصیص
راقم حروف که قریب بیست سال بفرط محبت و اتحاد مجلس آرای صحبت وی بوده بپاس
الفت بذکر اشعار آبدار و طرح قافیه های هدایت شعار در حضور وی مینشست بزم لطف طبع را

راحت ذات حاصل بود قرین، رو در اوراق گذشت و این تاریخ را راقم حروف عجالةً بصفحه عبرت
نگاشت **تاریخ** نور ایمان بمرقدش ساطع **للمؤلفه** محمد اوج سخنوری ساطع + از صفا
ذهن انورش لامع + رایت عالی فصاحت را + بود درای متین او رافع + مجلسش وقت نکته
پیرایی + بفقیر و غنی بسی نافع + از علو فطانتش استاد + بود جویای او زهی طالع + بزم
آرای شعر شد یک چند + آن باصناف معرفت جامع + شده متعرض موت آخر کار + صفحه
نقاش را قاطع + پرده جسم او چه فانی گشت + روح قدسش شده بحق راجع + گفت اعظم
بسال تاریخش + نور ایمان بمرقدش ساطع + **فخر الدوله** بهادر برادر روشن الدوله از
انتقال دل دلیر خان از حضور بنظامت مقرر شده و آصف خان را نائب خود نمود آخرهای سال
بذات خود بکشمیر رسید و چند ماه عمل به خشونت و درشتی کرد و اکثری بهانه غله داری
و هنگامه آرائی و اجتماع بخانه در ایام حکومت محمد فاروق خان متهم بعلت اجتماع و تهمت
غله داری از دست کسان ناظم و عوام الناس رقت زار گرفتار آمده بخواری و زاری در
عین کشاکش مردم اوباش و بازاری بهلاکت رسید و جمعی دیگر مثل جلیل الدین خان و قاضی خان
و غیرهم بحبس و زجرهای مبتلا گردیده اند فخر الدوله بعد فراغ از این ترددات در سوپور فته
محمد جعفر گشت را با برادران خود که از مدت در آنجا جمعیت مستقیم بود منهزم ساخت و بصحرای
ناکامی سمت کوهپایه که سرحد زمینداری آنها بود انداخت چون نالش او بحضرت بادشاهی
رسید از مدت معزول شد **عنایت الله خان** مشهور بعطیة الله خان پسر عنایت الله
خان مرحوم که بعد فوت پدر خطاب عنایت الله خانی یافت نظامت صوبه داری کشمیر حاصل
نمود و نیابت بعصام الدین خان پسر شرف خان ملا محمد اشرف صدر و دیوان که ذکرش
گذشت و فخر الدوله که هنوز در کشمیر بود او را بعلت سعی اجتماع مردم قید کرده و زر بسیاری
گرفت و آصف خان را نائب خود ساخته روانه هندوستان شد عصام الدین خان بر قاضی خان
غلبه کرده دخل نیابت شد و چند ماه بهر کیف گذرانید آخر سال پنجاه و یکم فخر الدوله که در لاهور
بود در رفتن از نادر شاه که بلاهور رسیده بود حاصل کرده قدری از مردم کوهستان همراه آورده
اواسط محرم سال هزار و پنجاه و دو داخل کشمیر شد و خیلی کرد و خیالات زیاده سری نمود
خواست که سکه و خطبه نادر شاه جاری سازد عوام الناس بسیار بغیرت و شورش آمده ممانعت
نمودند چون چهل روز به تسلط و تغلب گذرانید مردم را بی حجت بسیار رنجانید و بعد مصالحه بادشاه با نادر شاه

صوبهٔ کشمیر در ذیل تعلقات پادشاه ماند و عنایت الله خان را بدستور سابق نظامت بحال داشتند خاص و عام شهر از اکابر و اصاغر اتفاق نموده فخر الدوله را از شهر برآوردند مشار الیه در هفت چنار باغوای بعضی اشرار شمت اطراف شهر را آتش زده جمعی را که یافت بقتل رسانید قریب دو ماه از طرفین هنگامه آرائی بود تا عنایت الله خان بکشمیر رسید چون تقریب کرنا درشاه بمیان آمد ضرور است که برای حفظ سر رشتهٔ وقایع نگاری شمهٔ از احوال او که از غرائب حالات و نوادر واقعات است بقلم آید بدین سبب اگر شمهٔ حالات سلاطین گذشتهٔ ایران بجهت مراعات ربط قصه پردازی و تاریخ طرازی نوشته شود میشاید **بر متتبعان حالات اهل روزگار مخفی نیست** در اوائل سنه نهصد و شش تا هزار و یکصد و سی و دو صد و بیست و چهار سال نه ده نفر از خاندان سلاطین صفویه در ایران دیار باستقلال و اقتدار حکم رانی کردند اول آنها شاه اسمعیل صفوی بود و آخر همه شاه سلطان حسین پسر شاه سلیمان ابن شاه عباس ثانی چون شاه حسین در بند و بست امور ملکی عجوز مدامنه شده از عهدهٔ ضبط و ربط امور ملکی نتوانست برآمد و خلاف طور اسلاف پیش گرفت در اکثر اطراف ایران اختلال نمایان رو داد که از انجمله اویس نام یکی از سرداران افاغنه غلجیه در هنگامیکه پادشاه کثیر الاحسان محمد معظم شاه بهادر بامر پادشاه عالمگیر در کابل فرمان روا بودند بجهت ظهور ترددات خدمت اعتبار و عنایات شاهی شده بخطاب علی مردان خانی سرفراز گردید و نظامت صوبهٔ قندهار که همیشه متنازعه فیه طرفین می بود شاه عالم بادشاه مشار الیه در ضبط و ربط تعلقات داد بهادری داده و اکثر حدود خراسان را تا هرات متصرف گردیده چون بهادر شاه بسلطنت هند رسیدند علی مردان خان زیاده بر اینکه مدا حلت ممالک ایران نمود و اوائل عهد جهاندار شاه از دنیا رحلت فرمود میر محمود پسرش بجای او سرگرم شده روز بروز زیاده بر پدر اجلال و اقبال یافته چندی سکه و خطبه بنام پادشاه هندوستان جاری داشته عرائض بحضور بفرستاد و اواخر عهد فرخ سیر که هر جا ظهور فتنه و فساد شد چون اطوار و اوضاع کسان شاه حسین ولی بیدانی و بیخبرے او متنفر بودند از انجمله اهل سنت و جماعت که در صفاهان سکونت داشتند از دست کسان شاه بسیار تاذی شده بمیر محمود سلطان که در هرات بود حقیقت احوال خود و بی پروائی شاه را گذارش کردند و در البغیرت آوردند با فوج سرشیر از راه جنگل هرات نشسته بر صفاهان آمد در حالیکه مردم شاه بست و بیخبر که از آن سبب بی پروائی در سر افتاده بودند سلطان حسین همان حالت جست و خیزی کرده هم تهیهٔ افواج نموده چند بار مقاتله افتاد بتقدیر ربانی لشکر شاه مغلوب شده و خود شن پیراسته خود در فوج میر محمود رفته با دو ملاقات نیافته مجلس بسید

و محول شد و میر محمود در تخت صفاهان باقبال و اجلال تمکن گردید این بیت سجع مهرش شد

بیت جهانداری بحکم خالق معبود میباشد ـ غلام چار ضرب عاقبت محمود میباشد

لیکن هیچگی دو سالے فرمان روا بود و زود تر بعالم فنا گذر نمود و اشرف سلطان برادر زن او قائم مقام او شد و هشت سال کامش در صفاهان و خراسان حکمرانی کرد درین چند سال که دور افغان بود طرفه هرج و مرجی و تاخت و تاراجی در ایران رو داد و مال مردم بغارت رفت و زن و بچه اسیر شدند میتوان گفت که بعد واقعات چنگیز و هلاکو چنین حالتے بایران دیار هرگز نگذشته باشد درین بین اکثر مردم اطراف خروج کردند از انجمله ملک محمد خان از اولاد رستم داستان در مشهد مقدس متصرف شد و نذر قلی بیک که از قوم افشار از الوس ترکمان ساکن ابیورد بود بمشهد آمده و داخل کارکنان ملک محمد خان نیز بود و شد در همان حالت شاهزاده صفی میرزا پسر شاه حسین بعد مقتول شدن پدر و شاهزادهای دیگر که زیاده بر بیست کس در دور افاغنه بقتل رسیده بودند یافته با معدودی چند خود را بمشهد مقدس رسانید اهل شهر تقدم شاهزاده را مغتنم دانسته همه باطاعت انقیاد تمام سلوک نمودند و نذر قلی بیک مذکور هم از ملک محمد خان جدا شده ملازمت شاهزاده نموده متکفل دفع ملک محمد خان گردید چند روز در کمین بوده قابو یافته او را بقتل رسانید و بخطاب طهماسپ قلیخانی سرافراز شد و سکه و خطبه شاه طهماسپ را اجاری نموده و اشرف سلطان افغان را دفع ساخته بندوبست جدید در ایران ظهور نمود و چون شاه طهماسپ بسبب صغر سن و عدم تجربه و قصور عقل از عهده ملک داری نتوانست بر آمد و حل و عقد سلطنت بر طهماسپ قلیخان ماند و در اکثر امور میان او و شاه اختلاف و مخالفت واقع مے شد و طهماسپ قلیخان عرصه را خالی دیده و داعیه سلطنت بخاطر جا داده بمصلحت ملکی شاه بعض تمهیدات طهماسپ را بقید آورده طفل دو ساله او را که عباس میرزا نام داشت بسلطنت بر داشت و خود متوجه تسخیر بغداد شد مدتے ممتد بمحاصره بغداد نمود و یکطرف بغداد را که طرف ایران بود تاراج کرده بتصرف آورد چون لشکر پادشاه روم بغلبه آمده طرح مصالحه انداخته باصفاهان برگشت ضبط و ربط مقدمات نموده بجهت صلاح امور خراسان و دفع اشرف سلطان که بعد تسلط شاه طهماسپ راه فرار اختیار کرده بخراسان آمده بود متوجه هرات شد پیش از وصول مشار الیه حسین خان افغان اشرف سلطان را دفع نموده خود در قندهار علم اقتدار برافراخت طهماسپ قلیخان که مدبر بندوبست و نظم و نسق ممالک ایران از خود میش بر داشت شاهزاده بر مسند سلطنت نشست و دفع

بعضے کہ موجود بودند منسوب و ملقب بنادر شاه شده از مهمات ایران و مداخلت دیگران فراغت حاصل
کرده دست تمردان و سرکشان اطراف را کوتاه ساخته بر سر قندهار آمد چون حسین خان افغان با فوجی
فراوان در قلاع محکم که بر سر کوه واقعست متحصن بود مدت محاصره امتداد کردند و هنگامه مقاتله بطول
انجامید و قریب سه سال در محاربه و مجادله گذشت آخرالامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایات نادرشاهی
نشست مگر روز آوران محاصره قندهار استمداد و استعانه از جناب پادشاه هندوستان کرده بود
و ایلچی ها فرستاده بنابر نفاق امرا انتظامست او تمشی نشد بلکه جواب برخلاف مدعای شاه
رفت نادرشاه بعد فراغ از مهم قندهار باشاره بعض امرای عالیمقدار از راه غزنی در کابل
متوجه هندوستان شد و بدعوی عهود یکه همایون پادشاه وقت امداد شاه طهماسپ ماضی پسر شاه
اسمعیل بر ذمه خود گرفته بود باز مردم را در دائره حضور نمود چون انهم تتمه تدارک حاصل نشد و صحبت امرای
حضور و نفاق آنها معلوم کرده فرصت را غنیمت دانسته کابل و پشاور را با توابع و لواحق باندک جنبشی
تسخیر کرده هر جا تاخته و سوخته و غارت نموده و بعض جاها قتل عام فرموده بر سر لاهور آمد زکریا خان
بهادر صوبه دار لاهور خلف سیف الدوله عبدالصمد خان مرحوم صلاح در مصالحه مالی دانسته مبلغی خطیر
از خود و مردم شهر و تجار جمع نموده بسرکار شاه سپاینده ملازمت شاه کرد و بقبول خدمت مالی مورد عنایات
شاه شد بالجمله نادرشاه از راه اراده حضور نمود امرای پادشاه اینوقت در فکر تدارک افتاده امیر
الامرا صمصام الدوله خان دوران بهادر میر بخشی با فوجی عظیم بقصد تقابل نادرشاه روان شده در
پانی پت بعد تلاقی بین الفریقین محاربه عظیمی دست داد و جمع کثیری از طرفین کشته شدند اکثر امرای حضور
بالتخصیص برهان الملک با امیر الامرا منحرف بودند و نفاق بمیان سے آمد و از همدیگر مدد افواج
پادشاهی کمتر میرسید کار بر مردم نادرشاه بسیار تنگ شده بود و نزدیک بود که مغلوب شوند بحسب
تقدیر نفاق کثیر موجب ادبار اهل هند شد و کسی از بقایای کشتگان موافقت نمود بلکه مخالفت
بمیان آمد امیر الامرا با رفقای عمده خود بشهادت رسید از آنجمله از مردم کشمیر یادگار خان که محرم و
رفیق امیر الامرا بود شهادت یافت پادشاه بعد مغلوبیت لشکر و انحراف امرای خود بدیره نادرشاه
رفتند نوزدهم ذیقعده سنه هزار و یکصد و پنجاه و یک جنگ بمیان آمده بود اواخر ماه مزبور نادرشاه
پادشاه را همراه گرفته داخل قلعه شاه جهان آباد شد و اواسط شهر ذی حجه بنابر شوخی بعض مردم حکم
قتل عام و سوختن سواد شهر فرمود یک شبانه روز آتش قتل و نهب در اشتعال بود از مردم کشمیر خاص و
عام جمعی بقتل رسیدند بالجمله نادرشاه دو ماه در شاهجهان آباد ماند اکثر تحفه جات و ذخایر و جواهر

راکه از عهد سلاطین گذشته موجود بود گرفته و کلهائے از مردم شهر و امرا جرمانه تحصیل نموده
بادشاه مصالحه کوزه هند و سند و کشمیر را بطور ایشان گذاشته پیشاور و کابل را داده اونگ خورد
آورده اوائل صفر سنه پنجاه و دو از شاهجهان آباد برآمد افاغنه را تنبیه نمود باطراف ملتان رفت
با خدایارخان منیسه دار محاربه کرده بعد انفصال آنجا متوجه ممالک ترکستان شد تحریر اینقدر
بتقریب مراعات سررشته سخن از احوال نادرشاه ضرور بود بر سر اصل سخن رویم پادشاه صوبه کشمیر را
بعنایت الله خان بحال گذاشته مشار الیه ابوالبرکات خان را که در تبا[illegible] بود نایب کرد عنایت الله
خان در هنگامه نادرشاه بعرض و ناموس و مال تعدیات کشیده بود مردم کشمیر ارشد فخر الدوله
که خود را وسیله نادرشاه قرار داده از نالیدن سکه و خطبه نادرشاه شدند و بجهت پادشاه عزتها
بکار برده فخر الدوله را برآورند برآمدن او و رسیدن ابوالبرکات خان بار رسید ابوالبرکات خان دو سه ماه
نیابت عنایت الله خان باستقلال کرد عنایت الله خان بجهت واردات که بر او گذشت فرصتی خود را
بکشمیر آمده و آخر ذیقعده سنه هزار و یکصد و پنجاه و دو در شهر رسید چهار پنج ماه اول نظامت بحسن سلوک کرده
بکامرانی گذرانید و بقدر قدرت در رفاه خلائق و احسان بکافه انام کوشیده اکثر متمردان را بسزا
رسانید و بنام فقر و درویشی غایت عقیده و اخلاص بجا آورد و آخر الامر بسبب معاملات مالی و معاملات امور
ملکی و نفاق مردم بلال و نقار درمیان او و ابوالبرکات خان که قصد اخلت بلکه تسلط داشت راه یافت
رفته رفته منجر بمحاربه شد یکبار بعد نماز جمعه اطراف مسجد جامع مقاتله نمودند آنروز و آن زیادتے بفوج
عنایت الله خان راه یافت و ابوالبرکات خان نشاطے حاصل نمود بار دیگر در عیدگاه مواجهه مردم
طرفین شده مردم عنایت الله خان شکست عظیمی یافته خودش چند روز باختفا مستتر و سرگردان
بود آخر الامر درویش در شهر شده سپرش خلت الله که راه سوپور گرفته بود بار پسر محمد بیگ ظفرآبادی
بتحریک طرفین در سوپور آمده بود دست برد نمود نیم ماه با مین گذشته سلخ شعبان در موضع [illegible]
ملاقی فسیر یقین افتاده این مرتبه ابوالبرکات خان هزیمت خورده و راه فرار اختیار نمود عنایت الله خان
غره ماه رمضان از مکان اختفا برآمده و باز استقلال یافته چون راقم این نامه حسب شامت تقریب
وساطت رد پوش شد بس آشنا بحر بیت شده بود از اطوارش کمال بزرگ منشی و عدم مناسبت
امور ملکی بطرز یکه احوال رسم روزگار است معلوم نموده و استقلال مزاج که اکثر ارزا و ورود و تفرقات
بود اصلاً ندید ابوالبرکات خان را به تنبیه هیچ گونه تحمیل [illegible] عزم استقلال عنایت الله خان صورتے
گرفته امر سررشته اختیار [illegible] سردارے اصلاً نیافته بجنس اهالی شهر از منصب دار و غیرهم که بیشتر [illegible]

بی ادبی نسبت بادشاه بودند بتحریک ابوالبرکات خان شدند محمد زمان و محمد ولی زمینداران پونچ
پسران عبدالرزاق چودری که ذکرش گذشت و زیاده بر پدر اقتدار یافته اعانت و رفاقت ابوالبرکات خان
را فرض دانسته او را همراه گرفته روانه کشمیر شدند چون اکثر کس و کوی عنایت الله خان از راه
ناتجربه کاری باعث برهم زدن بهار شد جماعه مسطوره بی مانعی داخل سواد شهر گردیدند خلعت الله
خان با مردم خود و قدری منصبداران متوجه محاربه شد در اطراف هفت چنار تقابل نمودند اگرچه
جنگی واقع شود رعب زیادی بر کسان خلعت الله خان افتاده بلکه از جانب بعض جماعه داران
با هم نفاقی رو داده همه راه گریز گرفتند نوزدهم شهر شوال هزار و یکصد و پنجاه و سه این واقعه بظهور
آمده ابوالبرکات خان و مردم پونچ بی تحاشی داخل شهر شدند و عنایت الله خان بذات خود تا نصف
شب با کسان آنها جنگ خوب نمود چون سر و سامان چیزی نداشت از راه خانپور بجانب سوپور
بحالت عجبی رفت و یا پسر خود که از هنگامه هفت چنار بسوپور رفته بود ملحق شد و ملتجی به پسران محمد
گردیده و جاگیر بآنها داد آنها وقت را غنیمت دانسته مشغول بهم محصولات شدند ابوالبرکات خان در
عمل و حکومت در شهر یافته مشغول حکمرانی شد بالجمله درین سه ماه عنایت الله خان بسبب مخالفت مردم
و ناتجربه کاری کس و کوی خود غالب سلوکی مردم پونچ و تقاضاهای دیگر بسیار تعب خواری
کشیده طرفین خواهان صلح بودند بعد اللتیا و التی هفتم صفر عنایت الله خان که از سوپور بموجب قرار
داد مردم پونچ و وسائط ابوالبرکات خان باراده صلح آمده بود و محمد زمان و محمد ولی خود بظاهر
باستقبال رفته آخر روز دوشنبه بدعای مردم پونچ از دست دیارام کافر که نوکر عمده آنها
بود بشهادت رسید سنه هزار و یکصد و پنجاه و چهار ابوالبرکات خان متصرف صوبداری کشمیر
گردید ابوالبرکات خان چندبار بحضور راقم که اوایل واسطه مذکورات مصالحه بود بغلاظ ایمان برائت
ذمه خود از اطلاع و قصد قتل عنایت الله خان می‌نمود والعلم عند الله الملک المعبود بحسن سیرت
ترقب قلب و تقید نماز در وظائف و توفیق جود و احسان و عقیده فقرا کم کسی را از حکام مثل عنایت
الله خان دیده شد قصور در امور دنیاداری که سر امور نفاق است نیز بجهت همین امور در مزاج او
راه یافته بود بهر حال که بود عاقبتش بخیر گذشت و مظلوم و شهید برفت من نوادر الاحکام بدر سمی
عنایت الله خان در خلوتی براقم حروف مذکور کرد که یکی از خدمه درون حامل است و منجمین میگویند
که وجود این مولود و ظهور او موجب هلاکت شما و برهم خوردن مال و جان شماست و در اسقاط
ولد عزم بود از راقم استفسار نمود راقم گفت که نظر بر ظاهر شرع چنین احکام بالیقین قابل عمل نمیتوان

دانست و اکثر مدت قبل از سه سال سنین بگذشت علما را اجازت کرده در رفع ولد بر رضاے او توجه داده
از راه تفرقات فرصت استعداد نیافت معانظهور آمد حسب اتفاق او ولد کبیر شیر دبیر هم حوزه او
کار عنایت الله خان سعد الله خان میر آتش حضور اللهم اغفر له بعد شهادت عنایت خان بطاعت
کشمیر فرزند ابوالبرکات خان استقلال تمام یافته در مجلسی که راقم رساله هم حاضر بود ذکر قسم غلیظ
شدید برائت خود از قصد قتل عنایت الله خان بلکه از اطلاع آن ظاهر کرد والعلم عند الله به تقدیر
فتان سطور مردم هیچ را اگر در سر امر غالب سلوکی میکردند تدبیر بعد بشتاه بهر تقدیر از این شهر
برآورده اندک مدتے بگذشت که آن بدبختان بخیال فاسد بازدو بکشمیر کردند اوائل شوال العید
آنکه اطراف شهر بدستے استقامت کردند و مردم ناسب و اهل شهر هم تقابل داشته در حجر
شبے بر سر خانه ابوالبرکات خان هجوم آمدند قضا را مشار الیه همان ساعت برائے ملاحظه سور حال خود
و زیارت خانقاه معلے برآمده بود خانه را خالی یافته و هر چه بود تاخته کس دکوی درون و بیرون یافته
محنت جانے بسلامت برده ابوالبرکات خان مجرد اخبار برگردیده و مردمش هم رسیده سر را
خانه خود مانده راه برآمد آنها گرفته بعد دو سه روز آنها بحیله برآورده گرفتار ساخته شانزدهم شوال
هر دو برادر محمد زمان و محمد علی را با دیار امر کافر حرج پے قاتل نواب شهید بقتل سانید و شش چهار روز
فرزندان و اقارب و عمائد سپاهیان آنها را در چبوتره کوتوالے از هر جا حاضر کرده گردن زدند
زیاده بر چهار صد پانصد کس بقتل رسیده باشند این واقعه در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج
قصاص عنایت الله خان باین مقدار کسے بظهور آمد راقم اوراق عبرت و تاریخ تعیین تاریخ یافت +
تاریخ پے سال قتل دے زمان + گفتم سزاے بدطاغیان + ابوالبرکات خان را در برابر
این تردد نمایان خطاب بهادری با تحسین فراوان از پیشگاه حضور آمد یک چندے مرتهب
غیرے با استقلال کامرانے گذرانید درین حالت مرض حبسی هم رسانید ایام تفرقه اش بهر جا
پیش آمد بیت درین حدیقه بهار و خزان هم آغوش است ده زمانه جام بدست و جنازه بر دوش
است ده قبل از ظهور امور که مسطور میشود وا الا سط شب ستاره دمدار خنجر دار فضه درین بلا انگیز
از افق طلوع میکرد مدتے ظاهر میشود بتجربه محاسبان حرکات فلکی بلکه بملاحظه بعض اتفاق
احادیث نبوی اثر شس حمت عامه وقیامت تامه است اسباب آن منحصر بزدن آمدن گرفت تفصیل
این اجمال و تعیین این مقال آنکه نجاح سطور باوصف کمال دانائی و ادعائی فطرت و رسائی ذهن کارفرمای
نفسانے اصناف مراعات ملک رائی ملحوظ نمیداشت شان مطلوبی و جرأت ملازمان خود را درین امر

بنیابت به ازسلطنت محمدشاه پادشاه تا زمان ۲ یکبار مرتبه مغلوب شده از ستمرتبه دیگر بازعود نموده و اقتدار نمایان کردند

تخمیناً مسعود بعد اسعد خان میر آتش و سعدالدین خان میر آتش معزول که نقصان لرود برمرتبه حکومت خود یافته قیس لیالت بعدالدوله که گاه میر آتش بوده بود ۳

وقت رانجا بهمه عنوان شد ولت بیابت سپاهی شد را کی خلاف ملازمانش بود
مروت عقیده و شد و بتقریب تجدید زوارے که مزاج استقلال پیدا داد وزمام اختیار و تمکین
پیشتر بکی به بیدار ببرد سے وقت ابوالبرکات خان را ابتدای این مرتبان دانست وسهل انگاری
نمود گویا از مضمون این بیت غافل بود بیت سرچشمه شاید گرفتن بمیل * چو پر شد نشاید گذشتن به پیل
چنانچه عنقریب بعنوان تقریب سوء پیدا مردم غنیم کوهستان مظفرآباد وغیره ساخت ودست تعدی تطاول
دراز کرده بسیاری مردم شهر ورگنات انداخت و پرده حیا و حجاب از میان برداشت وصف این حالت
بیان نیست منافقان فتنه افتاد و سررشته دین وارے دحق گذارے را برخلاف اسلاف خود از خاندان
مروت وصلاح بودند از دست داده با ولی نعمت خویش درصدد محاربه وقتال شد ابوالبرکات خان جمعی را از
نوکران پادشاهی وملازمان خود بسرکردگی مرادیاب خان پیشکار صوبه بدافعه او فرستاد واطراف مذکور
وشادی پور ملاقی هم شدند مردم ابوالبرکات خان بسبب نفاق جمعی که در آن فوج بودند دغا خورده بے
وقت متعرض شده خود را بطوفان آفت ومبلا دادند یعنی جرات بی محل را بکار برده بنا بر غلبه غنیم راه فرار
نیافته بشهر آمدن خواستند اما از تقدیر الهی بمنزل مقصود نرسیدند بلکه جا بجا خود را بهلاکت انداختند چه ودریا
بهت که درآن وقت طغیانے داشت مع مرادیاب خان وامثال او وجمعی از اعیان شهر ومنصبداران وملازمان
ابوالبرکات خان غرق شدند معدودے چند از آن فوج جان بسلامت بردند بعد وقوع چنین حادثه
میر اسد جرات بیشتر بهم رسانیده قدم شوخی را پیشتر گذاشت وبسواد شهر آمد این مرتبه مردم شهر با ابوالبرکات خان
متفق شده متوجه تنبیه او شدند ولیکن کار از طرفین میر اسد را منهزم ساخته از شهر راندند خطار عظیم که از
ابوالبرکات خان درین وقت آمد همین است که با وصف اظهار خیر خواهان عاقبت بین متعاقب غنیم را
گذاشته متوجه نساخت وسوختن محله جدید میل شد واکثر مکانهای آن محله ومحلات گرد نواحی آن را ناحق
بسوزانید وچندے محله در عرض یکروز باین تقریب بباد فنا رفت وغنیم را مغتنم گریزانید همان روز
گویا بظاهر وباطن امر منعکس شد وتبلیغ خیر طلبان بے غرض فائده نداد و میر اسد دست تسلط زیاده
برگذشته دراز کرد صوبه از سعد الله خان تغیر شد و ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ بصوبه داری کشمیر
تقرر یافت مردم بهادر رونسینه لرکشتوار که برای کومک ابوالبرکات خان آمده بودند از راه شامت
نفسی وحرص وطمع تاخت وتاراج واغوا وفساد کوتاه بنیان نفاق امتزاج متفق با میر اسد شدند
وعلانیه دست بر ناموس ومال وجان مردم کردند شهر وده پر از مردم غنیم شد عام التشویش تاریخ
شست جو قم محافظت ومصالحه او اخر رمضان سنه هزار ویکصد وپنجاه وهفت محاربه ومقاتله در شهر

عمیق است که در معارضه او درمیِ دل زیانے داد حرارت و خسارت داده بود بشهادت رسانیدند و در
همین ایام میر عمر پسر میر صدیق خانه دانا و اولو البر کامگار کرشوخ طبعی خود سرے بیهوده کردے جا بجا
اقامت در شهر نداشت در موضع بیرو در خانه محتشم بیگ کاشغرے جدا در سے خود سرے گذرانید انداد
عاقبت نافهمی و بد تدبیرے چند اوباش را جمع کرده بتاخت تا بانداز اسلام آباد گشت و خیال تیره سر
بخاطر آورده افراسیاب بیگ خان افواج خود و ملازمان پادشاهے را بهجوم تعین کرده طرفه هرج و
مرج در سمت اسلام آباد واقع شد محتشم بیگ با پسران در تعاقب کشته شد و میر عمر نامبرده را دستگیر ازار
نموده باین تقریب هم عالمی بجزای رسید و مدتے تردد افواج در میدان باقی ماند جهات
مرقومه دیگر حادثات معلومه تفرقات کثیره بمردم شهر راه یافت شهر مردم کشمیر تا بحد این سال یازده
در سال هزار و یکصد و شصت با وسعت موجودات غله قحط فرا رسیده بعمل آمد خرواری سالی شش هفت روپیه
رسید و در همین حالت یکروزے در اوائل جمادی الاولی بوقت ظهر الطف و زیدن گرفت که از دو پهر تا غروب
بسبب شدت باد و هیجان گرد و غبار غلبه سحاب ظلمت بر عالم تاریکی آورد و عجب حوادثے بروز
جهانیان ظهور کرد و هنوز هشت روز از این حالت نگذشته بود که باران غیر موسم بوفور غیر محصور هشت نه
روز علی الاتصال متراکم شد و طوفان آفت بلا قسمے برانگیخت از مردن یا فتنه عشر عشیر کسی آگاه نیست

نظم
دلم از غیرت آشوب طوفان + شده گریان جو ابر نوبهاران + برنگے کرده چشمم جولانے
که کردیده نگاهم از غوامے + ندیدم فرش غیر از چادر آب + بجاے حلقه در بود گرداب + گرفته آب
از ماه تا بماهے + جهان آسمان گشته تباهے + زیاده بر سے هزار خانه خورد و کلان بسبب طغیان
رو بویرانے آورد و دلهاے نفس شهر اکثرے برهم خورد و محصولات و غلات تباهے رسید و از تعدد
واتمار چه توان پرسید بطرز بے رحمی و سختی دلے قابو جویان روزگار و حرامخواران اندوه
احتکار سوزش افزودے نرخ غلات بهانه قلت محصولات بسیار بود اما قدرت کامله و فضل شامله
کار فرمائے و بلطف و کرم خلاف کمال و بیدار خلائق برکت نمایان جلوه گر گردید گیرلطی باین درجه
مقتضاے آفت بود فحمدا لله ثم حمدا لله شکر له ثم شکر له جمعی ز اهل کمال و اصحاب حال که درین چند
سال از دار ملال انتقال فرمودند لقبلم مے آید خواجه محمد صادق متوطن نقشبندی
از خلفاے خاندان حضرت خواجه ملا حسین خباز عزیزے معمر و متشرع و متورع صاحب باطن خوش
گذران ظاهر بود و در رفع بدعات و محدثات غائب جد و جهد مے فرمود خواجه محمد شفیع کلو سهروردی
از منسوبین حضرت آخوند ملا طیب بود موحد واقف معارف صاحب حالات رجیه بود مشغل مراد

[illegible] چشتی اسود مولانا بابا ابوالفتح ابن عارف عالم عامل کامل باوجود بزرگوار
[illegible] اتباع سنت و اجتناب از بدعت عمر مسعود را بسر برده میل بهوا و هوس نه فرموده
[illegible] کمال [illegible] لقا مے بود افزاے اظهور داشت اولا در خدمت شیخ محمد چشتی وثانیا به
[illegible] صحبت شیخ [illegible] متوکل نقشبندی فائز شده و همانجا استقامت یافته و از همه
[illegible] در رعایت احتیاط و تقوی و متابعت سنت و حسن سلوک با وضیع و شریف و رفع پندار
بود [illegible] و نفی آثار وجود در پرده علم الیقین و توحید گذرانید ششم محرم سنه هزار و یکصد و چهل
وقت آن مقبول آفاق بعد فراغ از نماز اشراق با کمال ذوق شهود رحلت گزین شد رحمة الله علیه
بابا محمد سعید سهروردی از خلفای بابا عبد الله بود عمرے دراز یافته اکثر در خدمت مرشد
خود بریاضت گذرانید بعد فوت مرشد خود با ظاهر شرع و تقوی استقامت ورزیده آشنایی
بکتابے حاصل نموده متتبع آثار سنت و اطوار سلف بکمال همت بود هر جا میسر شد مسجدے بنا میکرد
باین تقریب بتبت هم رفته اراده وضع زراعت امر معروف بودند مدتے درباره موله سکونت داشت
و خدمت خلق الله بجاے آورد در تجرید و تفرید از اقران ممتاز بود آخر با تحریک راقم حروف بشهر آمد
در محله اندروارے زاویه نشین شد بے تکلف عمرے گذرانیده عمرش قریب بصد بلکه زیاده رسیده
غره شهر ذی قعده سنه هزار و یکصد و پنجاه و یک رحلت فرمود در همان محله مسجد عبد الله آسوده
عبد الرشید بانجو از خاندان حضرت خواجه عبد الرحیم بانجو قادریست و بهره اندوز علم ظاهر
هم بفیض صحبت مرشد بزرگوار حظ وافر از معانی و اسرار هم داشت و برعایت بے تکلفی و بے
تصنعی گذرانیده مهذب الاخلاق و محمود الاسلاف هرگز در بند شیخی نبود و بوضع اسلاف آشنا بود
زیاده بر هشتاد عمر یافت شیخ عبد الله المعروف بابه بابوے مریدی مروی مرتاض بود از
خدمت حاجی بهرام کاجی نظرے یافته بلکه چندے در خدمت با برکتش سعی طریق ریشیان
داشت باستانه حضرت سید احمد قدس سره که پیش روی خانقاه شیخ داود بته مالو ست آمد و رفت
بسیار میکرد میگویند که بتربیت از روحانیت سید بزرگوار نائز بود و کارهاے صورے و معنوی را باحتیاط
سپری نمود و بتجرید و تفرید و نشان توحید در ترک و ریاضت و عدم اختلاط گویا نمونه قدما بود آثار تصرف
کون هم احیانا داشت از اطوارش بر منصه ظهور مے آمد در تشرع و ورع بشان عجیبے داشت بابا
ابوالفتح کلّو [illegible] از بهره اندوزان ارادت و صحبت حضرت میان محمد امین دار بود عمرے
در سفر و حضر بخدمت ایشان گذرانیده بعد واقعه رحلت انتجاب بسیار زندگانی کرده بتقوی

ورع و توکل و طاعت گذرانیده در مرتبهٔ حضور و آگاهی حظی وافر داشت آزاده و صحیح و سط
سیفی بتمتع بلذات بارگیش شده بود قریب نود سال بهمین سال گذرانیده خوب بود و خوب گذشت

حضرت خواجه نور الدین محمد آفتاب نقشبندی قدس سره خدمت ولد خواجه امام
الدین ابن حضرت خواجه اشرف الدین ابن حضرت خواجه معین الدین اتفاق افتاد که یکی پدر
دیگر آید بجای او + این خواجه محمود الصفات از مبدء شباب توفیق اکتساب کمالات از هر باب نمود
از علوم دینی بهره یاب شد و تعلیم شغل باطنی و لطائف معنویه و اجازت ارشاد و طالبان از جناب
حضرت خواجه احمد سعید گرفته امتیاز کلی از اقران حاصل فرموده وقت سفر والد بزرگوار زینت بخش
خانقاه حضرات شده تاریخش اینست **تاریخ** شد از نور مظهر خواجه + سرچشمهٔ خانقاه چون گشت
هاتف از بهر سال ارشادش + گفت دل آفتاب دین روشن + دیگر روز بروز استقامت استمرار
لوازم طریقهٔ علیه بضبط اوقات و توفیق طاعات کوشش فرموده کاوش در ترقیات باطنی روز از روز
بود با وصف این حالات شغل کتابت تا آخر عمر شریف مداومت می فرمود بعینه از آثار خواجگان
عالیشان و تتمه از انوار ایشان بود شجرهٔ این طریقه بذات کثیر البرکاتش پرثمر و سررشتهٔ این سلسله
بوجود مسعودش جمعیت آور دو هزار و هشتاد و شش مرید شده بیستم شعبان در هزار و یکصد و پنجاه
و شش در سن هفتاد در رحلت نمودند بعد چشم بستنش چه چشم زخمها که بدان خاندان عالیشان
روی نمود و سه بیت خیر از اشعاریکه مشتمل بر تاریخ آن شهر فضل و کمال یافته مرقوم می شود تاریخ
رفت آن سالار ملک معرفت + در رکابش صد هزاران فوج دل + گشت چشم جهان پر آب بست
در غرایش این بود یک موج دل + اعظم از ذره کم تاریخ یافت + بود خواجه آفتاب اوج دل.
آفتاب را شد کسوف نیز تاریخ است یافتهٔ ملا عبد السلام و ت **شیخ محمد پارسا** صاحب فقر و
فاقه و تارک سوال و مستغنی که در موضع پاپیه همین پرگنه کوپامون مدفون است **شیخ محمد فاضل**
زنهیری ولد شیخ محمد موسی بن شیخ محمد غازی خلف عم خود شیخ محمد یعقوب [illegible]
شیخ محمد پارسا خلف شیخ داود خاکی که در صدر مرقوم شد بتقوی تمام آراستگی می داشت در سنه
هزار و یکصد و پنجاه مرتحل شد در محلهٔ زنهیر متصل خانهٔ خود در مقبره تا حال مدفون است رحمه الله
تعالی رحمةً واسعةً **خواجه نور الله** معروف بدلو که قبیله ایست معروف از مرقوم عزیزی بکمالات
صوری و معنوی آراسته از علوم عربیه و شعر و سخن در اقران خود با امتیاز تمام بر خاسته تحصیل
اکثر علوم در خدمت ملا ابو الحسن و ملا عبد الغفور را دود ملا عزیز الله جیو کرده و خصوص از حدیث

عرفان مرتبت شاه ابو البرکات گذرانیده و از برکات صحبتش فوائد تصوف بسیار اخذ کرده در غلبات
حال بهره تامے از مشرب توحید و بیخودی و درین مشرب قدم بر قدم شاه ممدوح بود اکثر عمر با آراستگی و حسن شیوه
و استغنا و تمام بسر برده با وجود نسبت قادریه از منسوبان حضرت اخوند ملا نازک نیز فیض طریقه شریفه نقشبندیه
یافته و در سلوک راه باطنی بکمال ذوق و شوق شتافته از جهت توجهے بمظاهر جمیله هم سفیر مود و حظ وافر
از انهم گرفته حاجی محمد صادق در جوانی بارادت حضرت شیخ محمد چشتی فائز شده و منظور نظر عنایت شیخ
گردیده و بعد طے قدرے از منازل سلوک با مرشد بزرگوار بحرمین شریفین رفته ادای مناسک حج
نموده در اثنای این سفر بعالی خدمت قدوة الاولیا حضرت شیخ محمد علی رضا سرهندی رسیده
بهره‌مند از کثیر الانوار صحبتش شده بعد مراجعت پیر بزرگوار را در قید حیات یافته شب و روز براه رضا متابعتش
شتافته بعد وفات انجناب بقیه عمر را با استقامت و توکل و ثبات بر شریعت و طریقت گذرانیده در سن
شصت و شش سالگی درگذشت در مزار اسلاف خود آسوده دیگر درین حال چند سال عزیزانی که بر روی
کار بودند میر محمد سلطان قاضی خلف قاضی سقیم جامع علوم عقلیه و نقلیه و منقول و از مشرب
صوفیه بهره تامے حاصل نموده بسیار با آراستگی اوضاع و اطوار آثار رفتار داشت و بسیار اشعار خود ساخته
و از اکثر بزرگان کشمیر و هند و ولایت نظرها یافته و ارادت در خدمت حضرت خواجه عبد الرحیم نقشبندی
که از منسوبان حضرت پادشاه مسافر بود درست در سفر آخر در شاهجهان آباد درگذشت میر محمد
اسمعیل در جوانی ذوق خداپرستی یافته و بنظر حضرت مولانا میر محمد شریف رسیده چون از
بخارا متحرک شده در پشاور مدتی مانده بخدمت شاه عباس کوهی که از اکابر اولیا بود سلوک نمود
بامر ایشان بکشمیر توجه فرمود در انجا هم از بزرگان وقت استفاده می نمود در سن هشتاد چند در سنه هزار
و یکصد و پنجاه و سه درگذشت در صحن خود آسوده حافظ احمد باره مولی باکبرآباد رفته و از
خدمت میان عنایت الله درویش بهره ور شده بکشمیر آمد استقامت بر طریقه ورزیده صاحب کشایش
شد و مردم بسیار را الفیض معنوی رسانید عمر در کار سلوک و تسلیک گذرانیده باین هفتاد و هشتاد
سال درگذشت میر قاسم احمد اکدلی عزیزی معمر زیاده بر صد سال عمر یافته از صحبت دانا
صالح خان جیو و اقران ایشان بود و عمرے با آراستگی و توکل بسر برده شیخ الرحیم کبروی از
منسوبان میر محمد مراد بوشه تنکو عزیزے صاحب تفرید و تجرید بود خادم عتیق الله بیمنے استغنا عالی
همت قریب بهفتاد درگذشت عبد النبی لنگر از منسوبان هاشم بابای پلومردے صاحب
ذوق در توحید معرفت سلوک فرموده جمعی را هدایت و راهبری نموده اکثر بوجد و حال غرق شوق

ومغلوب ذوق بوده عمرے بتوکل گذرانیده ودر سن هفتاد ، وچند رحلت فرمود ودر جوار خانه آسوده
بابا عبد الباقے کبرے خلف بابا محمد صفی صاحب عالی همت واختیار طریقت از همان
غیرت در صغر سن بر سجاده نشست نظرے از صحبت بابرکت شاه حسین بکلی یافته بهره تامے از
علوم دینے برداشته بالکل راه تقوے وورع گرفته در کمال جوانے مسافرت اختیار نمود متوکل
بود یکبار شوق زیارت مرقد منور حضرت امیر کبیر کرده چون رسیده بود از کابل برگشت باز راه حرمین
محترمین گرفته اداے حج وزیارت مدینه منوره نمود بعد هفت سال مراجعت فرمود در سن پنجاه
رسیده بود که مدت عمرش بسر رسید در حظیره حضرت شیخ بابا ولے قدس سره جا یافت شیخ
محمد الیسوی از منسوبان قاضی شاه دولت عزیزے عالم وعامل بمعرفت دریافت شمائل
بعد فراغ از تحصیل علوم در سلوک راه حقیقت کمر همت بربسته واز قیود رسمی بالکل وارسته
تا بود غرق ذوق وشوق بود . هرگز یک لحظه از سعادت معنوی بے آسوده اهل خویش هم در صلاح وتقوے
واز برگزیدهای پروردگار بودند در سن پنجاه وهفت سالگے رحلت نمود شیخ محمد قاسم تاریخ وصالش یافته
شد در مثل مسجد مدفن یافت از ارادتمندان قدیم حضرت مرشد مراد در عنفوان شباب بجناب آن مقتداے
اولوا الالباب رسیده وترک خانه داری گرفته در رکاب آنحضرت که در سفر دوم بسرهند میرفتند مسافرت اختیار
فرموده دیگر بقیة العمر سعادت اندوز خدمت وصحبت حضرت مرشد بود بامر آنحضرت دوبار بتقریبے وجه
بسرهند رفته بسا بزرگان که در آنوقت مسندآرای ارشاد بود زیارت کرده ومنظور نظر همه
شد در رسوخ فدویت وعقیدت پیر بزرگوار خود وکمال فنا ونیستی وخاکساری در فهم قلاده شیخی با وجود
اجازت حضرات مثل این عالی همت کم کسی دیده شد قریب ده سال بهمین حال گذرانیده در ماه
ذی حجه سال پنجاه وپنج هجرے رحلت فرموده روبروے مزار فیض آثار مولانا یوسف ترکی مدفن یافت
شیخ عبد الرشید فرزند ارجمند حضرت مرشد مرادی قدس سره در آغاز جوانے
بطلب ریاضات وکسب کمالات نموده بعد اخذ فوائد طریقه از خدمت والد ماجد خود
بغلبه شوق مسافرت اختیار کرده بملازمت مرشد اعلی شتافتند وآنحضرت را در سرهند یافته
در اداے خدمتگارے وجانفشانے داده وکمال رضاے عالی حضرت حاصل فرموده ومراجعت فرموده
سنگے دوسالی گذرانیده بهواے دریافت مرشد آفاق باز متوجه هندوستان شدند آنحضرت در شاه
جهان آباد سعادت اندوز آن قبله ارشاد گردیدند زیاده بر دوسال از حضور سراپا نور بهره ور شده در همان
اثناء واقعه وصال آن قدوه اهل کمال روداده بامر حضرات اهل بیت نعش مبارک را بسرهند آورده

خدمت تدفین بتقدیم رسانیده باز بدہلی در جناب حضرات رفته باجازت ایشان بوطن خود
معاودت نموده بافاضه وافادهٔ طالبان توجه فرموده با وجود امراض شدید وتفرقات قدیمه
وجدیده که بایشان وارد شد بر جادهٔ استقامت ثابت ماندند چون عمر ایشان از حدود پنجاه وچهار
متجاوز شد بهمان شدت امراض باراده حج اسلام وطواف روضه سید الانام علیه الصلوة و
السلام کمر همت سخت بسته روانه شدند چندی در سرهندی ودهلی گذرانیده براه ملتان رفته و
حج ادا کرده وجمعی را دران حدود هم بهدایت رسانیده راجع بهندوستان شدند در شاه جهان آباد
امراض غلبه نموده شب معراج نوزدهم بیست وهفتم رجب سال هزار یکصد پنجاه وپنج رحلت نمودند کان
استعداد وشعلهٔ ادراک بود بحسب تقدیر مرض تغیر کرد وآنچه کرد مولوی حاجی محمد برادرزادهٔ
ملا طاهر غنی ست عالم وعامل وفاضل وکامل بود ارادت معنویه در جناب حضرت مرشدی مرادی حاصل
نمود وچندی حضور به مراتب سلوک را طی کرده بعد حفظ اوقات معنویه زیاده بر دو پهر روز بدرس معقولات
ومنقولات اشتغال داشت وزیده در قوت اکثر امور معاش احتیاط کلی داشت هنوز عمر شریفش بشصت
نارسیده لوای اقامت را در ملک اعلی از علما روزگار در اکثر اطوار ممتاز ومستثنی بود وفات ایشان شب
شنبه در سنه میر عبد الوهاب منورآبادی خلف الصدق میر محمد هاشم که ذکرش گذشت عالم فقاهت
دستگاه متورع ومتشرع بود عمری در شغل قال الله وقال الرسول بسر برده جلیه کلان حضرت
مرشدی مرادی در عقد او بود زیاده بر هشتاد عمر یافته در مشهور سنه بصلاح وهوشیاری درگذشت
ملا زین الدین ولد امجد خواجه عبد اللطیف که نبیرهٔ خواجه زین الدین علی که ذکرش گذشت فاضل
وکامل ومدقق از فضلای عصر در حدت وقت وذکا سخاوت علو شان وحسب ونسب ممتاز بود در
صلاح وتقوی وقناعت وآراستگی تمام داشت در شعر وانشا گوئی فصاحت از اقران بوده
در امور معاش احتیاط کلی داشت صاحب ذکر وفکر بود سن شریفش به پنجاه ودو رسیده مرض اسهال
جگری رحلت نمود در سنه ۲۵ قریب بیست هزار کس بجنازه ایشان حاضر شده بمزار فائض الانوار جد
امجد خود در محله رابنوار مدفون ست دیگر هم جمعی از مشائخ وفضلا وشعرا فصاحت نشان
درین زمان رحلت گزین شدند محمد اشرف یکتا کم گوی وبرجسته گوئی این شعر از وست
شعر درمیان این همه ارباب شعر + شعر اگر کم بود یکتا کم نگفت + لطف الله بیگ
مهیا وامثال اینها که هر همه تربیت یافتگان ملا ساطع ومحمد رضای مشتاق اند ذکر همه جدا جدا موجب
تطویل ست درحقیقت جمعی از اهل کمال که درین نسخه تمام اجمال مرقوم قلم سراسر اختلال شدند

بی ازبس است که صورت تذکار گرفت وگرنه در هر قرن از اقران و دوران شهر بیرون بوجود ارباب فنون
مشحون بودند هرچه نوشته شد ذره از علوم و اطلاع خود است در همین مقدار مختصر اختصاص نیست تا
کلیه بتحریر این مجموعه غیرت تخمیر بود که جناب سیادت مرتبت فضائل منزلت میر محمد یوسف معروف،
بخواجه پادشاه نقشبندی و کبروی که در شهور سنه هزار یکصد و چهل و هشت کشمیر را بوجود خود مزین فرمودند
از بعض کلانان ولایت هند نقل صلب عقیده و کمال از مردم کشمیر نمودند دیگر دو سه عزیز بدستور اظهار عقیده
هند و ولایت نمودند هرچند جناب خواجه معظم المعظم صاحب احوال معدودی چند کرده آن وقت از بقایای
سلف روی کار مانده بودند و زیارت گذشتگان استماع حالات ایشان بکمال عقیده معترف باهل کمال
صوری و معنوی کشمیر شدند و لاهور و هندوستان نزد اعزه آنجا این مقوله بیان کردند اما رگ غیرت
راقم بجهت اتمام بحرکت آمد بسبیل عجلت در همان اثنا ورقی چند بترتیب دلپسند مشتمل احوال صاحب کمال
بسوید رسانیده و بجهت مراعات ترتیب تاریخ نگاری و حفظ سررشته احوال گذاری ضبط حالات
سلاطین و حکام هر زمان ضرور دانسته منظور بود که دیگر ذکر عزیزی که از اهل کمال درین چند سال رحلت گزین
شده ملحق احوال گذشتگان نموده ختم رساله بر تعداد شخصی که امروز چراغ افروز خانه علم و عمل اند مثل عالم و
عامل شیخ رحمت الله مرحوم کامل ملا محمد مقیم جامع علوم ظاهری و باطنی کامل مکمل شیخ الاسلام مولانا
عبد السلام معروف بحکیم ثانی سبحانی و فقیه و فاضل ملا ابوالوفا مفتی وغیره درویشان هر سلسله که درین وقت
مسند آرای ارشاد بودند و حضرت جناب آخوند عبد السلام صاحب علیه الرحمه وفات ایشان هژدهم
ماه شوال سنه گذشته بوقوع آمد پوشیده نماند چون قلم درین محل رسید راقم حروف بمرض ضیق
مبتلا گردیده بتجربات تمادی اسباب ضعف شده و فرجه تذکار این اخبار نیافت به اتمام رساله
را بهمین حالت مغتنم دانسته و خصائص این شهر را چنین از ترتیب بقلم آمده بود در ذیل خاتم الحاق نمود
وقت تسوید کتابهایی که زیر نظر بوده‌اند تفصیل است تاریخ سید علی و تاریخ رشیدی از میرزا حیدر و منتخب
التواریخ از حسن بیگ تاریخ حیدر ملک چادوره و ریشی نامه حضرت بابا نصیب درجات سادات از
خواجه اسحاق با وجود اسرار الابرار از بابا داود مشکوتی و تحفة الفقرا و دیگر رسالهای حضرت مرشدی
مرادی و مآثر عالمگیری از مستعد خان و کیدو
تاریخ دیگر از بعض متاخرین که تا
اوسط عهد عالمگیر تصنیف
نموده

سنه ۱۳۰۳ هجری

سنه ۱۸۸۶ عیسوی

خاتمهٔ تذکار بعض عجائب و غرائب کشمیر

و احوال پرگنه جات این خطهٔ دلپذیر

اگرچه در کتب قدیمه عجائب و غرائب کشمیر و احوال بسیار نوشته اند لیکن آنچه بصحت رسید در تحریر رشحی ازان
مبادرت می نماید یکے از نوادر الاوقات که وقت تحریر بخاطر این فقیر رسید انسبت که لفظ مبارک شرع
و کشمیر در حساب برابرست الحق که مراعات امور شرع درین شهر بعد ولایت ماوراء النهر نسبت ببلاد دیگر
بسیارست دیگر امن و امان که خاصهٔ این شهر بود محتاج اظهار نیست از حدود کشتوار تا قریب پکلی یک
کس تنها روپیه و اشرفی گرفته بلا وسواس مے رفت دیگر ارزانی غلات که با وصف آن قناعت قسمے
که درین شهر بود از بلاد دیگر کمتر یاد میدهند دیگر از طراوت و اماکن و نضارت آب و هوا که صحت مسافر و
مقیم ست کسی تا کجا شرح دهد دیگر از چشمه سارها که جا بجا بسیارست تا چه مقدار توان نوشت ازانجمله
در موضع کرمشور پرگنه اچه چشمه ایست نزدیک تا رسر و مارسر که دو حوض بزرگ ست قریب بتالاب و مقش
راکسے نمیداند و مے گویند که در آغاز ماه اردی بهشت که هنگام زراعت ست در زمان سابق مردم
با اسباب ساز و سرود در انجا رفته بجا ئی چشمه مے پرداختند گوسفندے قربان نموده ترتیب طعام میدادند
بعد فراغ از تناول طعام آب از چشمه طلب مے نمودند در عین استدعا آب جریان می یافت هر گاه
از آب مستغنی می شدند باز همان دستور رفته مے گفتند که آب کافی ست آن چشمه مختفی مے گردید این حوض
که مذکور شد از عجائب روزگارست بالائے کوه واقعند کم کسی در انجا مے رسید ایضا بوسه هامه
پرگنه و منیو کوهی ست در انجا مکانے ست کنکه واری نام که اطراف آن تا دو سه میل اصلاً آب نیست بتقدیر
خالق قضا و قدر مالک خیر و شر پنجم ماه ثور از بغل آن کوه بمقدار پنج آسیای آب جاری مے شود دیگر باقی در انجا
عمل بملے باشد و دیگر درهمین پرگنه نواحی شهر تالابیست هاکرونام درمیان آن تالاب جزیره چند و قطعه
ست چراگاه مواشی مردم انجا هر گاه باوے بشدت نیز خرابر بدستور کشتیها متحرک یابند دفعةً
حیوانات خود را از راه خشکی که دو میل مسافت راه دارد با اماکن باز مے آرند در پرگنه بانکل طرف باره موله
براه پنوچ طاقی ست کوری مرگ نام دارد زیاده بر مقدار بیست و پنج رنگ گل که یکے به دیگرے نمی
ماند درمیان جدول آبے جاریست قریب هفت میل شرعی بنهایت خوشی و طرف نوشته مرگ خوبتر
ازین صورت و صفت تحریر اوصاف هر یک جدا جدا کتابے باید و در پرگنه سائر المواضع پائین دیگر
شهاب الدین پوره چنارزاریست برلب آب اگر هزار کس تمام روز در انجا بمانند نماز شام هر کدام بخانه

خود رو بد علی الصباح پاکیزه مصفا می بت گویا جاروب زده اند در پرگنه لار بر سر کوه نمونگی
مخوف نمود است مقرر ست که در شهر دوم ماه فروردین از هر بیستان آن سنگ پر آب میشود و اگر ده
هزار کس از انجا بر لزم هیچ کم نشود یک شبانه روز چنین می باشد بعد آن دوازده ماه خشک و خالی
ست دران پرگنه بر سر کوه جوی آب جانب شمال جاریست و ترنگیک نام دارد اگر احیاناً در موسم نمود
گوشت گاو یا مرغ می پزند برف آنقدر می بارد که چهل هزار کس زیر برف غرق میشوند
دران پرگنه کوهیست بلند هر مک نام تا هر جا که قلعه در نظرست مار و کژدم می باشد و زیر دامن آن
کوه مار و کژدم بسیارست بسبب آنکه نظر نیست بالا رفتن آن کوه امکان نیست زیرا که مجرد عبور زنبور
سرخ آنقدر ظاهر میشوند که رونده را هلاک می سازند و در پرگنه کامراج کوهیست بلند و درخت و
گیاه آن کوه تمام شیر میباشند بعد هفت سال اگر کسی نیم گز زمین را بکند شعله آتش ظاهر میگردد
که ازان آتش طعام می باید پخت و در پرگنه دیوه سر چشمه ایست بهالو نام دارد که در وقت بهار مردم از
برای امتحان طالع می روند و ظرفهای سفال خورد را پر از برنج می کنند و نام خود دران ظرف می
نویسند و در آن چشمه می اندازند و بعد یکساعت همان ظروف باز آن ظرف ها بر روی آب ظاهر میشوند
صاحب طالع نحس دارد طعامش همانقسم بر می آید و در پرگنه وچهن پاره در موضع بابل نزدیک سرحد
تبت بر سر کوه غاریست امرناته نام و درون غار چشمه ایست که از یخ بسته میشود و در نقصان ماه پاره
روز غایب میشود و پانزده روز دیگر که نو ماه شد از پیش بهمان حال می آید و بلندی آن چشمه زیاده
از یک گز است و بزبان هندی کنگ بها دیو نامند و دوازده ماه بر همین حال میباشد در پرگنه
اچهه در موضع هل تل درخت عرعر سفیدست که تنا در جمعی کثیر در زیر آن سایه توانند کرد با این همه بزرگی
اگر یک شاخ را می جنبانند تمام شاخ و تنه آن می جنبد و بلرزش می آید شاعری گفته سه
تنش از فاقه بلرزد چو درخت هل تل **ایضا** در کشمیر در رونتی پوره حمامی بود در گلخن آن چراغی
روشن می شد و حمام علی الدوام گرم بود گویند حکیم بو علی سینا این حکمت کرده بود بیش از نهصد
صد سال کسی برای معلوم کردن حکمت چراغ را گل کرده بود بار دیگر باز درست نتوانست کرد و حکمت
قدیم هم بر هم خورد در پرگنه برنگ در موضع ثروکل کام حوضیست سنگین سند باری نام یازده
ماه خشک می باشد و یکماه اول بهار هر روز سه بار آن حوض پر آب میشود هر مرتبه تا دو سه گری
تقدر دو سه گهری آب جاری میشود و مشهورست که بانی آن بو علی سینا ست خدمت بابا داؤد
رحمه الله علیه در تصنیفات خود نقل آورده ست که دوله بابا درویشی صالح بود آنجا رفته دیگر که

ازدحام مردم کفر از هر طبقه بسیار میشود و آن سنگ را برهم زده هم بنای مسجد نمود و آب آن چشمه
از زیر مسجد در وقت خود جاری میشود اگرچه از غرائب بود لیکن آن درویش بقصد رفع آن
بدعت دور فرمود **ایضاً** در پرگنه در موضع کوبه شور چشمه ایست که وقت زراعت شالی مردم
مردم آنجا گوسفندی بر سر آن چشمه می کشند و طعام بترتیب میدهند خورده فاتحه سلامتی میخوانند
آب از چشمه جاری میشود هرگاه آب در کار نباشد باز همان دستور طعامی پخته ساخته فاتحه میخوانند
آب غائب میگردد **ایضاً** در پرگنه دیوه سر در دامنه کوه چشمه ایست و اسیک ناگ نام وقت بهار
جاری میشود بعد او چندی که احتیاج بآن نمی ماند خشک میگردد باز وقت پخته شدن شالی که احتیاج
می شود جاری میگردد بازتا بهار خشک میباشد و آب در غایت سردی و خوشگوار ست **ایضاً**
در پرگنه بارشد در موضع بومه زده در دامن کوه غاریست مشهور گویند از رای نام شخصی در جوف
آن کوه کنده و منتهای آنرا کسی نمی بیند از بسکه بسیار تاریکست عرض آن غار پنج گز و ارتفاع
چهار گز و کسری قریب آن غار مقبره غفران پناه بابا بام الدین ریشی رحمة الله علیه که ذکرش
گذشت واقع شده تمامی آن غار الحال در تصرف لشکر شهیره افتاده است بحدیکه نکهت ساختی
موجب تنفر طبیعت میگردد و اطراف آن دامنه صورت حجرهای که گویا معابد خلوتگاه ریشیان است
ظاهر و باقی ست وحید ملک چادوره در تاریخ خود نوشته که روزی بقصد تحقیق در آن غار
در آمدم دوازده نفر چراغها بدست گرفته و یک یک آثار روغن بهر کدامی سپرده و مابین یک
تیر پرتاب مفاصله مشعلها بوده چون مسافتی بعید قطع شد در یک گنبدی که ارتفاعش بیست
گز بود و دورش پنجاه گز رسیدیم چهار راه بنظرم در آمد جانب راست راهی چارپنج و جانب چپ
راه بالا رویه و راه پیش طرف پائین می نمود یعنی مائل باسفل بود درین هر سه راه دلیری نتوانستم
نمود المسنگی در راه پائین رویه بجهت امتحان غلطانیده شد تا یک کروه آواز فرو رفتن آن سنگ
در گوش میرسید و از سقف گنبد وغیره آبی می چکید اندک زمین تر شده بود دران حین خبردار کرد
که کمتر روغن مانده باز همان راه برگشته بیرون آمدیم بزرگی دیگر چون چراغی همراه گرفته در آن غار در
آمد بعد از اندک مسافتی طرف چپ دریچه دید چون وا نمود حجره ظاهر شد که درون آن فرستنا
مذکورات و دیگر هم ازین قبیل ازین غار معلوم مرقوم ست بنابر تطویل عدم اعتماد برهمین قدر اکتفا نمود
ایضاً در همان موضع بالای متن مسجدیست گویند بنا کرده حضرت میر محمد همدانی ست قدس سره
هنوز چوب و چکل قدیم آن مسجد بحالست قریب بآن مسجد احاطه ایست و درمیان احاطه حجره دیگر

بسقند و مردم زیر آن چاه بابل ست که هاروت و ماروت دو ملک حامی آنجا آویزانند چنانچه قصه ایشان
مشهورست **ایضاً** نزدیک سهیان مکان عمارات عالیه بوده است که هر چهار طرف فرش و دیوار ایوان و
سنگین و ستونهائے منقش و سنگین بودند گویند بتخانه ساخته پاندوان است که همیشه در دولت
و قوت ضرب المثل بودند عجیب نگارخانه بود تا زمان سلطان شهاب الدین بحال بود در عهد ایشان
مدتے آن بتخانه را پر از هیزم کرده سوختند و برهمنها که ساکن آنجا بودند ... کردند تا الآن آثار آن بهر
اطراف میانه آتش سجالست و جائے ویران و محل عبرت مکان حسرت بخش و عمارت کهنه قدیم
ایضاً در موضع علیش مقام غاریست که خدمت بابا زین الدین رحمة الله علیه در قید حیات در آن
در آمدند فرمودند که جائے که بالائے آن غار نیز ز من ظاهر شود مقبره خود همید ساخت **ایضاً** تالاب
اولر از عجائب روزگارست سرحد آن هشت هشت کروه است که مقدار تمام دورش بیست و هشت کروه
است و اکثر جا با عمق ندارد گویا نمونه ایست از دریائے محیط اطراف آن کوهستان و قصد و چشمه
تالابے مردم شکار قاز و مرغابے اکثر مے کنند از انجمله ملاحان در ایام ماه هزارها جمع شده کشتیها
پر از شاخ و سنگ کرده در نولے لنگ جانب جنوب آب غرق مے سازند و همان موسم گرمیان گذشته
اول و ایام برسے کشتیهائے خود دهیستاده مے شوند که دیگرے بعد هزار مشقت نام و نشان کشتیها
نمی یابد آن ملاحان مے الفور کشتیها را از آب برمے آرند پر از ماهے **ایضاً** در تالاب ڈل در عهد
چنتائیه از عمارات و باغات دلکش موزون بطراوت و لطافت مشهور عمارات بطرح بسیار شده
در هر باغ جوئے سنگین و فواره و آبشار تخصیص در باغات پادشاهے و باغات امیران که هر یک رشک
فردوس برین بود مردم ایام بهار و گلاب در کشتیها میر نشین مع جمعے از یاران درین تالاب سیر زوند
و اقسام طعام بر سبزه زیر درختهائے سیر شگوفه و لوتهائے گلاب در اعتدال هوائے خوردند

جنت عدن تجری من تحتها الانهار وفیها ما تشتهیه الانفس و

تلذ الاعین حسب حال این شانست این نوع سیر و تماشا و تفرج و تنعم غیر از کشمیر جائے دیگر
نشان نمے دهند و سوارے کشتی کشمیر بر جمیع سواریها تفوق دارد با جهت که نشسته از معاشران
دوستان از هر جنس هر کرا خوشتر مرغوب ست بزم رباب و با صحبت کتاب دران میسر و تماشا
گشته و مکان اشیائے و هموارے بے تکلف کتابت کردن میسرست چه جائے اسوده با فرش گستر
و پوشاک چیزے همرسید که قبل ازین خاصه سلاطین بود و از اسلام آباد تا باره سوله که بخشکی چنانچه
پنج منزل در عرض یک شبانه روز براه کشتی از میان نفس شهر بروند هر چه از حوائج ضروری باشد

نتوانند برداشت **ایضاً** در پرگنه ویرناک غاریست و در آن غار چشمه ایست که سال دوازده
یخ می بندد و اگر احیاناً در آن کسے در آید و پاره ازان یخ بخورد خوشگوارست و چون بیرون
می آید زود خشک نیست ماند بلور شود نیز کان یخ خاصه شهر کشمیر ست **ایضاً** در پرگنه پهاک چاهیست
که سال ها برنج از انجا بر مے آید و هرگز کم نمے شود و خلقے کثیر بران عمل زندگانی بسر مے برند و
نمیخورند و آب دریا که زمستان یخ مے بندد بان لطافت و صفا گوارائے نمیباشد و از بلاد دیگر
سیاحان نشان نمے دهند **ایضاً** در کشمیر شکار چره و باز بلطافتے معمول ست تعلق بدین دارد
هنگام شکار در میان کشتیها با یاران و دوستان در یکجاے می نشینند و بدست هر کدام که خواهند
باز و چره میدهند و در میان تالاب اولر و چند تالاب دیگر د‌ته نا زه ها کرده و لیه سرو خوشی
سرکه مخصوص این کار است سیر کنان باز و چره را بمرغابی می پرانند و باز و چره شکار گرفته در آب
صاف مے نشینند تا کشتی میرسد و او را با مرغابی بر میدارند تا سیر ساختن آن بار دیگرے پرانند به
همان روش اگر صد باز و چره باشند سیر میسر مے شوند و گاہے شکار گرفته خود بکشتی صاحب شکار
می آید و در کشتی هم طعام پخته مے شود و وقت بهار کنارهاے آن تالاب ها پر از گل و گلزار ها
باشد و بر آن سر انواع گل با الوان متعدده رحت افزا و غم زداست و عکس آن در آب بنماید طرفه لذت
روحانی دست مے دهد و هنگام خزان هم یک قسم فرحے بدل می رسد که دل اهل سیر و بصر دیده
بصیرت در بهار بسبب درد و عشق میگرد و در خزان باعث فنا و غربت میشود و بعضے اوقات در
اکثر جویها در زیر آب سبزه و گلزار برنگے نمودارست که اکثر مدقوقان قدیم المرض بنظارهٔ آن
صحت مے یابند و بر بالاے آن آب صاف می رود و در شاه آباد که سیرگاه پادشاهان ست چشمه
نادره واقع شده چندین جوے آب بهر طرفش میرود منبع اصلی دریاے بهت ست و انهار کلان
کشمیر گویا همانست عمقش هیچگاه معلوم کسی نیست **ایضاً** در موضع تیله موله بسمت لار در زمین
خشک صیادان چوب افرازیست که خاصه ماهی گیران این دیارست آزاد در سوراخی فرو میبرند
از همان سوراخ پنج شش ماهیے بپنجه آهن چسپیده بیرون مے آید **ایضاً** در پرگنه اولر چشمه
ایست بنول که در سال خشک و قحط آب متوطن آن پرگنه بالاے آن چشمه گریه و زاری مے
کنند و بزبان خشوع و خضوع استدعاے آب مینمایند بمجرد این وقوع ابرے پدید میشود باراں
دلخواه بفضل ایزدے متقاطر مے گردد **ایضاً** در همین پرگنه از تنکه و نے بگذشته متصل وتنی پوره
چشمه ایست که بعین العفونت شهرت دارد یعنے چشمه کننده محرود غوطه زدن صاحب جرب از رحمت

خلاصی میابد بهامکان کرکر دست و علامات آن نیز اکثر ظاهر شده بعض آب قلعه و سواد سجار ست
رو به کره از هست دلالت بر سحیه بران مے کند صاحب قولنج را نیز نافع ست ایضاً چشمه ایست در قریه
قریه لوکه بون بمعنی بکانو بصورت کشاده و بمعنی واحد العین وجه تسمیه این است که هر قدر ماہے دران
چشمه ایست یک چشم دارد ایضاً در پرگنه شاه آباد چشمه ایست موسوم به بون که یک نفس آب بسیار
ازان چشمه مے جوشد و نفس دیگر منتظم مے گردد چنانچه در فرو رفتن یک قطره آب در تنگ آن چشمه یافت
میشود روز و شب و ماه و سال پیوسته بدین منوال ست ایضاً در یلاق پرگنه وچهن یاره غاریست
پیوسته سقف آن غار آبی مترشح مے شود و جو هرے از یخ منعقد میگردد و موسوم با مرناته ست موافق دال
نقصان و در تزاید و کمے باشد در ایام تحت الشعاع ازان اثرے نمیماند هر ماه و سال همین دستور
چنین واقع میشود و هنود کشمیر و جوگیان و سناسیان از هند آخر سرطان بنا بر امکان عبور ز انجهته
فراغ از برف و سهولت سراه بر سر آن چشمه میروند سوای ایام اثرے از چرنده و پرنده و شجر و ثمر دران نواحی
نیست درمیان آن غار یک جفت کبوتر بال و پرواز کشاده مشاهده می نمایند ناقل این حکایت هنود اند
والعهدة علیهم ایضاً در پرگنه مذکور در قریه کهرم چشمه ایست اگر بالاے چشمه فریاد و فغان بظهور آید
حبابے ازان ظهور مے کند هر قدر فریاد بیشتر حباب چشمه بیشتر ایضاً در قریه کهاک پرگنه پرو چشمه
ایست مسمی براین اگر از خارج صدور آهنگے اتفاق افتد آب چشمه چنان متلاطم میشود که امواج از کنار گذشته
بکنار معروم مے رسد ایضاً در پرگنه دیوسر ما بین چشمه ایست گرد آن چند چوب بزرگ و قشده هرگاه
سانحه غریب رو سید بآن چشمه به تلاطم مے آید آن چوبها بر هم می خورد متوطن آن سرزمین از مشاهده
اینحالت استنباط وقوع حادثه می کنند ایضاً در پرگنه کوتهار چشمه ایست مسمی بکچهور و این چشمه
مملو از اقسام ظروف سفالین ست هر چند مردم مے خواهند که ظرفے از چشمه برآرند صورت نمی بندد
هرگاه بسطح رسد بے اختیار از دست ها شده بتحت میگردد و تا رسیدن باز به قعر آب بهم مے پیوندد
ایضاً در قریه بیچه کام متعلق پرگنه دیوه سر چشمه ایست مسمی بوهک هر وقت که مزارعان بجهت
زراعت محتاج بآب می شوند بے خواست بمقدار ده آسیا آب ازان مے جوشد و صورت عدم
ضرور یک قطره آب ازان چشمه یافته نمے شود ازین مقدار بعضے عیون معینه بقلم آمد و گرنه اکثر اماکن خالی
از چشمه نیست بتخصیص سمت اسلام آباد که در هر کوچه و خانه و بازار انهار خوشگوار از چشمهاے
فیض آثار جریان دارد و ظرف سنگ سفید عجائب و غرائب ست که تعلق دیدن دارد و نیز بالای دیوه
مکانی ست که آب ازان بدستور چادر آب زیاده از هزار ذرعه مے ریزد و بالاے کوه چند مناره متقابل

بلکه گویا ازیک سنگ تراشیده ست مسمی بگونهر قیصر که ابداع و اختراع آن خیلی از عقل بشر بیرون ست و بالا
واسطه منبع اصل نهر بیچون ست و ازان کوه گذشته حوضیست مشهور که سرناگ که تالاب کلانی
ست که تختهای برف مثل کوه پارها بی مبالغه هر کدام زیاده بر صد خروار در میان میگردد وقت بارش
باران کرا مجال که آنطرف تواند دید و عبور بآن سمت تواند کرد تا آنکه فوج همراه نباشد صورت
ندارد و بهترین غرایب کشمیر جنس شال که مخصوص همین شهر ست در عرب و عجم همچنین تحفگی و خوش
قماشی و نرمی و سبکی و دیرپایندگی موجود و مخلوق نیست با این اوصاف اکثر اهل عالم از فیض و فائده
چه باستعمال و چه بشغل تحویل و تجارت منتفع و متمتع اعجب عجایب اینکه مخترعان بعضی بافندهای این جنس
در کشمیر قومی ست صعب تر و عاجزترین مردم هرگز روی رفاه نمی بینند و همیشه محتاج و مبتذل
می باشند فاما محالات متعلقه ابن صوبه مخفی نماند که در وقت راجها و سلاطین کشمیر تصرفات آنها تا کابل و
تا لاهور بلکه بسا اوقات تا دهلی و بیشتر ازان میبود چنانچه اشاره بآن در اوراق گذشته گذشت تصرف
و عمل آنها در دمتور و پتهین و کشتوار و جمون و غیر آن بود مر در دهور اکثر از تعلقه والیان اینجا بدر رفت
الحال در نسخهٔ پادشاهی پنجاه و پنج محالست که حاصل آنهمه بیست و هشت کرور دام ست بدین
تفصیل از پرگنات معموله کشمیر چهل و نه محال از ملک پهر و تبت و غیره شش محال دوازده محال
بلا قید مواضع ست از جمله دوازده محال حاصل هفت محال بوجهی ضبط میشود که ملکی وارد دمیان
دمتور کاشیال و کملاب کهل پنج محال دیگر اگرچه تعین مواضع ندارد لیکن حاصلش منضبط در می
آید با بهال و بنوچ و راجور و آدون و نوشهره سی و هفت محال که تعین مواضع دارد مجموعه آن سه
هزار و دو صد و هفتاد و نه قریه است پرگنه ناکام دویست و دو قریه پرگنه باجهامون هشتاد و نه قریه پرگنه اکهسید
بیست و یک قریه است پرگنه اچهه یکصد و چهار قریه پرگنه دهونشی قریه پرگنه آدون دویست و هشت
قریه پرگنه اندرکوٹ هشت قریه پرگنه پروه یکصد و هشتاد و دو قریه پرگنه بانکل دویست و بیست و
سه قریه پرگنه ناک شصت و چهار قریه پرگنه باتو شصت و سه قریه پرگنه تین یکصد قریه پرگنه
پرسیپوری دو قریه پرگنه تیله گام چهل و شش قریه پرگنه دیوسر یکصد و شصت و دو قریه
پرگنه و چهن پاره هشتاد قریه پرگنه دهیسو یکصد و هشت قریه پرگنه کهادرپاره یکصد و دو قریه پرگنه
زینه گیر شصت قریه پرگنه زینه گیر نود و هشت قریه پرگنه شاد پنجاه و دو قریه پرگنه مارتند یازده قریه
پرگنه سلام آباد یکصد و شش قریه پرگنه شاه آباد بیست و یک قریه پرگنه کوتهار چهل و یک قریه
پرگنه جنا دکهاد دو پنجاه و شش قریه پرگنه کردهن شصت و هشت قریه پرگنه کوبهامون پنجاه

۱۲

پنج قریه پرگنه کهولی چهارده قریه پرگنه کامراج چهارصد و شصت و نه قریه پرگنه محمدآباد سی قریه الحاصل ملک بیرون از پرگنات کشمیر تبت بزرگ و تبت خورد و کشتوار و گلگت و می شال و چترشال که در زمان سلاطین خارج هر ملک ضبط می آمد اما بعد فطرت سلاطین کر ملک بچگان رفته بود و از تصرف بدر رفته الا از تبتین و کشتوار که در عهد پادشاهان تیموریه نامی از تصرف بتقریب پیشکش و یورغال و لوازم آن حصول آنجا رشحی از آن در اوراق سابقه گذشت

خاتمه

همی کردم بلوح سینه تقریر
سوم زینت ده گلزار کشمیر

ز دیوان حقیقت دم بدم راه
باحوال شهود و روش آگاه

بذکر صاف طبعان خامه زین
چو شمع افروز دلها نامه زین

چو نقش دفتر گل عشرت انگیز
همه چون دسته سنبل دلاویز

قدم آسا درین سودا و دم دم
بسی رنج از پی سنجی کشیدم

غرض تنقیحی است کز یادنامه
الهی تا ابد آباد ماند

مگر صاحب‌دلی زین سو رحمت
فشاند از مروت دست همت

رشحه بجبر این صحیفه
مرتب شد بآئین لطیف

اگر پرسند تاریخش جهان یافت
بگو ترتیب الباب الجنان یافت

بنام ایزد مرتب شد کماهی
گرامی نامه از فضل الهی

مرا از شکر توفیق جستم
سراغ از گوهر تحقیق جستم

مدادی عنبرافشان کرد امداد
تحریر کمال اهل ارشاد

بود هر صفحه او چون حدیقه
مزین از مضامین دقیقه

بسان سینه دانا معنی بخش
چو چشم مردم ضیا بخش

مزین از تصدیر لنی حال
بجز ذکر جوانمردان و حال

باهل نیستی دارم هوائی
که هستی الهی نیم بقائی

ز راه صدق روی دعائی
کنند بر حال این مسکین عائی

قلم در فکر تاریخش روان شد
ازین معنی که فیضان همه شد

گرامی نامه کارش حق فزود
که زیب زینت کشمیر افزود

خاتمة الطبع از خادم اهل الله فقیر الله غفر الله له و لوالدیه مستمم کتاب هذا

بعد حمد و صلوة مخفی نماند که از مدتی دراز بیک ذکر در جستجو که چه بگویم و که بگو بود و شدید تر قلم شهر بشهر و سو بسو تکاپو کرد اگر نسخه صحیح هست آمدی تا بطلب طبع در آمدی بقبول آنکه هر چند یافته شد نسخه قدیم بهم رسید یکی از جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول مولوی غلام رسول و عن حضرت شیخ رسول که پاسخ صاحب‌ابا سپهرم مقبول ایزد منان غریق رحمت سبحان مولوی محمد جان مرحوم و مغفور نسخه ثانیه برسالت محب صادق الیقین جناب و فیض غلام محی الدین حفظه ایمن مهرکن سلسله الرسالة الذهبین بالکل نوشته تمام بعد چند ایام و پس گرفت چون بنظر تحقیق دید شد مرد نسخه غلط بلکه اغلط برآمد از آن تصحیح آن بر تصحیح آن بکاهد خضر تقریر رقم الکتر جا بجا تاریخ نوشته و تاریخ سیر دید که گلزار کشمیر مقابله کرده بکار دهمه سانیده ـ نام تاریخی این کتاب واقعات کشمیر است ۱۱۴۸ تاریخ اختتام تصنیف ترتیب الباب الجنان ـ و مصنف علیه الرحمه بجا رضعف گردیده در فرموده که ازین شعر تاریخ وفاتش پیداست چو اعظم جان بحق تسلیم کرده ۱۱۸۸ شده تاریخ فوتش ضعف کرده ۱۱۸۷ انتهی با جو کمتر بعض مواضع مضامین مفید و حواشی ضروریه ازاد کرده شد از ان قبل بهی جستجری گرفته کرده شد تا احدی می‌جهم تکند

فہرست مطالب کتاب تاریخ کشمیر تصنیف خواجہ اعظم دیدہ مری رح

تتمہ - مصنف علیہ الرحمہ حالات حضرات اولیا و واقعات این خطہ بیا تا زمان حیات خود کہ سنہ ... بود قلم بند فرمود و بعد آن تحریر
... کاریان دین و معقولان رب العلمین درین سرزمین بظہور آمدند چنانچہ بلند سیدان توحید مجاہد ایوان تجرید ... شرک و بدعت ...
مصداق وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ علامہ متناہی حاجی نظام الدین ... رحمۃ اللہ علیہ عالم ربانی ... خورشید
سعادت ... مولانا ... علیہ الرحمۃ کہ فرزند ارجمند ... سلمہ اللہ تعالیٰ و عمدۃ المفسرین فخر المحدثین
وارث دین نبی علامہ ... کہ تعلیم ... مولانا ... رحمۃ اللہ علیہ از عارفان ... سلطان معرفت برہان حقیقت خلیفہ ...
سالک سبیل الرشاد ... احمد صاحب ... رحمہما اللہ تعالیٰ ... الدین ارادہ ... و دیگر
حالات ... وقت ... کتاب ... مرسلہ ...
... خواجہ ... اللہ ... خواجہ غلام حسن صاحب ... عبدالعزیز صاحب ... کاریشان ...
و ... گذشت ... ہیچ ... اختصار ... تمام ... رسالہ ... الحمد للہ رب العالمین ...

مدح محبوب سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی قدس سرہ از خادم اہل اللہ فقیر احمد عفی عنہ مصنف کتاب ہذا

ممدوح ہے رشتہ اور ہے سخن میرا
ہر جا گل حسین چمن ہے چمن میرا
گویا ہے موتیوں کا خزانہ دہن میرا
سر سبز دیر فضا ہے ہمیشہ چمن میرا
مداح ہون مین اس شہ عالی مقام کا
ہے جانشین خاص امام ہمام کا

یہ مصطفیٰ کے گلشن دل کے نہال ہین
بے اشتباہ برج اسد کے ہلال ہین
زہرا کے آسمان کے یہ ماہ کمال ہین
اور آفتاب دولت دین بے زوال ہین
شاہ حسن حسین کے یہ دل کے چین ہین
یہ پنجتن کی جان ہین اور نور عین ہین

بوستان ریاض پیمبر ہین میرے پیر
برج شرف کے مہر منور ہین میرے پیر
بستان احمدی کے صنوبر ہین میرے پیر
قتل عدو کو تیغ دو پیکر ہین میرے پیر
مردود ہین جو رکھتے ہین بغض ان جناب سے
ہمردوسی جلین گے وہ نار عذاب سے

ان اولیاء وقت پہ افضل قدم رہا
قرآن مین یہ آیہ بتفصیل ہے لکھا
آیا ہے جنکے شان مین الا ان اولیاء
یہ مرتبہ جو حق نے دیا انکو اے فتا
از تابع سنت نبوی تھا بالیقین
چلتے رہے قدم بہ قدم فخر مومنین

سرتاج اولیاء زمان میرے پیر ہین
مفتاح قفل رفع خفاں میرے پیر ہین
باغ ولا کے سرو روان میرے پیر ہین
برتر ز فکر و وہم و گمان میرے پیر ہین
بے مثل بے نظیر ہین اور بے عدیل ہین
کاسئے یہی کہ نور خدائے جلیل ہین

برج شریعت نبوی کے یہ ماہ ہین
یہ بالیقین شہر طریقت کے راہ ہین
لاریب یہ سر حقیقت کے شاہ ہین
یہ شمع معرفت ہین یہ نور الٰہ ہین
سرگرم انکے فیض قدم سے ولی ہوئے
اور رتبہ لُسقے سے بدل کر جلی ہوئے

اب عرض ہے فقیر کے اے ذات ذوالجلال
تیرے سوا کسیکو نہین طاقت و مجال
ہے بارگاہ تیری ہمیشہ سے بے زوال
آیا ہون تیرے در پہ زبان پر ہے یہ سوال
اس مدح کے عوض مین مجھے یہ جا ملے
سایہ مین غوث پاک کے محشر مین جا ملے

نعت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم از فقیر احمد غفر اللہ لہ ولوالدیہ مصحح کتاب ہذا

کہو صبا مدینے میں نالان یا رسول || لا ہو رمیں ہے تیرا ثنا خوان یا رسول
کیا کر سکے بیان وہ تیری شان یا رسول || نازل ہے تیری شان میں قرآن یا رسول
والشمس والضحیٰ صفت روی پاک تو || واللیل وصف گیسوی پیچان یا رسول
ما ودعک ربک اصلا وما قلی || لاسلک انت ناعت اٰکو ان یا رسول
من وجهک الکریم ومن نورک القدیر || ماذ الجلیل صار کریمان یا رسول
والهند لیس لک نذ یا من العقیر || احدیه نحو طیبة الآن یا رسول
نازل ہے حق میں آپکے ما ینطق انهوی || فرمان حق ہے آپکا فرمان یا رسول
سایہ نہ اسلیے تہا کہ تہے نور پاک سر || کافی ہے نور حق کی یہ پہچان یا رسول
وقت میں جیتا رہوں یہیں یا ذن || دل ہے تپان دیدہ گریان یا رسول
پھر خدا لایئے ابہند سے شتاب || بر آوین دل کی حسرت و ارمان یا رسول
ایوس ہو کے حشر میں ہر اک نبی سے ہم || پکڑینگے آکے آپکا دامان یا رسول
جنت بنا ہے امت مرحومہ کیلیے || ہے باغبان آپکا رضوان یا رسول
صد شکر ہے کہ تیرا ثنا خوان نا فقیر || بخشش کا اور کچھہ نہ تہا سامان یا رسول

بیان عقیدۂ خود مصحح کتاب ہذا خادم اہل اللہ فقیر احمد سیالکوٹی

بندۂ پروردگارم ہست احمد نبی || دوستدار جملہ یاران تا با ولد شہی
مذہب حنفیہ دارم ملت حضرت خلیل || جان فدای غوث اعظم دل فدای ہر ولی
گر کسی گوید نما ئے برچنین تقریر من || خود نباید باشد از اتباع بو لہب شقی
من نیم مستدل عاجزم عبد الرسول || ہست ایمانم بقرآن ہم باقوال نبی
آنچہ قال اللہ باشد نی ز اقوال رسول || عاصیم تو با انحائیل فرمودہ از اشانی
از کو اقوال نحن المصطفیٰ گفتا امام || پس ندانم چہ باشد قول احمد و کبی
ہم کی این نحت را از جودت طبع رسا || صاحب نصاب کرامتی ہیانی جنتی
ظاہر و باطن بود این عقائد ای فقیر || یا دگر آنرا اگر گفتم ابرار حسب و

انتہا یافت چونکہ اکثر جا بجا در ین کتاب خوابد حواشی از گردہ لہذا احمد حلیم سکندر و قصیدہ لہ